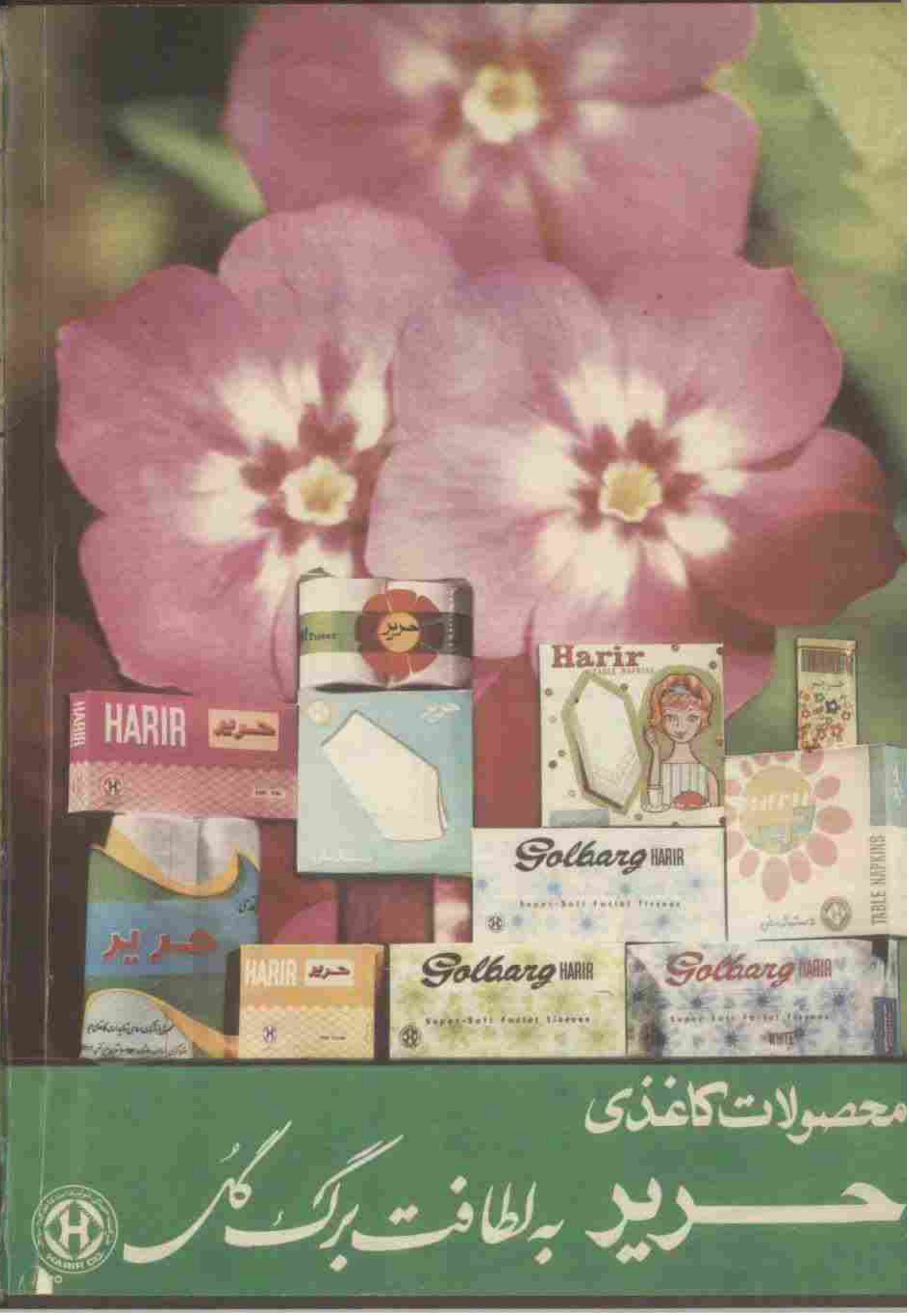
سال سوم – شماره ۱۰۴ – ۱۲ فروردین ۱۳۵۲ – بها ۴۰ ریال

تماشا

شماره مخصوص ۱۳





محصولات کاغذی
حریر به لطافت برگ گل
HARIR CO.
HARIR
Harir
Golbarg HARIR
Super-Soft Facial Tissues
TABLE NAPKINS

از شماره آینده

فراسوی آزادی و افتخار

پرفروش‌ترین کتاب غیرداستانی سال

نوشته: پروفسور بی. اف. اسکینر استاد دانشگاه هاروارد



مجله تماشا، ازشماره آینده ترجمه کتابی را آغازمیکند که دریکسال گذشته در شمار پرفروشترین کتابهای غیرداستانی در اروپا وآمریکا بوده وهنوز دانشمندان بسیاری را بهاظهارنظر و جدال وامیدارد کتاب Beyond Freedom and Dignity که به فارسی میتوان آن را «فراسوی آزادی وافتخار» نامید، اثر پروفسور اسکینر، استاد دانشگاه هاروارد است که آنچه در زمینه‌رفتار و محیط آدمی بدست داده افقهای تازه‌ای را در روانشناسی امروزی گشوده‌است. شاید بجای لغت Dignity کلمات شرافت و حیثیت نیز مناسب باشد، اما«افتخار» در عین اینکه همراه باآزادی، عنوان زیباتری را در فارسی میسازد، با توجه به‌محتوی کتاب، مقصود نویسنده را نیز بازگو میکند.

با کلمه Dignity اسکینر از آرمانهای معنوی، از حیثیت و شرافت انسانی و خلاصه از تمام آن چیزهائی که بشر همیشه به‌آنها افتخار میکرده یاد میکند.

کتاب، در اروپا سر و صدای فراوانی بپا کرد و درآلمان و فرانسه بخصوص به‌مخالفت با آن پرداختند. بسیاری آنچه را اسکینر درمان مشکلات بشر امروزی میشناسد، نمی‌پذیرند و بکارگرفتن آن را خطرناک و غیرانسانی میدانند. دانشمندانی او را متهم کرده‌اند که یافته‌های آزمایشگاهی خود را از موش‌ها و کبوترها، بی جهت برانسان و محیط او تحمیل میکند و سرانجام صاحبنظرانی، برداشت استاد هاروارد از انسان و اجتماع را، شتابزده میدانند. اما همه آنها آنچنان با نام اسکینر آشنا بودند که وقتی کتابش به‌بازار آمد، خود را ناگزیر از تجزیه وتحلیل دقیق آن دیدند و در حقیقت کسی قدرت بی‌اعتنائی به‌اثری این چنین پرارزش را در خود ندید.

«فراسوی آزادی و افتخار» اثری است که میلیونها خواننده در سراسر جهان بخاطر اینکه به‌سئوالات همیشگی آنها جوابی‌نو داده شده، با علاقه خوانده‌اند و هرچند ترجمه آن تألیف و فوتش نیست، معهذا میتواند خوانندگان علاقمند فارسی زبان را با یکی از برگزیده‌ترین نوشته‌های عصر حاضر آشنا سازد.

روز سه‌شنبه چهاردهم فروردین مصادف با سالگرد رحلت پیغمبر اکرم (ص) و شهادت حضرت امام حسن (ع) است و روز پانزدهم فروردین نیز با سالگرد شهادت حضرت امام رضا (ع) مقارن‌شده‌است. تماشا این مصائب بزرگ را بعموم مسلمانان جهان بخصوص به‌هموطنان شیعه تسلیت می‌گوید.



روی جلد: خاله نخودی
طرح از: مهین محجوبی
اسلاید از: ناصر اعتماد



۱۰۴ تماشا

● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی ● زیر نظر: ایرج گرگین ● مسئول هیأت تحریریه: نادعلی همدانی
● طرح وتنظیم: گروه گرافیک تماشا زیرنظر قباد شیوا
● دفتر مجله: خیابان تخت طاووس ـ چهارراه روزولت ـ ساختمان رادیو تلویزیون‌ملی منطقه ۷ ☎ ۸۳۲۵۲۹ ● صندوق پستی ۳۰۴ ـ ۳۳ ● چاپ: {چاپخانه بیست و پنجم‌شهریور (شرکت‌سهامی‌خاص) ۲۵۲۰۵۹ ۲۵۲۶۱۷ ۲۵۲۲۷۹
حق‌اشتراک: یکساله ۹۰۰ ریال ـ برای دانشجویان و فرهنگیان ۷۰۰ ریال ـ ششماهه ۵۰۰ ریال
آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا



نامه‌هایی به سردبیر

دوستدار تونی کرتیس

آقای سردبیر،

پس از سلام می‌خواهم درباره مجله بنویسم، باید عرض کنم که بسیار موردپسند قرار گرفته است، اما از شما و مجله تلویزیونی شما گله دارم، من عکس تونی کرتیس را جمع می‌کنم، تا کنون ۱۲ عکس رنگی و سیاه و سفید جمع کرده‌ام که ۶ تای آنها مال تماشا است، اما باید بگویم که گله من از شما این است که شما یک عکس را برمی‌دارید، اول کمرنگ چاپ می‌کنید بعد پر رنگ چاپ می‌نمایید و بعد عکس را کوچک می‌کنید و به چاپ می‌رسانید، بعد دو قسمت می‌کنید آخر آنقدر بیلا سر عکس بیچاره می‌آورید که اکنون‌بنده از هرعکسی ۲ یا سه نوع آنرا دارم، پس خواهش می‌کنم برای ما علاقه‌مندان به تونی کرتیس عکسهای جالب بیاورید نه عکسهای تکراری، در آخر باید بگویم در آمارگیری کوچکی که من و دوستم از بچه‌های مدرسه کرده‌ایم، معلوم شد که تونی کرتیس از دیگران طرفداران بیشتری دارد، بنابراین خواهش می‌کنیم که عکسها و تفصیلات بیشتری از وی بگذارید.

خواستار عکس تونی کرتیس
الهام والی و شاگردان دبیرستان

● **خانم الهام والی**

نامه شما را به مسئول صفحات رادیو تلویزیون دادیم که بخواند و بداند که خوانندگان با هوشی مثل شما گول حقه‌های مطبوعاتی را نمی‌خورند، و بزرگ و کوچک و بالا و پایین کردن یک عکس از فلان آرتیستان مخفی نمی‌ماند علی‌الخصوص که پای تونی کرتیس در میان باشد! او تعجب کرد که‌چطور دختر خانم باهوشی‌مثل شما عکسهای تونی کرتیس را جمع‌آوری می‌کند، به او گفتیم که این بشما مربوط است و قول داد که این عادت را ترک کند و از همانروز رفت که عکس و تفصیلات بیشتری از تونی کرتیس گرد بیاورد (البته زیر لب غر می‌زد که در این دور و زمانه دخترخانمهای دانش‌آموز مگر کارهای مهمتری از آمارگیری راجع به میزان محبوبیت راجر مور و تونی کرتیس ندارند، ولی شما او را ببخشید این دوست ما کمی قدیمی فکر می‌کند!)
از اینکه‌تماشا را می‌پسندید‌متشکریم.

فرستنده تلویزیون نقده

... ما در شهرستان نقده در آذربایجان غربی زندگی می‌کنیم، مطلبی خواندم در شماره ۹۲ مجله تماشا درباره محرومیت از تلویزیون و مدت مقاومت اشخاص مختلف، در این خصوص باید عرض کنم که‌مدت ۳ ماه است باین شهرستان منتقل شده‌ام لابد حدس میزنید که چه می‌خواهم بگویم، بلی سه ماه است که ازتماشای برنامه‌های متنوع تلویزیون رضائیه محروم شده‌ام و زندگی واقعاً برای من و خانواده‌ام طاقت‌فرسا شده است، باید عرض کنم که قبلا در میاندوآب بودم و ازبرنامه‌ها استفاده می‌کردیم، ولی اینجا چه عرض کنم که صفحه تلویزیون پراز برفکهاست و در نتیجه قابل استفاده نیست ازشما می‌خواهم که از مسؤلان امر سؤال بفرمائید که کی ما مردم نقده مثل سایر شهرستانها ازتلویزیون استفاده خواهیم کرد، منتظر جواب شما در مجله تماشا هستیم.

با تشکرات بی‌پایان ـ غلامحسین معین فر و دوستان

● **آقای غلام حسین‌خان معین‌فر و دوستان عزیز**

نامه شما ما را متعجب کرد، خصوصاً با وجود تصویر عالی که از تلویزیون نقده فرستاده بودید، چون هیچ فکر نمی‌کردیم که درنقده حتی کسی بفکر گرفتن برنامه‌های تلویزیونی باشد آنهم از میاندوآب، بهرحال بسراغ واحد گسترش شبکه تلویزیون رفتیم و مشکل شما را با آنها در میان نهادیم، پاسخ آنها این است:

در شهرستان نقده برنامه‌های تلویزیون‌بشکل انعکاسی‌از میاندوآب گرفته میشود و این همشکلی نیست و درطول پخش تصویر با برفک‌همراه است‌تأسیس فرستنده تلویزیونی‌برای این منطقه در برنامه پنجم پیش‌بینی شده است.

مجله محترم تماشا

در شماره نود و چهارم آن مجله گرامی نوشته شده بود که یک‌میلیون وهشتصدهزار شغل جدید ایجاد میشود، خواهشمند است در صورت ممکن به سؤال زیر جواب بدهید:

۱ـ تعدادانواع شغلهای‌موجود در جهان چقدر است؟

۲ـ انواع شغلهای موجود در ایران چقدر است؟

۳ـ تعداد انواع‌شغلهای‌موجود در امریکا چقدر است؟

با تقدیم احترام
اردبیل ـ داودی

● **آقای داودی عزیز**

گمان می‌کنیم که جمله «یک میلیون وهشتصدهزار شغل‌جدید...» سوءتفاهم ایجاد کرده باشد. منظور از ایجاد یک میلیون وهشتصدهزار شغل جدید دربرنامه پنجم این‌نیست که به این تعداد از لحاظ «نوع» ایجاد شغل می‌شود بلکه هدف برنامه پنجم، ایجاد «فرصت» اشتغال برای یک میلیون و هشتصدهزار نفراست. درباره تعداد شغلهای موجود در ایران نه ما دارای «فرهنگ مشاغل» هستیم و نه هیچ سازمان دولتی می‌تواند واقعاً تعداد آنان را مشخص و معرفی کند، اما تهیه چنین فرهنگی در برنامه پنجم پیش‌بینی شده، برای اطلاع‌از تعداد مشاغل دنیا هم تنها راه چاره مراجعه به آمارهای سازمان ملل است «البته از لحاظ تعدادنوع مشاغل» چون‌تاکنون ما تجربه‌یی در این مورد ندیده‌ایم و یا انتشاریافته، ولی خوشحال میشویم کسانی که در این مورد اطلاعاتی دارند در اختیار ما و آقای داودی بگذارند تا رفع مشکل شود سپاسگزار خواهیم بود.

سردبیر عزیز

پس از تقدیم ارادت خالصانه سلامتی و سعادت شما را از درگاه حضرت احدیت خواسته، موفقیت و کامرانی شما را خواهانم، سلام ما را به تمام کارکنان تماشا برسانید.

باری سؤال من اینست چرا باید همدان دارای فرستنده مستقل نباشد این‌همه پیشرفتی که درمملکت ایران شده، چی میشد همدان هم مثل‌سایر شهرستانها فرستنده مستقل داشت، دوم برنامه رادیو همدان در تهران را در روی چه موجی و چه ساعتی می‌توانیم بگیریم و از رادیو شهرخودمان‌استفاده کنیم، خواهشمندم جواب نامه این حقیر را هرچه زودتر بفرستید.

همدان ـ میرزائی همدانی

● **آقای‌میرزائی‌همدانی، ماهم بنوبه خود ارادت خالصانه خود را به شما و همه خوانندگان خود درهمدان تقدیم میکنیم، سؤال شما را با مسؤلان واحد گسترش شبکه رادیو و تلویزیون ملی ایران در میان گذاشتیم پاسخ دادند:**

مرکزرادیو وتلویزیون همدان در حال حاضر در دست ساختمان است که دارای استودیوهای مجهز ضبط خواهد بود و این مرکز می‌تواند برنامه‌های تهیه شده خود را از طریق شبکه سراسری رادیو و تلویزیون ملی ایران پخش نماید، صدای رادیو همدان در روی موج مخصوص در خود همدان قابل شنیدن است و در شرایط جوی خاصی در تهران هم بگوش میرسد.

جوابهای کوتاه

استانبول ـ ترکیه ـ آقای **ناصرالدین امین واعظی**، سپاسگزار لطف و محبت شما هستیم، خوشحالیم که تماشا مورد تقدیر شما قرار گرفته است.

امریکا ـ آقای مهدی رفیعی

با سپاس، مطالبی که تحت عنوان «اسرار بعثی مدرن» نوشته‌اید به هیأت تحریریه سپردیم، تا در مورد چاپ آن اقدام نماید.

سردبیرمحترم مجله تماشا

ضمن عرض سلام خدمت شما کامیابی و پیروزی روزافزون شما را در پشتر رسانیدن وظیفه‌یی که بعهده دارید صمیمانه آرزومندم، جای‌بسی خوشوقتی است که در جشنهای دهه انقلاب که برگزار شد ما هرروز شاهد ترقیات و پیشرفتهای شگرفی در شئون مختلف این مملکت منجمله گسترش‌وایجاد فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی جدید در نقاط مختلف کشور بودیم و این حاصل تلاش و مساعی مسؤلان و گردانندگان آنها بشمار میرود و ما نیز بنوبه خود از آنهمه کوشش سپاسگزاری نموده و توفیق هرچه‌بیشترایشان راخواستاریم غرض از مزاحمت طرح سؤالی است در این مورد و چون در جریده‌شریفه شما صفحه‌ای جهت پاسخ به نامه‌های خوانندگان مجله اختصاص یافته بی‌مناسبت ندانسته که سؤالم را با شما در میان بگذارم:

... قرار براین بود که سال گذشته همزمان با برگزاری‌جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در کشوربرای تقویت بیشتر از فرستنده رادیویی یکصد کیلوواتی شیراز که در آنزمان آماده بهره‌برداری گردیده بود شروع بکار نماید، اما نمی‌دانم به چه علت این کار بتعویق افتاده تاکنون که مدتی از آن موقع می‌گذرد‌خبری ازافتتاح فرستنده مذکور نشده بی‌نهایت ممنون میشوم، که شما پس از اطلاع از چگونگی امر اینجانب را که در حال حاضر در نقطه دوری از این آب وخاک‌مشغول انجام وظیفه میباشم بوسیله درج در مجله آگاه کنید.

اردبیل ـ محسن رادمنش

● **آقای رادمنش عزیز، خوشحالیم که شما از اردبیل پیشرفتهای شیراز را دنبال می‌کنید، شما را تحسین می‌کنیم، و این هم جواب شما است که واحد گسترش شبکه رادیو تلویزیون ملی ایران در اختیار ما گذاردند:**

از فرستنده یکصد کیلوواتی مورد بحث در محل دیگری بهره‌برداری شده و در برنامه پنجم پیش‌بینی شده که این فرستنده رادیویی در شیراز نیز نصب و بهره‌برداری شود.

دنیا

از چشم تماشا

اسرائیل‌ها

ماه مه ۱۹۴۸ نخستین کابینه اسرائیل تشکیل شد و چنین بود جمله‌ای از اعلامیه‌ی استقلال آن:

«ما به دولتها و ملتهای همسایه، صلح و دوستی تقدیم میداریم......»

و سپس اعلامیه سازمان آزادیبخش فلسطین مواد ۷ و ۱۷:

«طرح تقسیم فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل بی‌اعتبار است اما، مردم یهود که ریشه فلسطینی دارند اگر بخواهند می‌توانند بصلح و آرامش در فلسطین زندگی کنند......»

کلمه «صلح» در این دو اعلامیه مشترک است اما مفهوم آن جداگانه است زیرا یکی استقلالش را اعلام میکند و دیگری او را جزء اتباع خود میداند......

و سپس آنچه در خاورمیانه عربی اتفاق میافتد:

۱۹۴۸ فقر و اضطراب بسبب جنگ جهانی دوم افزایش یافته است؛ جبهه‌ی آتشکار، جبهه‌ی عرب و اسرائیل است؛ در این شرائط مساعد، جبهه‌ی پنهانی کمونیسم تشکیل میشود؛ این جبهه روزی جانب اسرائیل را میگیرد و روزی دیگر عرب را تأیید میکند، اما، در هر حال زهر طرف که شودکننده موجب برانگیختن کینه‌هاست، و آمیزش کینه و فقر و اضطراب بهترین کشتزار برای پرورش دانه‌های شورش؛ شورشهائی که کانونهای تعیین کننده آن بوسیله احزاب محلی کمونیست از خارج هدایت میشود. ....

کمونیسم در داخل کشورهای عربی به اختلاف گروههای سیاسی دل میبندد؛

اسلحه‌ی کمونیسم ابتداء به مصر وارد میشود، مصر برای وحدت به سوریه میرود، کمونیسم در سوریه با وحدت مخالفت میکند و گروههای سیاسی را به جنگ داخلی میکشاند؛ اسلحه‌ی کمونیسم به یمن میرود، امام یمن میپذیرد، مخالفان امام یمن نیز اسلحه‌ی کمونیسم را دریافت می‌کنند، امام یمن میرود، یمن تجزیه میشود، در یمن شمالی و جنوبی سلاحهای کمونیسم شلیک میکنند؛

گاهی بسوی یمنی و گاهی بسوی همسایگان؛ در داخل جزیرةالعرب چند جبهه عرب را در برابر عرب قرار میدهد، هر یک دیگری را عامل اسرائیل میخوانند، اما پول و اسلحه از کمونیسم است، از شکو پول و اسلحه جبهه‌های آزادیبخش ظهور میکنند، این جبهه‌ها میخواهند سراسر جزیرةالعرب را آزاد کنند، شعار آنها مبارزه‌ی بی‌امان علیه استعمار است. توده‌های عرب پوچ میکنند و میخواهند بدانند که جبهه‌های آزادیبخش چگونه آزادی‌می‌بخشند و مفهوم این آزادی چیست؟ توده‌های عرب به آرزوی خود میرسند زیرا یک جبهه‌ی آزادیبخش در یمن جنوبی پیروز میشود، چوبه‌های دار در عدن برپا میشود، ملیون یمن بر سر دار سرافراز میشوند، مردم گروه‌گروه خانه‌های خود را رها میکنند به یمن شمالی و سواحل آفریقا میگریزند، همه از خودمیپرسند که هدف جبهه آزادی‌بخش چیست؟ پس از مدتی کوتاه سربازان خارجی پیدایشان میشود، به جای استعمار فرسوده استعمار تازه نفس در عدن لنگر می‌اندازد، مفهوم جبهه‌ی آزادیبخش روشن میشود یعنی تبدیل جزیرةالعرب به پایگاههای بیگانه، بیگانه‌ای که کمونیسم برای او وسیله است نه هدف!

از سوی دیگر عراق و چند سرزمین خاورمیانه عربی در معرض مانور نیروهای مخفی جبهه کمونیسم قرار میگیرند، حاصل آن، جنگهای داخلی است و صف‌آرائی در برابر همسایگان! کمونیسم با اتحاد دلهای اسلام مخالفت میکند تا عرب از کشورهای اسلامی جدا شود، سپس کشورهای عربی را در برابر یکدیگر قرار میدهد و در پایان کوشش میکند که هر کشور عربی را از راه ایجاد اختلاف در گروههای سیاسی از داخل تجزیه کند؛ نخستین کسی که رهبران عرب را یکی بعد از دیگری عامل اسرائیل میخواند ناصر است اما روزیکه عبیره مدتهاست که از سوی عراق به همکاری با اسرائیل متهم شده است، هدف اینست که جوانهای عرب به رجال خود دل ایمان ببازند و بقبله‌ای ایمان بیاورند که کعبه نیست......

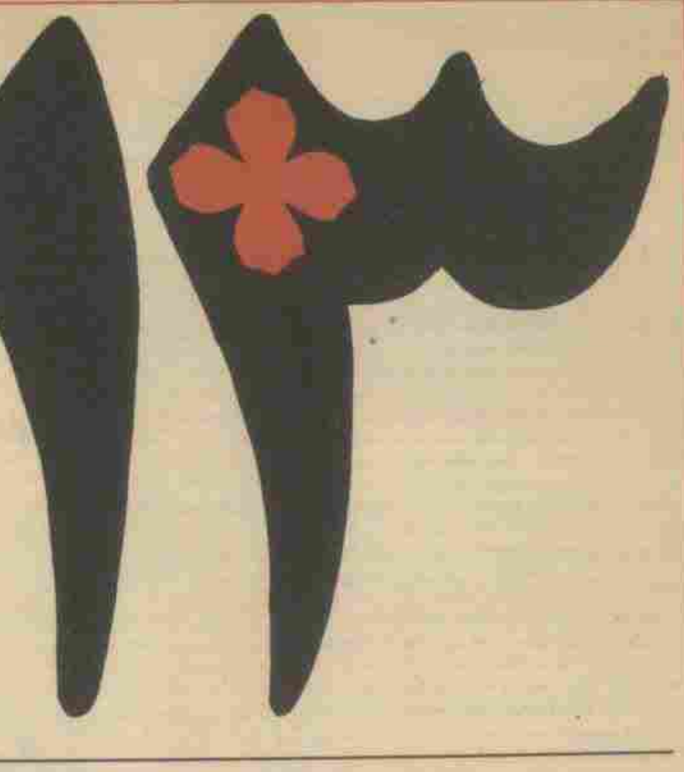
تازه‌ترین خونی که بزمین میریزد در مرزهای کویت است و کماندوهای سپاه‌سیاه در سودان و آلمان و آسیای جنوب شرقی در جستجوی مرزهای اسرائیل‌هستند و در این بهار پربرکت روی قبر صدها نفر از ملیون عراق که در سالهای اخیر باتهام همکاری با بیگانگان اعدام شده‌اند سبزه روئیده است.....

اسلحه‌ی غربیها به اسرائیل میرسد، اسرائیل به منطق قدرت تکیه میکند، یهود که قبل از ۱۹۴۷ از ترور رویگردان نبود از ترور و تخریب بستوه می‌آید.....

در هر حال کمونیسم در خاورمیانه عربی رونق دم گشته است، جبهه‌ای که قرار بود ۱۸ سال پیش با «اکراه» علیه کمونیسم در خاورمیانه عربی تشکیل شود دگرگون شده است، اینبار از سوی اکثریت ملتها اکراه نیست و «مشتاقانه» هست اما شکافهای جداکننده عمیقترشده و بحث پیرامون جبهه‌ی واحد نیروهای‌متحد استعمار گرمتر است......

آیا واژه صلح در اعلامیه‌ی استقلال اسرائیل و اعلامیه‌ی سازمان آزادیبخش فلسطین هنوز بمفهوم جنگ است؟ جنگی که برنامه‌اش نه این است و نه آن......

چطرینان



اسطوره سیزدهم فروردین

از: دکتر بهرام فره‌وشی

رسم بیرون رفتن از خانه در روز سیزدهم فروردین‌ماه و آن روز را به شادی و خرمی و خوشی گذراندن از رسوم دیرین ایرانی است و آخرین قسمت از مجموعهٔ رسوم جشن بهاری است که با شب سوری (یا سرخی) و آتش‌افروزی آغاز می‌شود. و پس از برگزاری مراسم سال نو، با مراسم روز سیزده پایان می‌یابد.

رسوم شب سوری و گاهی در برخی از روستاهای ایران، رسوم جشن‌سده، دورهٔ جشن بهاری را می‌گشاید و سیزده نوروز آن را پایان می‌دهد.

این جشن با آیین‌های مذهبی آغاز می‌شود و با شادی و خنده که نوعی تزکیه نفس و جزء آداب دینی است همراه است. خنده و شادی در این روزها معنای تمثیلی فروریختن اندیشه‌های تیره و پلید را دارد. اندیشه‌های تیره رهآورد اهریمن و فرزندان اوست و انسان در جشن آغاز سال از همهٔ اندیشه‌های بد تهی می‌شود، دشمنی‌ها را فرو میگذارد و نهال دوستی‌ها می‌نشاند و آشتی‌ها و روبوسی‌ها آغاز می‌شود و این یک تزکیه است همانگونه که به گرمابه رفتن و شستشوی پیش از تحویل سال و خانه تکانی و گردگیری خانه که از رسوم دیرینه است نوعی آیین تطهیر است و ایرانی با تطهیر ظاهر و تزکیه درون به پیشباز نوروز و سال نو می‌شتابد. خنده و شادی در جشن‌های بهاری ملل دیگر هند و اروپائی گاه جزوی از مراسم دینی است و باید انجام شود و یکی از هدفهای مراسم قدیم کارناوالی که در جشن‌های بهاری انجام میشده و میشود، پدید آوردن شادی در نهاد مردمان است که بقایای آن در مراسم پیر نوروزی و میرنوروزی قدیم و حاجی فیروز جدید که ریشهٔ کهن چندین هزار ساله دارد، هنوز بر جای مانده است.

در میان ملل هندو اروپائی بویژه ملت‌های اسلاوی، هنوز جشن بهار با مراسم با شکوه کارناوالی برگزار می‌شود و قرائن تاریخی در دست است که می‌رساند جشن بهارهٔ ایرانی نیز روزگاری همراه با مراسم کارناوالی بوده است.

ابوریحان بیرونی از «برنشستن کوسه» ذکری می‌کند و آن چنان بوده است که: «آذرماه بروزگار خسروان اول بهار بوده است و بهنخستین روز از دی از بهر فال مردی بیامدی کوسه، برنشسته بر خری و بدست کلاغی گرفته، و به بادبیزن خویشتن باد همی زدی و زمستان را وداع همی کردی و زمردمان بدان چیزی یافتی و به زمانهٔ ما به شیراز همین کرده‌اند...»

و این برنشستن کوسه، نوعی رسم کارناوالی است که نوع دیگر آن هنوز در برخی از شهرها و روستاهای ایران به ویژه هنگام سیزده نوروز، معمول است و آن، چنانست که مردی قسمت‌قدامی و خلفی خری یا اسبی را که از پارچه و کاغذ ساخته شده است بر پیش و پس خویش می‌بندد و خود را بهشکل موجودی افسانه‌ای در می‌آورد که قسمت بالای آن چهرهٔ انسان و قسمت پائین آن بشکل خر یا اسب است و دایره‌زنان میرقصد و خر را میرقصاند. این شکل کارناوالی که نمایندهٔ حلول ارواح است در بسیاری از سرزمین‌های اسلاوی امروزی هم دیده می‌شود و جوانان به هنگام جشن بهار خود را بدینسان می‌آرایند تا نمایشگر ورود ارواح بزمین باشد.

در برخی از سرزمین‌های اسلاوی یك دورهٔ ۱۳ روزه جشن‌های کارناوالی در آغاز سال نو وجود دارد که ریشهٔ عمیق هندو اروپائی دارند. در این جشن‌ها مردم با ماسکهای حیوانات گوناگون که نمایندهٔ ارواح هستند میرقصند و بنا بر فولکلور این سرزمین‌ها، ۱۳ روح پلید در تمام مدت سال ستونهائی را که دنیا بر آن قرار گرفته است میجوند و هنگامی که ستون‌ها در شرف فروافتادن هستند، سال به آخر میرسد و ارواح خبیث برای جشن و شادی بروی زمین می‌آیند و در مدتی که مشغول رقص و شادی هستند، ستونهای جهان به خودی خود، مرمت میشوند و بحال نخستین درمی‌آیند و جهان فرو نمی‌ریزد. این ارواح در روز سیزدهم سال نو باز بزمین فرو می‌شوند تا کار خود را ازسر گیرند. بنابراین ۱۳ روز آغاز سال روزهای پر اهمیتی هستند و وظیفهٔ مهمی را در نگاهداشت جهان و زندگی بشری دارند و روز سیزدهم آغاز زندگی‌عادی انسان‌هاست. بنا بر این اعتقاد اسلاوی روز سیزدهم می‌بایستی روز جشن نجات جهان و دورهٔ تکامل جدید ستونهای جهان باشد و دور نیست که جشن سیزده نوروز ایرانی نیز از این اعتقاد هندو اروپائی مایه گرفته باشد و نکته‌ای که نباید فراموش گردد اینست که این روز سیزده بنا بر اعتقادهای باستانی و اسطوره‌های دیگری که ذکر آن خواهد گذشت، بهیچ روی روز نحس شمرده نمی‌شده است و برعکس روز سعدی است و اندیشهٔ نحوست سیزده یك اندیشهٔ سامی است که به جشن روز سیزدهم پیوسته است.

در اساطیر ایرانی عمر جهان هستی ۱۲ هزار سال است و عدد ۱۲ گویا از بروج دوازده‌گانه گرفته شده است و پس از این ۱۲ هزار سال دورهٔ جهان بسته می‌شود و انسان‌هائی که در جهان هستی وظیفهٔ آنها جنگ علیه اهریمن است، پس از این دوازده‌هزار سال پیروزی نهائی بر اهریمن می‌یابند و با ظهور سوشیانت آخرین نیروی اهریمن از میان می‌رود و جنگ اورمزد علیه اهریمن با پیروزی پایان می‌یابد. از آن پس دیگر جهان مادی وجود نخواهد داشت و آدمیان به جایگاه ابدی خویش به عالم مینو باز می‌گردند، با دانستن این مقدمه میتوان گفت که نخستین دوازده‌روز جشن زایش انسان‌ها گویا تمثیلی از این ۱۲ هزار سال زندگی و زایش انسان‌هاست و روز سیزدهم تمثیلی از هزارهٔ سیزدهم میتواند باشد که آغاز رهایش از جهان مادی است و از اینرو روز سیزدهم می‌تواند روز بازگشت ارواح به

مینو و روز بزرگ رامش کیهانی باشد.

در متون کهن فارسی ذکری از بیرون شدن از خانه‌ها و به‌صحرا رفتن در روزسیزدهم‌فروردین نشده‌است. درجشن‌های بهارهٔ ساسانی رسم بر این بود که در روز ششم نوروز محصولی را که بر روی ۱۲ یا ۷ ستون خشتی کاشته بودند با نوای موسیقی و رقص و بازی جمع می‌کردند و آنها را میان تالارهای کاخ می‌پراکندند و ستونها تا مهر روز از فروردین‌ماه یعنی روز شانزدهم باقی میماند. رسم جشن و شادی روز ششم فروردین‌ماه هنوز در میان زرتشتیان ایران برجاست و در روز ششم فروردین که بنام روز زایش زرتشت جشن گرفته میشود، زرتشتیان ایران به شادی و رامش میپردازند و به گشت صحرا و بیابان میروند. اما چنانکه گذشت مراسم روز سیزده با وجود آنکه در متون فارسی نیامده بطور سنتی در میان قوم ایرانی باقی مانده است و قدمت آن بپایهٔ نوروز و هنگام تدوین تقویم روستائی میرسد.

توجیه دیگری که برای‌مراسم سیزده نوروز میتوان کرد اینست که روز سیزدهم سال نو گویا در دوران‌های کهن روز ویژهٔ طلب باران بهاری برای کشتزارهای نو دمیده بوده است. میدانیم که روزهای ماه در ایران قدیم هر یك نامی ویژه داشت و هر یك از روزها متعلق به ایزدی بود و امور آن روز بدو سپرده شده بود. روز سیزدهم ماه متعلق بود به‌ایزد تیر یا «تیشتری» این ایزد که در اوستا یشت و ستایشی دلکش دارد، ایزد باران است و همان شعرای یمانی است و اگر شکست یابد آب میخوشد و کم میشود، طلوع می‌کند. این ایزد همواره بصورت اسبی بادیو خشکی و خشکسالی که دیو «اپوش» نام دارد در جنگ و کشمکش است و اگر شکست یابد آب میجوشد و گیاه میخشکد و خشکسالی میشود و اگر پیروز شود، سرچشمهٔ آبها به‌نیروی اسبی روان میگردند و سرزمین‌ها از سال خوب و خوش بهره‌مند میشوند. این ایزد نطفهٔ آب را در بردارد و تزایش به «اپونپاته» (ناف آبها) میرسد و از اینرو میتوان دریافت که در سرزمین خشك و کم آب ایران تا چه حد مورد ستایش بوده است.

برای اینکه ایزد باران پیروز شود لازم بود که همهٔ مردمان در نماز از او نام برند و او را بستایند و از او طلب باران کنند تا بگفتهٔ اوستا: «چون نیروکده اسب، ده شتر، ده گاو، ده کوه و ده رود ناوتاك روان شوند و آنگاه که پیروز میشد «آب جوی‌ها بسوی محصول با دانه‌های درشت و چراگاهها با دانه‌های ریز و بسوی جهان مادی روان میگشت» و باران و تگرگ بسوی کشتزارهای هفت کشور میرسانید و فروتهای پاکان آبرا به‌مقدار معین تقسیم میکردند.

بنابر تیریشت، هنگامی که سال پایان می‌یابد، سالاران خردمند و مردمی که از بهرهٔ سال زندگی میکنند، جانوران کوهساری همه بانتظار مینشینند تا ایزد باران سال خوب برای سرزمین‌های آریائی بیاورد. همه او را که آبهای ایستاده و جاری، چشمه‌ها و جویبارها و برف و باران را در اختیار دارد میستایند تا چشمه‌ها و جوی‌ها بسوی کشتزارها و دشتها روان شود و ریشهٔ گیاهان را نم بخشد وستایش و نیایش او بایستی همراه با مراسم مذهبی و نثار گوسفند بریان یك رنگ باشد.

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که ایرانیان در روزگاران قدیم پس از برگزاری مراسم نوروزی و دمیدن سبزه و گندم و جو و حبوبات، در نخستین روزهای سال و در روزی که متعلق به ستارهٔ باران بود یعنی در روز سیزدهم فروردین ماه به دشت و صحرا و کنار چشمه و جویبار میرفتند وبهنگام شکست‌یافتن دیوخشکسالی در اینروز گوسفند بریان میکردند و این نثاری بود برای فرشتهٔ باران تا کشتهای نو دمیده را از باران سیراب کند.

در بسیاری از روستاهای ایران هنوز بهنگام تابستان مراسمی برای طلب باران بهنگام خشکسالی برپا میشود که در آن زن و مرد و خرد و کلان شرکت می‌کنند و روز سیزدهم نوروز گویا روز رسمی همهٔ مردم برای طلب باران برای همهٔ سرزمین‌های ایران بوده است وخوردن غذای روز در دشت و صحرا نشانهٔ همان فدیهٔ گوسفند بریان است که در اوستا آمده وافکندن سبزه‌های تازه‌دمیدهٔ نوروزی به‌آب روان جویبارها تمثیلی است از دادن فدیه به‌ایزد آب «آناهیتا» و ایزد باران و جویبارها «تیر» و باین طریق تخمهٔ بارور شده‌ای را که ناهید فرشتهٔ موکل آن بوده است بخود ناهید باز میگرداندند وگیاهی را که‌ایزد «تیر» پرورانده است بخود وی باز می‌سپرلند تا موجب برکت و باروری و آبسالی در سال نو باشد. از مراسم قابل ذکر این روز اینست که همهٔ مردم روستاها از خرد و کلان و بیشتر مردم شهرها از بامداد تا شامگاه به‌صحرا و کشتزارها روی می‌آورند و در کنار چشمه‌ها و رودها و جویبارها بشادی و بازی و رامش میپردازند. از رسوم دیگر روز سیزده، گره زدن سبزه برای باز شدن بخت دوشیزگان است و این رسمی است از روزگارانی که آئین‌های مذهبی وجادوئی بهم آمیخته بود و هرکس آرزوی خود را بنوعی عملا برای خود برآورده میکرد و میپنداشت که بدین طریق در تحقق آن تسریع خواهد شد و گره‌زدن دو شاخه سبزه در روزهای پایان زایش کیهانی تمثیلی است از پیوند یك مرد و زن که مرپایستی بهم به‌پیوندند تا تسلسل تولید برقرار گردد و آرزوی گره زننده که طالب همسر است برآورده شود.

بازی‌های گوناگون و آخرین سرود خوانی و دست افشانی یك نوروزی در روز سیزده یادگاری ازآخرین مراسم کارناوالی دوران کهن است و بویژه اسب رقصان که ذکر آن گذشت نشانه‌ای از شادی ایزد تیر در پیروزی بر دیو خشکسالی است.

و رسم بازی‌های برد و باخت که در روز سیزده معمول است و در آنها یك نفر یا گروهی برنده میشوند، بویژه مسابقهٔ اسب دوانی که در برخی از روستاها معمول است، یادآور کشمکش بین ایزد باران و دیو خشکسالی است و پیروزی یك اسب در مسابقه همانند پیروزی اسب ایزد باران است و شادی‌ها و رقص‌ها باقی‌مانده‌ای از مراسم تطهیر دروئی در سال نو است.

... و ایران ما با نگاه داشتن همین رسمهای کهن سرفراز وپیروزمند برپای‌مانده است که همیشه برپای ماناد.

روی جلد



خاله نخودی

از جمله آئین‌های مربوط به نوروز، یکی هم ساختن خاله‌نخودی است. این رسم، در برخی از شهرستانهای ایران رواج تمام دارد و دخترها و زن‌های خانواده پیش از فرا رسیدن نوروز تعدادی نخود را با گذاشتن چشم و ابرو بصورت انسان در می‌آورند یا چادرهای کوچك رنگارنگ برسرآن‌ها می‌کنند و آنها را چنان برروی سبزهٔ نوروز خود قرار میدهند که گردش زنان چادری با لباس‌های نو را بر روی سبزه‌های بهاری به ذهن می‌آورد.

در مورد انگیزهٔ اصلی این آئین تحقیق کافی به‌عمل نیامده است، و یا اگر پژوهشگری به تحقیق در بنیاد این رسم پرداخته است از آن بی‌خبریم، اما شاید بتوان گفت که انتخاب نخود برای این آئین ریشه از نقش حبوبات در زندگی، و به‌تبع آن درفولکلور، ایران دارد. اضافه براین، نخود با جوانهٔ برجسته و برآمدگی‌های دو طرف جوانه، یادآور چهرهٔ انسان است و باافزودن پارچه‌ای برآن، این شباهت بحد کمال میرسد.

خاله نخودی، پس ازآرایش، به زنی شاد و سرزنده وفربه تبدیل میشود که در افسانه‌ها نیز چنین زنی، بویژه با نام «خاله»، همواره شخصیت مثبت داشته است و در آنجا نیز که خود قهرمان نیست، یاری دهندهٔ قهرمان مثبت قصه‌هاست.

نخود از سوئی نیز پیام‌آور و پیشگوست و چنانکه میدانیم فال نخود یکی از رایج‌ترین و محبوب ترین فال‌هاست. درخور توجه است که در فال نخود، بیش از فال‌های دیگر، خبرخوش وپیشبینی سعادت و شادی وجود دارد و ازاین دیدگاه نیزمیتوان به «خوش خبر» بودن نخود در اعتقادات مردم پی برد. شاید انتخاب نخود برای این فال نیز ریشه از شباهت این دانه با چهرهٔ انسانی داشته باشد.

گذشته از اینکه به هرحال برداشتی ویژه میبایستی در پس این آئین باشد، «خاله نخودی» تزیینی است جالب که سفرهٔ هفت سین وبساط نوروز را رنگی بیشتر می‌بخشد و زنده‌تر می‌کند.

کنار تهیهٔ خاله نخودی، در شهرهائی که این آئین رواج دارد، با نوعروسان و دختران خانواده است و ایشان در طول سال، از پارچه‌های رنگارنگی که برای پوشاك خود استفاده می‌کنند، تکه‌های دم قیچی را برای خاله نخودی کنار می‌گذارند و از ده، بیست روز به نوروز مانده بقچه‌ها را می‌گشایند و با استفاده از نخودهای سالم و درشت، خاله نخودی‌های شاد و چاق و چله را برسر سبزه می‌نشانند.

حد اطلاع ما ازخاله نخودی، از آنچه در سطور بالا ذکر شد فراتر نمی‌رود وازخوانندگان‌گرامی تماشا در شهرستانها تقاضا می‌کنیم چنانچه اطلاع بیشتری از ریشه و انگیزهٔ این سنت زیبا دارند برای ما بنویسند تا به‌نام خودشان برای آگاهی دیگر علاقمندان سنت‌های نوروزی از تماشا به چاپ برسد. اطمینان داریم که رسمهائی نظیر ساختن خاله نخودی در شهرها و روستاهای ایران وجود دارد که برای آگاهی از آئین‌های نوروزی درخور مطالعه است. اگر شما هم ازشهر یا روستای‌خود آئین ویژه‌ای دارید برای‌ما بفرستید تا درصفحات تماشا منعکس کنیم.



گفتگویی با آقای هویدا نخست‌وزیر

● همیشه باید از مردم الهام گرفت و با آنها صحبت کرد، دولت نباید خود را از مردم جدا و دور کند



در آخرین روز سال گذشته، آقای هویدا نخست‌وزیر در یک گفتگوی «بی‌تکلف» تلویزیونی درباره مسایل مختلف سخن گفتند. این گفتگوی نیمساعته، اندکی قبل از تحویل سال از شبکه تلویزیون ملی ایران پخش شد، و متن آن در اینجا بنظر خوانندگان گرامی می‌رسد.

ایرج گرگین: برای ما این تقریباً عادت شده، و برای تلویزیون بصورت سنتی درآمده است که هر سال، در آن لحظاتیکه در انتظار آغاز سال نو هستیم آقای هویدا نخست‌وزیر را در تلویزیون ملاقات کنیم و با ایشان به گفتگویی بنشینیم و حالا هم خوشحالیم که یکسال دیگر، یکبار دیگر، هنگامی که سال جدیدی شروع می‌شود با ایشان در استودیوی تلویزیون صحبت می‌کنیم. آقای نخست وزیر، اجازه بدهید گفتگو را از طبیعی‌ترین نکته‌ایکه در این لحظه، یعنی در آخرین ساعتهای سال پیش می‌رسد آغاز کنیم، اینکه سال گذشته چگونه سالی بود؟

آقای نخست‌وزیر: من هر سال که بدعوت شما باینجا آمده‌ام، گفته‌ام که امسال، سال پربرکتی بوده و واقعاً خیال می‌کنم هر سال برکتی بیش از سال پیش داشته است. اما سال ۱۳۵۱ واقعاً سال پربرکتی بود، سالی توأم با چند پیروزی، یکی به ثمر رسیدن کارخانه ذوب آهن، کاری که همه انتظارش را داشتیم و این انتظار به نتیجه رسید، اما مهمتر از آن، پیروزی نفت بود. این پیروزی در یک محیط تفاهم فراهم آمد، و اراده توانای شاهنشاه ما بود که این کار را ممکن ساخت. هر چه در روزنامه‌ها نوشته شده و آنچه از رادیو و تلویزیون گفته شده، هیچیک نمی‌تواند اهمیت این پیروزی را بکمال روشن سازد. بخاطر داشته باشیم که بین تمام کشورهای صادرکننده نفت، بعد از اتحاد جماهیر شوروی که حاکم بر منابع و حاکم بر تأسیسات و حاکم بر تجارت نفتش می‌باشد، دومین کشور دنیا ایران است که نه تنها حاکم بر منابعش بوده، بلکه نفتش را ملی کرده و امروز با تصمیم راسخ شاهنشاه بر تأسیسات و عاملیت نفت خود حاکم شده است، و این پیروزی گرانبهایست که سالهای بعد ارزش آن را خواهیم فهمید، بخصوص که این کار در محیطی دوستانه انجام شد. ما دیگر کشوری نیستیم و در محیطی زندگی نمی‌کنیم که به خیابانها برویم و مرده‌باد کنیم تا صاحب پیروزی شویم. اکنون وضع فرق کرده، ما در سطح جهانی فکر و عمل می‌کنیم، مسائل را با تفاهم حل می‌کنیم، دنیا با ما طور دیگری عمل میکند، همه ما را همچون یک همکار و هم‌ردیف می‌شناسند و دیگر بما نمی‌توانند زور بگویند، صدای ما در مجامع بین‌المللی طنین دارد، ایران صاحب نظر است، به

● مردم ایران بلند پروازاند، اقتصاد و برنامه‌های ما هم چنین است. ما بمردم یاد داده ایم که بیشتر بخواهند و چرا نخواهند؟

● آنچه تاکنون گفته و نوشته شده نمی‌تواند اهمیت پیروزی نفت را بکمال روشن سازد، این پیروزی گرانبهایی است که سالهای بعد ارزش آن را در خواهیم یافت.

... در مسائلی که مربوط به خودمان میشود، بلکه در تمام مسائل جهانی صاحب نظر هستیم، میآیند و ... ما را میخواهند. این واقعاً یک دگرگونی است ... در این دهه انقلاب انجام گرفته.

باید بگویم که برنامهٔ اقتصادی ما بیش از ... حدیکه تصور میکردیم و انتظار داشتیم پیش ... ت، واین خود اشکالاتی ایجادکرد، کمبودهائی ... جود آمد، چون وقتی ما برنامهٔ چهارم را آماده ... کردیم هیچکس فکر نمیکرد که ما بآن هدفهای ... ی که برای خود درنظر گرفته بودیم برسیم و ... ن فقط شاهنشاه بودند که همیشه بما میفرمودند: ... شماها این مملکت را نمی‌شناسید، اگر مردم این مملکت بحرکت بیایند با سرعتی پیش میروند که ... حساب شما همیشه غلط در می‌آید.»

اگر برآورد دقیق بکنیم ما در هدفهای برنامهٔ چهارم با سی درصد اضافه بهنتیجه رسیدیم و این ... بود اشکالات و دشواریهائی ایجاد کرد:

کمبود سیمان، کمبود آجر، کمبود مواد مصرفی... و ما باید اینک با سرعت خود را برای برنامه پنجم آماده کنیم و تصور می‌کنم هر چند هدفهایمان بلند است ولی از آن هدفها هم خواهیم گذشت.

ا. گ ـ بجز مطالبی که فرمودید، مسائل گذشته از جهات‌دیگری‌هم برای شما اهمیت داشته: مبارزات انتخاباتی و....

آقای نخست‌وزیر ـ بله، مبارزات‌انتخاباتی‌بوده، تهیهٔ برنامه‌پنجم بود،تشکیل‌دادن به‌حزب‌واحزاب‌بود، وهمچنین روابطمان با کشورهـای خارجی. مسائلی داشتیم با کشور همسایه‌مان افغانستان، مسئله‌ایکه صد و یک سال بی‌جهت مانده بود و در این سال حل شد و اینک میتوانیم برنامه توسعه سیستان را روی اصول صحیح پیاده کنیم، ما قرارداد پانزده ساله‌ای برای همکاری اقتصادی با شوروی بستیم، مسلماً مسائلی با بازار مشترک داریم و در سفری که به انگلستان خواهم داشت در باره آن صحبت می‌کنم. ولی اگر سال ۵۱ را با سال ۵۰ مقایسه کنیم، سالی پربرکت‌تر بود، مشکلاتش هم بیشتر بود و بهرصورت توسعه یعنی مشکلات...

ا. گ ـ شما بیش از هر نخست‌وزیری در تاریخ مشروطیت در این سمت خدمت کرده‌اید در این مدت نسبتاً طولانی مردم ایران را چگونه شناخته‌اید، بعنوان‌یک نخست‌وزیر دربارهٔ استعدادها و انتظارهای آنان چه میگوئید (معمولا گفته میشود که ایرانی‌ها توقع بسیار دارند ـ که این بگمان بنده بسیار خوب است ـ) شما آقای نخست وزیر دربارهٔ این باصطلاح «زیادی» توقع و انتظار چه می‌گوئید؟

آقای نخست وزیر ـ مایلم حرف شما را کامل کنم و توضیح بدهم که من مدتهٔ طولانی‌تری خدمت کرده‌ام نه آنکه بیشتر از نخست وزیران سابق خدمت کرده‌ام، بایدعرض کنم نخست‌وزیرانی که قبل از من بوده‌اند برای این کشور خدمت کرده‌اند، زحمت بسیار کشیده‌اند، ولی‌دراین‌زمان که من نخست وزیر هستم مملکت ما از ثبات و آرامش برخوردار است و این وظیفه مرا آسانتر میکند. اما سئوالتان کمی عجیب بود چون شما بین یک نخست‌وزیر و مردم فاصله‌ای گذاشتید درصورتیکه نخست‌وزیر از بین مردم بیرون میآید، بهرصورت من که ازمیان مردم بیرون آمده‌ام وتمام دردهای این مردم را مثل یک فرد ایرانی حس کرده‌ام، با تمام اشکالات روبرو شده‌ام وامروز نمیتوانم بگویم که ازمردم دور هستم وخیال‌می کنم این‌وظیفه نخست‌وزیر دوران انقلاب است که در بین مردم باشد، همانطور که شاهنشاه فرمودند بین نخست‌وزیر و یک نجار فرقی نیست، فرق اساسی آنست که هرکدام در کارشان مهارت داشته‌باشند البته مردم ایران بلند پروازند، اقتصاد ماهم بلندپرواز است، برنامه‌های ما هم بلندپروازانه است، مابمردم یاد داده‌ایم که بیشتر بخواهند، و چـرا بیشتر نخواهند، بخاطر دارم کـه پانزده، شانزده سال پیش روزهای جمعه بقچه بزیر بغل میگذاشتیم و به حمام میرفتیم، خانهٔ من که حمام نداشت اصلا خانه هم نداشتم، آپارتمان کوچکی داشتم در خیابان آشیخ‌هادی، ولی امروز هرجوانی که پس ازتحصیل بهمملکت برمیگردد مگر حاضر است در خانه‌ای زندگی کند که حمام ندارد؟ این تقاضاهای مردم ایجاب میکند که بیشتر کار کنیم، یعنی خودشان بیشتر کار کنند و باز باید اضافه کنم اگر پیشرفتی هست، اگـر با سرعت پیش میرویم برای اینـکه مردم کار میکنند، مبادا فکر کنید چون بنده صبح میروم پشت میزم می‌نشینم کارهـا بهتر شده است. مردم خود شوق و علاقه دارند و خود شما کـه در بعضی از مسافرتها بامن بوده‌اید، مشاهده کردید که درجنوب وشمال ایران، درسرما و گرما مردم چطور کار میکنند و چهرهٔ مملکت را تغییر میدهند. ما ایرانی‌ها عادت داریم ایرادبگیریم، خود ما هم ایرادگیر هستیم، نباید کسی را ملامت کرد، صبح که از منزل بیرون میآییم اگر ترافیک بد باشد غر میزنیم،اگر هم‌خوب باشد(که البته کمی درخوب‌بودنش حرف است) غر میزنیم. خوب، اتومبیل زیادشده، بیست سال پیش کی اتومبیل داشت؟ من که نداشتم، ولی امروز هرکسی اتومبیل دارد و این خوب است، میخواهیم بیشتر هم داشته باشند، مردم طالب زندگی بهتر هستند، میخواهند خانه داشته باشند، بچه‌هایشان را بمدرسه بفرستند و بدانشگاه، از بهداشت بیشتری برخوردار باشند و این در امکان ما هم هست و باید روز بروز این امکانات را توسعه بدهیم و اگر هم مردم علاقه‌های بیشتری به بعضی کارها داشته باشند ما نباید از آنها دور باشیم بلکه برعکس باید با آنها گفت و شنود داشته باشیم و به نتیجه برسیم.

من خود در این مدت به این نتیجه رسیده‌ام که همیشه باید از مـردم الهام گرفت و با آنـها صحبت کرد و دولت نباید خود را از مردم جدا و دور کند.

ا. گ ـ سؤال دیگرم درباره مسایل جهانی است، شما در دوران نخست‌وزیریتان با بسیاری از مقامات سیاسی ملاقات و مذاکره کرده‌اید و شاهد بروز بحرانهای منطقه‌ای و جهانی بسیار بوده‌اید، بعنوان نخست‌وزیر ایران درباره همهٔ این مسائل چه‌نظری دارید؟

آقـای نخست‌وزیر ـ میدانیـد که سیاست مستقل ایران بر محوری استوار است که منافع ایران را درنظر بگیرد و مسلماً امروز ما در منطقه‌ای زندگی میکنیـم کـه منطقه‌ای ناآرام است و مـا جزیره‌ای هستیم آرام، امروز ایران در این صحنه دارای نظر است، ما باید خود را حفظ کنیم و علیه حوادث خـویش را بیمه کنیم، یـک نیروی دفاعی مجهز، بهترین بیمه در برابر حوادث است. مـا نباید اجازه بدهیم که حوادث ما را باین سو و آن سوببرد، ما بایدجلوی‌حوادث‌را بگیریم ومیتوانیم.

خوشبختانه بحران جنوب شرقی آسیا بپایان میرسد وامیدواریم بحران خاورمیانه هم طبق موازین بین‌المللی و قطعنامه‌های سازمان ملل حل شود، ما بسهم خود در این‌باره کوشش می‌کنیم. ایـران معتقد است که برای بهبود زندگی مردم جهان به صلح و صفا و آرامش نیاز دارد، تمام مذاکرات ملاقـات دولت و شخص مـن، و در سطح بالاتـر مذاکرات‌شاهنشاه بارؤسای‌کشورهای‌دیگر، برمبنای صلح، همکاری و همزیستی فعالانه دور میزنـد و تصور میکنیم این طرز تفکر بـه نتیجه هم رسیده است چون امروز ایران روابط بسیار حسنه‌ای با کشورهای غربی و شرقی دارد.

مایک همزیستی فعالانه اعتقاد داریم، مبادلات تجاری باید گسترش پیدا کند و ما مسلماً پیوسته منافع کشور خود و کشورهای جهان سوم را در نظر داریم و باید این منافع حفظ شود.

بقیه در صفحه ۶۴









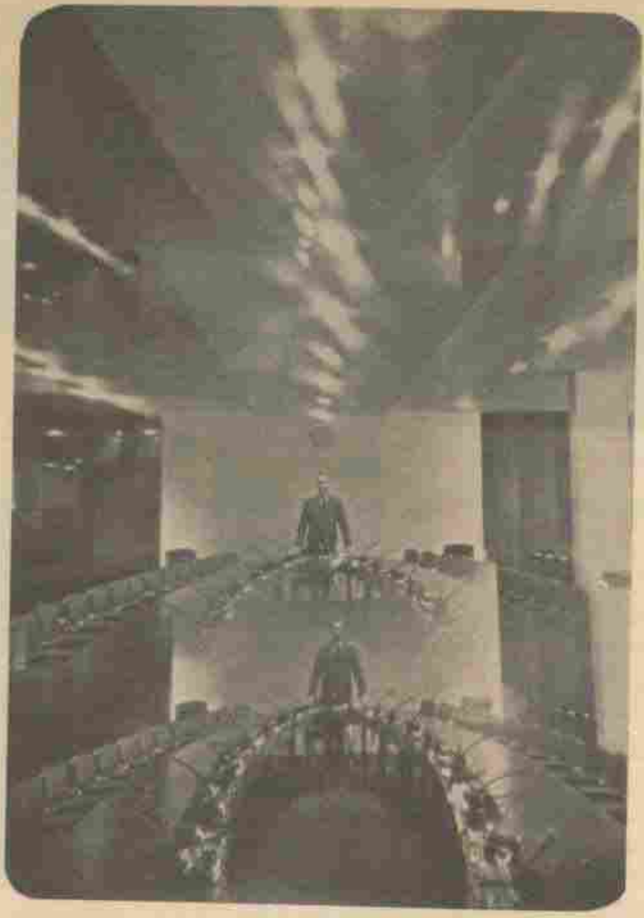
خانواده، مدرسه، تلویزیون

پیر مادشان

بچه‌های ما بچه‌های اجتماعی هستند که در حال علیان، در حال تغییر است. مقدس‌ترین ارزشها که هزارها سال است به‌رسمیت شناخته شده‌اند و جای چون و چرا ندارند، گرفتار اضراض وافکار شده‌اند. استوارترین نهادها به‌مخاطره افتاده‌اند... معلومات ما با چنان سرعتی تکامل پیدا می‌کند که مایهٔ تشویش است. خود فرهنگ نیز وضع غیر معلومی دارد. همه‌چیز استفهام است... و عواملی که در سنین دبستانی در بچه‌ها تأثیر می‌گذارد، ناگزیر تغییر شکل می‌یابد و به‌گرداب هستگانی کشانده می‌شود...

طرح قضیه‌روشن وتغییرناپذیر وپایدار است. خانواده به‌حکم قدمت خود، کانون ممتاز بود، دنیای پشتیبان و نگهدار و نسبتاً دربسته‌ای بود وتأثیرات خارجی کمتر در آن محسوس بود. «اقتدار» جای چون و چرا نداشت. تصویر پدر مستحکم و دست نخورده بود. روابط پدر ومادر و فرزند مثل قوانین کیهانی به‌نحو طبیعی تنظیم می‌یافت. پدر، به‌حکم طبیعت خود، به‌حکم شئون واعتبار خود قدرتی‌داشت که رسوم و سنن نیز بر آن می‌افزود. وظیفهٔ مادر نیز که نگهبان کانون خانواده ودستیار صاحب‌اختیار خانه بود، روشن بود. روابط عاطفی دراین چارچوب برای خودشان جائی داشتند. بزرگسالان نزدبچه‌ها از هالهٔ اقتداری برخوردار بودند که جای شک و تردید نداشت واز این گذشته، بچه‌ها را باارزشهای استوار وآموزنده‌ای آشنا می‌کردند... جامعه‌روستایی که در بیشتر کشورها به‌عناصر دیگر اجتماع تسلط داشت، نهادهائی بوجود آورده بود که در سایهٔ تجربه تقویت یافته بودند. حدود خیر وشر و حرام و حلال روشن بود... امنیت فرمانروائی داشت و بچه که در پشتیبانی و حمایت برخوردار بوده می‌توانست به‌دایرهٔ دیگری قدم بگذارد که اسمش مدرسه بود...

«آموزش» برای خودش مقام واعتباری‌داشت. معلم نیز، برای خودش مرجع اقتداری بود... حامل فرهنگی بود که تغییرناپذیر به‌نظر می‌آمد. عقاید او، داوریهای او، علم ومعرفت او ارزش غیرقابل نقضی داشت. خانواده از معلم پشتیبانی می‌کرد، معلم را گرامی وارجمند می‌داشت. معلم که موجودی وارسته و از لحاظ حرفه‌ای آسایه و مستعد بود، می‌توانست در تنبای آرامش‌بچه‌ها را پرورش‌بدهد. بچه، در پناه این قدرت نگهدار وپشتیبان، درمدرسه به‌کشف رفقای خود، به‌کشف رقبای خود، به‌کشف برابری و خانواده‌های دیگر توفیق می‌یافت. افزایش رفته رفته شکل می‌گرفت. تأثیرات خارجی نسبتاً رتنده نبودند و کتابها و روزنامه‌هائی که بچه می‌خواند، به‌توصیه پدر یا معلم یا بدست پدر ومعلم فراهم می‌آمد. رفت وآمد و مراوده بچه‌ها چارچوب معینی داشت. خانواده، در ایام تعطیل، بچه را با خود به‌جائی می‌برد. روابط بچه را زیر نظر می‌گرفت و بچه نمی‌توانست برخوردهای اجتماعی پراکنده‌ای داشته باشد. اجتماع بچه‌ها، در ابتدا، کلاس بود... واین اجتماع ممکن بود در سایهٔ ارتباط با اجتماع بزرگسالان تکامل پیدا کند؛ قطع







رابطهٔ این توافق مختلفه بعداً آشکار می‌شد. بچه در پناه این توافق عمومی، اطمینان‌خاطر پیدا می‌کرد حتی اگر مشاهده هم می‌کرد که این وضع فشارآور است و چندان جائی برای ابتکار فردی نمی‌گذارد باقی، حرفی نداشت.

توسعه و تکامل وسایل ارتباط‌جمعی این نظم دیرینه را زیرورو کرد. امروز دیگر نمی‌توان درصدد سنجش تأثیراتی برآمد که در بچه‌ها کارگر می‌شوند، مگر آنکه، ابتداء به‌سهم عظیم رادیو و تلویزیون و سینما و حتی کمیکس Comics (داستان مصور) در این میان، توجه‌داشته باشیم.... این عوامل اکنون همه‌جا را فراگرفته‌اند و در همه جا حاضر و ناظر هستند. اندیشه‌ها و تصورها را بهم جوش می‌دهند و بنیادها را به‌هم می‌زنند. مدرسه وخانواده به‌ظهور ناگهانی دنیای خارج در عرصهٔ هستی کودک تن در داده‌اند. مدرسه که در زمان پیشین منحصراً عهده‌دار وظیفهٔ آموزش و تحویل علم و معرفت به‌بچه بود، اکنون، مخصوصاً دراین زمینه، گرفتار رقابت ترسناکی شده است که به شئون واقتدار آن لطمه می‌زند، ومانع از آن می‌شود که از این پس وظیفه آموزشی و پرورشی خود را انجام بدهد و برای ما نمونه‌های رفتار و کردار به وجود بیاورد. معکس، تشخیص نتایج حاصله در خانواده دشوارتر است... خانواده، با هم در عین حال که به‌ضربهٔ این رهآورد خارجی وسایل ارتباط جمعی تن در داده است، بیش از مدرسه در مقابل آن مقاومت می‌کند. نفوذ به‌خاطره افتاده است‌اما کمتر از آن حدی که تصور می‌کنیم... واز اینرو، پیش از آنکه سخن از انحلال خانواده واستعفای پدر از مقام خود به‌میان بیاوریم، مخصوصاً باید بهمین نکته‌ای که گفتیم توجه داشته باشیم واین مسأله را از نزدیک بررسی کنیم... مسأله دراینجا مثل مدرسه، رقابت نیست... واگر بخواهیم تعبیر شایسته‌ای پیدا بکنیم باید بگوییم که موضوع در اینجا، عبارت از هضم و تحلیل نفوذها و تأثیرهـای تازه از طرف کارگردانان خانواده است.

از اینرو، نخستین مسأله، مسألهٔ تجربه و تحلیل و سنجش تأثیر وسایل ارتباط جمعی امروز در بچه است و در نخستین برحله، مسألهٔ حاد تأثیرهای تلویزیون است. تلویزیون زمان ساء عصر ما است... و همچنانکه نتوانستیم پدیده‌ای‌را که ظهور راه‌آهن یا اتومبیل بوجود آورد، نفی و انکار بکنیم، وجود تلویزیون را هم نمی‌توانیم نفی کنیم... پس، باید با آن کنار آمد، با آن زندگی کرد و راهیائی برای رفع تأثیرهای منفی آن پیدا کرد.

چه ایرادهای بزرگی می‌توان به‌تلویزیون گرفت؟ پیش از هرچیز میزان اطلاعاتی که فراهم می‌آورد. تلویزیون مقدار عظیمی معلومات واطلاعات در اختیار بچه‌ها می‌گذارد که از این پس دیگر پدر یا معلم نمی‌توانند بهایشان بدهند، ودرمیان این معلومات واطلاعات که سیل‌بنیمن بهسر کودکان فرو می‌ریزد هم چیزهای خوب هست و هم‌چیزهای بد... در میان چیزهای بد، پیش از هرچیز می‌توانیم از «کمیته نام ببریم. کودک در آن میان غرق می‌شود و به‌قول معروف آب از سرش می‌گذرد. مشکل بزرگ این است که کودک بسهولت می‌تواند برنامه‌های تلویزیونی را تماشا کند واز حیث زمان، حداکثر مدت را پای تلویزیون‌بنشیند چندانکه مدت خواب یا کار خود را کاهش دهد. و همهٔ این چیزها بهنظر آشفته‌ای فراهم می‌آیند. بدیهی است که چیزی به‌عنوان فن تعلیم و تربیت تلویزیونی وجود ندارد. کودک برای انتخاب،طبقه‌بندی وداوری آماده و پرورده نشده است.

از این گذشته، کودک که مجذوب تصویر است، شیفته وافسرده می‌شود و به‌بازی کشانده می‌شود... می‌پذیرد اما شریک و سهیم نمی‌شود. به‌عناصری که خوب توانسته است به‌تحلیل ببردش تن می‌دهد و بسهولت این عناصر را در ذهن خود ابداع‌می‌کند. تلویزیون‌می‌تواند در زندگی‌خانوادگی مانع نیرومندی باشد که برهمه‌چیز تسلط دارد... وچون در مواقع غذا و فراغت خاص و ناظر است، تماس‌های پدر ومادر و کودک را کاهش می‌دهد... و پس از سالهائی که در پای تلویزیون، در مقابل صفحه تلویزیون گذشته است، مجال شایسته‌ای برای بازیافتن همدیگر، شناختن همدیگر، سردرآوردن از حرفهای همدیگر نمی‌ماند.

بزرگترین ایرادهائی که معمولا از لحاظ مضمون و محتوا به‌تلویزیون و سینما گرفته می‌شود، از چه قراراست؟ یکی از این ایرادها آنست که مضمون ومحتوای تلویزیون و سینما واقعیت





ندارد... دوم آنکه تلویزیون و سینما خشونت را با همهٔ اشکال آن نشان می‌دهند و سوم آنکه شهوت دراینجا بیدار می‌کند. پیش از هرچیز، روانپزشکانی چون دکتر کوریتک فضای «ساختگی» و «دروغین» برخی از برنامه‌ها را به‌باد ملامت می‌گیرند. قهرمانها، همه‌شان، زیبا و خوشگل هستند، تاقیامت جوان می‌مانند و همیشه پول فراوانی در دست‌دارند. این فضا، فضای هالیوود است... بتدریج که کودک بزرگتر می‌شود و قوهٔ تفکر خود را به‌کار می‌اندازد، در این تصور وسوسه‌انگیز و جذاب شناور می‌شود... این ماجرا کار بسیار سهل و ساده‌ای است و کودک را بسوی کار و کوشش نمی‌خواند و بدینگونه، زندگی در سنینی که بچه در جستجوی نمونه و سرمشق است، تغییر شکل عمیقی پیدا می‌کند و به‌نظر بچه که اکنون جوان هیجده ساله‌ای شده است، زحمت خودش را ازدست می‌دهد. بیشتر کارشناسان خشونتی را که برپرده سینما و تلویزیون بیداد می‌کند، چیز بسیار زشتی می‌دانند. و دراین‌اصل همه‌اتفاق‌نظر دارند. یکی‌از روانپزشکان قضیه آن دختر بچه‌ای را نقل می‌کند که فیلم «گردن‌بند ملکه» را نگاه کرده بود و صحنهٔ آخر فیلم که در جریان آن کشیش‌بولاموت تازیانه می‌خورد، تأثیر عمیقی در ذهن وروحش کرده بود... بلنگور روح بسیاری از کودکان رامضطرب و جریحه‌دار کرده بود، اما برخی می‌گویند که در میان انواع خشونت تفاوت گذاشت. فیلم وسترنی که در خلال آن ده و دوازده آدمک خیمه‌شب‌بازی در ظرف پنج دقیقه بدست قهرمان فیلم کشته می‌شوند و حتی به‌نظر خود بچه هم بازیچه می‌آیند، چندان اهمیتی ندارد. بچه واقعیت چنین درام‌بوهومی را نمی‌پذیرد. در مقابل، صحنه خشونت، اگرچه بسیار محدود باشد، ممکن است تأثیر بسیار بدی داشته باشد. یکی از کارشناسان، داستان کشیش ساده‌ای را که مردی، در پایان فیلمی، بیخ گوش زنش می‌زند، نقل می‌کند. بچه‌ها از مشاهدهٔ این صحنه بسیار به‌حیرت و تشویش افتادند ودربررسیها و پژوهشهائی که صورت گرفت، ازاین کشیش بسیار حرف زدند. به‌نظر این پژوهشگر، نباید، با اینهمه، تلویزیون یا سینما را چندان گنهکار دانست و مخصوصاً نباید دربارهٔ تأثیر آنها مبالغه کرد... تحقیقات بسیار عمیقی که در امریکا صورت گرفته است، نشان داده است که تصویر خشونت بر پرده سینما و صفحه تلویزیون مایهٔ بروز پدیده‌های تبهکاری نمی‌شود... «تبهکاری» برای «شکفتن» احتیاج به زمینهٔ آماده‌ای دارد... از یک رشته عوامل درونی، خانوادگی و اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. با اینهمه، تصویر ممکن است طرز اعمال خشونت را به‌بچه یاد بدهد و روبهمرفته تکنیک و روشی بیاموزد.

میزان سن هم اهمیت اساسی‌دارد... یکی از رؤسای انستیتوهای روانشناسی نشان داده است که از پنج تا هشت سالگی، خشونتی که بوسیلهٔ‌تصویر نشان داده می‌شود، در حکم بازی است... از ده تا یازده سالگی همه‌چیز عوض می‌شود و ممکن است یگانه‌راه حل کشمکش تسریع‌شود وبچه آن را به‌عنوان روش و رفتار بپذیرد.

صحنه‌هائی که اخیراً به‌خشونت امریکائی تخصیص داده شده‌اند، بی‌اندازه خطرناک‌هستند... این صحنه‌ها گذشته از آنکه شدت وحدت دیگری دارند و از حیث موضوع هم که عبارت از حملهٔ دسته‌هائی به‌بچه‌ها است، زیان‌آور هستند، وحشت و نومیدی به‌بار می‌آورند... مادر خانواده‌ای که به پرسشهائی در این زمینه جواب داده است، با همین وحشت و نومیدی حرف زده است. این زن به‌بچه خود می‌گفته است که در هرصورت، امروز یافردا گرفتار حمله می‌شود و آن روز باید تسلیم بشود، از خودش دفاع نکند و هرچیزی که دارد بدهد... تکرار عمل خشونت هر درصفحه تلویزیون مسأله‌ای است که باید به‌آن توجه داشت. در حدود سی و دو سه سال پیش بچه‌ها برای دیدن فیلم «زورو» به سینما می‌رفتند این کار یک دفعه بود... امروز هرجا که نگاه کنید، «زورو» می‌بینید.

و خلاصه، به‌موج شهوت می‌رسیم... واین‌امر مختص تلویزیون ورادیو وسینمانیست. [illegible] را اعلانهای هرزه پوشانده است... واز اینرو، در مقابل تأثیر آن هیچ کاری‌نمی‌توان کرد. این مسأله، تا دوازده سالگی چندان خطری ندارد زیرا که بچه هنوز، به‌حکم وضعی هم که از لحاظ زیست‌شناسی دارد، کاری بااین چیزها نمی‌تواند داشته باشد. مسأله در سنین بلوغ یا پیش از بلوغ تفاوت پیدا می‌کند. اما ممکن است، این موج شهوت، از چهارده‌سالگی تا شانزده‌سالگی عمیقترین تأثیرها را در جوانان می‌کند.

* * *

اما تلویزیون جنبه‌های مثبت و محاسن غیر قابل انکاری هم دارد. کارشناسان ـ حتی اگر گاهی هم در ارزیابی تأثیر وسایل ارتباط جمعی اختلاف عقیده داشته باشند ـ ایمان دارند که تصویر می‌تواند نقش مفیدی هم داشته باشد: تلویزیون و سینما از وسایل بزرگ فرهنگی واز وسایل شایستهٔ توجه آموزشی‌هستند... اقلاً سینما و تلویزیون را مدرسه دیگری در کنار مدرسه گفته‌اند که بچهٔ حیرت‌زده را به‌دنیای علم وتکنیک، به‌دنیای دلفریب سرزمینهای دور دست، به‌دنیای اسرار تاریخ راهنمائی می‌کند و بوسیلهٔ هنرپیشگان خود به‌شخصیتهای انتزاعی کتابهای درسی جان می‌دهد. این امر، امر مسلمی است که جای گفتگو ندارد. بچه آن چیزهائی‌را که در مدرسه‌دستگیرش نمی‌شود، به‌نحو جذابی دراینجا یاد می‌گیرد.

این وسایل ارتباط جمعی حتی می‌توانند وسیله‌ای برای تشویق به‌کتاب خواندن باشند. بارها دیده شده است که بچه‌های ده و دوازده‌ساله به‌سوی کتابی روی آورده‌اند که اخیراً به‌پردهٔ‌سینما و صفحهٔ تلویزیون برده شده است: تجربهٔ داستان «ژاکولو کروکان» در فرانسه، تجربه‌ای است که تردیدی در آن‌باره نمی‌توان‌داشت. بسیاری ازبچه‌ها، پس از تماشای فیلمهای تاریخی ـ حتی آن فیلمهائی که رنگ داستانی پیدا کرده‌اند ـ به‌سوی کتابهای تاریخ روی آورده‌اند... مثلاً وقتی که فیلم‌جنگهای صلیبی در تلویزیون فرانسه نشان داده شده، بچه‌ها درصدد برآمدند کتابهائی دراین زمینه بخوانند... آنوقت کتابخانه‌های مدارس را، باصطلاح، لخت کردند و آن فصلهائی را که در کتابهای تاریخ بهاین دورهٔ شورانگیز ارتباط داشت با حرص و ولع خواندند. بدینگونه، علاقه‌های تازهٔ بسیاری ممکن است دربچه‌ها پیدا شود. در دوره‌ای که آشنائی با تکنولوژی امری لازم و واجب شده است‌تصویر، تماشاگران جوان‌را به‌سوی ماه، به‌سوی کارگاههای بزرگ دنیا، به‌مراکز بزرگ پژوهشی سوق‌می‌دهد. و این نقش، نقشی است که روح را بیدار می‌کند و

بقیه در صفحه ۸۷

ضربهٔ آینده

FUTURE SHOCK

از: آلوین تافلر

Alvin Toffler

ترجمه امیر محمد ولی‌زاده



۲۷

فصل یازدهم

پراکنده‌شدن کانون خانواده

موج برآوری همه وجود ما را در خود غرق خواهد ساخت: از دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی گرفته تا کارخانه‌ها و ادارات، از بنگاهها و مراکز بازرگانی تا کانون خانواده. این موج زندگی خصوصی ما را نیز دربر خواهد گرفت و خانواده را دچار کشمکش‌ها و ناراحتی‌های بی‌سابقه‌ای خواهد کرد.

خانواده، ازدیرباز، «سپر بلای جامعه» خوانده میشد، زیرا کسیکه در مبارزهٔ زندگی در مدت روز، لطمه دیده و آزرده شده بود، به کانون خانواده – یعنی ثابت‌ترین نقطه و مکانی که در محیط پرجنب‌وجوش و پرکشمکش اطرافش وجود داشت – پناه میبرد، ولی در نتیجهٔ توسعهٔ انقلاب مافوق صنعتی، براین سپر نیز ضربات مهلک و ویرانگری وارد آمده است.

پیش‌بینی وضع آیندهٔ خانواده مورد توجه کسانی که در اندیشهٔ تحول جوامع بشری میباشند. فردیناند لندبرگ Ferdinand Lundberg نویسندهٔ کتاب «تحول دنیای آینده» معتقدست که «کانون‌خانواده بزودی کاملا خاموش خواهد شد». همچنین ویلیام‌وولف پسیکانالیست عقیده دارد که: «خانواده به‌جند بیجانی تبدیل شده و جز در نخستین «سال پس از تولد کودک، نقش رسالتی ندارد. واین‌تنهانقشی‌است‌که میتواند ایفا نماید». بنیبیان معتقدند که بزودی خانواده بفراموشی سپرده خواهدشد. اما هیچیک از اینان دربارهٔ اینکه چه‌چیز جای خانواده را خواهد گرفت سخنی برزبان نمی‌آورند.

بنظر خوش‌بینان، بعکس، خانواده همیشه وجود داشته و در آینده نیز وجود خواهد داشت؛ وحتی بگمان بعضی از آنان، «عصر طلائی خانواده در آینده نزدیک پدید خواهد آمد». بعقیدهٔ آنان با افزایش ایام فراغت، اعضای خانواده مدت زمان بیشتری با یکدیگر بسر خواهند برد و از دیدار یکدیگر وفعالیت دسته‌جمعی محظوظ‌خواهند شد. خانواده‌ای که اعضایش همه باهم بسر ببرند و زندگی را بگذرانند، همیشه باهم خواهند بود.

بموجب عقیدهٔ رایج دیگری، مردم بدلیل جوش و خروش فوق‌العادهٔ دنیای‌آینده، به کانون خانواده دلبستگی بیشتری خواهند یافت. «افرادی که زناشوئی می‌کنند، درپی پیمانهای باثبات‌تری خواهند بود». این‌نظر دکتر ایروین‌گرینبرگ پرفسورروانپزشکی دانشکدهٔ طب آلبرت اینشتین است. بعقیدهٔ او، خانواده، چون ریشه‌های اوّل وجودی هر انسان است که به‌او امکان میدهند تا در میان این طوفان و تندباد تغییرات، در هرکجا که بخواهد پایدار بمانند، خلاصهٔ سخن اینکه هرقدر دنیا شوکزدگی و غیر منتظرتر گردد، اهمیت خانواده بیشتر خواهد شد.

شاید بتوان گفت که طرفداران این هردو نظر به‌اشتباه میروند زیرا آینده خیلی متنوع‌تر از آنست که در تصورما میگنجد. بهاحتمال قوی، خانواده نه‌از میان خواهد رفت و نه‌وارد عصر طلائی خود خواهد شد. گمان میرود که کانون خانوادگی از هم بپاشد و هرپارهٔ آن بگونه‌ای اشتدتر سپس با شکل شگفتی‌انگیز و غیر منتظری دوباره پدیدار گردد.

جنبهٔ خیال‌انگیز مادری و بارداری

با کمترین توجه میتوان دریافت که روشهای تلقیح و باورکردن مصنوعی‌زنان، مهمترین ضربه‌ها را در ده سال آینده به بنیاد خانواده وارد خواهد کرد. ازهم‌اکنون نیز نورهای این پدیدار کاملا روشن است که خویشان کودک میتوانند از پیش جنس و شکل و قد و سایر خصوصیات فیزیکی و حتی نیروی ذهنی و اندازهٔ هوش او را نیز تعیین نمایند. امکاناتی که ما در آینده در این زمینه خواهیم داشت به‌اندازه‌ای از تجارب و آزمایش‌هائی که بشر تاکنون در اینمورد کرده، فراتر و دورتر خواهد بود که ما باید از هم اینک بچشم یک شاعر و یک نقاش آینده را بنگریم نه بادیدهٔ جامعه‌شناسان و فیلسوفان. امکاناتی را که ما در این زمینه در آینده خواهیم داشت بیارزند، باشند: پیوندجنین‌پرورش نطفه درمحفظه‌ها، قرص‌هائی که با خوردن آنها، شخص مطمئن خواهد شد که دوقلو یا سه‌قلوخواهد زائید؛ یا بهتر بگوئیم رفتن به یکی از «مغازه‌های مخصوص کودک» و خریدن‌جنین مورد پسند از آنجا.

هنوزچنین تصورمیکنند که گفتگوی دربارهٔ این مسائل در شأن دانشمندان‌نیست و بعبارت دیگر برای مقام آنان سبک است، در حالیکه پیشرفتهای علم و تکنولوژی، و حتی پیشرفتهای زیست‌شناسی توالد وتناسل بشناسی بهاحتمال قریب بیقین، در آیندهٔ بسیار نزدیک کاخ عقاید کهنه و قراردادی را که دربارهٔ خانواده و مسئولیتهای آن وجود دارند، سرنگون خواهند ساخت. هنگامیکه ما بتوانیم در لولهٔ آزمایشگاه کودک پرورش دهیم، آنگاه مفهوم مادری چه‌خواهد بود؟ و شخصیتی را که از ابتدای بشریت تا کنون برای زن از وجود خود او در زهدان بوجود آورده‌اند – شخصیتی که اساسی‌ترین وظیفه‌اش عبارتست از زائیدن و تغذیه نژاد بشری – چه خواهد شد؟

تعداد جامعه‌شناسانی که بهبررسی‌این مسائل پرداخته‌اند، بسیار اندک است، و از جملهٔ این افراد نادر میتوان، هیمن‌ویترن Hymen G. weitzen را نام برد. او روانپزشک ورئیس بخش نوروپسیکیاتری یک پلی‌کلینیک نیویورک است و چنین اعتقاد دارد که: «دوران بارداری و زایمان در زنان احساس رضایت خوشحالی بوجود می‌آورد. تقریباً همهٔ آنان از اینکه توانسته‌اند کودکانی بدنیا آورند، بسیار خشنودند. حالت ملکوتی و حالهٔ افتخاری که زنان باردار با خود دارند، در ادبیات و هنر شرق و غرب، مقام مهمی دارد».

ویترن مینویسد: «هنگامیکه کودکی که زن در شکم خود دارد، از آن او نباشد بلکه از زن دیگری بهجنین او پیوند شده یا بطور مصنوعی بهرحم او تلقیح گردیده باشد، دیگراز‌آئین مادری چه‌خواهد ماند؟» اگر در آنروزگار باز هم زنان اهمیت‌داشته باشند، مطمئناً دیگر بخاطر این نخواهد بود که میتوانند کودک بدنیا آورند. بنابراین، یک امر مسلم‌است وآن اینکه ما،درآینده، جنبهٔ خیال‌انگیز مادری و بارداری را ازمیان خواهیم برد.

مفهوم پدری‌هم بصورت کنونی باقی نخواهد ماند. در حقیقت، روزگاری که کودکان، خویشان و پدر و مادر بیولوژیکی داشته باشند، چندان دور نیست. دکتر شالریس بیتی زیست‌شناس مؤسسه تحقیقات دربارهٔ سرطان در فیلادلفی، موفق شده است که نوعی موش بوجود آورد که چند پدر و مادر داشته باشد. روش کار او اینست که چنین دوموش آبستن رابرمیدارند و در ظرفی نگه میدارند و آنرا تا وقتیکه‌باهم پیوند یابند و وجود زنده‌واحدی را تشکیل دهند، تغذیه میکنند. آنگاه این دو جنین بهم پیوند یافته را در رحم موش دیگری‌جای میدهند. نوزادی که بهاین ترتیب بوجود می‌آید همهٔ خصوصیات ژنتیکی دونوع خویشان خود را داراست. مثلا این نوزاد در یک سمت صورتش موهای سفید و در سمت دیگر موهای سیاه دارد و پوست‌بدنش نیز سفید و سیاه است. از تعداد ۷۰۰ موش «چند پدر و مادری» که به‌این ترتیب‌بوجود آورده شده‌اند، تاکنون ۳۵ هزار نوزادبدنیا آمده‌اند. اکنون که ما توانسته‌ایم موش «چند پدر و مادری» که به این ترتیب بوجود آوریم انسان «چند پدر و مادری» درآیندهٔ نزدیک عملی نخواهد شد؟

در چنین مواردی، پدر و مادر کدامند؟ هنگامیکه مادری، جنینی در رحم خود داشته باشد که از آن زن دیگری است، کدامیك از آندو مادرنده و پدر واقعی کیست؟

خانه داره

وحدت
شاعری از عمق انزوا



م. آتشی

● این‌بار به‌دیدار شاعری رفته‌ایم که «معروف» به‌آن مفهوم نیست، جوان هم نه. اما تا به یاد دارم؛ با بیانی معاریف شعر می‌گفته، خوب و سنجیده، و نزد آنان که شعرهای چاپ شده‌اش را درنشریات مختلف‌خوانده‌اند، یادرمحفل‌سیمایه‌اش، معروف هم هست، شعر گذشتهٔ ما را تا حد آگاهی وسلطهٔ عمیق برکه آن خوانده، اما شیفته‌وسواس است، وسواسی، گرچه ارجمند، اما کشنده، شهرت گریز هم هست، اما نه مردم گریز. چون یقین‌دارم که چاپ کتاب برای او ـ غیر از جنبهٔ مادیش ـ با هیچ‌نوع دشواری ، و مثلا تردید ناشران، روبرو نبوده‌است و نیست، هرطور بود به‌گفتگو نشاندمش تا راز انزوایش‌را بازگوید، ونیزحرفهائی که طالبان جوان را بکار آید. سالم وحدت‌را میگویم، یا بـه‌تکیه کلام خودش و دوستان: درویش! ●

ـ خوب‌وحدت، سالهاست کمتر می‌گوئی، یعنی تا من به‌یاد دارم، با بیانی «جوانان قدیم» ـ که خودمان‌باشیم ـ ازتو درنشریات ادبی شعر خوانده‌ام، آنهم شعرهای سنجیده و خوب. اینرا هم میفهمی که نه‌تنها من، بلکه همهٔ دوستان، از اینکه تابحال مجموعه‌ای کامل از تو ندیده‌اند، درحیرتند حتماً باید مانع یا موانعی در میان باشد که اگرچندان خصوصی نیست، بهتر است باز گفته شود. قبول نداری؟

● حقیقت آنستکه چاپ کردن کتاب بی آرامشی میسر نیست، وقتی من آنقدر گرفتارم که فرصت کمی برای خواندن و نوشتن دارم، چگونه میتوانم نوشته‌ها را نیز چندبار بخوانم و پاکنویس کنم و سرانجام آلودهٔ چاپ و چاپهٔ ناشر شوم، و برای اینکه صفحه‌ای بی‌غلط از کار درآید بارها بچاپخانه مراجعه کنم؟

وقتی تمام زندگیم از خانه تا مدرسه خلاصه میشود و در مدرسه باید با اشتیاق، آمادگی و گوشایی به‌بچه‌ها درس داد، تا این شکم پاسخی مانده را سیر کرد و در خانه پرستار پدری پیر و بیمار ومادری بیمارتر وسواسی بود، چطور توقع داری که باز هم به فکر کتاب چاپ کردن باشم ! گذشته از اینها اگر شعری بگویم که در آن ذره‌ای مجشم را بجمیع از دست بدهم ودرخودبینیها گرفتار آیم، برایم زهر هلاهل میشود. چطورمی‌توانم از همه کارهایم خرسند باشم؟ هر شعرتازه‌ام مرا به‌غفلتها (در مورد زندگی) بیشتر آگاهی می‌دهد. تمیز و کمال جز با پی‌بردن به‌تجربه‌ها و اشتباههای گذشته ممکن نیست. من دریافته‌ام که ما از ظرفیتهامان بتمامی بهره نگرفته‌ایم،ظرفیتهایی که بجای اینکه به‌کمال خود برسند گناه لطمه دیده‌اند. من بدون زیستن نمیتوانم شعر بگویم.شعر برای من زیستنی جدید و باز سازی طبیعی لحظه است. طبیعتی که اگر در هستی واقع، وجود داشت، همهٔ انسان و پدیده‌ها در کمال هم‌آهنگی ومهربانی می‌بودند.

ـ جوابت هم قانع کننده است و هم نیست، وانگهی، مسئله دیگری ذهن مرا ـ باتوجه به‌علایق کلاسیک تو مشغول میدارد و آن اینکه نکند سرگردانی میان دو قطب کلاسیسم و تجدد ترا در ورطهٔ تردید انداخته باشد، یاوسواست به تعالی شعرت ـ آنهم خدای نکرده در مقایسه با شعر شاعران ـ مثلا شیوه؛ چون من اصولا مقایسه را در مورد شعر، نادرست میدانم، هر کس، بهترین داور شعر خودش است، و راه و شیوه نیز آغازش در ذهن خویش، و کمالش در دانائی و صمیمیت با خویش است.

خوب با توجه به‌اینها چه‌میگوئی؛ مخصوصاً که میدانم شیرین‌طلب هم نیستی؟

● بخلاف آنچه که بعضیها تصور میکنند پیوند داشتن با اشعار کلاسیک، مغایر علاقه به‌شعر معاصر نیست. تقلید از گذشتگان دیگر است و ارتباط با آنها برقرار کردن دیگر. ما میتوانیم بی‌آنکه شاعران گذشته را سد قرار دهیم با آگاهی بکار آنها راهیابیمان را نزدیکتر گردانیم. اکنون همه‌چیز تغییر یافته است؛ جامعه‌ای که اثر بخش سرچشمه‌های شعر است، شاعری که تأثیر پذیر و مبدع مفاهیم جدید است و قالبی میتواند گذرگاه این اثرها و مفهومها باشد. اما نباید نا دیده گرفت که روح یا حقیقت شعر در هرزمان پایدارمیماند و شاید این روح همان ارتباطهای کلی باشد که در جرمهای مشخص ـ که مربوط بزمان و مکان ویژه است ، شکل میگیرد. و همین اجزاء هستند که شعر امروز را از شعر دیروز مشخص می‌کنند. چرا که مفاهیم کلی در هرقالبی بمقتضای آن قالب که خود بمیر زندگیهای دگرگونه است جلوه می‌کند. شاعری فقط در لحظه‌های بی‌سرانجام غرق‌شدن نیست ـ پیوند این لحظه‌ها با یکدیگر نیز هست . هنوز هم میتوان در مثنوی مولوی سیاحت کرد و رهتوشه‌هایی برای بارور کردن زندگی بحتی‌امروز با خود آورد. اکنون که ما خود تجربه میکنیم و شعر میگوئیم میتوانیم دریابیم که شاعران اصیل فقط کلمه‌ها را ردیف نکرده‌اند تا ابیات بوجود آورند، بلکه کلمات سیلابهای گستردهٔ بیکران زندگی را در خود زندانی کرده‌اند. من تردیدی در ارائهٔ شعرهایم ندارم اگر کمتر از شعرهایم ارائه میشود بدین علت است که کمتر دوستان صاحب مجله را می‌بینم، و مسلم است که رهگذار همدیگر را دیدن جای آن نیست که شعری ردو بدل شود. عادت بنوشتن و پست کردن نیز ندارم، با آنکه بعضی از دوستان نویسنده را نیز میخواهم ببینم بسبب گرفتاریهائی که در پیش گفته آمده چندان بسراغشان نمیروم دیگر اینکه از ترس روده‌ستوبیرها که مثل زنبورها به‌شعری هجوم می‌آورند تا هرقطعه ازآن را درشعرهای خودگلیلی نمایش دهند. جوانی درمجله‌ای شعری چاپ زده‌بود که یك پاراگراف از شعر جدیدا چاپ شدهٔ من را در آن آورده بود بی‌آنکه نامی ببرد (میتوان‌گفت یك کاله نشست ـ بادرختان‌جهان زمزمه داشت ـ روده را به‌خیابان طلبید) این‌خصوصیت زمانه‌ماست که نامه‌کیها در زیر پردهٔ آشفتگیها رنگ‌میبازند و ناخدی تمیز سره ازناسره مشکل میشود،باآنکه شعر همیشه زبان گویای ملت ما و حامل فرهنگها و سنتها و نهضتهای گوناگون مردمی بوده است ، و استوارترین وسیلهٔ ارتباط، اندیشه‌ها ونظورهای فلسفی و عرفانی جمع، اکنون بنظر میرسد کمی از رهگذار پیشین خویش دور افتاده و بانروئی بلند پروازیها گرفتارآمده است. اگر اینطور باشد ،

گذرگاه تردید

در شب غربت من
دست بیداری روز
خواب را کشته‌ست
هرخیابان که رگی‌است
در تنم می‌روید
با غروب سفر رفتگری
که بچشم آتش
قصهٔ برگ بسی می‌گوید.

در خیابان تنم
که گذرگاه شب است و آهن
ای عجب زمزمهٔ پنجره‌ای
روشنان را بدعا میخواند
و صدایی که چراغ دریاست
و چراغی که گیاه خاك است
تا نهانسوی دلم میراند

من چه‌گویم که هزاران خورشید
تا فروریزد قفس خاکی شبکوران‌را
شاخه‌هایی از نور
با تلید سوخته
می‌رویاند

در خیابان تنم
که دروغ افروزان
طاقها می‌بندند
شب تشویشم باز
دود ویرانشده‌ای می‌سازد
من چه‌گویم که شبم بیداریست
و هزاران کوچه
همچنان پیچك روده
در خیابان تنم
بسرایای تنم می‌پیچند!
و اگر قطرهٔ گنگی، نومید
سرنکوبد بسنگابهٔ دیوار تنم
و نبیند دریا را
دل من تا باید میگرید.

این خیابان تنم
که هیاهوی جهان در گذر است
میتوان باور کرد،
که بفریادی،
همهٔ پنجره‌هایش را خواهد بست؟

ر با گامهای سریع راه در نوردیده ، قافلهٔ پیشگان یکدفته وساده‌اندیشان تا آشنایفرهنگ جدید را پشت سر می‌گذارد و در این پویشها و نوردیها چه شاعران که راه‌گم کرده، پستگرایی، ی پرچانگویی، خودفریبی و توهم‌گرایی دچار شده‌اند . از جامعه‌بریده‌اند وبی‌پشتوانهٔ تجربه، اندیشه و دانشی (یا پشتوانه اندیشه ودانشی قابل م خود) به‌تلفیق کلمات نامربوط و شاعرساز دل خوش کرده‌اند. محیط کاغذای خویش را مرکز پرشهای‌تاریخی دانسته‌اند وبای‌فریب‌بر کرسی‌نشانده‌اند آنکه ابعاد مفاهیم، آنها را ناگزیر کرده‌باشد.

دشمن طبقات پایین ما چنان درپشت‌مجموع رنجها مانده‌اند که برای رفع خستگی و کدورت سرگرمیهای متداول بچیزی گرایش ندارند. چه‌رقابتی درگیر است‌برای ایجادچنین سرگرمیها! با این می‌بینی که شعر مانده است و گروهی شاعر و روشنفکر ـ و شاعرهبین روشنفکران نیز اختلاف است در مورد ایدئولوژیهای گوناگون شاعران... و در بین شاعران اختلاف از سر کچشمی ، کوته‌اندیشی و شهرتهای کاذب.

ـ این درست، چون فکر میکردم تردید در پذیرش قالبهای تازه ـ نیمائی یعنی ـ انگیزه باشد، وجود اینها باز هم جای حرف است، اما نسبت پذیرش قالبهای نیمائی در تو، چگونه است؟

● درپذیرش قالبهای نیمائی‌وتکامل‌بخشیدن تردیدی ندارم و در قالبهای نثری هم شعرنمیگویم. مگر گاهی از سر بیحوصلگی یا آزمون. ازقالبهای کلاسیک نیز من‌به‌مثنوی‌بیشـ دستپاگیر بوده‌ام. بیش از قالبهای دیگر نوع خود علاقمندم و در آن شعر گفته‌ام.

ـ از همه اینها گذشته تو میدانی که ما ـ البته در وهله اول دو نوع بیان شعری داریم ـ مستقیم و غیر مستقیم، و تو میدانی که تقریباً تمام شعر گذشته ما در بیان غیرمستقیم بوده‌است، یعنی شاعر، اولاً، به کمک تشبیه و استعاره و تمثیل و... بیان محتوا کرده است و بـه‌همین دلیل، محتوا محسوس نیست، ثانیاً، هرشاعری بعد از شاعر دیگر آمده، بالطبع برداشت شاعر قبلی و باسرمشق‌های او به‌شعر ـ نه‌به‌زندگی ـ نظر انداخته است و کپی احساس و توصیف کرده است، اینست که جز در موارد، زندگی درشعرشاعران گذشته مطرح‌نیست هرشعر، تنها چون جزیره‌ایست مصنوعی... می-خواستم تو روال کارت را بگوئی و نوع بیانت را و اینکه کدام شیوه را می‌پسندی؟

● بیان مستقیم و غیر مستقیم میتواند تعبیر-های گوناگونی داشته باشد. میتوان شاعری را مستقیم‌گوی بشمارآورد که از استعاره، تمثیل ، کنایه و... بهره نگیرد و مفهوم را در همان ظرف کلمه بریزد که در واقع هم‌ظرف است وهم‌مظروف، مثلا وقتی میخواهد بیان مفهوم درد کند کلمهٔ درد را به کار برد که من بااینگونه مستقیم‌گویی موافق نیستم اما گویا منظور تو ازبیان مستقیم وغیرمستقیم روبرو شدن‌شاعر بازندگی بطور مستقیم و یا بوسیلهٔ کلمات بطور غیر مستقیم باشد.

مسلم است که من شاعرانی را بیشتر می-پسندم که خود زندگی را تجربه کرده باشند و کلمات انتخابی آنها تفسیرگر زندگیش باشد،زیرا خود من تا زندگی خاصی (اعم از عاطفی یا فکری) را نگذرانده باشم نمیتوانم شعری بگویم. در جوانی گاه میشد که شیفتهٔ مضمون یا مفهومی میشدم و فقط میخواستم آنرا بیان کنم، ولی هیچگاه مفهوم و مضمون را از پیش نمی‌اندیشیدم تا شعر بگویم ، اما اکنون هنگام شعرگفتن کلمات، دیگروسیله‌ای برای بیان مفهوم نیست ـ این‌محیط وفضای‌شعری که سرشار از تصاویر است مرا مجذوب میکند. هر کلمه برای من موجودی است جاندار که از جلو چشمان ذهنم عبور میکند، بعضیشان باهم همدردند و بعضیشان روی درهم میکشند. من آنگاه که میبویسم آنقدر در زندگان محیط شعریم غرق میشوم که کلمات جز همان زندگان نیستند، حتی وقتی در مورد ستاره‌ای مهجور یا پرنده‌ای غروب سخن میگویم کـه میخواهم سر در بال کشیدن یا سوختن را بیان کنم، خویش را و دیگری را که با هم یگانه شده‌اند می‌بینم که می‌سوزد یا سر در بال کشیده است، و گاه چنان کلمات سرریز میشوند که فرصت هیچ خالی باقی نمیماند، چرا که زندگیهای پرنده‌وار و ستاره‌وار من بملوح خویش رسیده است (بدیجیت گلم ستاره، که هنوز هم با دیدن یک ستاره همان حالت ابهام گونه معنوی و شیر آمدی کودکی در من بیدار میشود) اکنون آنچه را که مینویسم وقتی آگاهانه می‌اندیشم جز یگانگی و شده‌هایم با جمع نیست ـ جمع در من اثر میکند برمی‌انگیزاند و شاعر میدهد وگفتن بعدی من نیز جز زنده کردن همان جمع بصورتهای دیگر نیست ـ صورتهایی که خود گاه از خود گذشتن و مجذوب شدن است و گاه مقابله کردن ـ و بنظر خودم مقابله کردن با جهالت جمع، طبیعت خارج از من و جمع (اشیاء) مثل پرنده، ستاره، آفتاب و نسیم درخت برایم حکم فضای نفس کشیدن را دارد، فضایی که بی‌آن انسان نمیتواند زیستن‌دگرگون شدن و بارور شدنش را ادامه دهد. همانگونه اگر این فضا در شعر نباشد شاعر در خود خفه میشود و بارورشدنی باقی نمیماند. بعد طبیعت خارج ازانسان، کامل کنندهٔ بعد طبیعت انسان است، مجموعهٔ ذرات بدن انسان ـ آمیخته‌ای که از عنصرهای گوناگون است باز باره با همیشـگان خویش‌را پیوند وبادلیل-های ناشناختهٔ مأنوس قبل از تولدش همنوایی کند. شعر من اگر این سه بعد اصلی (شاعر، جمع، طبیعت) را نداشته باشد، نگرانم میکند. در ضمن تجربه کردن مستقیم تنها این نیست که اگرشاعری بیشتر وقتش را در اتاقی میگذراند تمام از (اتاق) حرف بزند. میتواند از اندیشه‌هایی که دراین اتاق، خود آگاه یا ناخودآگاه برای گذشته است سخن بگوید، منتها این اندیشه‌ها را در موجودات جاندار و بیجانی تجلی دهد که شاید سالها پیش با او و در او زندگی کرده‌اند. نه اینکه بااندیشه در کلمات روبرو شود . و نیز ممکن است شاعرانی در ادامهٔ سیر فکری و اعتقادیشان به منزلهایی مشابه برسند بی‌اینکه حتی همزمان باشند و بعضی از این مراحل بدهند. این نباید از مقولهٔ تأثیرگذاری قلمداد شود. شاعرانی نیز هستند برآنکه تجربه‌ای جزئی کرده باشند از مفاهیم کلی سخن میگویند. این بعلت ممارستشان در ادب و داشتن فرهنگی

تهمت

این زخمها که جسم مرا تیره کرده است
روزی شکوفه خواهد کرد؟
روزی طلوع کرد
حتی اگر که مرگ
زخمی شبانه‌ام بنشاند.

من، با برادران عارف مهتابی
در نگاههای حیرت،
در صبر خاک
گشـده‌ام من
از قلبهای ما
هر لحظه سر به‌حنجره‌گویان
آن اختران شسرزدهٔ نور
ـ کز یاد رفته بودند
خاموش می‌نمودند ـ
در رهگذار ما
ورانگی امید شکفتن بود
چون هستمان
که تکه تکه فرو ریزان
از زخمهای تهمت دشخوبان

فنی‌گاه پیروزیدرآمده‌اند،اما مفاهیم‌کلی‌این‌شاعران مانند کلمات فسارفقط درذهن‌میشینند، وآنگونه که شعری تجربی مجموعهٔ فضا و ترکیب بندی شعر را ترسیم میکند، اثربخش نیست. بگذریم ازچندشاعر انگشت شمار (که نه‌تنها گذشتنی نیستند که بالیدنیهای ما به‌خاطر آنهاست) که در هرامری بنا شیئی جزئی کلیات جاودانه را باچنان شیفتگی و بیکرانگی میدیدند، اما بیشتر همان شاعران مقلد بودند که مفهوم کلی رایج و محدود را میگرفتند و شعر میساختند، بدون اینکه بامفاهیم واشیاءمحول وخویش رابطه‌ای برقرار کنند. این بود که اغلب به اصطلاح‌آفریده‌هاشان یکنواخت وشبیه‌بهم میشود. در ضمن این کهاندیشی پیش نیاید که تنها در شاعری تجربه کافیست. تجربه بدون قدرت تخیل و بازسازی و آفرینش ترکیب پنجه‌اهنگ ومرتبط شعر به‌کار نمی‌آید. در مورد شاعران اصیل معاصر حتی آن شعرها که زیرتأثیر حادثهٔ اجتماعی‌یکسان نیز سروده شده‌اند باز در ارائهٔ فرم و مفاهیم‌متفاوت هستند. بنظر من فروغ و رحمانی در این مورد خاص (مفهوم جزئی و شیئی جزئی را وارد شعر کردن) بیش از دیگران توانایی داشته‌اند.

اما به‌همان نسبت که نتوانسته‌اند مفاهیم‌کلی را وارد شعر کنند دچار ضعفهایی شده‌اند (رحمانی اخیرا بیشتر در بند ارائهٔ مفاهیم کلی مانده است تا تصویرگری گرداگرد خود) ـ به‌عکس شاملوکه در شعرش مفاهیم کلی بیشتر است تا نمودارهای جزئی .

تو نیز در کتاب آهنگ دیگـرت بـاآوردن مفاهیم و اشیاء جزئی بومی که میتواند عمومیت نیز یابد در شعر ایجاد تازه‌کرده‌ای که گاه یادآور منوچهری ـ است ـ منوچهری تعمیم یافته و آیین زمان و مکانی.

ـ نظر کلی تو در مورد جریانهای شعری امروز چیست؟ کدامها ماندنی‌اند و کدامها......؟

● بطور اختصار ، جریانهای شعری امروز ، آنها که بمظاهر ویرانساز، ونوعی کامل‌کننده و باروركنندهٔ جریانهای شعری کلاسیک‌اند، ادامـه خواهند یافت و ریشه‌دارتر خواهند شد (مثل شعر-هایی باقالبهای نیمائی). و آنها که دور از این‌سنت، در زبانی دیگر و قالبی دیگر ادامه میدهند، (مثلا موج نوئیها و فرم گارشان) آنها نیز خواهند ماند، اما به نام شعر ـ فاصله‌ای بین نثر و شعر ـ ونثر-هائی شعرگونه که خود نوع جدیدی را بوجود خواهند آورد و بیمان ناچاص خود شناخته‌خواهند شد و مسلم است که این نوع جدید را بیشتر در کتابخانه‌ها خواهند یافت تا قلبهای مردم. مگر که این‌نوع قالب نیز کمال ظرفیت خود را بیابد. و اما دیگر کمتر به‌قالبهای کلاسیک شاعران معاصرتوجه خواهند کرد، (مگر اینکه در این قالبها نیز زندگی معاصر در کلام معاصر باز گو شده باشد) یا بعلتی مثلا سبک شناسی یا جامعه شناسی ـ همانگونه که اکنون ما نیز، شاعران دورهٔ مشروطه و قبل از آن را (که دورهٔ بازگشت ادبی باشد) کمتر میشناسیم، تا شاعران توانای کلاسیکمان را ـ جزاینکه در مورد توانائیهای گوناگون شاعر معاصر از غزلها یا مثنویهایش هم نام ببرند.

ـ اینرا میدانم و گفتی که تو برعروض نیمائی تسلط داری و آنرا خوب میشناسی، پس خوبست در مورد حقانیت ضرورت زمانی این شعر- با توجه به‌مخالفتهای موجود و ـ مخصوصاً تازه ـ نظرت را بگوئی.

● عروض نیمائی از نظر ارکان افاعیل‌بنیانا همان عروض المعجم شمس قیس رازی است ـ بااین تفاوت که در عروض شمس قیس در هرمصرع باید ارکانی مساوی با دیگر مصرعها آورده شود بطور مثال اگر مصرعی در بحررمل مسدس محذوف یا مقصور آمده باید تمام مصرعها تا پایان شعر و در منظومه‌ها تا پایان کتاب در همان بحر رمل مسدس

محذوف یا مقصور باشد.
(ادبا میدانند که حذف و قصر باهم مبدل میشوند) - مصرعی از آغاز کتاب حکمی مثنوی مولوی (بشنو از نی چون حکایت میکند) برابر با «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» (بحر رمل مسدس محذوف) است که تمام مصرعهای بعد باید در همین ارکان آورده شود. (در ضمن این بحر رمل چهارده زحاف دارد که برای گسترش بحر میتوان از آن وزنهای گوناگون ایجاد کرد) و نیز واحد رکنهای طولی شعر یک بیت است که ممکن است مربع، مسدس یا مثمن باشد. اما شعر نیمائی در عین حال که در بحری خاص میتپد میتواند رکنهایش را بهنسبت اندیشه و خواست هماهنگ یک قطعه کم یا زیاد شود. برای نمونه درشعر «هست شب» مصراع اول «هست شب یک شب دم کرده وخاک» برابر با «فاعلاتن فاعلاتن فاعلات» و مصراع دوم «رنگ رخ باخته است» برابر با «فاعلاتن فعلاتن» است که در بحر رمل مخبون مقصور، نیمائی است و زحفهایی از مصراعها هجاهای کوتاه و بلند باهم مبدل میشوند و ادبا میدانند که این تبدیل جایزه است. این البته صورت ظاهر است. می‌بینیم در عین حال که کاملا سنت را رعایت نکرده از سنت نیز جدا نیست - کار نیما سنت شکنی و سنت‌سازی است. و این برای هنر شاعر آگاه و نوآور ضروری است. درواقع نیما باز طبیعت اصیل شعر را بشعر بازگرداند. همان طبیعت صریحی که رودکی و ناصرخسرو در ارائه کلام و مفهوم داشتند. همان کششهای طبیعی و گاه ناهموار و خشن کلام (که ازنظر بعضی ادبا بالنفس بهشمار میرفت) که ناصرخسرو می‌آورد و به سکتهٔ ملیح و قبیح معروف ادبیات است.

نیما عینیت وذهنیت را در کلام سازگاری‌داد و از اضافات کلامی بهخاطر وزن دست کشید.حالت طبیعی گفتار را در شعر وارد کرد و وزن را نیز با این حالت تطبیق داد.

موزیک کلام را که برشعر سوار بود و همهٔ مفاهیم را تاشیده میگذاشت ازشعر بازگرفت. دیگر در شعر نیما کسی بخاطر آهنگ یا وزن شعر نمی‌خواند. اگر چه خود دارای وزن کلامی خاص‌است که باز نوعی موزیک ایجاد میکند اما دیگر این موزیکی نیست که بتوان آنرا در دستگاههای مختلف اجرا کرد و چنان شیفتهٔ موزیک شد که شعری را اگر از دوتو دستگاه و با آوازی خوش و سازهایی طربانگیز نخوانند قابل شنیدن نباشد. او شعر را در مکانهای گوناگون شایستهٔ شنیدن کرد. بگذریم که شعر نیما اگر چه از نظر مفهوم مردمی است اما ازلحاظ فرم کلام نتوانست همه‌پسند شود. چرا که شعرش پدیده‌ای جدید بود بی‌آنکه بکمال و روشنی ظرفیت خویش رسیده باشد و تاحدی نیز سبب این نقیصه خود مردمی هستند که بی‌شناخت تجربه‌های اجتماعی وشناسائیهای فرهنگی میخواهند سهل وممتنع شعر نیما را دریابند. شعر تا زمان نیما (اگرچه دردورهٔ مشروطه مسئولیتهای‌اجتماعی را پذیرفته بود) هرگزرسالت واقعی خویش‌را درنیافت که هم از قالب هنری فرود نیاید و هم مسائل اجتماعی حیات را نادیده نیگارد. اگر بعضی تصور میکنند که نیما فقط وزن شکنی کرده است بخطا دچار شده‌اند. نیما شعر را از حوزهٔ اشرافیت و خصوصیت بیرون کشید و به‌آن استقلال شخصی داد. استقلالی که درضمن بازگوی پدیده‌های‌بنیادی و برابر نهادی جامعه‌ای خاص و انسان بطور کلی است نیز، درکمال آگاهی بشعرترکیب وساختمانی برخوردار، یکپارچگی ویگانگی‌بخشید. از تفرقه‌ها و آشفتگیها در شعر احتراز کرد. اشیاء خاص را در اطراف محور و مرکز خاص گرد آورد. کلمات در شعر او هم‌خون وهم‌ریشه شدند. همه بالصوره‌های گوناگون برای منظوری واحد فریاد کشیدند.

تمثیلها و سمبلها اگرچه در ادبیات کلاسیک سابقه‌ای دیرین داشتند اما بدین‌گونه جلوه‌نکرده بودند. عطارها که کتاب منطق‌الطیر مینوشتند، یا ناصرخسروها که عقابی را برای بیان مفهوم خویش برمیگزیدند، اما کمتر بدینشکل در زمینهٔ شعر وارد شده بودند که ناگسستنی بهنظر آیند. اغلب مستقیم‌گو بودند اما پیچیده‌گو نیز. بگذریم از شاعرانی مانند حافظ که قطعه شعری را در پیچش بیان میکردند. شعرها فقط هنگامی تمثیلی میشدکه میخواستند منظوری اخلاقی، عرفانی یا مذهبیرا باز گویند. آنهم بصورت داستان. نیماداستانگویی را بگونه‌ای دیگر باسازی همهٔ تمثیلات زندگی گسترش داد. مناظره‌که در شعرهای کلاسیک بصورتی خشک و جامد فقط در ارائه مفاهیم تجلی میکرد بامضمونی جدید و متحرک و نافذ ظاهر شد. شعر جنبه‌ای نمایشی گرفت - نمایشی نه فقط در قالب درام - بلکه گسترده‌تر از آن. «مرغ‌آمین» دیگر نهداستان است نه نمایشنامه - حتی مرغ هم نیست. انسانی است که مرغ است و مرغی است که انسان است. چنان طبیعتهای گوناگون جاندار وبیجان‌بهم‌آمیخته شدند که جداکردنشان مشکل بنظر میرسد.

طبیعتی تازه آفریده شد. قافیه نیزوظیفه‌ای جدید یافت. قافیه دیگر با کلمه‌های همخانه بیگانه نیستند - بخاطر قافیه نیست که کلمه‌ها بدنبال کشیده میشوند - قافیه نیز مانند دیگر یاران در رسیدن بمقصود از خود میگذرد و خود را کامل میکند. ضربهٔ طنینی است که جمع را هوشیارتر و چابکتر می‌گرداند. منزلبین راه است‌که همراهان را راهنمایی میکند و آرامش می‌بخشد. بحرطویلها از همین شناختن منزلها پدید آمد - پایانبندی مصرعها نادیده انگاشته شد.

و امروز حتی لازم نیست کلمه‌های پایانبندی همقافیه باشند. فقط بایدهجاهاشان وآهنگ‌سیرشان یکسان باشد - سازهایی باشند که صداهای‌مختلف دارند اما ارکستر را کامل می‌کنند. و مسلم است که هنوز شعر نیمائی بکمال ظرفیت خویش نرسیده است. از اسطوره‌ها و افسانه‌ها که حقیقتها وآرمان‌های ملتی را در خود دارد و در شعر گذشتگان جایگاه والائی داشت غافل مانده است. کلمه‌ها (با کامل کردن ساختمان کل شعر) ابعاد هرسوئی‌خود را (که در شعر حافظ ایهام و ابهام خوانده‌میشود) باز یافته‌اند. بهآن فلسفه و عرفان انسانی همه زمانی - بطور کامل و ایجازی درخور و متناسب راه نیافته است. در وزن نیز گسترشها داده که عبور جای پایی بهخود ندیده. میتوان وزنهایی برپایهٔ همان وزنهای گذشته تلفیق کرد که تازگی داشته‌باشند و جستهای شعر را انبار کند و یکسان من‌این‌گونه شعر است که سرانجام صورتی خواهد یافت و در ذهنها سپرده خواهد شد. تمام وزنهایی را که نیما و پیروانش در شعر به‌کارگرفته‌اند در کتابهای عروض میتوان یافت. اما دیگربعینا آن اوزان‌نیستند. تغییراتی یافته و گسترده‌تر شده‌اند. بعید نیست که شاعرانی گستاخ در گذشته‌ها چنین آزمایشها کرده و مورد تمسخر قرارگرفته‌اند. و فرجام بایستی این بحرها با نام خویش و اضافات نام نیما ثبت شوند.

آنان که میگویند: «این‌اوزان درچه بحوری هستند؟» اگر عروض را بدانند و عمقها را بنگرند که در کتابهایشان ذکر شده هیچ ایرادی پیش نمی‌آورند. بشرط با این قید که شمارش رکنها (مربع، مسدس، مثمن) را برداشته وبجایش کلمهٔ نیما را بگذارند - اگرچه بنظر من بهتراست اکنون نامهای پارسی جدید به‌آنها بدهیم و این کلمات وزن بر کن عربی را بدور افکنیم با این نظرها مسلم است که هیچ نوع شعری قدرت مقابله با شعر نیمایی را نخواهد داشت. چه آنان که فقط سنت را رعایت میکنند و چه آنان که همهٔ سنتها را بدور ریخته‌اند. هیچ انسان و اجتماعی نمیتواند بدون گذشته، خلقی جدید داشته باشد - آفرینشهای اصیل در عین اینکه حالت دگرگونی دارند تکامل دهنده نیز هستند.

رویشی دراعماق

خاکیم ما فکر ویرانساز ماست
هرکس‌را‌شعله‌هاازین‌فکرخاست

ما چرا اسلیر زنجیر خودیم
بافته در آوار تدبیر خودیم

میتنیم از غربت خود تارها
همدم خاک تن ما مارها

ریشه در خاکیم و نور از ما نهان
غرقه‌تر بغروق چشم بازمان

هرچه روئیدیم در آوازمان
تارها بگسست خالا از سازمان

در سبکباری نگونسر آمدیم
در فروپستی فروتر آمدیم

قلبها زد ریشه، اما در مغاک
شعله‌ها افروخت اما قعر خاک

سر فرو کوبید بردیوار شب
پیکرش درهم فشرد آوار شب

در عذاب از خاک فریادی کشید
غرقهٔ درماندگی بران دوید

آنها چون اختران شب گسست
پل درون خاکهای تیره بست

راهجویان راکه در کوب پل
سرزمینهای ناکسان مطلوب پل

تا که از اعماق نوری آورند
گوشه‌گیران را سروری آورند

هرکدامین آمدند از قعر خاک
جامهٔ مقصود برتن شعله‌تاک

شیخشان از ظلمت ناباوران
هم خرشان بندی خامشگران

برسر انگشتشان پیغام مهر
چاک حرمتشان - گریبان سپهر

سبزی هرباغ در آوازشان
اختران روشنگران رازشان

باشارتها جهانی ساخته
مردگان را باغ جانی ساخته

دانهٔ هستی کجا پوسید و مرد
قطرهٔ روینده کی در خود فسرد

سبز بینی سبز اکنون خاک را
تیره بینی خانهٔ افلاک را

پل صراط

ما نسل چندگانه چه میگوئیم!

پایائی از کفی
در مرز روز و شب
پرواز میکنیم
پروانه‌های نور
پیام‌آوران گل به‌گل خوشه‌زار ماست
اما چه تند بادی!
- تغییرساز
قافلهٔ تیرهٔ ملخی،
آیا همیشه باید،
براین پل صراط،
سوادی زهشت باغ،
در دیدهها کشید!
با کوه لرزه داشت
از آن دهان سرخ
آن هفت حفرهٔ تو در تو!

مانسل چند گانه چه میگوئیم!
بی‌ثبت پل ما که گفتهای ما شده است!
باید سکوت طور الفها را
برلوح این کتیبه بخاطر باد آوریم!
با چشمهایمان را
بارسنان نور و سوزن ظلمت
برچارم آسمان جمع بدوزیم!
- این آسمان تکه، این ابرهای "گازی"
دیگر چه میتوانیم؟
جز انتظار محو شدن در کرانه‌ها!

شهادت

چه کسی خواهد آمد،
چه کسی!

آنکه در سینه خود سری داشت
سر خود را باخت
همه‌جز دار، شهادت دادند
که دروغی است بزرگ
آنکه برقامت فریاد صلیبی افراشت

چه کسی خواهد آمد
چه کسی!
که دگر حتی عشق
چشم فانوسی را در پنجره‌ای
برنمی‌افروزد
که دگر حتی مرگ
گوش آوایی را
ره نمی‌آموزد

اختری سوخته لبها برداند
که دگر ابر نخواهد گرید

همه جز دانه که زندانی بود
باغ را باغ شدند
دانه اما خبری باز نیاورد از باغ.

از ماه برگشتگان ماه‌زده!

در کره خاموش ماه چه بوده است که اکثر مردانی که قدم بر آن گذاشته‌اند چنین حالتی غیر طبیعی یافته‌اند؟ آیا در ماه فقط شیطان سکونت دارد؟

کار بزرگ و دشوار و عالی بود ساختن موشکهای نیرومند ساترن که بتواند سفینه‌های فضائی را از مدار زمین خارج کند و به ماه بفرستد و ساختن سفینه‌های آپولو که بتوان در این پروازی در آنها براحتی زندگی کرد و ساختن جیپ‌های مخصوصی که در صحرای ابدیت کره ماه حرکت کند و نخستین مردان تسخیر کننده این سیاره خاموش را در نه ماهورهای آن گردش بدهد. اما همه این وسایل و ابزار کافی نبود اگر انسانی برای هدایت و بکار بردن آنها وجود نمیداشت و گرفتاری این بود که چنین کاری از هر انسانی ساخته نبود. مردانی میبایست نیرومند که از محاسبات پیچیده فضائی باخبر باشند و از سلامت کامل برخوردار باشند و تاریکی هراس‌انگیز فضای میان سیارات را تحمل کنند و زمین و خاطره آن را از یاد نبرند و بخصوص در هر حال آرامش و خونسردی خود را از دست ندهند.

برای انتخاب این چنین مردان سازمان مخصوصی بوجود آمد با ضوابط و مقررات مخصوص. مردانی که برای قدم گذاشتن بر ماه انتخاب میشوند میبایست قیافه و حالت کامل آمریکایی داشته باشند. یك امریکائی خوب با موهای کوتاه و لبخند محبت‌آمیز. مردانی که زندگی یعنی خانواده و خانه و چمن جلوی خانه خود را دوست داشته باشند. از مرگ هراسی نداشته باشند و اصلا بدان نیندیشند. تحت تاثیر احساس و عواطف قرار نگیرند و اگر هم احساس از خود بروز میدهند همان باشد که از مرکز فضائی هوستون به آنها تلقین میشود: «آه! چقدر ماه زیباست. چقدر تماشای زمین از این بالا زیباست. چقدر آمریکا از اینجا بزرگ بنظر میآید!» خلاصه احساسات و عواطف کنترل شده که از نظر سازمان روابط عمومی مرکز فضائی آمریکا مفید و لازم تشخیص داده شده باشد.

و بدین ترتیب بود که اولین راه پیمایان کره ماه انتخاب شدند. همه با شرایط لازم و تراشیده شده طبق الگوهای معین. اما همین مردان چون از سفر هولناک‌خود به‌زمین بازگشتند ـ زمینی که اکنون در نظر آنان فقط یکی از سیارات عادی منظومه شمسی بود ـ دیگر آن ابرمردهائی که سازمان تبلیغات و روابط عمومی دستگاههای‌فضائی آمریکا ساخته بود نبودند. مردان عادی به خود بازگشته‌ای بودند که برخی به قاچاق تمبر پست و کارت پستال پرداختند. برخی ریش و گیس را رها کردند و هیئت هیپی‌های سرگردان بخود گرفتند. برخی بعد از سالها زندگی آرام زناشوئی از همسرهای خود که چنان ناشکیبا انتظار بازگشت ایشان را کشیده بودند و برخی برای باز یافتن تعادل انسانی خویش به روانشناسان و روانکاوان روی آوردند، یا بصورتی عجیب و باور نکردنی مذهبی شدند و تمامی وجود خود را صرف مطالعه در باره مذاهب مشرق‌زمین کردند و از آن میان گروه معدودی بودند که در روش قهرمانانه خویش تغییری ندادند و همچنان بصورت قهرمان ماجراجو و مهیا برای‌سفرهای‌ماجراجویانه‌تر باقی ماندند که از آن جمله باید از «کنراد» و «یانگ» و بالاخره «جان یونگ» فرمانده آپولو ۱۶ نام برد. اما بر سر دیگران چه آمد!

آلدرین دومین انسانی که در ماه قدم زد



«نیل آرمسترانگ» نخستین انسانی بود که قدم بر ماه نهاد. اقامت و راه‌پیمایی او در ماه چندان طولانی نبود. چند روز بعد به زمین بازگشت. اما آنچه باز آمد فقط جسم او بود. گویی روح خود را در ماه جا گذاشته بود. وقتی که در کره ماه بود حرف زیادی نزد. فقط گفت: «مقداری پستی و بلندی است. قدری فرورفتگی و قدری برآمدگی.» حرفهای دهقان‌پیشه‌ای که درباره زمین خود صحبت می‌کند.

بعد از مراجعتش به زمین از او تقاضا کردند لااقل بگوید که ماه زیبا بود. ولی او نگفت. سپس او را به چند سفر دور و دراز و پر از سرو صدای تبلیغاتی فرستادند تا همه مردم جهان این ابرمردی را که برای نخستین بار بر کره‌ای غیر از زمین گام نهاده است از نزدیک ببیند و لمس کنند. در تمام این سفرها او گیج بود. آشنایانش به شوخی می‌گفتند: ماه زده شده است! و چون سفر به پایان رسید، نخستین انسان ماه‌پیما به مزرعه کوچکی که خریده بود خزید و در دانشگاه سین‌سیناتی به تدریس فیزیک پرداخت. بدون آنکه حتی یک کلمه با همسایگانش نیز حرف بزند. مثل اینکه سفر ماه او را نسبت به زمین دلزده کرده بود. نه کلامی درباره آپولو و نه حرفی راجع به ماه. گویی آدم دیگری به جای او به ماه رفته بوده است و خود او جز فاصله میان مزرعه و کلاس درسش هرگز راه دیگر نپیموده است. اگر حاضر میشد برنامه سخنرانیهائی را که برایش ترتیب داده بودند اجرا کند ثروتی گزاف به چنگ می‌آورد. اما حاضر نشد و در سال ۱۹۷۲ نیز که سازمان فضائی آمریکا تصمیم گرفت یک عکس دسته‌جمعی از همه فضانوردانی که به ماه قدم گذاشته بودند تهیه کند باز همه حاضر شدند و او حاضر نشد. استدلالش نیز یک استدلال صددرصد آمریکائی بود: «به من پول داده‌اند که به ماه بروم نه برای اینکه عکس را بگیرند!» و البته این استدلال بهانه‌ای بیش نبود. حقیقت این بود که او بهیچ قیمت و بهیچ عنوان نمیخواست یادی از ماه بکند و اسمی از کره خاموشی که خود او برای اولین بار قدم بر آن گذاشته بود ببرد.

اما سازمان فضائی آمریکا دست بردار نبود. چنین مفت و مجانی نمیشد یک قهرمان را از کف داد. و در سازمان فضائی آمریکا فقط ریاضیدانان و تکنیسین‌ها و مهندسین نیستند. روانشناسان نیز هستند و این روانشناسان برای رام کردن این ابرمرد بازی نقشه‌ای کشیدند. باز هم یک نقشه آمریکائی.

از میان ستارگان و نوستارگان هالیوود، دخترجوانی را که شباهت به زیبارویان سال «۱۹۴۵» داشت برگزیدند. اسمش «کاتی استیولی» بود و میخواست برای فضانوردان همان زن ایده‌آل و رویائی باشد که ریتا هیورث در سالهای جنگ جهانگیر دوم برای سربازان آمریکائی بود. او را به نیل آرمسترانگ معرفی کردند. ولی نیل حتی نگاهی به او نکرد. همه نقشه‌ها نقش بر آب شد.

اگر نیل آرمسترانگ از سفر فضائی خود سکوت و خودخوری و در خود فرورفتگی سوغات آورده بود، همکار دیگرش «آلدرین» دنیائی را با جنجال و رجزخوانیهای خویش پر کرد. هنوز گرد و غبار ماه را از سر و روی خود پاک نکرده بود که دچار شهوت مدال و نشان شد. با درجه سرهنگی نیروی هوائی او را به فرماندهی مدرسه خلبانی فضائی در کالیفرنیا گماشتند ولی او آرام ننشست. تحریک و جنجال را آغاز کرد و با حرص یک نورسیده فرصت‌طلب خواست که فورا درجه ژنرالی به او بدهند. البته با دوستان مؤثری که در وزارت دفاع آمریکا داشت دیر یا زود به این مقام می‌رسید ولی او چنان شتابزده می‌نمود و با سخنرانیهای جنون‌آمیزش چنان غوغائی بر انگیخت که مقامات نظامی آمریکا ترجیح دادند او را برای همیشه به کره ماه تبعید کنند و ستاره ژنرالی بر دوشش نگذارند.

سرانجام آلدرین خدمت نظام را ترک گفت و چون کسوت افسری از تن درآورد دست به کارهای عجیب و غریبی زد. دچار کوفتگی شدید اعصاب شد که البته چیزی غیر عادی نبود. فقط او برای اعلام ناراحتی عصبی خود جلسات مصاحبه مطبوعاتی ترتیب داد! بعد روانکاوان همان درمانی را تجویز کردند که معمولا برای هنرپیشگان خسته نیز تجویز می‌کنند: مسافرت.

آلدرین به رم رفت و در آنجا به عکاسی که میخواست عکسی از او بگیرد حمله برد و دوربینش را زیر لگد خرد کرد. او را به میهمانی دعوت کردند که جینالولو بریجیدا در آن حضور داشت. در آن مجلس آنقدر مشروب خورد که بحال مرگ و جنون افتاد و در همان حال مستی بصدای بلند اعلام کرد که تاکنون چندبار با جینا همبستر شده است. چیزی که بشدت از طرف جینا تکذیب شد.

از آن پس یک چند آلدرین در برنامه‌های تبلیغاتی تلویزیونی ظاهر شد و برای دستگاههای الکترونیک جدیدی که از طرف یک کارخانه اتومبیل سازی آلمانی ساخته شده بود تبلیغ کرد. عاقبت همکاران سابقش جمع شدند و بخاطر حفظ حیثیت صنفی خویش از او خواستند در روش خود تجدید نظر کند. آلدرین ناگهان غیبش زد. طبق آخرین اخبار اکنون در حومه لوس آنجلس در خانه کوچکی زندگی می‌کند و اوقات خود را به نوشتن کتابی می‌گذراند که فقط گروه معدودی از دوستان سابقش با بی‌تفاوتی دردناکی انتظار اتمام و نشر آن را دارند. اگر کسی حاضر به چاپ و نشر آن بشود.

«اد میچل»، سرنشین آپولو ۱۴، اولین انسانی بود که با ریش قدم بر ماه گذاشت! گفتند میخواهد غیر از دیگران باشد. بعد هم یک پیام رادیوئی برای زنش فرستاد. کاری که اصلا جزء برنامه نبود و نشان میداد که فرستنده آن دچار نوعی پریشانی شده است.

البته این پیام را به همسر میچل نرساندند و ارسال آن را حمل بر نوعی مزاح و خوشمزگی کردند. اما موضوع از نظر میچل کاملا جدی بود و بمحض آنکه در اقیانوس آرام او را از آب گرفتند گفت که بوسیله همان پیام زنش را طلاق داده است!

چند روز بعد میچل اعلام کرد که قصد دارد نه فقط از کارش بلکه از دنیای خاکی کناره‌گیری کند. به همه مراسم و تشریفاتی که برایش ترتیب داده بودند پشت پا زده و برای آنکه نفرت و کینه خود را ثابت کند در یک مصاحبه تلویزیونی که در سراسر جهان پخش شد صریحا گفت: «از آن بالا، سیاستمداران حالت عروسکهای خیمه‌شب‌بازی را دارند. آدم فکر میکند یک مشت بچه دارند اسباب بازیهای خود را میشکنند. آدم دلش میخواهد پشت کله یکی از این سیاستمداران را بگیرد و او را به کره ماه ببرد و به او بگوید: «احمق بدبخت! قدری هم اینجا را نگاه کن!»

اندکی بعد اد میچل اعلام کرد که ناگهان قدرت عجیبی کسب کرده است که به کمک آن میتواند فکر مردم را از راه دور بخواند و به مکنونات قلبی ایشان پی ببرد. سپس در شهر هوستون، بزرگترین مرکز دانش و تکنولوژی آمریکا، سازمانی تاسیس کرد که هدف آن مطالعه درباره قدرت روح و الهام تعیین شده بود و برای آنکه بتواند سازمان خود را توسعه بیشتری بدهد از علاقمندان دعوت کرد که سهام آن را خریداری کنند. اما کسی به این دعوت جواب مساعدی نداد. تنها کسانی که به او روی آوردند یکی رمالی از مردم تنسی بود و دیگری یک پیشگوی جنی که بدبختانه هیچکدام آه در بساط نداشتند و گفتند که فقط حاضرند قدرت روح و تجربیات خود را در اختیارش بگذارند. اما ادمیچل به کمک اشخاصی از این قبیل نیازی نداشت. میگفت که شخصا قدرت لازم را از ماه کسب کرده است و دوستانش بشوخی گفتند: «ظاهرا فقط یک نفر در کره ماه سکونت داشته است و اد میچل تنها کسی است که او را دیده است و این یک نفر کسی جز شیطان نبوده است!»

ولی در کره ماه فقط شیطان نبوده است. خدای خوب و مهربان هم بوده است، خدائی که

آلدرین پس از بازگشت از ماه دوچار بیماری شد. او میگوید: مردم ما را قهرمان میشناسند اما ماه ما را خرد کرده است!



د خود را به یك فضانورد دیگر یعنی «جیمز
روین» مسافر آپولو ۱۵ نشان داده است.
جیمز ایروین نمونه کامل یك آمریکائی
وب بود. مردی آرام، مهربان، خندهرو و خدا
ست. اول خانواده‌اش را دوست داشت بعد کارش
و بعد خدای مهربان را که در عالم خیال می‌
انست شباهتی به جرج واشنگتن و در عین حال
راهام لینکلن داشته باشد.
وقتی که ایروین از سفر فضائی خود باز
مد یك روز برای دوستانش تعریف کرد: «هنگامی
که در کره ماه بودم هرگز نمی‌پنداشتم که این
جربه واقعا زندگی مرا دگرگون خواهد کرد. در
آنجا بشدت تحت تاثیر زیبائی ماه قرار گرفته
بودم و حضور خدا را در آنجا حس میکردم. اما
فقط حس می‌کردم بدون آنکه فکرم کار بکند.
یك‌ماه بعد به حقیقت پی بردم. فهمیدم چه بر سرم
آمده است. فهمیدم خداوند مرا به خدمت خود
خوانده است. این چیزی است که کسی نمی‌تواند
به چشم ببیند فقط می‌تواند در اعماق وجود و روح
خود حس کند.»

●

ماه سیاره عجیبی است. موجودات ماشینی
ظاهرا شکست‌ناپذیری به آن می‌فرستند. چند ساعتی
یا چند روزی آنها را در خود نگاه میدارد و سپس
مردانی را نزد ما پس‌می‌فرستد که همان چهره و
همان ظاهر و همان صدا را دارند. اما مبدل به
افرادی دیگر شده‌اند.
ماه از اد میچل یك جادوگر و رمال ساخت
و ایروین را بصورت یکی از قدیسین درآورد.
ادمیچل از شیطان پیروی می‌کند و ایروین کلام
خدا را میشنود. او نیز مثل میچل سازمانی بوجود
آورد و اسمش را «پرواز بلند» گذاشت. مرکز
این سازمان را نیز در شهر هوستون تعیین کرد.
پایتخت دانش و تکنولوژی پیشرفته. شهری که در
پشت دیوارهای آن دانشمندان دستگاهها و انسانهائی
می‌سازند که قادر به تسخیر فضا باشند و در یك
سوی آن یکی از همین انسانها سازمانی بوجود
می‌آورد که در آن به مردم درس خداشناسی
میدهند.
اما ایروین در کار خود توفیقی نیافت. او
می‌خواست جامعه‌ای بوجود بیاورد که اعضا آن
را گروهی از دنیا بریده و به آخرت روی آورده
تشکیل بدهند. نخستین‌مخالفانش رهبران کلیساهای
شهر بودند و سرانجام ایروین ناچار شد موسسه‌اش
را تعطیل کند و چون یك منادی سرگردان راه
حقیقت به شهرهای کوچك و دور افتاده آمریکا
سفر کند. بعضی‌جاها با استقبال روبرو شد و در
بیشتر جاها با بی‌تفاوتی.
در سفر آپولو ۱۵ که ایروین یکی از
مسافران آن بود دیوید اسکات فرماندهی سفینه
را بر عهده داشت. او تعداد چهارصد پاکت با خود
به ماه برده بود و طی سفر فضائی خود پشت پاکتها
را امضاء کرده بود و همه آنها را از کشتی
«اکیناوا» که او و همراهانش را از آب گرفته بود
پست کرد. از این اقدام مبتکرانه درآمدی حدود
ششصد هزار دلار بدست آمد که یك سنت آن
نیز عاید خودش نشد و همه آن به خزانه سازمان
فضائی آمریکا رفت. فقط توبیخ‌نامه‌ای برایش
صادر کردند که از امکانات دولتی برای نفع
شخصی استفاده کرده است! با وجود این اسکات
در خدمت نیروی هوائی آمریکا باقی ماند چون
میداند که روزی ژنرال خواهد شد.
اما سومین مسافر آپولو ۱۵ یعنی «آلفرد
واردن» نه در صف قدیسین درآمد و نه پیشگو
شد و نه روح خود را به شیطان فروخت. او حالا
فقط شعر می‌گوید. یك روز خودش گفت: «بی
معنی. من موجودی بی معنی شده‌ام. در طرف چپ
خود خدا را می‌بینم و در طرف راست هیچ» و
حرفهائی از این قبیل فراوان میزند. بدون آنکه
خود بداند چه می‌گوید. شاید زبان او را فقط
برادرانش که راه دراز زمین تا ماه را رفته‌اند و
برگشته‌اند دریابند. مردانی که علم و بشریت به
آنها مدیون است اما بدبختانه کسی نه‌ازحرفها و
حرکات و اطوار عجیب و غریبشان چیزی سر در
می‌آورد و نه از حقارت یا عظمتشان. چون بهرحال
آنچه مسلم است همه آنها به سفر بزرگی رفته‌اند
که ما هرگز نخواهیم رفت.


کنراد و خانواده‌اش در استخر خانوادگی


ادمیچل با پیروانش ـ آنها در هوستون درباره «توانائیهای روانی» مطالعه میکنند



از سلسله مصاحبه‌های تلویزیونی دیوید فراست

گفتگو با آرتور روبینشتاین

روبینشتاین:

● پس از تلاش بی‌ثمر برای خودکشی، عاشق زندگی شدم.

● برای پیانیست، تنها استعداد کافی نیست، انگشت مناسب نیز لازم است.

● بهترین آهنگساز، بهترین نقاش و بهترین پیانیست، مفهوم خارجی ندارد.

● کار نقاش و پیانیست مشابه است: هردو دست به تفسیر می‌زنند.

فراست: بارها دربارهٔ تو گفته‌اند که بهترین پیانیست کلاسیک در تاریخ جهانی، ولی هیچ می‌دانی که تو، علاوه بر دست‌های معجزه‌گر، دارای نافذترین چهرهٔ جهان نیز هستی؟

روبینشتاین: تنها چیزی که می‌دانم اینست که عده‌ای می‌گویند من با تغییر چهره می‌توانم ادا دربیاورم. ایهرآ روزی کسی در آفریقای جنوبی به‌من گفت: «به بازار رفته بودم تا برای‌زنم از اوپنهایمر، الماس‌فروش مشهور آفریقای جنوبی، الماسی ارزانتر از نرخ بازار بخرم، ولی به‌این‌آسانی‌ها نتوانستم او را پیدا کنم. به‌هرجا می‌رفتم او درجای دیگری بود. اما درکنسرتی در ژوهانسبورگ، زنش فرق در جواهر به پشت صحنه آمد و گفت: «من از «والتدیوونشایر» که در کنسرتم بود، چیزهای زیادی دربارهٔ شما شنیده‌ام.» می‌دانی، دوک در آن زمان ناهپرتیس...

فراست: یکی از پست‌های مهم.

روبینشتاین: بله، یک چنین چیزی. من در کشتی با او مقداری بریج بازی کرده بودم. خلاصه زن اوپنهایمر گفت: «دوک دربارهٔ شما چیزهای زیادی می‌گفت، ممکن است خواهش از شما بکنم؟» فکر کردم از من می‌خواهد که کنسرتوی چایکوفسکی را دوباره برایش اجرا کنم. این بود که گفتم: «البته، اگر از دستم ساخته باشد با‌کمال میل در خدمتم.» گفت: «می‌شود یک‌خرده ادا دربیاورید؟» چون دوک‌دیوونشایر به‌من گفت: «این آدم با‌صورتش‌می‌تواند اداهائی‌دربیاورد که هیچ‌کس در دنیا به‌گردش هم نمی‌رسد.» این ماجرا اندکی تحت تاثیرم قرار داد. حالا دیگر کوشش می‌کنم که ادا دربیاورم.

فراست: نه، این کار را متوقف نکن. هرگز به این فکر نیفت.

روبینشتاین: اگر نمی‌دانی بدان که ادا درآوردن من باعث‌شدکه یکی از بزرگترین هنرپیشه‌های نورسیدهٔ سینما بشوم.

فراست: متوجهم، منظورت فیلمی بود که به‌نام «عشق به زندگی» دربارهٔ زندگیت ساختند.

روبینشتاین: باورکن که آن فیلم را چهارماه در پاریس نشان دادند و همیشه سالن سینما پر بود. هیچ نمی‌خواهم قمپز درکنم، دارم حقیقت را می‌گویم. بعد این فیلم به‌هالیوود رفت و زبانزد خاص و عام شد.

فراست: عشق به زندگی چیزیست که تو در تمام دوران زندگیت داشته‌ای، اینطور نیست؟

روبینشتاین: چرا، به این دلیل اسمش را عشق به‌زندگی گذاشتند که من عشق مطلبی به‌زندگی دارم. این فلسفهٔ من است، این فلسفه را روزی که می‌خواستم خودکشی کنم دریافتم. بسیار عجیب است، اما حقیقت دارد. می‌دانی، من مضطر شده بودم. یک جوان بیستساله غالبا به بن‌بست‌هائی می‌رسد، این بن‌بست‌ها یا در روابط عاشقانه است، یا پول، یا پدر ومادر، یا مدرسه ویا چیزهای دیگری از این قبیل. در مورد من این بن‌بست در همه چیز بود. موفقیت کافی نداشتم. اه در بساطم نبود. عاشق خانمی بودم که عاشق من نبود — می‌دانی‌که در این‌جور مواقع‌زندگی مشکل می‌شود. تنها بودم و نمی‌خواستم کسی این ماجرا را بفهمد. بنابراین تصمیم به خودکشی گرفتم، اما نمردم.

فراست: کجای کار خراب بود؟

روبینشتاین: منظورت اینست که خودکشی را چگونه می‌خواستم انجام دهم؟

فراست: بله.

روبینشتاین: در هتلی در برلین تنها بودم و هیچکس نمی‌دانست در آنجا هستم. یک روز کاملا درهم شکسته شدم. هیچ‌چیزی نداشتم. می‌خواستند از هتل بیرونم کنند. قدرت پرداخت صورت حساب را نداشتم. بنابراین تصمیم گرفتم خودم را با یک تکه طناب در حمام حلق‌آویز کنم. اما طناب خیلی فرسوده بود، خیلی. و هنگامی که خودم را به آن آویختم، پاره شد و به‌روی زمین افتادم.

خوب، کمی گریه کردم. یک عرعره از این ماجرا عصبانی بودم. بعد از آن به‌قدم‌زدن در خیابان پرداختم و ناگهان خوشبختی را کشف کردم. این خوشبختی، عشق به‌زندگی بود. چون تازه فهمیدم که چه احمقی بوده‌ام. حالا همه چیز به‌مزاجم سازگار است، خواه در بیمارستان باشم، خواه در زندان، و حتی خواه در بستر مرگ.

خوشبختی را از درون حس کرده بودم. تنها بیازمند اندیشیدن دربارهٔ موسیقی بودم و نگاه کردن به‌زن‌های زیبای شهر و گل‌ها و یا فکر کردن به‌چیزهای زیبای دیگر و یا خواندن کتابی خوب. چیز دیگری برایم مطرح نبود. این حس از آن پس در من باقی ماند. شاید من خوشبخت‌ترین مردی هستم که در زندگی دیده‌ام.

فراست: و از آن پس زندگی را به تمام معنی خوب برگزار کردی. یک‌بار گفته بودی که در جوانی، به‌علت پرداختن به‌شراب و زن و آواز، چنانکه باید و شاید تمرین پیانو نمی‌کردی.

روبینشتاین: من به‌زندگی‌عشق فراوان داشتم. مشتاقانه‌به‌تمام مظاهر آن‌می‌پرداختم. می‌خواستم همه چیز را بدانم و همه‌چیز را ببینم. نمی‌خواستم چیزی را از دست بدهم. بنابراین نمی‌خواستم برده وبندهٔ پیانو باشم. برای من، نواختن پیانو مثل مسواک‌کردن دندان بود. نمی‌توانستم ترکش کنم. هرگز هم نکردم.

البته من با انگشت‌های خوبی به دنیا آمدم. منظورم اینست که انگشت‌ها هم زاده می‌شوند. برای موسیقی تنها استعداد کافی نیست. آدمی باید با انگشت‌های مناسبی به دنیا بیاید.

فراست: چه چیز مخصوصی باید در دست باشد؟

روبینشتاین: نشانت می‌دهم. آخرین انگشت همهٔ مردم، کوچکتر از بقیه است، اما مال من به‌اندازهٔ سایر انگشت‌هاست.

فراست: بله، می‌بینم.

روبینشتاین: دست من نسبتاً کوچک است، اما کششی فوق‌العاده‌ای دارد. می‌توانم بروری پیانو به مقدار زیادی از نت‌ها دست بیابم. این خودش کمک بزرگی است. البته چیزهای بسیار دیگری هم هست که به من کمک می‌کند. می‌دانی چه چیزی بیشتر از همه یار من است؟ شانس خوب. این خودش خیلی مهم است.

فراست: چه‌جور شانس خوبی؟

روبینشتاین: منظورم از شانس خوب اینست که من همیشه با معجزه زندگی‌کرده‌ام و همه چیز به‌سویم آمده است. هرچیزی را که آرزو می‌کردم، با پای خودش به‌سویم می‌آمد، و حالا به‌فلسفهٔ عجیبی معتقد شده‌ام. اگر تو زندگی را به همان اندازه که من دوست دارم دوست داشته باشی، زندگی هم ترا دوست خواهد داشت. آدم‌های بداخلاق،



...نهایی که همیشه ناراضی هستند، می‌گویند عالم خراب است، خوشبخت نیستم، پول ...دارم...» وضعشان روز به‌روز بدتر می‌شود. این آدم‌ها هرگز خشنود نیستند. همیشه می‌گویند «بدشانسی آخر، تمام پول‌هایم را در والی استریت از دست دادم.» و همیشه با ...بی بدتری می‌آیند. اما مردمی که عاشق زندگی هستند، هر اتفاقی که برایشان می‌افتد به سودشان است. در زندگی من همواره اینطور بوده است. مثلا من مناسب‌ترین زن را پیدا کردم، اوست، آنجا نشسته است.

فراست: اجازه بدهید شمارا معرفی کنم، بله، بفرمائید. (تشویق تماشاگران) شما هم، اینجا بیائید.

خانم روبینشتاین: حالتان چطور است؟

روبینشتاین: باید بگویم که بیشتر ایده‌های فیلم را زنم داد.

خانم روبینشتاین: درست است، من همیشه دلم می‌خواست که چیزی گزارش‌مانند داشته باشیم. فکر می‌کردم در زمان ما و در سن ما میدانست که گزارشی از زندگی شوهر من، که مورد پرستش من است، بیجا نباشد. به‌این‌جهت بود که پیشنهاد فیلم را کردم، و بعد این فکر عملی شد، البته در ابتدا یك آزمایش، یا شوخی و یا چیزی در همین حدود بود، اما به تدریج جدی شد و من از نتیجه کار بسیار خوشحالم.

فراست: چندسال از ازدواجتان می‌گذرد؟

خانم روبینشتاین: بهتر است این سئوال را نکنید.

روبینشتاین: اجازه بده که پیش بگوئیم.

خانم روبینشتاین: باشد، اگر دلت می‌خواهد بگو.

روبینشتاین: سی و هفت سال.

فراست: آرتور، تو حالا چند سالت است؟

روبینشتاین: هشتاد و سه سال.

فراست: چه‌جوری اینقدر جوان‌نگهش داشتی؟

خانم روبینشتاین: من جوان نگهش نمی‌دارم، او مرا جوان نگهمیدارد، جدی می‌گویم. من به‌سختی می‌توانم در حد او جوان بمانم. موجود غریبی است.

روبینشتاین: واقعا بامزه‌است. من‌اصلا من واقعیم راضی نمی‌کنم. پنجاه‌شصت سال است که زندگی من فرق نکرده است. هرگز بعد از ظهرها دراز نمی‌کشم و هیچ قرصی هم نمی‌خورم. همیشه کارهای احمقانه‌ای می‌کنم. مثلا ممکن است در یك روز به‌دیدن دو تا فیلم بروم. خیلی راحت می‌توانم تا ساعت سه بعد از نصف شب بیدار بمانم و برنامه‌های تلویزیون شما را تماشا کنم.

فراست: بگو‌ببینم، کسانی که به شنیدن پیانوی تو می‌آیند، درجاهای مختلف دنیا باهم فرق می‌کنند؟ منظورم اینست به عکس‌العملشان، تشویق‌ها و ابراز احساساتشان نسبت به تو فرق می‌کند یا نه؟

روبینشتاین: توجهشان کمی فرق می‌کند. اما بررویهم باید بگویم که مردم در همه‌جای دنیا مردم‌اند. نمی‌شود گفت که مثلا ژاپنی‌ها عکس‌العملشان چنین و چنان است. نه، قطعات معین در همه‌جا تقریبا با استقبال مشابه روبرو می‌شود. اگر من از استقبال قطعه‌ای در سین‌سیناتی راضی باشم، می‌دانم که همین رضایت را در مسکو یا توکیو یا هرجای دیگری خواهم داشت. پای یك خواست در بین است، یك خواست انسانی. «درموسیقی نوعی زبان رمزآمیز وجود دارد که برروی انسان اثر می‌گذارد. در هرصورت، این زبان باید رسا باشد. اگر نباشد، آنوقت باید گناه را از من دانست. اما موسیقی باخ، بتهوون، موزارت، شوبرت و شوپن باید به‌دل همه‌کس بنشیند، و به اعتقاد من می‌تواند چنین باشد.

فراست: تو که‌می‌گوئی موسیقی‌باید‌به‌دل بنشیند، دلنشین‌ترین قطعه‌ای که می‌شناسی کدام است؟

روبینشتاین: از من نخواه که در هیچ موردی قهرمان معرفی کنم. این سئوالی است که پاسخ‌دادن به آن برای ما مشکل است. چیزی به‌نام بهترین قطعه وجود ندارد.

فراست: درست است، اما قطعه‌ای وجود ندارد که بیش از سایر قطعات موسیقی ترا به هیجان بیاورد؟

روبینشتاین: نه، نه، نه، می‌دانی، هر قطعه‌ای که من می‌توانم، در لحظهٔ اجرا باید قطعات دیگر را در صف دوم قرار دهد. این غیرممکن است. آنچه من‌اجرا می‌کنم یك‌قطعه است، در آن‌لحظه قطعات دیگر برای من‌مطرح نیست.

فراست: خانم، از قطعاتی که آرتور اجرا می‌کند، قطعه‌ای هست‌که بیش ازدیگران دوستش داشته باشی؟

خانم روبینشتاین: من هم باید حرف آرتور را بزنم. ساز او مرا تکان می‌دهند، بعضی وقت‌ها بیشتر، بعضی وقت‌ها کمتر. این به حالت او، به پیانو، به صدا، و مقدار زیادی به حالت من وابسته است. می‌توانم بگویم که من از یك قطعه در حالات مختلف یك تاثر مساوی ندارم. گاهی ممکن است با شنیدن یك قطعه به گریه بیفتم، در برابر قطعهٔ دیگری ممکن است عکس‌العمل دیگری داشته باشم. مثلا با شنیدن تکه‌های خاصی، از شومان که شاید یك‌لحظه باشد، من به‌گریه می‌افتم. نمی‌دانم چرا، ولی در برابر این احساس نمی‌توانم مقاومت کنم. در مورد شوپن هم گاهی همینطور است.

روبینشتاین: ولی نه همیشه. هرچیزی برای خود دنیائی است. اگر من از تو بپرسم که از میان این نقاشان: رامبراند، تیسین و لئوناردو داوینچی، کدام را ترجیح می‌دهی؟ و نمایشگاهی از یکی از این نقاشان در این حال دایر باشد، تو روی آن‌یکی انگشت می‌گذاری و بقیه را فراموش می‌کنی.

فراست: درست است.

روبینشتاین: بنابراین چیزی به‌نام بهترین نقاش، بهترین ویولونیست وبهترین رهبر ارکستر وجود ندارد. این برداشت به کلی‌پوچ است. درعمل، چیزی‌به‌نام «بهترین» وجود خارجی ندارد، بلکه چیزی متفاوت وجود دارد.

فراست: تو هیچ فکر نمی‌کنی که در چیزی بهترین باشی؟

روبینشتاین: نه، من نمی‌توانم چنین تصوری داشته باشم. من پیانیستی هستم که بسیاری از مردم دوستم دارند. این باعث خوشحالی من است. اما می‌دانم که اگر پیانیست دیگری، به‌طریق دیگر، قوی باشد، اوهم مورد توجه مردم خواهد بود. درست همان برداشتی را دارم که دربارهٔ نقاش‌ها گفتم. به‌نظر من این جمله هیچ مفهومی ندارد‌که می‌نویسند‌«فلانی بهترین‌وبزرگترین ویولونیست است»، این جمله بی‌معنی است. بزرگترین اهنگساز نیز وجود ندارد. همه‌شان باهم تفاوت دارند.

فراست: ولی چیزی به نام نبوغ که وجود دارد، مگرنه؟

رروبینشتاین: البته، آفرینندگان همه نابغه‌اند، ما جزو استعدادهای کوچکیم.

فراست: ولی فکر نمی‌کنی که نبوغ تفسیر هم...

روبینشتاین: ما دارای استعدادیم، ما مترجمیم، من با افتخار می‌گویم که ما نظیر نقاش‌هائیم، می‌دانی، آفرینندهٔ موزیك مانند خداست، زیرا موسیقی را از هیچ می‌آفریند و قلب ترا پر می‌کند. نقاش‌ها، مجسمه‌سازان و افراد نظیر آنها در شخصیت ثالثی سخن می‌گویند، چیزی راتوصیف‌می‌کنند، منظره‌ای را به‌تو نشان می‌دهند، پرترهٔ خانمی یا صحنه‌ای از طبیعت بی‌جان را نشان تو می‌دهند، یك بشقاب میوه یا یك سیب نشان تو می‌دهند، حتی نقاشان آبستره هم باید چیزی نشان تو بدهند، رنگ‌ها را به‌تو نشان می‌دهند، آنها به‌تو ترکیب‌ها یا حرکت‌ها را نشان می‌دهند. منظورم را که می‌فهمی؟

فراست: کاملا.

روبینشتاین: خوب، ما پیانیست‌ها، منظورم به‌طور کلی مترجم‌ها و مفسرهاست، یك سونات از بتهوون می‌نوازیم، یك سونات بتهوون به ما چیزی می‌گوید که یك منظره یا یك چهره به‌یك نقاش می‌گوید. بنابراین، همین سونات، باهرپیانیستی‌گفتگوی‌متفاوتی

بقیه در صفحه ۹۵

مردم آرژانتین دست رد بر سینه حکومت نظامیان نهادند

از : دکتر منصور مصلحی

آرژانتین را خطر کودتای نظامی بیش از هر زمان دیگر تهدید میکند



هکتور کامپورا

آرژانتین روزهای هیجان‌وانتظار را می‌گذراند. مردم که در طول هفده‌سال از دست حکومت ژنرال ها به تنگ آمده‌اند زیر تاثیر «افسانه پرون» که بواقع «افسانه» اوای زیبا روی و نیکوکاره است، به «هکتور کامپورا» نامزد پرونیست‌ها رای دادند او را به‌ریاست‌جمهوری‌برگزیدند و نظامیان که در انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی درمانده‌اند به قولی که داده بودند وفا کردند و به مردم امکان دادند که در یک انتخابات واقعا آزاد، سیاستمدار مورد علاقه خود را به ریاست جمهوری برگزینند.

البته این همه نظامیان آرژانتین نبودند که خواستار آزادی انتخابات بودند، بلکه بسیاری از آنها زیر فشار ژنرال لانوس - رئیس جمهوری کنونی - مجبور شدند از دخالت کار رای‌گیری دست بکشند. لانوس نظامی مقتدر و سیاستمدار باهوش و آزاد منش است. او میداند که از ۱۹۶۶ تا به حال نظامیان در رفع گرفتاریهای مردم آرژانتین ناموفق بوده‌اند و بهمین جهت با زیرکی تمام قصد دارد یک غیر نظامی را در مسند ریاست جمهوری بنشاند و چه بهتر که این غیر نظامی مردی محافظه‌کار چون‌کامپورا باشد که بهیچ روی قصد ندارد نظامیان را از مواضع قدرت براند و منافع سرمایه‌داران بزرگ را زیرپای نهد. کامپورای محافظه‌کار و زیرک میداند که اگر چنین قصدی هم داشته‌باشد، قادر به انجامش نیست، و میداند که اگر نظرهای نظامیان را رعایت‌نکند، آنها به‌سرعت با یک‌کودتا بزندگی‌حکومتش پایان میدهند.

پرونیست‌ها که تشنه قدرت هستند، بعد از ارزیابی موقعیت و بدنبال مذاکرات طولانیشان با نظامیان و سرمایه‌داران‌بزرگ، برنامه‌های خود را به‌نحوی تنظیم کردند که هم مردم‌پسند است و هم منافع دو گروهی را که نام بردیم به‌خطر نمی‌اندازد.

مدیر شرکت نفت آرژانتین که مهمترین شرکت‌خصوصی این‌کشوراست، پیش‌از روشن شدن نتیجه انتخابات گفته بود: «**با توجه به همه مسائل ما میل داریم هکتور کامپورا در نخستین دور انتخابات پیروز شود.**»

او و دیگر سرمایه‌داران‌آرژانتینی برای رسیدن به این نتیجه «هکتور کامپورا» را با «ریکاردو بالبین» نامزد حزب رادیکال مقایسه کرده بودند.

در یک بررسی ظاهری برنامه سیاسی پرونیست‌ها بسیار انقلابی بنظر می‌آید. به عقیده ایشان دولت باید بر سیستم بانکی، تجارت خارجی و صنایع حساس نظیر پولادسازی، پتروشیمی، نفت و آلومینیم نظارت و کنترل کامل داشته باشد. پرونیست‌ها با ورود سرمایه‌های خارجی به کشورشان مخالف نیستند، ولی اعلام کرده‌اند که این نوع سرمایه گذاری باید با نظر دولت انجام شود.

اما نظامیان و نیز سرمایه‌داران آرژانتینی می‌دانند که این برنامه بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد، تا عملی، آنها میدانند که پرونیست‌ها برای اجرای این برنامه سیاسی هیچ طرح مشخصی ندارند. گذشته ازاین سرمایه‌داران‌آرژانتینی و نیز‌خارجیانی که مایلند درین کشور سرمایه‌گذاری کنند، بخاطر دارند که پرون اولین کسی بود که در سال ۱۹۵۵ به شرکتهای خارجی اجازه بهره‌برداری از منابع نفتی آرژانتین را داد و بعد در سال ۱۹۵۸ «آرتور فرondizi» که با آراء پرونیست‌ها به‌ریاست جمهوری‌رسیده بود و امروزهم از سرجنبانان «جبهه‌عدالت‌خواه» است، بر تعداد امتیازهای شرکت‌های نفتی خارجی افزود.

درحالیکه‌رادیکالها‌که از ۱۹۶۳تا۱۹۶۶ حکومت را در دست داشتند و در انتخابات اخیر نتوانستند «بالبین» را که به رهبریشان برگزیده شده است، به ریاست جمهوری برسانند با اعطای این امتیازها به شرکت‌های خارجی همواره مخالفت کرده‌اند.

گفتیم که پرونیست‌ها خود را در اجرای طرح‌ها و برنامه‌های سیاسی‌شان بطور جدی متعهد نمیدانند یکی از وزیران سابق‌حکومت پرون، به یک خبرنگار فرانسوی گفته بود: «**من دوستان خوبی در میان رادیکالها دارم، ولی عیب همه آنها اینستکه که به وعده‌های خود پایبند هستند.**»

در واقع پرونیست‌ها با تکیه بر محبوبیت پرون به پیروزی رسیدند و کسانی که به نامزد آنها رای دادند، چندان توجهی به برنامه‌های سیاسی‌شان نداشتند. توده‌های مردم آرژانتین که حکومت‌ها همواره هیچ‌شان گرفته‌اند، هنوز خاطره آن روزها را فراموش نکرده‌اند که اوای زیبا - همسر پرون - ساده و بی‌تکلیف به میانشان می‌رفت، درد دلهایشان را میشنید و بسیاری از خواسته‌هایشان را برمی‌آورد.

آنان در آرزوی تکرار آن روزهای خوش هستند و وجود پرون را برای تحقق این رؤیا کافی میدانند و پرونیست‌ها با تکیه بر همین ساده لوحی به پیروزی بزرگ انتخاباتیشان دست یافتند و ازین خوشحالند که مردم آرژانتین از یاد برده‌اند که پرون در روزهای تبعید همواره از حمایت و میهمان‌نوازی دیکتاتوری‌ترین حکومت‌های امریکای لاتین اروپا برخوردار بوده است.

و اینکه پرون از میان همه دستیارانش کامپورا را به عنوان نامزد ریاست جمهوری برگزید، نشان میدهد که ژنرال پیر برای تجدید «روزهای خوش قدرت» تا چه حد در پی راضی کردن نظامیان و سرمایه‌داران بوده است.

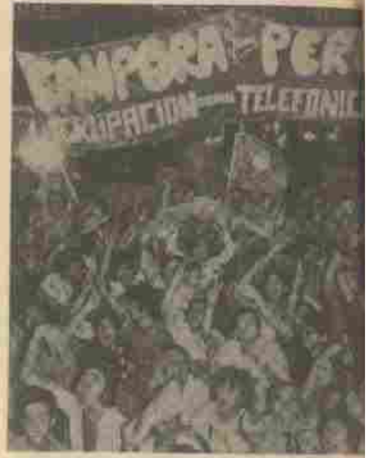
چرچیل درباره «اتلی» رقیب کارگرش گفته بود: «**کلمنت سخت فروتن است و دلایل بسیاری هم برای این فروتنی دارد.**»

هکتور کامپورا هم با فروتنی می‌پذیرد که چندان روشنفکر نیست و قادر هم نیست که این نقیصه بزرگ را پنهان کند. اما در برابر میگوید وقتی زمام امور را بدست گیرد، لشکری از همکاران جوان و تکنوکرات به گرد خود تشکیل‌میدهد. کامپورا در برابر پرون هم سخت متواضع است و یکی از شعارهای انتخاباتیش چنین بود: «**حکومت برای کامپورا، قدرت برای پرون.**»

ولی این تواضع هیچ گرمی از کار مردم آرژانتین نخواهد گشود، ژنرال پیر پیش از آنکه آرژانتین را ترک گوید کمتر از کامپورا به مسائل تکنیکی و سیاسی وارد بود. او فقط یک عوامفریب بود که چهره زیبا و قلب پاک «اوا» را در کنار داشت، و حالا بعد از ۱۷ سال ژنرال بیش از پیش نسبت به مسائل پیچیده اقتصادی و سیاسی جهان ناآگاهست و هفده‌سال زندگی در تبعید و بیشترش در اسپانیا، او را به شیوه‌های استبدادی حکومت سخت معتاد کرده است و این در حالی است که «ایزابل» - همسر جدید پرون - به زیبائی «اوا» نیست و زندگی در اشرافیت تبعید، او را سخت از مردم دور کرده است.

و ببینید پرون برای اثبات شایستگی سیاستمدار دندانپزشک در احراز مقام ریاست

آرژانتینی‌ها همه امید خود را به پرون بسته‌اند.



جمهوری چه می‌گوید: «کامپورا یکی از وفادارترین مریدان من است و بدین دلیل است که رئیس جمهوری خوبی خواهد بود.» و خود کامپورا می‌گوید: من سخت وفادارم. به کشورم، به‌حزبم، به‌دوستانم و به‌بزرگترینشان یعنی ژنرال خوان پرون»

کامپورا شوالیه شمشیرزن خوبی می‌توانست باشد!

... کامپورا دندانپزشک قصبه «سان آندرس» یکی از اولین کسانی بود که در سال ۱۹۴۴ بـه سرهنگ پـرون پیوست. کامپـورا رئیس مرکـز دانشجوئی دانشکده پزشکی و بعد رئیس فدراسیون دانشجوئی «کوردوبا» بود، در سال ۱۹۳۱ رئیس کنگره بین‌المللی فدراسیون‌های دانشجوئی شد.

و بعد دوستیش با پرون سبب شد که در سال ۱۹۴۶ به عضویت مجلس نمایندگان و در سال ۱۹۴۸ به ریاست آن برگزیده‌شود. در شرح حال رسمی کامپورا این جمله را در وصف افتخارهای او نوشته‌انـد: «کامپورا طراح قوانین بسیاری بوده است بویژه در زمینه وضع رانندگان اتومبیلهای شخصی، سرآیداران و هنرمندان واریته‌ها»!

کامپورا از زمانی کـه ریاست مجلس نمایندگان آرژانتین را بر عهده داشت، لقب «خدمتگزار صدیق ژنرال پـرون» را حفظ کرده است.

بدنبال شکست‌پرون در اداره‌آرژانتین، هرج و مرج سیاسی و اقتصادی و بدنبال آن‌کودتا، کامپورا ودیگر سرسپردگان ژنرال به زندان افتادند. ولی دندانپزشک در سال ۱۹۵۶ از زندان گریخت و به شیلی رفت و بعد از سه‌سال زندگی در تبعید به‌کشورش بازگشت و تا سال ۱۹۷۱ در فراموشی بسر برد. در این زمان پرون او را به عنوان نماینده شخصی خود در آرژانتین برگزید و «یورگ پالادینو» نماینده قبلـی را به دو دوزه بازی کردن متهم ساخت.

کـامپورا بهیچیکدام از جناح‌هـای نامیگونی که «جبهه عدالتخواه» را تشکیل داده‌اند، وابستگی ندارد، او فقط سرسپرده پرون است و وقتی ژنرال پیر از سختی‌های فرارش بدنبال کودتای ۱۹۵۵ سخن میگوید، زار زار می‌گرید.

و حالا این یار وفادار باید اجراکننده طرح‌های سردرگم ژنرال‌پرون‌باشد. دیکتاتور پیر بدنبال پیروزی کامپورا، پیامی بـرای ملت آرژانتین فرستاد که در آن فقط رگـه‌های یك طرز تفکر فاشیستی قابل دیدن است و دیگر هیچ: «آینده میهن باید صف یگانه تمام آرژانتینی‌ها باشد، ما باید تمام تلاشمان را صرف دوباره‌سازی کشورمان‌کنیم و هرچه سریعتر که ممکن باشد، حوایج محروم‌ترین طبقه مردم را برآوریم... اعضـای جبهه عدالتخواه با روح سـیمیت فلسفـه ما کـه در آن حقوق انسانی برتر از همه چیز است آشنایند... ما باید میهن‌مان را چنان بسازیم که در برابر اخلاف‌مان ازخجالت‌سرخ‌نشویم.»

و آنچه دربن شرایـط سبب پیـروزی چشمگیر پرونیستها شد، یکی دلزدگی شدید مردم آرژانتین از ناموفقی حکومت نظامیان است و دیگر همان تاثیری که گفتیم افسانه پرون بر روح مردم محروم آرژانتین نهاده است.

مردم آرژانتین در جریان انتخاب سی‌و ششمین رئیس جمهوری کشورشان که نهمین رئیس‌جمهوری است از زمان سقوط حکومت پرون در ۱۶ سپتامبر ۱۹۵۵، مخالفت خود را با نظامیان آشکار کردند. آنان طالب تجدید دیکتاتوری پرون نیستند و بدون شك اگر ژنرال در پی تکرار روشهای پیشین حکومتی برآید و بخواهد از کامپورا بعنوان یـك واسطه استفاده کند با مخالفت شدید جناح جوان جبهه روبرو خواهد شد و در عین حال فراموش نکنیم که هیتلر و موسولینـی را توده‌های مردم بودند که بحکومت رساندند و باز هم فراموش نکنیم که بسیار نادرند حکومت‌های اصلاح‌طلب‌دمکراتیکی که از میان هیجان توده‌های مردم سر بر آورده باشند.

از پرون تا کامپورا

حکومت خوان پرون با کودتای ژنرال کاتولیك و ناسیونالیست «ادوارد لئوناردی» سرنگون شد. ژنرال لئوناردی بعد از سه ماه حکومت بدست جناح لیبرال ارتش از کار بر کنار شد و ژنرال «آرامبورو» بجایش‌نشست. در ژوئن ۱۹۷۰ گروه افراطـی «جبهـه عدالتخواه» آرامبورو را ربودند و تیرباران کرد.

در سال ۱۹۵۸ «آرتور فروندیـزی» رهبر جناح رادیکالهـای جدیـد با حمایت پرونیستها در انتخابات ریاست جمهوری بر «ریکاردوبالبین» رادیکال‌پیروز شد. در سال ۱۹۶۲ ارتش فروندیزی را وادار به کناره‌گیری‌کرد. بمدت یکسال «خوزه ماریا گیدو» رئیس سنا کفیل ریاست‌جمهوری‌بود تا اینکه در انتخابات۱۹۶۳ «آرتور ایلیا» پیروزشد.

در ۱۹۶۸ ارتشیان با یك کودتای‌دیگر به عمر حکومت «ایلیا» پایان دادند و ژنرال «خوان کارلس انگانیا» جایش را گرفت.

در بهـار ۱۹۷۱ آرژانتیـن صحنـه آشوبهای خونینی شد و بهمین دلیل نظامیان «انگانیا» را از کار برکنار کردند و ژنرال «لوینگستن» که رئیس هیات نظامی آرژانتین در واشینگتن بود، بجای او نشست. تا اینکه در مارس ۱۹۷۱ نوبت به ژنرال «لانوس» رسید که رئیس جمهوری شود.

او قولداد وسایل بازگشت غیرنظامیان را به‌حکومت فراهم آورد و بهمین سبب در پائیز ۱۳۵۱ به پرون اجازه داد که بعد از ۱۷ سال زندگی در تبعید به کشورش باز گردد. ژنرال پیر بهنگام اقامت کوتاهش در بوئنس آیرس مردم را به آرامش و خونسردی دعـوت کـرد، اختلافهای درونـی «جبهـه عدالتخواه» را از میان برداشت و کامپورا را به‌عنوان نامزد انتخاباتی این حزب برگزید، تا اینکه روز ۱۲اسفند متجاوز از ۱۴ میلیون آرژانتینی به پای صندوقهای رای رفتند تا رئیس جمهوری، معاون او، ۶۹ سناتور، ۲۴۳ نماینده پارلمان، ۲۳ فرماندار و معاونین آنها، ۲۲۶سناتور و ۷۴۸نماینده‌پارلمانهای محلی، ۵۹۲ شهردار، ۶۲۵۰ مشاور ایالتی، ۱۷۰۹ کمیسـر ایـالتی و ۱۷۷۰ عضـو دادگاههای منطقه‌ای را برگزینند.

در آرژانتین شرکت در انتخابات برای از ۱۸ ساله‌ها به بالا اجباری است و بهمین سبب از ۲۳ر۵ میلیون نفـر جمعیت کشـور بیش از ۱۴ میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند تا سال ۱۹۶۶ انتخاب رئیس جمهوری با رای سناتورها، نمایـندگان مجلس و فرمانداران انجام میشد. اما اکنون مـردم آرژانتین با رای مستقیم خود رئیس جمهوری را برای‌یك‌دورۀچهارساله‌انتخاب‌می‌کننـد‌این مدت تا پیش از تغییر قانون اساسی درسال ۱۹۶۶ شش سال بود ـ در سیستم جدید اگر نامزدهای انتخاباتی هیچکدام موفق نشوند در دور اول حداقل ۵۱ درصد آراء را بدست آورند، رای‌گیری برای بار دوم انجام می‌شود و دربن دور دوم دو نفریکه بیش از دیگران رای آورده‌اند، شرکت می‌کنند.

نظامیان این تغییر را در قانون اساسی از آنجهت داده‌اند که رئیس جمهوری واقعاً نماینده اکثریت‌مردم‌باشد ـ آرتور ایلیا در سال ۱۹۶۳ فقط با ۲۶ درصد آراء بـه ریاست جمهوری رسید ـ

... و اینك پیروزی پرونیستها پایان قدرت نظامیان نیست، آنان هـر زمان کـه اراده کنند و منافع خویش را در خطر ببینند با یك کودتا قدرت را بدست می‌گیرند.... آرژانتینی‌ها برای رسیدن به رفاه و دمکراسی واقعی بچیزی بیش از دلبستگی به «افسانه اوا» و فردپرستی احتیاج دارند.



نگاهی به آرژانتین

آرژانتیـن سـرزمیـن پهناوری است بـا ۲۷۷۶۶۵۶ کیلومتر مربع وسعت و ۲۳ میلیون و پانصدهزار نفر جمعیت که بیشترشان تبار ایتالیائی و اسپانیائی دارند.

شهرهای بزرگش عبارتند از بوئنس‌آیـرس ـ پایتخت ـ با نه میلیون نفر جمعیت، کوردوبا، روزاریو و مانالزا که هر کدام کمتر از یـك میلیون نفر جمعیت دارند.

زبان رسمی این کشور اسپانیولی است، ۹۳ درصد مردمش کاتولیك‌هستند، ۹ر۱درصد پرتستان، ۱ر۴ درصد یهودی و بقیه دین‌های دیگری دارند.

آرژانتین بواقع سرزمینی است کشاورزی؛ پوشیده از جنگل، مرتع و مزارع گندم و پنبه و در زیر این زمین حاصلخیز منابع سرشاری از نفت، گاز، سرب و آهن قرار گرفته است.

تجربه‌های آزاد

عشق ۱

پروین علیزاده

ز صبح دلم شور عجیبی داشت و حس گنگ خوشی زیر پوستم جاری بود. حالا عصر بود. پیراهن پلیسه‌ام را پوشیدم. پیراهنم قرمز بود و من رنگ پیراهن، لاک روی ناخنهایم مالیدم. مادر فقط لاکزدن را برای مهمانی اجازه میداد و من هیچوقت نمیتوانستم ناخنهای دست راستم را تمیز و قشنگ مانیکور کنم و فرم ناصاف و بدون ظرافتی که لاک روی ناخنهای دست راستم پیدا میکرد با عکسهای قشنگی که از ناخنهای لاکزده خوش‌فرم در مجله میدیدم تفاوت داشت. بار اول بود و چون بار اول بود برایم مهم جلوه میکرد. دلم میخواست کفشهایم قرمز بودند، فکر میکردم قشنگی در همرنگی کفش و پیراهن و لاک ناخن است و کفشهایم قرمز نبودند و سفید بودند. صدای مادر میگفت که بمادر سهیلا سلام برسانم و برای شام بهتر است برگردم. مادر توی آشپزخانه بود و سیب‌زمینی سرخ میکرد و من جلوی آینه قدی راهرو موهایم را شانه میزدم و یک تکه مو را روی پیشانی حلقه میکردم. از سادگی مادر خندیدم که با آنهمه ادعای باهوشی چه زود داستان مهمانی دخترانه منزل سهیلا را باور کرده بود. من داستان را آنطور که دوست داشت ساخته بودم. گفته بودم سهیلا دوستان همکلاسش را دعوت کرده و میخواهد دوستانش را با پدر و مادرش آشنا کند و ضمن تعریف، خودم را برفتن بی‌علاقه نشان داده بودم. مادر سهیلا با مادر آشنائی مختصری داشت و مادر او را که روسری کلفت لیره بسر میکرد و دامنهای بلند میپوشید و چهره‌ی عبوسی داشت زن باوقار و خوبی میدانست و بنظر مادر، چون مادر سهیلا زن خوبی بود سهیلا هم دختر خوبی بود و رفتن بمنزل سهیلا اشکالی نداشت.

سهیلا سرما خورده بود و منزل خوابیده بود و مادرش رفته بود آبادان پیش برادر بزرگش. مهمانی منزل لیلی بود و دخترانه نبود و مهمانی رقص بود و مادر هم لیلی را نمی‌شناخت و اگر هم میشناخت حتی بدوستی من با او رضایت نمیداد، چه رسد برفتن در مهمانی منزلشان که آنهم مهمانی رقص بود. لیلی خندان و شیطان بود و در چشمانش شادی و کودکی و بازی موج میزد. مادر به وقار برخاصیت ظاهر اهمیت میداد و معتقد بود دختر باید نخندد و خودش را بگیرد و اخم کند. او سختگیر و بدبین بود و خوبی و بدی را با فورمول ساده و کوچکی حل میکرد. فورمول مادر بوی پوسیدگی و کهنگی میداد و مادر خودش نمیدانست.

مهدی در کوچه را هل داد و دوید توی حیاط. کیف لاستیکی قرمزش را روی سنگفرش کنار حوض انداخت و آمد توی راهرو کنار من مقابل آینه و میان آینه نگاهم کرد و پرسید کجا میروم؟ و گفتم مهمانی و میان آینه شکلک درآورد و دوید توی آشپزخانه پیش مادر.

از جلوی آینه بزرگ راهرو رفتم توی دستشوئی و آینه کوچک را از توی کیف منجوق‌دوزی شده مهمانی درآوردم و از گوشه انبانی سینه‌بندم لوله ماتیک را بیرون کشیدم. قرمزی را روی گونه‌ها مالیدم و با سر انگشتانم رنگ را پخش کردم و چهره‌ام گلگون شد و کمی سرخی هم بلبهایم مالیدم. هفته پیش ماتیک را از خرازی‌فروشی نزدیک منزل لیلی خریده بودم، میترسیدم از احمدآقا مغازه‌دار سر کوچه‌مان بخرم ممکن بود مادر بفهمد و آنوقت خیلی بد میشد. (دیروز که رفته بودیم منزل خاله مهین گونه‌هایم را قرمز کرده بودم و میترسیدم مبادا بفهمد ولی مادر بی‌هیچ تصوری از معصیت بخاله مهین گفته بود که شکوفه بلوغ روی گونه‌هایم گل داده و وقتی میگفت بمن بالیده بود و با آنکه آهسته گفته بود تا نشنوم شنیده بودم.)

از دستشوئی که آمدم بیرون ساعت شش و نیم بود و لیلی گفته بود ساعت هفت آنجا باشم. از توی اطاق صدای گریه مهدی میآمد. میدانستم وقتی گریه میکند یعنی چیزی را که دوست دارد خودش خراب کرده و حالا هم بناله قطار برقی برایش خریده بودند و دائماً با آن ور میرفت و دستکاریش میکرد. رفتم توی اطاق و دیدم قطار راه نمیرود و مهدی نرم نرم گریه‌میکند.



اریم را نشنیده گرفت و گریه را ادامه داد. له نشسته بود زیر کرسی و پاکنویس حساب وشت، مرا که دید زیر چشمی نگاهم کرد و میدم از رفتنم خوشحال نیست، تنها میشد و کسی سئله‌های حسابش را حل نمیکرد و بداستانهای درسه‌اش گوش نمیداد و برایش نقاشی نمیکشید. در از آشپزخانه آمد توی اطاق و رفت زیر کرسی یمن که پالتوم را میپوشیدم دوباره گوشزد کرد ه دیر برنگردم.

* *

لیلی پیراهن نارنجی خوش‌دوختی پوشیده رد. چشمهایش را باعداد سیاه کرده بود و مو‌هایش را پوش داده بود و کفش پاشنه بلند هم شیده بود، ولی وقتی میخندید بچگی از صورتش بارید. اطاق نور سبز پرده‌ای داشت، بادکنکهای رنجی و زرد و آبی بدیوارها و سقفش آویزان ود و نوارهای رنگی کاغذی در هوایش تاب می‌خوردند. و مخلوطی از بوی عطر و دود سیگار ضش را پر کرده بود و صدای بلند موزیک در ضایش میپیچید. در نور سبز خسته‌ای که در اطاق جاری بود قیافه‌ها مبهم و بیگانه میشود و اگر هم ور زیاد بود باز هم من بجز لیلی کسی را نمی‌شناختم. مهمانها جوانهای فامیل لیلی بودند و همه همدیگر را میشناختند و صدای خنده و حرفشان وی اطاق میپیچید. من که وارد شدم احساس غریبگی کردم و لیلی مرا معرفی کرد و من از اینکه با آنهمه آدمهای غریبه دست میدادم سرخ شدم، نشستم روی مبل و لیلی هم نشست کنار من، یاد زنگ تفریح مدرسه افتادم، مثل همانوقت حرف میزد و داستانهای بامزه تعریف میکرد و میخندید و مرا میخنداند و من احساس بیگانگی را فراموش کردم و از اینکه منزل لیلی بودم و اطاق شلوغ و گرم بود و عده‌ای میرقصیدند و میخندیدیم و پرتقال پوست میکندم خوشحال بودم.

از لحظه‌ای که آمده بود نگاهش بمن بود و ایبرا لیلی هم فهمیده بود. کت و شلوار سیاهی پوشیده بود و زیر کت بلوز یقه کیپ بلندی تن داشت، موهایش سیاه بود و رنگ چهره‌اش پریده و مهتابی، چشمهایش هم سیاه بود. نشسته بود روی تک مبل گوشه اطاق، تنها نشسته بود وساکت سیگار میکشید و سنگین نگاهم میکرد و یا من فکر میکردم سنگین نگاه میکند. قشنگ سیگار میکشید و شاید هم توهمات بلوغ بود که مسئله را قشنگ جلوه میداد. در مرز کودکی و بلوغ بودم و فکر میکردم مردی که سیگار میکشد و نگاه میکند و ساکت نشسته است حتماً عاشق است و خود سیگارکشیدن برایم معنی تفکر و غصه و عشق را میداد، که چون عاشق است سیگار میکشد، چون تنهاست سیگار میکشد و تنها نشستن و ساکت‌بودن هم برایم معانی در همین زمینه داشت و وقتی با هم توام میشد شک را به یقین میرساند و حالا هم او سیگار میکشید و تنها نشسته بود و ساکت مرا نگاه میکرد و این اولین باری بود که نگاههای مردی روی من ثابت میماند و خیرگی میکرد. لیلی گفته بود که با پسر عمویش دوست است و امشب هم پسرعمویش او را آورده بود. لیلی هم درست نمیشناختش، فقط میدانست سال اول دانشکده درس میخواند و کلمه دانشجو در گوش من دختر مدرسه زنگ خوشی داشت و او هم دانشجو بود. لیلی رفته بود و با برادرش میرقصید و برای من از همانجا دست تکان میداد و من از نگاههای مرد مضطرب بودم و قلبم تند میزد و خیرگی نگاهش سخت دلم را لرزانده بود و فکر میکردم عاشق شده‌ام و وقتی نگاهش میکردم قلبم تندتر میزد و حس میکردم فقط اوست که آنجاست و دیگران را نه میدیدم و نه حس میکردم و نه هیچکدام از مهمانان آنشب در خاطرم ماندند.

در پانزده سالگی تصویر من از عشق نگاههای ناشناسی بود که گرمای تن را بالا میبرد و ضربان قلب را تند میکرد و هرم آتش بگونه میریخت و سراسر اندیشه را سرشار از زیبائی و غرور میساخت، در آن لحظه او تمامی تصویر عشق من بود. اصلا برای من موجودیتش، بودنش، نگاهش خود عشق بود و گرمای تن من از عشق بود وعشق خود او بود و من از چهارچوب زمان و مکان رهیده بودم و طعم زیبائی در تمام وجودم چشیده میشد و زیبائی خود عشق بود و حس من در آن لحظه تمامی سعادت بود و من سخت مضطرب بودم و او همانطور ساکت نگاهم میکرد، تا زمانی که آمد و مرا برقص دعوت کرد هزار سال طول کشید و من در این هزار سال چه رؤیاها که نیافته بودم و هزار سال منتظرش بودم و وقتی که آمد گیج و گنگ و پریشان بودم و هرگز لحظه آمدنش را بخاطر نیاوردم، فقط یادم میآید که موزیک یک والس قدیمی بود.

چرخیده میشدم و او مرا میچرخاند و من میان باغ بهشت بودم و در سرم دایره‌های روشن نور برنگ سبز سعادت بود و من گیج چرخش بودم و چرخش تمامی عشق بود و لحظه، لحظه‌ی عزیز و زیبائی بود که بوی طراوت میداد.

نشستیم، یعنی او هم نشست کنار من و من آنقدر گیج و پریشان بودم که بیجهت با پوست پرتقال بازی میکردم و او هم ساکت نشسته بود و نگاهم میکرد و قلبم با صدای بلند میزد و میترسیدم و نمیخواستم که صدایش را بشنود و الکی لبخند میزدم و پوست پرتقال را ریز میکردم و تنم در کوره‌ای از آتش میسوخت و او ساکت نگاهم میکرد و ساکت بودنش بیشتر مرا دستپاچه میکرد، دلم میخواست حرف میزد، دلم میخواست میدانستم چه فکری میکند، دلم میخواست میگفت چرا اینطوری نگاهم میکند و او چیزی نمیگفت و وقتی موزیک یک آهنگ ملایم شد دوباره رقصیدیم و من چشمهایم را دوباره بستم و دایره‌های رنگی دیدم و آرزو کردم همیشه با او باشم و به لحظه فکر کردم و خواب خوشبختی دیدم، چهار دور رقصیده بودیم و او فقط پرسیده بود چند سال دارم و من گفته بودم فقط پانزده سالم و اصلا نمیدانم که چرا گفته بودم فقط پانزده سال و او گفته بود خوبست، خوبست که من پانزده سال دارم یا پانزده سالگی خوبست، نمیدانستم. یعنی خوبست را که گفت درست منظورش را نفهمیدم و فقط توی سرم صدای خوبست میپیچید و برایش هزار تا معنی ساخته بودم.

دور پنجم بود که حس کردم گرمای صورتش توی صورتم میخورد و فاصله چشمانش با صورتم لحظه بلحظه کمتر میشود و رنگ‌پریده مهتابی چهره‌اش بسرخی میرود و نفسهایش بلند و تند میزند و دستانش روی مهره‌های پشتم میلغزند، ترسیدم. رمیدم، هراسیدم و خودم را کنار کشیدم و او محکمتر مرا چسبید و زیر لب گفت نترس و با غیظ گفت و دوباره صورتش را بصورتم نزدیک کرد و طعم شور گوشت لبش که بلبهایم خورد دلم را آشوباند و بی‌آنکه بفهمم یا قصد داشته باشم پایم را محکم کوباندم روی پنجه‌اش و در بهت بود از دستانش گریختم و توی باغ بهشت نبودم و در اطاق مهمانی لیلی بودم و نور سبز سعادت گریخته بود و نور سبز خسته و مرده اطاق مانده بود و من بی‌توجه به نگاههای کنجکاو و صورتهای مبهوت، دویدم توی حیاط و نسیم سرد هوا که از روی پوست صورتم گذشت، قطره‌های اشک را کنار گونه‌هام و لیلی که هراسان آمد و علت را پرسید، بی‌جواب رفت و در حیاط را باز کردم و توی تاریکی بودم و کوچه سرد و خلوت بود وعشق رفته بود و مرده بود و تمام شده بود.

م ـ ساغر

در اضطراب خاک

باغ را آواز در دادیم
که عبور پائیز را،
هوشیوار
در نگرد
که ریشه اگر انجماد را
در اضطراب خاک،
پذیرا شد
صبح هزار تشنر ـ
خواب گرانش را،
آشفته کرد نخواهد.

باغ را آواز در دادیم
انسان که
دیوانه‌ی جهرمی،
آفتاب را،
و خورشید را،
ـ سوزان‌تر از همیشه ـ
بر دوشهای خسته کشیدیم
انسان که «لوت»،
از تاول گزنده‌ی پاهامان
سیراب شد
و جاده‌های غربت مشرق
(که غریو ریاضت را با ما
همگام بود)
معنای عشق و باده و عرفان
گرفت

و بدینسان،
ما فصل را درنوردیدیم
با زخم شانه‌ها،
و تاول گزنده‌ی پاهامان
بی‌هیچ وحشتی،
از سایه‌های خنجر.

«تماشا»ی مطبوعات مهم جهان



le point

یک بحث پزشکی

آیا بایستی حقیقت را به‌بیماری که مردنی است گفت؟

در فرانسه اخیرا به مناسبت تشکیل یک میزگرد، درباره اینکه آیا بایستی‌حقیقت را به بیمار گفت، یک پرستار چنین اظهار داشت: «تمام شب بیمار به من نگاه می‌کرد، گاهی اوقات از من می‌پرسید که آیا اوخواهد مرد، من میدانستم که وی مردنی است، برای اینکه پزشک به من گفته بود که او شب را به صبح نخواهد رساند. گاهی اوقات هم او ناله وشکوه می‌کرد. یا ازمن سئوالاتی داشت، من همه وقت به او جواب میدادم که خیر، او نخواهد مرد، و فردا هم او را عمل خواهند کرد. ولی با وجود اینکه مرا کم می‌شناخت، بخوبی می‌دیدم که بیمار مورد بحث به‌گفته من ایمان ندارد، و شاید فقط همین شناسائی کم بود که به او تا اندازه‌ای اطمینان میداد. بیمار کمی قبل ازساعت ۱ صبح‌بدرود حیات گفت. نمی‌دانم آیا کارخوبی کرده‌ام یا خیر، درهرحال مرگ او به او تعلق داشت، و من آنرا از او پنهان داشتم.»

بحث دراین مسئله همانطور در دنیا کهنه و قدیمی است که علم پزشکی. ولی پس از آنکه در آخر ماه ژانویه اتحادیه بیمارستانهای امریکا مقرراتی حاوی ۱۲ مورد انتشار داد، موضوع دوباره مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. در سطور نخستین این مقررات به حق بیمار در اطلاع کامل از تشخیص بیماری، مداوا و علائم آن اشاره‌شده است. و اگر این اتحادیه امریکایی پس از سه سال مذاکره فقط امیدوار است که این مقررات ازطرف ۷۰۰۰نفر عضو بیمارستان‌ها مورد قبول قرار گیرد بخاطر این است که موضوع چندان سهل و ساده نیست.

بررسی که بوسیله یک مجله امریکائی به عمل آمد، نشان میدهد که از هرپنج پزشک کمتر از یک پزشک به‌بیمار می‌گوید که بیماری او درمان ندارد. در برابر این سئوال که در چه حدی به بیماران آگاه گفته میشود که‌خواهندمرد پاسخ‌ها اینطور تقسیم‌شده‌اند:

– بطور کلی چنانچه بیمار آنرا بپرسد یا خیر: ۱۸/۲ درصد.

– تقریبا همیشه اگر بیمار آنرا بپرسد: ۳۹/۷ درصد.

– در مواردی‌که فقط بیمار بایستی‌مرض خود را بداند تا بتوانند به‌اتخاذ پاره‌ای تصمیمات مبادرت ورزد: ۲۸/۳ درصد.

– تقریبا هیچ موقع: ۱۴/۹ درصد.

دکتر الیزابت کوبلر روس روان پزشک امریکائی‌که مسائل‌مربوط به‌بیماران نزدیک به‌مرگ را مطالعه کرده است، به آزمایش عجیبی دست زد. او در جستجوی بیماری بود که قبول کند از مرگ خود با وی حرف بزند. این پزشک در یک مقاله نوشت که در ماه دسامبر ۱۹۷۲ به‌یک بیمارستان ۶۰۰ تختخوابی رفت تا یک بیمار درمان‌ناپذیر را پیدا کند. از بخشی به‌بخش دیگرمی‌رفته، ومؤدبانه از پرستاران می‌پرسیده است که آیا مایل هستند که یک بیمار محکوم به‌مرگ را به‌وی معرفی‌کنند. پرستاران درحالی‌که او را ورانداز‌میکرده‌اند پاسخ میدادند که ما بیمار مردنی در بخش خود نداریم.

وی در مقاله خود می‌نویسد که باز هم با ساده‌لوحی از بخشی به بخش دیگر می‌رفتم و همه‌جا پاسخی مشابه دریافت می‌داشتم. فهمیدم که کارکنان خود بیش ازهمه گرفتار این مسئله هستند.

تا اینکه بالاخره این روان پزشک که بیش از معمول فضول بود از بیمارستان‌رانده میشود.

او چیزی‌کشف‌کردکه‌اغلب روانشناسان



بیمار بیش از هر چیز، وقتی پاسخ درست احتیاج دارد

تنها است دریافته‌اند. وقتی که یك پزشك، یك پرستار، یا یك خویشاوند از گفتن حقیقت به‌یك بیمار خودداری میکند، برای این است که خود او از مردن می‌ترسد. و بطور دقیقتر از مرگ خودش.

مسلم است که هریك از این افراد برای اینکه سکوت خود را که اغلب ریشه خودخواهی دارد موجه قلمداد کنند به‌راحتی به‌نوع دوستی متوسل می‌شوند.

پس این موضوع یك مسئله عمومی و جهانی است، ولی مسئله‌ای است که برحسب کشور و قاره رنگ‌های مختلف به‌خود می‌گیرد.

در فرانسه فقط مرگ نیست که جرأت نمی‌کنند از آن با بیمار حرفی‌بزنند، بزبان راندن بیماری سرطان نیز همین وضع را دارد. چه گفتگو از این بیماری همه را بوحشت می‌اندازد. همانطوریکه درگذشته از بیماری سل وحشت داشتند.

پروفسور هانری پکینیو که بخش پزشکی داخلی را در بیمارستان کوشن شهر پاریس اداره می‌کند تائید کرد که بعضی از بیماری‌های کشنده که موجب مرگ ناگهانی میشوند، مانند بیماری سرطان کتمان نمی‌شوند. و اضافه می‌کند که مثل این است که فقط بیماری سرطان است که موجب مرگ میشود.

اشکال گفتن حقیقت به‌بیمار فقط به خطرناك‌بودن موضوع بستگی ندارد، بلکه به‌کلماتی بستگی دارد که فرد را در نظر دیگران عجیب و غریب می‌نماید، کلمه سرطان هم همین حالت را در فرانسه دارد.

در ایالات متحده این کلمه اینقدر عجیب و غریب نیست، و تعداد زیادی از بیماران می‌دانند که به بیماری سرطان‌مبتلا شده‌اند، حتی اگر ماهیت احتمالی آن از آنان پنهان شده باشد.

اخیرا پروفسور ژان برنارد در جریان یك کنفرانس در باره سرطان خون چنین گفت: «در فرانسه تشخیص این بیماری را پنهان می‌کنند، و در ایالات متحده حدس و احتمال آنرا، چه بیمار نمی‌خواهد حقیقت را بداند، هرچند با صدای بلند خلاف آنرا اعلام کند.

یك پزشك عمومی یکی از بیماران خود را که به‌سرطان پستان مبتلا شده بودبه یك مرکز ضد سرطان راهنمائی کرد، و در آنجا مداوای بابمب کوبالت به‌او پیشنهاد شد، همین بیمار با اطلاع به‌اینکه زنی برای درمان غده پستان خود تحت مداوای اشعه قرار گرفته است، چند روز بعد نزد پزشك معالج خود برمیگردد. پزشك هم بدون پرده پوشی باوی از بیماری او وامکانات مداوا و شانس‌های بهبودی صحبت می‌کند. در آخر مشاوره پزشکی، بیمار بلند میشود و با انبساط خاطر دست پزشك را می‌فشارد و چنین می‌گوید: «آقای دکتر متشکرم، مرا کاملا مطمئن کردید، حال می‌دانم که سرطان ندارم....»

خانواده‌ها نیز نمی‌توانند همیشه حدس و احتمال بیماری راتحمل کنند، یك قدرت روحی بزرگ است تا بتوان باظاهری آرام در کنار یك محکوم به‌مرگ قرارگرفت، رفتار نادرست و توام با دروغ و ریاکاری که با بیمار مانند یك بچه و غیر مسئول‌عمل میشود، بین خانواده و کسی که رنج میبرد درست در زمانی که او بیشتر از هرموقع‌به کمك احتیاج دارد سدی ایجاد می‌کند.

دکتر روس درباره بیمارانی که واقعا موفق به‌گول زدن آنها نمی‌شوند میگوید: آنان اظهار میدارند،که چه وقت خواهندمرد، حتی اگر این اظهار با جملات و کلمات روشن ادا نشود.»

«اگر قدرت تحمل آن وجود داشته باشد، میتوان به‌حرف آنها گوش کرد، از مرگ با آنان صحبت کرد، و مطالب آنان را شنید، و چنین گفتگوئی میتواند برای آنها آسایش خاطر فراهم سازد.»

بهر حال اغلب پزشکان معتقدند که دراین باره یك قاعده کلی وجود ندارد. مسئله این که دانسته شود که آیا بایستی به بیمار گفت که وی مبتلا به‌سرطان است یا خیر، این مطلب که بایستی به مریض گفت که به‌سرطان مبتلا است نمیتواند پاسخی داشته باشد، چه این گمان را به‌میان می‌آورد که پزشك و بیمار و بیماری سرطان تحت قاعده و قالب مخصوصی قرار گرفته باشند، و حال آنکه اینطور نیست.

دکتر پکینیو می‌گوید که بیمار عموما کمتر احتیاج به‌تشخیص بیماری دارد، تا یك پاسخ درست و صحیح درباره سئوالات خود، او احتیاج دارد که از وی دوری نشود، او با توجه به‌حالش احتیاج دارد که به‌وی کمك شود، تا زندگی برای او تا حدامکان عادی گردد.

اگر کلیه پزشکان با بیماران خود به مذاکره می‌پرداختند، چه با آنان که در معرض خطر مرگ بودند، و چه با آنان که خطری آنها را تهدید نمی‌کرد چنین ارتباطاتی موجب میشد که پیشرفت‌های‌قابل ملاحظه‌ای در این زمینه بوجود آید.

Herald Tribune

دستگاه تنفس و بخاریهای گازی

مطالعات «موسسه حفاظت محیط زیست» شواهدی ابتدایی بدست میدهد که براساس آن افرادی که در خانه از اجاق گاز استفاده می‌کنند، بیش از مردم دیگر در معرض ابتلا به بیماریهای دستگاه تنفس قرار دارند.

دانشمندان «مرکز مطالعات محیط زیست» معتقدند تولید گاز نیتروژن دی اکسید Dioxide بوسیله چراغ گاز بیش از هر عاملی در آلودگی هوای منازل موثر است. این اعتقاد از هشت ماه بررسی مداوم در مورد سلامتی ۸۷ خانواده در نیویورك نتیجه شده است.

در خانواده‌هایی که اجاق گاز به کار می‌برند امکان ابتلای زن خانه به امراض دستگاه تنفس ۳۲ مرتبه بیش از خانواده‌هائی است که از اجاق گاز استفاده نمی‌کنند. این نسبت برای پدران و بچه‌ها در خانواده‌هایی که اجاق گاز دارند ۱۰ درصد بیشتر است.

آنچه دریافته‌های جدید شگفتی پژوهش‌گران را برانگیخت این است که میزان ابتلای کودکان کوچکی که به مدرسه نمی‌روند در خانواده‌هایی که اجاق گاز دارند ۵ درصد کمتر از سایر خانواده‌ها است.

انتخاب کودکان کوچك در خانواده‌هایی که دارای اجاق گاز بودند، و آنهایی که از اجاق گاز استفاده نمی‌کردند باعث شد که عوامل بسیار دیگری مانند سن، وضعیت اقتصادی و میزان اشتباه به حداقل برسد. در این مقایسه و بررسی نقش نداشته باشند. با این حال نباید از نظر دور داشت که بررسی مزبور در یك محیط و در عرض یك سال صورت گرفته است.

در گزارش آنها که تاکنون منتشر شده است، توصیه‌ای در مورد کاربرد و یا بکار بردن اجاق گاز به چشم نمی‌خورد. دلیل تولید نیتروژن دی‌اکسید بوسیله چراغ گاز این است که درجه حرارت اجاق گاز در مرکز آن در حدود ۲۰۰۰ درجه فارنهایت است و این حرارت کافی است تا نیتروژن با اکسیژن هوا ترکیب شود و نیتروژن دی‌اکسید بمشکل پایدار به وجود آید.

TIME

ملاقات با چوئن لای



چین برای یافتن متحدان تازه‌ای در جهان به جستجوی خود ادامه میدهد. هفته گذشته در بیست‌وششمین سالروز قیام مردم تایوان علیه ورود ناسیونالیست‌ها به تایپه، دو تن از مقامات برجسته چین، برای آغاز گفتگوهای دوستانه و پایان بخشیدن به خصومت بین دو رژیم، از چیانکایچك دعوت کردند. چینی‌ها برای گسترش ارتباطات تجاری خود با سایر ملل، از گشایش شعبه خط هوائی اتیوپی در پکن به گرمی استقبال کردند. نماینده تایم در هنگ کنگ در سفرش به چین، در تالار خلق با چوئن‌لای ملاقات کرد و گزارشی که از این ملاقات تهیه کرده است چنین است:

پس از پیمودن پله‌های مرمر به تالاری که با فرش‌های قرمز تزئین یافته بود، قدم گذاشتیم در آنجا به چند گروه مختلف تقسیم شدیم و در جائی که قبلا در نظر گرفته بودند، منتظر شدیم. بلافاصله چوئن‌لای در حالیکه کت و شلوار خاکستری آراسته‌ای پوشیده بود با قدمهای تند وارد شد. بر روی دکمه‌های کت وی، تصویری از مائو دیده میشد. میهمانان برای او دست‌زدند و وی هم بدون لبخند کفزدن آنها را متقابلا جواب گفت. در این موقع نور فلاش‌های عکاسی سراپای او را در برگرفت. چوئن‌لای با مقامات اتیوپی به گفت و شنود پرداخت و سپس به صحبت یکساعت و نیم با سایر مدعوین مشغول بود. به وسیله یك مترجم به سئوالات مدعوین پاسخ میداد. لکن این پاسخها معمولا با کنایه و لطیفه همراه بود، بطوریکه میهمانان با شنیدن آن خنده را سر میدادند.

یکی از مدعوین پرسید «آیا شما به آمریکا خواهید آمد؟»

چوئن‌لای گفت «نمیدانم با کدام خط هوائی بیایم.»

س: آیا در فکر سفری به خارج از کشور هستید؟

ج: من خیلی مقروضم، در اینصورت این وزیر خارجه است که باید مسافرت کند.

هربار که چوئن‌لای بر سر میز تازه‌ای میرفت، با میهمانان دست میداد و سپس پیشخدمتی حوله مرطوبی به او میداد تا دستش را پاك کند. دست راست وی که هنگام راهپیمایی طولانی‌زخمی شده بود، اکنون حساس است.

میهمان دیگری پرسید «دیپلماتی که آمریکا به پکن میفرستد تا چه حد والامقام خواهد بود؟» چوئن‌لای جواب داد «کمتر از سایر سفرای آمریکا در بعضی کشورها نخواهد بود.»

س: آیا هنری کیسینجر مذاکره کننده‌خوبی

است»

ج: فکر می‌کنم بله.

س: چه وقت چین با کشورهای دیگر ارتباط هوائی برقرار می‌کند؟

ج: ظرف یکسال. آسیا و آفریقا مقدم هستند و کانادا اولین کشور در آمریکای شمالی است که با آن ارتباط هوائی برقرار خواهیم کرد.

بر سر میز دیگری یکی از نمایندگان شرکتهای مسافربری آمریکا سئوال کرد: «چین، چه وقت درهای خود را به روی جهانگردان خواهد گشود؟» چوئن‌لای پرسید آیا شما با ماموران امور مسافرتی تماس گرفته‌اید؟ این کاری بود که برای آن، نماینده شرکتهای مسافربری آمریکا در مدت سه روز تلاش بی‌نتیجه کرده بود. چند دقیقه بعد، یانگ‌کانگ‌شیو، مدیر سرویس مسافرتی چین بر سر میز آمد.

چوئن‌لای نماینده آمریکائی و مدیر چینی، هر دو را مخاطب قرار داده و گفت «من می‌خواهم مردم زیادی بین دو کشور سفر کنند و نماینده آمریکا می‌تواند هر موقع که مایل باشد به چین بازگردد.»

یکی از مهمانان پرسید: شما فکر می‌کنید چه وقت آمریکا و جمهوری خلق چین روابط سیاسی برقرار خواهند کرد؟

نخست‌وزیر چین پاسخ داد: «اکنون نمایندگان جرائد چاپ ... در آمریکا هستند آنگاه که آمریکا تایوان را بعنوان ایالتی از چین بشناسد همه مسایل حل خواهد شد و رابطه برقرار خواهیم کرد.»

چوئن‌لای بر سر میز همه مدعوین رفت. گاهی می‌خندید لکن چشمهای سیاه او نقش حکایت از شادی نمی‌کرد. بر سر هر میزی که میرفت لیوان مشروبش را بسلامتی مائوتسه‌تونگ بالا میبرد و جرعه‌ای می‌نوشید.

TIME

اقتصاد اروپا و تضادها



معمولا کسانیکه برای اولین بار از اروپا دیدن میکنند تحت تاثیر پدیده‌ای قرار میگیرند که برای اهالی این قاره بدیهی است، این پدیده علائم نافذ رشد اقتصادی و پیشرفت روزافزون است. لندن، پاریس، میلان و فرانکفورت در اثر کثرت بناها هم‌آهنگی خود را از دست داده‌اند و بعلت‌زیادی اتومبیلها مسدود شده‌اند. یکشبکه بین‌المللی از شاهراهها شهرهای عظیم (و حتی شهرهای کوچك) این قاره را بهم مربوط میکند. در زمستان پیستهای قشنگ اسکی مانند سن‌موریتس مملو از جمعیت است و در فصل تابستان، انبوه جمعیت بسوی مناطق سرسبز اروپا و سواحل دست نخورده ساردنی وساحل آدریاتیك در یوگسلاوی مهاجرت میکنند.

خلاصه اروپا مرفه بنظر میرسد، تا حد زیادی نیز چنین است. تا ده سال قبل‌یك کارگر متخصص در فرانسه، آلمان، ایتالیا یا بلژیك با دوچرخه یا موتورسیکلت بمحل‌کار خود میرفت، ولی امروزه او دارای فولکس واگن، فیات یا سیتروئن است و اگر نداشته باشد در صدد خریدآنست. بدون‌تردید کارگر اروپائی در منزل خود تلویزیون سیاه وسفید دارد، بعلاوه او دارای حساب پس‌انداز است و اگر خوشبخت‌تر باشد با خانواده خود در خانه‌های جدیدی که با کمك دولت ساخته شده است وبمراتب راحت‌تر از منازل‌بدنمای گذشته است، زندگی میکند.

البته هنوز اروپا بهشت برین نشده است و فعلا با توجه به معیارهای استاندارد رفاه کمتر از امریکاست، ولی در حال‌برابری با آنست (به نمودار مراجعه شود) با وجود تعداد زیادی از افراد فقیر در بین اعضای غنی‌تر بازار مشترك و فقر گسترده‌ای که دامنگیر ملل فقیرتر ایتالیا، انگلیس ایرلند است، میتوان گفت که هنوز توزیع درامد در این قاره عادلانه نیست. بسیاری از خانه‌های محلات کثیف گلاسکو فاقد حمام و اب گرم است، در فرانسه تعداد زیادی از خانواده‌های طبقه کارگر در هفته فقط یکی دو بارقادرند گوشت بخورند. در کشورهای عضو بازار مشترك منافع اجتماعی کمی درامد را جبران میکند. خدمات پزشکی مجانی است، مدد معاش خانوادگی (مثلا در بلژیك برای سه بچه ماهیانه ۶۵ دلار است) به تغذیه وپوشاك کودکان فقیر کمك میکند. در اغلب شهرها و حومه‌ها ترانزیت به حد کافی وجود دارد که دولت با استانداردهای امریکا به تامین مالی آن کمك میکند. مطمئنا هیچیك ازاینها و سایر منافع واقعا مجانی نیست زیرا آنها از طریق درامد و مالیاتهای غیرمستقیم‌تامین میشود.

میزان ابهام رؤیاهای اقتصادی اروپا اخیرا معلوم شد. در ایتالیا ده میلیون کارگر از ۱۵ دقیقه تا ۲۴ ساعت دست از کار کشیدند. در فرانسه اعتصاب کارکنان حمل و نقل هوایی وارد دومین هفته خود شد وعملا کار هواپیمائی کشوری را فلج کرد. انگلیس نیز در اثر اعتصابات و کندی کار که موجب وقفه در حرکت قطارها، قطع شدن گاز بعضی منازل وکارخانه‌ها و بسته شدن‌مدارس لندن شد، فلج شد.

مسئله‌ای که باعث شد اعتصاب از میلان به منچستر سرایت کند، افزایش‌هزینه‌های زندگی بود که سریعتر از میزان مزد بالا میرود. سال گذشته قیمت کالاهای‌مصرفی در کشورهای عضو بازار مشترك بطور کلی ۸ درصد افزایش یافت، حال‌انکه این افزایش در ایالات متحده برابر ۳٫۳ درصد بود. طبق گزارش سازمان همکاری و توسعه اقتصادی پاریس در سال جاری قیمتها به میزان ۹ درصد افزایش خواهد یافت.

مشکل اصلی این است که در حال‌حاضر کارخانه‌های اروپا برای جوابگوئی به تقاضای محصولات، تقریبا با ظرفیت کامل کار میکنند و این موجب میشود اتحادیه‌های کارگری مزدها را به میزان قابل توجهی بالا ببرند. مثلا در آلمان غربی طی ۱۹۷۰ کارخانه‌ها ۹۲ درصد ظرفیت خود را بکار انداختند. چندی قبل، بسیاری از دولتها مجبور شدند تقاضا را به طریق ضد تورمی سابق مانند جلوگیری از مصارف خود دولتها افزایش هزینه اعتبارات و محدود کردن رشد، کاهش دهند، در حال حاضر آنها شدیدا بیمناکند که مبادا با بکار بردن این سلاحها بیکاری ایجاد کنند. بنا به اظهار نایب رئیس قبلی کمیسیون بازار مشترك، «اغلب مردم تورم را بربیکاری ترجیح داده‌اند».

بطور کلی در بازار مشترك متوسط بیکاری دو الی سه درصد است. طبیعی است این درصد در مناطقی که با کسادی مواجه هستند از قبیل جنوب ایتالیا و جنوب غربی فرانسه و همچنین در میان طبقه خاصی از مردم یعنی نوجوانان، زنان و افراد مسن به مراتب بیشتر است.



مدرسه سواری در یکی ازشهرهای فرانسه

هنگامیکه کارگران به خشم میایند، به آنها سخاوتمندانه پاداش داده میشود، این پاداش معمولا معادل یکماه حقوق در ازای هرسال کار است. بعلت مقتدر شدن اتحادیه‌های بازرگانی، حتی اخراج موقتی کارگران ناخواسته در اصل کم‌کاری نیز مشکل‌تر شده است.

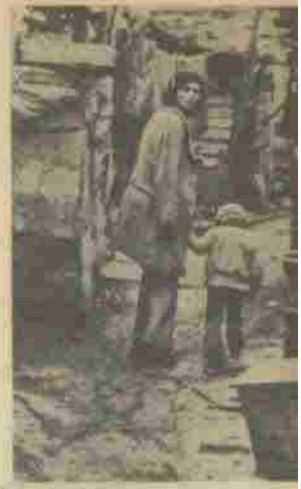
بنا به گفته یك کارخانه‌دار آلمانی «اعم از اینکه دولت سوسیالیستی باشد یا نباشد، ما در اروپا دارای سوسیالیسم‌هستیم.»

البته یکی از طرق مبارزه با تورم، افزایش نیروی تولید کار و سرمایه است، ولی ساختمان صنایع اروپا و مسئله اخراج کارگران ناخواسته، در بسیاری از کشورهای اروپائی مانع اجرای این سیاست است. مثلا هنوز در فرانسه تعدادی شرکتهای کوچك و کم سرمایه وجود دارد. از ۹۰۸۰۰۰ کارخانه فقط ۳۷ کارخانه بیش از ۵۰۰۰ و ۱۴۰ کارخانه بیش از ۲۰۰۰ نفر کارگر دارد. ارقام حاکی ازآنستکه این‌کشور برای‌حداکثر استفاده از صرفه‌جوئی‌های تولید انبوه باید راه درازی بپیماید.

قیمتهای مارپیچی صادرات اروپا به بازارهای جهانی را غیرقابل رقابت میکند و کاهش حاصله در تقاضا منجر به بیکاری میشود و این چیزی است که کارگران از آن بیمناکند، ولی هنوز قیمتهای روزافزون صادرات جامعه اقتصادی اروپارا تهدیدنمی‌کند. علت این امر تا حدی آنستکه در حدود نیمی‌از تجارت اعضای بازار مشترك بین‌خود آنها انجام میگیرد. بطوریکه‌تورم تقریبا بدون تغییر نرخ از کشوری به کشور دیگر سرایت میکند. بعلاوه وابستگی بازارها در مقابل واردات کشورهای دور از قبیل امریکا وژاپن یك سد قیمت ایجاد میکند.

بخش اعظم رشد اقتصادی‌بازار مشترك توسط شرکتهای چند ملیتی امریکا تامین میشود که به سرمایه‌گذاری خود در جامعه اقتصادی اروپا ادامه میدهند. مجموع این سرمایه‌گذاری در حال حاضر به قیمت بازار حدود ۸۰ میلیارد دلار است، حتی این رقم مؤثر نیز میزان تسلط آنها را منعکس نمی‌کند. شرکتهای امریکائی مایلند در صنایعی از قبیل ارتباطات، صنایع شیمیایی انرژی، اتومبیل‌سازی تراکتورسازی، تولید و توزیع





یکی از محلات کثیف پاریس

مواد غذایی و داروسازی سرمایه‌گذاری کنند.

شرکتهای چند ملیتی امریکایی نیز مانند رقبای محلی خود باید تابع قوانین و رسوم داخلی کشورها باشند. ولی به خلاف شرکتهای کوچکتر، آنها ازادند تولید را به کارخانه‌هایی که سودمندتر است منتقل کنند. و اتحادیه‌های کارگری بعضی از شرکتهای چند ملیتی را با استفاده از این ازادی به عنوان بی‌سلاح در انعقاد قراردادها، متهم میکنند. شرکتهای چند ملیتی هرچه بیشتر تحت نظارت جامعه اقتصادی اروپا هستند.

در حالیکه شرکتهای چند ملیتی امریکا محبوبیت خود را در اروپای غربی از دست میدهند، ملل اروپای شرقی که میخواهند از سرمایه و تکنولوژی جدید استفاده کنند، طالب آنها هستند. بهرحال کشورهای اروپای شرقی موافقند که موانع را در مقابل نفوذ سرمایه‌داران خارجی از بین نبرند. این مشارکت به بهترین نحو تکنولوژی جدید و سرمایه‌گذاری را در اختیار کشورهای اروپای شرقی قرار میدهد، حال آنکه شرکای غربی از نیروی کار ارزان و فراوان استفاده میکنند.

از وقتی که ریچارد نیکسون روابط بیشتری با اتحاد جماهیر شوروی برقرار کرده، بسیاری از شرکتهای امریکایی نیز روابط بازرگانی خود را با کشورهای شرقی افزایش داده‌اند. آنها با شرکتهای اروپای غربی که در آنجا سنگربندی کرده‌اند کاملا به رقابت پرداخته‌اند. کشورهای اروپای شرقی دائما با کمبود پولهای قابل تبدیل مواجه هستند و بنابراین در مورد قیمتها کاملا هوشیارند. این ممکنست زمینه‌ای باشد برای اینکه صادرات امریکا از کاهش ارزش دلار منتفع شود، بشرط آنکه شرکتهای امریکایی مستقیما عرضه به بازار اروپای شرقی‌را بعهده بگیرند وآنرا به شعبات اروپایی خود نسپارند.

با توجه به اینکه اقتصادهای صنعتی بیش از پیش شبیه هم میشوند، ملل اروپای غربی و شرقی مجبورند در دهه اینده روابط بازرگانی نزدیکتری داشته باشند.

در پایتختهای اروپای غربی و مراکز کشورهای عضو بازار مشترک در بروکسل خیلی بیش از آنکه در مورد مبارزات سیاسی شرق بحث شود، درباره مقاصد امریکا سخن گفته میشود. گمان میرود امریکا قصد دارد از قدرت اقتصادی نسبی خود که رو به زوال بوده است ولی هنوز قوی است، استفاده کند و سایر ملل را وادارد که به صف‌بندی مجدد پولی و امتیازات بازرگانی بپیوندند. اینها امریکا را قادر می‌کنند که مقادیر عظیمی در خارج سرمایه‌گذاری کند.

این سرمایه‌گذاری برای کشورهای خارجی متضمن منافعی بوده است. چنانکه امریکا تکنولوژی جدید و روشهای مدیریت به این کشورها صادر کرده است و مهمتر از همه، به رقبای ملی نشان داده که اینها برای بازار به مقیاس قاره‌ای عملی و تا حد زیادی سودمند است. ولی همیشه منافع متضمن هزینه است. صادرات مداوم سرمایه توسط امریکا در اغتشاشات مزمن سیستم پولی بین‌المللی عامل مهمی بشمار میرود. اخیرا تنها دو هفته بعد از دومین کاهش ارزش دلار طی ۱۴ ماه، بورسهای مهم اروپا بمنظور جلوگیری از سفته‌بازی بیشتر، تعطیل شدند.

امریکا که تنها در حدود ۶ درصد تولید ناخالص ملی خود را صادر میکند، با زحمت نسبتا کمی میتواند از این طوفان جان سالم بدر برد. ولی ملل اروپائی که حدود ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی خود را صادر میکند در مقابل بحران پولی بین‌المللی بشدت آسیب‌پذیر شد. استدلال بسیاری از ملل اروپائی این است که امریکا با خودخواهی تمام از ملل دیگر میخواهد مشکلاتی را که او ایجاد کرده حل کنند. اگر خشم امریکا با سیاستهای پولی و بازرگانی اروپا فرو نشیند، ارزش دلار باید حتی بیش از این کاهش یابد. زیرا اروپا و امریکا شروع یك جنگ اقتصادی را اعلان میکنند که در آن هیچیك از طرفین نمی‌تواند انتظاری بیش از یك پیروزی بی‌نهایت گران داشته باشد.

THE SUNDAY TIMES

ورود انگلستان به بازار مشترك برای اروپا زیان آور است

ورود انگلستان به‌بازار مشترك ممکن است برای اروپا زیان‌آور باشد مگر اینکه انگلستان بپذیرد که‌نقشی کوچکتر از فرانسه داشته باشد. این‌یکی از نتایج گزارش مؤسسه هودسن پیرامون دورنمای اقتصادی فرانسه است که بزودی در این کشور منتشر خواهد شد.

گزارش مؤسسه هودسن کاملا در جهت مخالف بحثهای اقتصادی است که الحاق انگلستان به‌بازار مشترك را امیدبخش می‌دانند. حال این مؤسسه درصدد پژوهش همانندی پیرامون دورنمای اقتصادی انگلستان است ولی گمان نمی‌رود که نتیجه آن زیاد دلگرم‌کننده باشد.

پژوهش انجام شده پیرامون وضع اقتصادی فرانسه حاکی از آنست که بسال ۱۹۸۵ فرانسه نیرومندترین کشور اروپا خواهد بود وانگلستان در مرتبه چهاردهم یا پانزدهم قرار خواهد گرفت.

دولت فرانسه ازانتشار گزارش مؤسسه هودسن پیش از انتخابات خودداری کرد زیرا این پژوهش تقسیم منصفانه‌تری از ثروت را میان غنی و فقیر توصیه می‌کند.

نتایج پژوهش مؤسسه هودسن مبتنی بر تحلیلی از پیش‌بینی رشد اقتصادی است که وسیله بانك جهانی وسازمان توسعه وهمکاری اقتصادی انجام گرفته است. طبق پیش‌بینی‌های آماری این مؤسسه که البته نمی‌توان گفت کاملا قطعی هستند اقتصاد انگلستان و آلمان تا بیست سال دیگر نه‌تنها از همسایه خود فرانسه بلکه حتی از کشورهای جنوبی اروپا که اکنون از نظر ثروت و تولید به‌مراتب از آنها عقبتر هستند، ضعیفتر خواهد بود. این عقب‌افتادگی برای انگلستان مسلما خوشایند نیست.

برای انگلستان باندازه کافی توهین‌آمیز خواهد بوداگرمتوجه شود که پیشبینی مؤسسه هودسن دائر براینکه ورود انگلستان به‌بازار مشترك بیشتر بضرر اروپا است تا خود انگلستان واقعا صحیح است. در گزارش گفته می‌شود که «طرح یکسان روابط اقتصادی (در جامعه اقتصادی اروپا) باورود انگلستان‌دچار بحران خواهد شد، زیرا انگلستان از اقتصاد نسبتا عظیمی برخوردار است، با مسائل و ویژگیهائی که به‌ضرر هرگونه‌برنامه‌ای‌برای یکپارچگی سریع درآینده‌است. برای‌جلوگیری از هرگونه اختلاف، لازم است تغییراتعمیقی در اولویت برخی اعضای جامعه اقتصادی خصوصا فرانسه داده شود.

مسئله پیشبینی شده وسیله مؤسسه هودسن صرفا اینست که انگلستان به‌صورت کشور فقیری در خواهد آمد و نیاز به‌کمك مالی قابل توجهی خواهد داشت، و باین علت ممکن است نسبت به‌ثروت عظیم جدید فرانسه احساس حسادت کند و از قدرت سیاسی خود برای آشفته کردن مناسبات در اروپا استفاده کند.

طبق همین‌گزارش جامعه اقتصادی‌بطور روزافزونی نگران مسأله‌ای خواهد شد که مربوط به‌یك فرانسه برتر وپرانرژی است و نه برتری آلمان.

سیاست انگلستان پیوسته آن خواهدبود که برای محدود کردن قدرت‌فرانسه واستفاده این کشور از بازارماشین‌آلات، دست‌به‌ائتلاف بزند، یا در صورتیکه با فرانسه مشارکت‌کند آماده ایفای نقش دوم باشد.

این دورنمای مشارکت نابرابر، امتیازات استراتژیکی برای اروپا دارد هرچند این امتیازات شامل انگلستان نمی‌شود. طبق گزارش مؤسسه هودسن نتیجه این وضع‌بوجود آمدن یك نیروی جهان سوم خواهد بود. انگلیسها واروپائیان نیز همیشه دراین مورد بحث کرده‌اند ولی هرگز تصور نمی‌کردند آنچنان که مؤسسه هودسن پیشبینی می‌کنداین امر گران تمام شود.

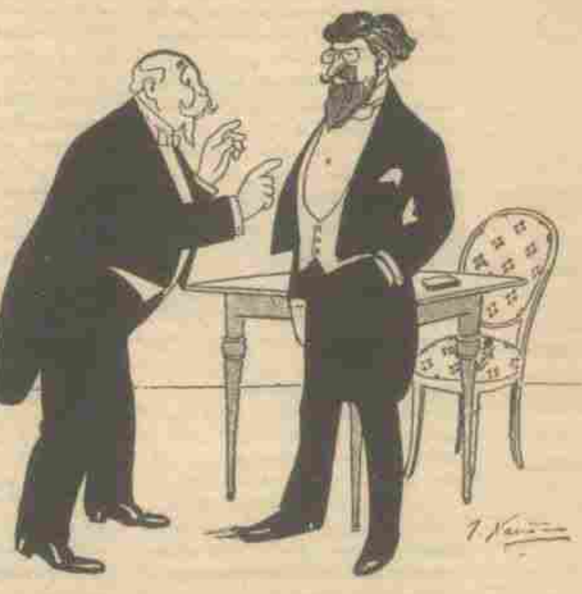
هرتصمیمی‌که وسیله انگلستان درجهت منافع اروپا اتخاذ شود مشکل خواهد بود و روزی حالت فداکاری به‌خود خواهد گرفت. اینکه عظمت این فداکاری تاچه اندازه‌خواهد بود موضوعی است که مؤسسه‌هودسن درآینده مورد بررسی قرار خواهد داد. استیلمن که پژوهش مربوط به‌فرانسه را رهبری کرده است صاحبان صنایع انگلستان را تشویق‌کرده است، تا تحلیل‌همانندی‌را بپذیرند. ولی حتی اگر انگلستان پیشنهاد وی را رد کند‌استیلمن پژوهش خود را انجام خواهد داد.

ماکس و الکس فیشر

قریحهٔ خداداد



-۲-



-۱-

روز اول ماه که گذشته، آقای پرن برای شب‌نشینی به خانهٔ آقا و خانم دوهیگس‌رانت... «مامرزو»، «کریستیان مامرزو» نمایشنامه‌نویسی که اغلب با علیهٔ مردم روبرو شده بوده از جملهٔ میهمانان بود....

آقای پرن از ساعت ده تا ساعت یازده و نیم خودش را مجبور کرد مامرزو را «استاد عزیز و معروف» صدا بزند و بس..... و از این گذشته، خودش را مجبور کرد با او دربسته بازی کند و دائما و عامدا ببازد....

نزدیک نیمه شب، آقای پرن زیر لب گفت:

ـ استاد عزیز و معروف، من پسر بزرگ بیست ساله‌ای دارم... اگر جسارت نباشد، دلم می‌خواهد تقاضای مرحمتی از حضور مبارک بکنم.

ـ حرفتان را بزنید... اگر ممکن باشد... با کمال مسرت......

ـ گاستون من عادتی دارد... جنونی دارد، از صبح تا شب صحنه‌پردازی می‌کند... مکالمه‌های نمایشنامه‌ای از خودش درمی‌آورد.... آرزو دارد نمایشنامه‌نویس بشود...

ـ روبهمرفته، به‌نظر من، هیچ اشکالی ندارد.... هیچ عیبی ندارد... ولی بگویید ببینم از آن چیزی که لازمهٔ پیروزی، در عالم تئاتر است، بهره‌ای دارد یا نه....

ـ دارد! من‌مطلقاً نمی‌دانم... بسیارخوشحال می‌شوم عقیدهٔ شما را دربارهاش بدانم... اگر اجازه بدهید، یکی از این روزها خودش را خدمتتان می‌فرستم و می‌گویم چندتا از نمایشنامه‌هایش را هم برایتان بیاورد...

فردای آن‌روز، در حدودساعت ده، پیشخدمت در دفتر کار مامرزو را زد... و کارت ویزیتی به دست اربابش داد.

مامرزو زیر لب گفت:

ـ گاستون پرن! آمد... بله... حتماً همان پسره‌ای است که پدرش دیروز از من خواهش کرد درباره آینده نمایشنامه‌نویسی‌اش اظهار نظری بکنم... تقاضائی که این بابا از من کرده است، خیلی اسباب زحمت است... در هر حال، آدم خون‌گرمی است!... خیلی دوست داشتنی است... دلم نمی‌خواهد جواب سبکسرانه‌ای به‌اش بدهم...

انگار توی فکر رفت... نگران و اندیشناک دستی به پیشانیش برد...

و آخر سر به پیشخدمتش دستور داد:

ـ خوب... بسیار خوب.... کاری بکنید... به‌این آقا بگویید صبر کند... منتظر باشد....

ساعت یازده، پیشخدمت دوباره در دفتر کار را زد:

ـ ببخشید، آقا... شاید فراموش کرده باشید... این آقا همینطور توی دهلیز منتظر است...

مامرزو خنده‌ای کرد:

ـ نه... نه... فراموش نکرده‌ام!..

و پس از سکوتی، گفت:

ـ بگذارید باز هم صبر کند... باز هم صبر کند... یك ساعت دیگر هم منتظر بماند... و سر ظهر، به‌اش اطلاع بدهید که امروز غیرممکن است بپذیرمش... وحتماً به‌اش بگویید که اگر میل دارد مرا ببیند، باید یك روز دیگر بیایند... و خواهش می‌کنم این حرف را با لحن بسیار خشکی به‌اش بزنید!..



-۳-

مگر پیشخدمت در جریان ماه مه، هرگز این فرصت را پیدا نکرد کارت ویزیت گاستون برن جوان را به دست مامرژو بدهد؟... چرا... چند دفعه‌ای به دست مامرژو داد...

از روز سوم تا سیزدهم ماه مه، هر روز صبح فرصت پیدا کرد این کارت ویزیت را به دست اربابش بدهد... از سیزدهم تا بیست و یکم ماه مه این فرصت را پیدا کرد که هر روز صبح و هر روز عصر این کارت ویزیت را به دست او بدهد.....

آیا کریستیان مامرژو، هر بار که پیشخدمت این کارت را به خدمتش برد دستور داد که گاستون برن را به دفتر کارش راهنمائی بکنند؟ نه... حتی، یک بار هم دستور نداد.....

و مرتباً یکی از دستورهای ذیل را به پیشخدمتش داد:

- این آقا را سه ساعت معطل بگذارید... بعد بهاش خبر بدهید که تصمیم گرفته‌ام امروز هیچکس را نپذیرم.

- به این آقا جواب بدهید که من بیرون رفته‌ام، ولی مسلماً فردا تمام روز، توی دفترم هستم... و فردا بهاش بگوئید: آقا امروز صبح با اتومبیل به سفر کوتاهی رفته است... و نمی‌دانیم کی برمی‌گردد.

- بیخ گوش این آقا بگوئید که واقعاً شانس ندارد... و بعد بگوئید که اگر دو دقیقه زودتر آمده بود می‌توانستم بپذیرمش..... و نتیجه بگیرید که فقط یک راه مانده است: اگر امشب یا نصف شب هم بیاید، فایده‌ای ندارد.... و به عنوان مصلحت‌اندیشی بهاش بگوئید که اگر خواسته باشد اینجا منتظر بماند فردا صبح، ساعت شش و نیم بیاید.



-۴-

روز اول ژوئن، آقای برن به پسرش گفت:

- راستی، گاستون، تو هرگز گزارش ملاقات خودت را با آقای مامرژو به من ندادی.

جوان داستان اقدامات بی‌حاصل‌اش را برای پدرش نقل کرد.

آقای برن، به حکم خشم شدیدی، تصمیم گرفت فوراً به خانهٔ نمایشنامه‌نویس برود.

و وقتی که به دفتر کار مامرژو راهنمائی شد، خودش را آماده کرد با لحن خشکی حرف بزند: «آقا، اگر تصمیم داشتید آن لطف و مرحمتی را که تقاضا کرده بودم، در حق من نکنید، بهتر بود صراحتاً بهام بگوئید... زائد بود که...» مجال پیدا نکرد یک جمله هم بگوید.

مامرژو دست او را با محبت فشرد و فریاد زد:

- مشعوف هستم!... از دیدنتان مشعوف هستم، آقای برن!... می‌خواستم نامه‌ای به خدمتتان بنویسم... می‌دانید.... پسرتان تعجب‌آور است!.. به هیجان آمده‌ام... شوقزده شده‌ام... چه آینده‌ای!..

آقای برن متحیر مانده بود... با کمروئی زیر لب گفت:

- از کجا.... آینده زیبائی برای پسر من پیش‌بینی می‌کنید!... ببینید.... ببینید.... نکند گاستون بهام دروغ گفته باشد!... بهام گفت که پنجاه و نه مرتبه از پله‌های شما بالا رفته است.... و دویست و نود شش ساعت توی دهلیز شما منتظر مانده است.... و با وجود این توفیق پیدا نکرده است شما را ببیند.... و آنوقت!

هر جوانی که خواسته باشد راه نمایشنامه‌نویسی در پیش بگیرد، به صفات و خصایلی احتیاج دارد... از حرفهای آقای برن معلوم بود که مطلقاً از این صفات و خصایل اطلاع ندارد... و همین ناآگاهی مطلق آقای برن، کریستیان مامرژو را به قهقهه انداخت...

- مسلماً، آقای عزیز... مسلماً!... برای آنکه پنجاه و نه مرتبه به خانهٔ من آمده است، بی‌آنکه هرگز بپذیرمش... و بی‌آنکه هرگز از اینهمه رفت و آمد خسته شده باشد... برای آنکه دویست و نود و شش ساعت توی دهلیز من منتظر مانده است، بی‌آنکه هرگز مأیوس بشود..... و این است که می‌توانم خدمتتان عرض بکنم در عالم تئاتر آیندهٔ پرشکوهی دارد! شما، در حدود یک ماه پیش از من خواسته بودید بگویم که پسرتان این استعداد را دارد که نویسندهٔ کامیابی بشود یا نه.... و من به حکم وجدان می‌توانم امروز به شما جواب بدهم: «آقای برن، محض رضای خدا، جلو قریحهٔ خدادادهٔ گاستون برن را نگیرید!... این بچه، به جاهای بسیار دوری می‌رسد!... به جای بسیار دوری می‌رسد!..

یادی از

باستر کیتون دلقك غمگین

بمناسبت نمایش فیلمهای باستر کیتون در برنامه دوم تلویزیون



در مزرعه شخصی خود، واقع در وودلندهیلز



باستر شش‌ساله در کنار پدر و مادرش



با دو پسرش از ناتالی تالماج



با دونالد اوکانر، بازیگر نقش او در فیلم «داستان باستر کیتون»



با گلوریا سوانسون در یك برنامه تلویزیونی



با سومین همسرش الینور نوریس

درست هفت سال از خاموشی باستر کیتون می‌گذرد. هفت سال و چند روز پیش او که از بزرگترین هنرپیشگان کمدی سینمای آمریکا بود او که مکتب و سبکی ویژهٔ خود داشت، پس از شهرتی بی‌رنگ و رونق و به دنبال افولی طولانی و نابه‌حق، رخت از جهان بست. معروفتر از آن است که بازگشتی به زندگیش بکنیم، با این حال چند سطری درباره زندگیش، جزئیات را به خاطرمان خواهد آورد. هنرپیشه، سناریست و کارگردان بود. در ۱۸۹۵ در کانزاس به دنیا آمد. جملگی سینماشناسان او را تنها آکتور آمریکایی قابل مقایسه با چارلی چاپلین میدانند. مشخصه برجسته او این بود که به مفهوم تألیف سینمایی وقوف داشت و همیشه در نگارش سناریوهای خود شرکت میکرد و غالباً در کارگردانی فیلمهایش نیز دست داشت. و باز، در شیوهٔ کمدیش، این خصوصیت منحصر بفرد را داشت که هرگز کسی در هیچ فیلمی و در هیچ عکسی خنده بر لبهای او ندید. سینماشناسان، این خصیصه را مایه اصلی کمدی او میدانند، کمدی عمیق و پرمعنایی که براساس تناقض چهره با موقعیت قرار داشت.

باستر کیتون در تمام عمر خود به ارزشهای دوستی و رفاقت، صمیمانه پایبند بود. میکوشید بدوستانی که در موقعیتهای بد قرار داشتند و منفور و مغضوب واقع میشدند بیشتر از گذشته و بیش از دیگران محبت بورزد. زمانی که هنرپیشه معروف سینمای کمدی کلاسیك، فتی آربا کل، در جنجالی بدنامی افتاد و آمریکای اخلاق‌پرست از او روی برگرداند، تنها کسی که به پاریش شتافت و دوستی خود را از او دریغ نکرد، باستر کیتون بود که حتی او را به کار گرفت و از گرداب نجاتش داد. و همین امر باعث گشت که خود او نیز منفور واقع شود.

افول واقعی باستر کیتون از زمان اختراع ناطق آغاز گشت. باستر کیتون که شاه کمدی حرکت و بی‌سخن بود، در برابر فیلمهای کمدی ناطق که به کمك لفظ و شوخی مردم را میخنداند، جلوهٔ خود را از دست داد و سینمای او به صورت شعری کهنه و قدیمی در آمد.

شروع کارش در ۱۹۱۷ بود، در اوج رونق کمدی صامت آمریکا. و در همان زمان توانست با وجود رقبای بزرگی چون چارلی چاپلین، در صدر هنرپیشگان کمدی جای بگیرد و ستاره‌ای بزرگ و محبوب بشود. خود استودیویی ساخت که در آن، همه با صمیمیت و محبت کار میکردند و باستر کیتون بر این فضا حکومت میکرد. بهترین آثارش متعلق به این دوره‌ست: «سیمان نوازی ماه»، «من و گاوم»، «ملوان». باستر کیتون همچون رقیب خود چاپلین، تیپی مخصوص آفریده بود؛ کلاهی کوچك و شلواری بی‌شکل داشت. اما بخصوص تیپش را حرکات و رفتار مخصوصش تکوین میکرد: حالت سنگی آرازدیده را داشت. چشمهایش غمگین و صورتش بی‌عکس‌العمل بود. بدنش نرم و منعطف بود و این یادگار تمرینهای بسیارش در موزیك هالها بود. از کودکی، با پدر و مادر آکروبات‌بازش روی صحنه تئاترها و موزیك هالها ظاهر میشد. ذهن خلاق و بازش یك دم از آفریدن شوخیها باز نمی‌ایستاد. دلقکی بود نابغه که به راحتی و بی‌اشکال خنده ایجاد میکرد. روبروشدن با مردم را از کودکی آموخته بود. پدر و مادرش گاهی او را از یك طرف سن به طرف دیگر پرت میکردند. مردم تماشاگر از این صحنه به رقت می‌آمدند، دشنام میدادند وگاه پلیس خبر میکردند. اما باستر کوچولو به راحتی و سلامت از جا بلند میشد و بی‌هیچ علامتی از درد و زخم دوباره به بازی و خوشمزگی میپرداخت. و این بی‌تفاوتی در برابر مردم و نقش خود بعدها اساس کمدیش را تشکیل داده میخنداند ولی خود هرگز نمی‌خندید. و مردم او را «چهره سنگی» لقب دادند. هر چه او بی‌تفاوت‌تر میشد، مردم‌بیشتر می‌خندیدند و همین خصلت اصلی مکتب کمدی او شد.

در اوایل دهه ۱۹۳۰ لویی ب. مایر، رئیس کمپانی بزرگ مترو که بدیافت دیگر دوران کمدی صامت سپری شده، باستر را امضاشده کنار گذاشت. باستر کیتون که نمیتوانست این حقیقت تلخ را به آسانی تحمل کند به اروپا رفت و فیلم «سلطان شانزه لیزه» را بازی کرد که اثری محقر و بی‌ارزش بود. از این پس و بعد از آنکه با مترو به هم زد و به تنهایی مشغول کار شد، به کلی کیفیت فیلمهایش پایین آمد. ذوق و سلیقه مردم نیز تفاوت کرده‌بود. بدبختیهای دیگری هم بسراغش آمد. ناتالی تالماج، مادر دو پسرش با جنجال فراوان از او طلاق گرفت، اندوخته‌اش به پای زن وطلاق او و ماجراهای آن ریخته شد: پنج میلیون دلار! ازدواج کوتاه دومش شکست دیگری بود. اندك اندك سینما را فراموش کرد. باستر کیتون سالهای زیادی را به نوشتن شوخی برای سناریوها پرداخت، چندی در تلویزیون کار کرد، فیلمهایش را به تلویزیون فروخت، چند فیلم کوتاه ساخت، در چندین فیلم سینمایی خوب و بد، نقشهای کوچك و متوسط گرفت و زندگیش را گذراند اما دیگر به شهرت و موفقیت نرسید. تنها آرامشش، زن سومش الینور نوریس بود که در ۱۹۴۰ با او ازدواج کرده بود.

شاید بزرگترین مایهٔ یأسش در این مرحله از زندگی، شکست فیلمی بود که کمپانی پارامونت از زندگی او تهیه کرد به نام «داستان باستر کیتون». این فیلم که دونالد اوکانر در آن نقش باستر کیتون را ایفا کرد، در حد انتظارش نبود. خود در تهیه آن سمت مشاور فنی را داشت اما آنچنانکه باید از وی تجلیل نشد.

اکنون مدتی است که در گوشه و کنار، سینما تالها و تلویزیونها به نمایش دوباره آثار باستر کیتون و تجلیل وتحلیل کارهای او پرداخته‌اند. شاید از این رهگذر، جبران فراموشکاری دنیا در حق این کمدین بزرگ بشود.


خانهٔ ارواح ـ ۱۹۳۱


هدف بزرگ ـ ۱۹۳۱


جدی ـ ۱۹۳۱


رنگک پریده ـ ۱۹۲۲


مهمان‌نوازی ما ـ ۱۹۲۳


شرلوک جونیور ـ ۱۹۲۴


ملوان ـ ۱۹۲۴


هفت شانس ـ ۱۹۲۵


فیلمبردار ـ ۱۹۲۸


ازدواج خصمانه ـ ۱۹۲۹


مجله هالیوود ـ ۱۹۲۹


آزاد و آسان ـ ۱۹۳۰


راحت حرف بزن ـ ۱۹۳۱


غارتگر ـ ۱۹۳۴


سلطان شانزه لیزه ـ ۱۹۳۵


موکب هالیوود ـ ۱۹۳۹


لقمه‌ای در ماه ـ ۱۹۶۶


در فصل خوب تابستان قدیم ـ ۱۹۴۹


دو تفنگدار و یک ژنرال (با چیچو و فرانکو)ـ ۱۹۶۵

در ساحل ـ ۱۹۶۵



در راه فوروم اتفاق خوشمزه‌ای افتاد ـ ۱۹۶۵



سوره

از قصه‌های سبلان

عبدالله توکل

دری‌بود چوبی وگل میخ نشان.....مچیز به کوبه‌ای سنگین و مثل در خانه‌های قدیم پهن بود، کوتاهتر از همهٔ درهای پیرامونش..... پس این در جهانی بود و پشت این در جهانی دیگر.....

و این در به سوی قبرستان محله ما می‌نگریست و اگر این در را باز می‌کردی به راهرو دراز و تاریکی پای می‌گذاشتی که ترا به حیاط بزرگ و پردرخت و پر همهمه‌ای می‌برد... پای دیوار دست راست این راهرو را توده‌های کاه فراگرفته بود و تو می‌بایست در کنار این توده‌ها بگذری... وبدینگونه راهرو چون‌قبر تنگ وباریکی شده بود..... کمی دورتر از دهانهٔ راهرو چاهی بود... درخت بیدی سایه‌اش را برسر این چاه فرومی‌ریخت و سوسنبری در پای این درخت بید می‌رست که برگهای خوشبویش را میان صفحه‌های قرآن‌مان می‌گذاشتیم..... و اینجا مکتب ما بود... فاطمه باجی درس قرآن به‌ما می‌داد و این بود که اسم دخترش را سوره گذاشته بود..... و من نخستین عشق را در این مکتب پیدا کردم و در این مکتب از کف دادم... یگانه دختر خوشگل این مکتب بود... نقش را فراموش نکرده‌ام... قصه بود... و چه قصه‌ای... سرشار از وقار... سرشار از ملایمت... سنگین راه می‌رفت، سنگین می‌نشست و سنگین پا می‌شد... چادر دخترانه‌اش را که به خالهای چون گلهای ریز مزارع، آراسته بود، هنوز هم به‌یاد دارم..... من بیشتر از دو ماه در این مکتب نماندم... و روزی که از مکتب بیرون‌آمدم که دیگر فردای آن به مکتب برنگردم، دلم چون دل مرغ، درسینه‌ام گرفت... آن روز را هم فراموش نکرده‌ام..... هنوز هم قصه را می‌بینم... بچه‌هایش را هم می‌بینم..... همسر یکی از دوستان من شد.....

خواهرم باشد... دختر نازنینی بود!......

موهایش سفید شده است.....

اما این داستان داستان دیگری است.....

می‌خواهیدداستان سوره را برایتان بگویم.....

مکتب ما دهلیز خانهٔ «فاطمه‌باجی» بود... از روزی که من او را دیدم شوهر نداشت..... اما سوره شوهر داشت... شوهرش پیر بود و پشت دوتا... کار نمی‌کرد و همیشه در خانه می‌نشست، پای تنوری که نان خانه در آن پخته می‌شد... و دود آن هر روز فضای مکتب ما را فرامی‌گرفت و چشمهایمان را آب می‌انداخت.....

سوره پای این تنور سیاه شده بود... چشمهایش هم، پای این تنور، تباه شده بود..... قیافه‌اش چین‌های بسیار داشت... بی‌گمان جوان بود اما زندگی پیرنمایش کرده بود... و این قیافه چنان قیافه‌ای شده بود که هیچکس نمی‌توانست بگوید سوره چندسال دارد.....

اگر در آن راهرو دراز، در برابرتان پیدا می‌شد، گمان می‌بردید مرده‌ای از گورستان به این خانه پناه آورده است.... خدا بیامرزدش!... زن مهربانی بود...

و اگر انسانها یک دنیا آرزو دارند، سوره چندان آرزو نداشت.... آرزوی او یکی بود و بس....

در سرتاسر زندگیش رنج برد... و همهٔ این رنجها را در راه یگانه آرزویش برد.....

مزارع دامنه‌های سبلان زیورهای گوناگون دارند.....

نمایانترین این زیورها، پیش از زیورهای دیگر، می‌آیند... گلهای زرد ریز..... و گلهای سرخ که ما خشخش می‌گوییم..... و گلهای آبی و بنفش و سفید.......

و این رنگها زیور همه مزارع اردبیل هستند. در فصل بهار که این مزرعه‌ها را آب می‌دهند، زیباترین نقش‌ها بر زمینهٔ سبز طبیعت رقم زده می‌شود... و شما در خلال سبزه‌های نورسته، آینهٔ آب را می‌بینید... آینه‌ای که روان است... آینه‌ای که زمزمه دارد... آینه‌ای که تصویر شما را چون آینه‌ای آراسته به گل و بوته، پاره پاره نشان می‌دهد... اما گاهی در دل این مزرعه‌ها، سفره آبی می‌بینید که چون آینه‌ای روشن و بی‌لکه، عکس شما را، دست‌نخورده، در آغوش خود می‌پذیرد..........

اینجا هر مزرعه‌ای برای خودش نقش‌ها و زیورهائی دارد... گلها، یکی پس از دیگری، می‌آیند و می‌روند... صبح و شب گله‌های گوسفند از کنار آن مزرعه‌ها می‌گذرند..... گاو و خر و اسب هم از زیورهای این مزرعه‌ها هستند..... و برزگران تنومند و ساده‌ای که رنگشان گاهی سرخپوستان را به یادتان می‌آورد، پایدارترین زیورهای این مزرعه‌ها هستند.... آن روزها، زمانی بیل‌هایشان و زمانی دیگر داسهایشان در فضای این مزرعه‌ها برق می‌زد.......

بهار رفته رفته به پایان می‌رسد..... درآستانهٔ تابستان گلها رونق دیگری می‌یابند و ناگهان همه‌چیز دگرگون می‌شود..... نقاش طبیعت که هفته‌ها است یکدم نیاسوده است، برای تکمیل پرده‌های خود، کوششهایش را دوچندان می‌کند..... باید همهٔ تضادها را نمایانتر کند..... رفته رفته گرد طلا افشانده می‌شود..... و برکت همه‌جا را فرا می‌گیرد..... هنوز هم بسیاری از مزرعه‌ها سرسبزند..... هنوز هم در گوشه و کنار گلهای رنگارنگی دیده می‌شوند.....

شما باید برای تماشای گلهای ما، برای تماشای مزرعه‌های ما، برای تماشای عکس خودتان در آینه‌های ما به اردبیل بیایید......

و سوره کوکم به حرکت درمی‌آید.....

امروز یا فردا دروگران به راه می‌افتند..... با آن سرهایشان که دستمال بسته‌اند... با آن پیراهن‌های سفیدشان که کوکو خاک‌آلوده و سیاه می‌شود... و با آن شلوارهایشان که بخیه‌ها و وصله‌ها دارد..... و با آن داس‌هایشان که برق می‌زند..... و با آن کوزه‌هایشان که آب را خنک نگه می‌دارد... و با آن سماورهایشان که در گرمای نیمروز به‌جوش می‌آید و با آن سفره‌هایشان که چندان رنگین نیست.....

و این دروگران گروه دیگری از زیورهای مزارع ما هستند.....

و واپسین زیور مزرعه‌ها فردا یا پس‌فردا می‌آید......

سوره!.....

کارش خوشه‌چینی است.... سرشناسترین خوشه‌چین شهر ما بود.....

روسری گلدار و پیراهن سیاهش را همه ما می‌شناختیم.... شن‌کش‌اش را هم می‌شناختیم.....

از پی دروگران به راه می‌افتاد..... و چون از خاک ساخته شده بود و به سوی خاک بازگشته، با خاک مزرعه همآغوش می‌شد..... چنان به روی زمین می‌خفت که گفتی حیوان خسته‌ای بود..... و چنان در شیارهای مزارع، خزان خزان، راه می‌رفت که گفتی خزنده بود......

زمین موجودی آشناتر از او نداشت..... خوشه‌چینی‌اش از صبح تا شب ادامه می‌یافت.... و چون دروگران به‌سوی خانه‌هایشان به راه می‌افتادند، سوره شن‌کش‌اش را به کار می‌انداخت.... هر چه خوشه و ساقهٔ گندم و جو بر زمین مانده بود، گردمی‌آورد... توده می‌کرد، می‌بست و بر دوش خود می‌گذاشت... بارش همیشه بزرگتر از خودش بود... و چنان راه می‌رفت که گفتی بر خاک به سجده افتاده بود... دستهایش دستهای کارگر بود... پاهایش پاهای کارگر بود... قیافهٔ سیاه‌سوخته‌اش قیافهٔ برزگر بود.....

اگر جلو همهٔ خوشه‌چینان گرفته می‌شد، جلو سوره گرفته نمی‌شد... سوره دختر زمین بود... شبح گورستان محله بود... دختر فاطمه باجی بود... درخت بید را هر روز آب می‌داد و سوسنبر را هر روز سری می‌زد و ما اگر برگ سوسنبر می‌خواستیم از سوره می‌خواستیم........

کم‌کم مزارع روی به خاموشی می‌نهاد.... دروگرها کم‌کم به خانه‌هایشان برمی‌گشتند.... همه‌چیز درو شده بود... اما خوشه‌چین هنوز سرگرم خوشه‌چینی بود... سرگرم شن‌کش‌زدن بود.....

«می‌خواهم همهٔ برگهای زمین را پاییز از روی زمین بردارم...»

شعاع خوشه‌چینی‌اش بیکران بود... تا آن سوی آسیابها می‌رفت... و هرچه زمین به او می‌داد، به خانه می‌آورد.....

و روزی‌می‌آمد که‌دیگر سوره‌خوشه‌چین کسی‌در مزرعه‌های گندم و جو دیده نمی‌شد... و آن‌گاه زاغان سیاه می‌آمدند..... به هرجا که می‌نگریستی لکه‌های سیاه، نقش‌های سیاه می‌دیدی.... تنها برسر یکی از این نقش‌ها گلهای ریزی دیده می‌شد...

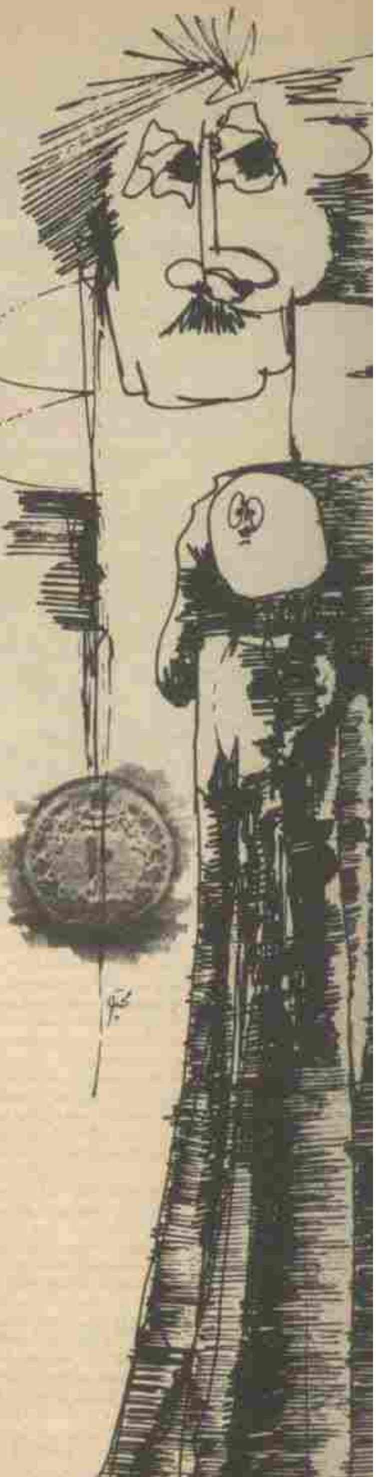
زمین، بدینگونه، به تصرف زاغهای سیاه و سوره درمی‌آمد.....

و سوره که اکنون هفته‌ها رنج برده بود، روز بروز سیاهتر می‌شد... روزبروز کوچکتر می‌شد... و بجائی می‌رسید که مثل زاغها می‌شد....

و این حادثه نشانهٔ آن بود که کار پایان می‌پذیرد... زاغها کم‌کم به سوی منطقه‌های دیگر روی می‌آوردند و سوره کم‌کم به سوی خانه‌اش برمی‌گشت...

اما باز هم او را می‌دیدید که به تماشای صحنه‌های عمل خود رفته است... و به‌این مزرعه‌های برهنه خیره شده است... بیگمان، جای پاهایش را در زمین می‌جست.....

و خرمن او در خانه بود... در همان دخمه‌ای که می‌نشست... و این دخمه همه چیز او بود... نانش را در آن می‌پخت، آبگوشتش را در آن بار



می‌کرد، سماورش را در آن به‌جوش می‌آورد و خوشه‌هایش را در آن می‌کوفت..... گندم و جو را همینجا از کاه جدا می‌کرد..... «غله» خود را در جوالها می‌ریخت و کاهها را به راهرو زیر دخمه‌اش می‌برد..... روی هم می‌انباشت.....

و چون سرمای زودرس همه‌جا را فرامی‌گرفت، بار دیگر خوشه‌چینی از سر گرفته می‌شد..... و... همهٔ «محصول خود» را به‌دوش به‌آسیاب می‌برد و آرد گندم و جوش را به‌دوش خود باز می‌آورد... و اکنون نانش آماده بود... و این نان آبگوشت می‌خواست، کله و پاچه می‌خواست، دل و جگر می‌خواست.... آش می‌خواست.... ماست می‌خواست، پنیر و کشمش و گردو می‌خواست.....

کم‌کم باران می‌آمد..... و این همه را از کجا باید آورد؟

شوهرش کار نمی‌کرد.... پشیمه‌ای به تن داشت که ما از آغاز تا پایان زندگیش دیدیم.....

پردهٔ دوم زندگی سوره نزدیک بود.....

همهٔ آن کاهها را که گردآورده بوده هر روز صبح به دوش می‌گرفت و به میدان کاه‌فروشان، قصله‌فروشان یا تازه‌میدان می‌رفت.... کاهش را می‌فروخت و دل و جگر و کله‌و پاچه و گوشت می‌آورد.....

و از همان دم آرزویش... یگانه آرزویش به جوش می‌آمد..... و این آرزو از لحظه‌ای که به‌راه بیفتد، تا لحظه‌ای که به آستانهٔ در خانه‌اش باز گردد، برایش دغدغهٔ خاطر بود.....

و به کم و بیش خرسند بود.....

و این آرزو را هم در روی زمین می‌جست....

و برای پیداکردنش چشم بـه زمین می‌دوخت.....

اگر بار بردوش داشت ناگزیر سرش‌پائین بود و چشم به‌سوی زمین... و اگر بار بـردوش نداشت باز هم چشمش به سوی زمین بود...

هرگز هیچکس را سر راهش نمی‌دید.... هیچ‌چیـز را سر راهش نمی‌دیـد... حیوان و آدم و محیط برایش در حکم هیچ بود... همه‌چیـز را در روی زمین می‌جست.... حتی نگاهی به آسمان نمی‌کرد، حتی نگاهی به درختها نمی‌کرد، حتی نگاهی به دیوارها، به دکانها، بـه بساطها نمی‌کرد.... سرش بزیر بود و چشماش به‌زمین....

گمان می‌برد که همه‌چیز در زیـر پایش هست...

و چه می‌جست؟...

السالهالی مثل سوره، چیزهای بزرگ نمی‌خواهند....

اینان پیش از آنکه به دنیا بیایند، آرزویشان کوچک شده است..... و اگر به این آرزو هم برسند، خوش هستند...

سوره از خدا می‌خواست کـه سر راهش چیزی پیدا کند....

و آنچه می‌خواست یك تومان بود.....

و یك تومان آن روزها پول گرانی بود...

لحظه‌ای که در حیاط را باز می‌کـرد و پای به بیرون می‌نهاد، فاتحه‌ای می‌خواند.... تا خدا همه مردگانی را کـه در گورستان جلو خانه‌شان خفته‌اند، بیامرزد..... حتی، در آن هنگام هم، چشمش به سوی زمین بود...

آرزو، در ابتدا، یك تومان بود....

به‌راه می‌افتاد... باربردوش به‌راه می‌افتاد....

تا پای دیوار مسجد می‌آمد.... آرزو کاهش نمی‌یافت... از جلو دکانها می‌گذشت، بازهم آرزو کاهش نمی‌یافت... سرکوچهٔ «سلیمان سرخ‌چشم» اوضاع عوض می‌شد...

یك تومان به‌نه‌قران و دهشاهی تنزل می‌یافت... تاجلو حمام دست از نه‌قـران و دهشاهـی برنمی‌داشت... و آنجا دهشاهی دیگر به‌خدا تخفیف می‌داد... آرزویش نه‌قران می‌شد...

پیش می‌رفت... بار بردوش پیش می‌رفت...

جلو دکان علی میوه‌فروش نرخ تنزل مـی‌یافت...

نه‌قران، هشت قران و دهشاهـی مـی‌شد... بازهم پیش می‌رفت، جلو دکان «سید»، دهشاهی‌هم به‌خدا تخفیف می‌داد...

خدایا هشت قران پیدا کنم...

جلوسقاخانه هشت قران هفت‌قران می‌شد...

جلو دکان نعلبندها هفت قران به‌شش‌قران تنزل می‌یافت... از پل که می‌گذشت دهشاهی‌دیگر پائین می‌آورد... ازجلودکان علافها می‌گذشت... اما نرخ را نمی‌شکست...

از خدا می‌خواست که پنجقران و دهشاهی پیدا کند...

جلو حمام دوتل می‌ماند...

تخفیف بدهد یا ندهد؟...

بازار کاه‌فروشان نزدیك بود... پل میدان را می‌دید... در منتهای رضا و تسلیم می‌گفت:

ـ چندان طمع نباید داشت...

در آستانهٔ میدان از خدا می‌خواست پنج قران پیدا کند...

خدایا... نصف مال تو نصف مال من...

در همهٔ آن مدتی که در میدان بود، نصف مال خدا بود و نصف مال او...

و چون خدا عادل است، امیدش بیشتر مـی‌شد...

حتی برای آنکه پنج قران از دستش نرود، به‌روی مشتری هم نگاه نمی‌کرد... سربه‌زیر بـا مشتری حرف می‌زد... و مشتری این رفتار را به حساب شرم و آزرم این زن می‌گذاشت...

و خدا به‌آرزوی او نگاه می‌کرد...

وقتی که بارش را برزمین مـی‌گـذاشت، نخستین نشانه‌های نومیدی درسیمایش پیدا می‌شد...

پول کاه را خرج گوشت یا دل و جگر و چیزهای دیگر می‌کرد... وقت مراجعت بود...

اما از یادم رفت بگویم که اگر مقصـورد، میدان آرد فـروشان یا تـازه میدان بود، به‌ایـن سهولت و سرعت به‌خدا تخفیف نمی‌داد...

اما چه‌می‌توان کرد؟

خدا عادل است!

سوره چرخی در میدان می‌زد... همه‌گوشـه‌های میدان را از سرپل و کنار رودخانه تا پـای دیوارها زیرپا می‌گذاشت... حتی، کاهـی‌هم به کاروانسراها می‌رفت...

و آنوقت به‌سوی خانه به‌راه می‌افتاد...

خدایا اگر پنج‌قران را ندادی... چهارقران و دهشاهی بده...

هزاربار صلوات می‌فرستم...

راه پیموده می‌شد... راه، پشت‌سرهم‌پیموده می‌شد وسوره‌که نتوانسته بود چهار قران‌ودهشاهی را از خدا بگیرد، پشت‌سرهم به‌خدا تخفیف مـی‌داد...

و وقتی که به‌مسجد محله می‌رسید، می‌دید که نه‌قران به‌خدا داده است و یك قران بـرای خودش نگه داشته است...

پس از مسجد، گورستان بود... و ازابتدای گورستان تا خانه چندان راهی نبود...

اینجا تخفیف سرعت‌بیشتری پیدا می‌کرد... و چون واحد پول، از اینپس، به‌عوض یك قران و دهشاهی، یکشاهی بود چندان خست نشان نمی‌داد... بسرعت یك قران نوزده‌شاهی و نوزده‌شاهی هیجده شاهی می‌شد...

و لحظه‌ای که سوره به‌آستانه در پای مـی‌گذاشت از خدا می‌خواست به‌عوض یك تومان یك شاهی پیدا کند...

و آن‌گاه، در این راهرو تاریك و تابوت مانند را هم پیدا کرده باشد...

بقیه در صفحه ۴۵



گفتگوئی با منوچهر انور، کارگردان فیلم «شهر قصه»

منوچهر انور، کارگردان ۴۴ ساله «شهر قصه»، پیش از اینکه به سینمای بازار روی آورد، یک مستندساز بود. فیلمهای مستند او ـ که کمتر نمایش داده شده‌اند ـ از جمله فیلم بیشدارو، نخستین فیلم مستندش، را چند هفته پیش، در هفتهٔ فیلمهای کوتاه سینمای آزاد، دیدیم.

«شهر قصه»، نخستین فیلم او، از این ذوق و اندیشه مستندسازانه بی‌بهره نیست.

روایت سینمائی «شهر قصه»، نمایشنامه مردم‌پسند بیژن مفید، که در زمان خودش، موفقیت بسیار داشت، کار تازه‌ای است و باید دانست که کارگردان، از چه دیدگاهی با این اثر روبرو شده، چه ابعاد تازه‌ای به آن افزوده است و تا چه حد به آن وفادار مانده است؛ اینطور است که با منوچهر انور، به گفتگو می‌نشینیم.

بهرام ناطقی

● **آقای انور، نخستین سؤالی که برای من پیش می‌آید، انگیزهٔ شماست در روی آوردن به این نمایشنامه خاص، زیرا همیشه این شبهه وجود دارد که وقتی یک کارگردان نخستین فیلم سینمائی بلندش را می‌سازد، با انتخاب این نمایشنامه مردم‌پسند، که امتحان خودش را از نظر اقبال تماشاگر، به خوبی داده است، می‌خواهد از ریسک کردن، اجتناب کند.**

ـ جواب من، از یک طرف نوعی تأیید حرف شماست، و از طرف دیگر رد آن. اول اینکه من، شهر قصه را خیلی پیش از اینکه بروی صحنه بیاید، در باشگاه پیش‌آهنگی، در مرحله تمرین دیده بودم و از همان هنگام، انگیزه ساختن آن به صورت یک فیلم سینمائی، در من متولد شد. دیگر اینکه بعضی جنبه‌های حسی و عاطفی و در عین حال منطقی در این نمایشنامه هست که از همان آغاز مرا شدیداً منقلب کرد. خوب البته چیزهائی هم در آن بود که من دوست نداشتم و از نمایشنامه تا آنجا که ممکن بود، حذف کردم. ولی اینکه چرا اولین فیلم‌من، شهر قصه است، باید بگویم که اگر می‌توانستم انتخاب کنم، شاید فیلم دیگری می‌ساختم اما شرایط چنان شد که امکان ساختن شهر قصه که آن هم جزء سناریوهائی بود که می‌خواستم از روی آنها فیلم بسازم، پیش آمد و آن را ساختم.

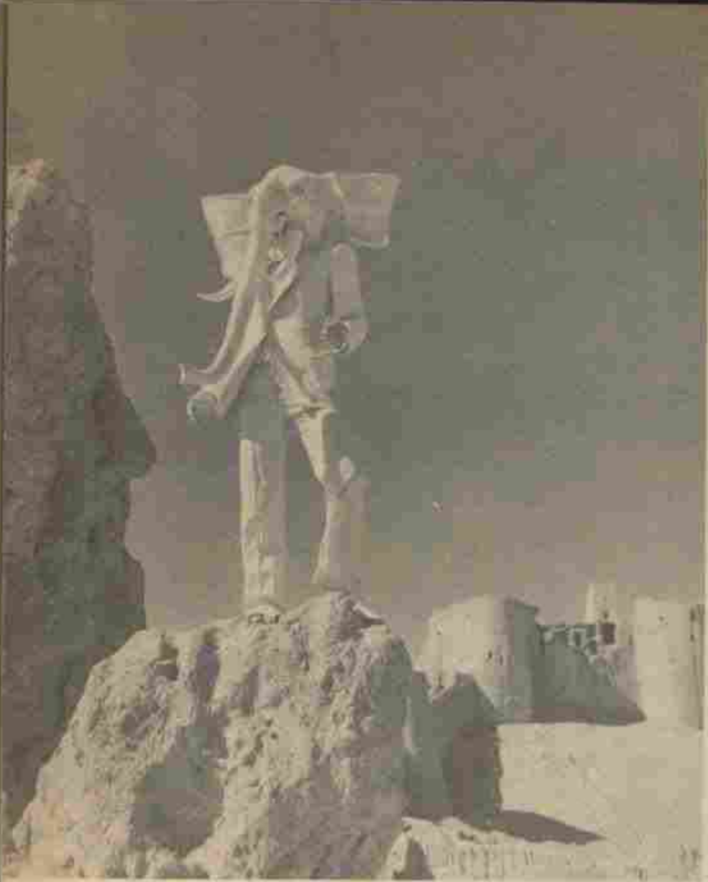
● **گفتید که در نمایشنامه جنبه‌هائی بود که شما را جلب کرد، می‌توانیم از همین‌ها شروع کنیم و بعد ببینیم شما چه چیزهائی را از آن حذف کرده‌اید.**

ـ مهمترین چیز، موسیقی ایرانی، و آن آوازهای ایرانی و نوعی موسیقی اصیل ایرانی است برای من منقلب‌کننده بود. طنزها جالب بود. شکل خاص نمایشنامه جالب بود. بیژن مفید، بنظر من، شناخت‌هائی از زبان و از صوت دارد که در این نمایشنامه خیلی خوب به کار گرفته شده. ما در فیلم، کوچکترین تغییری در دیالوگها و آوازها نداده‌ایم. بیژن مفید، در نمایشنامه با عواطف و احساسات و روابط آدمها با حالت مخصوص برخورد کرده بود که من شدیداً برای آن ارج قائلم. دیگر اینکه حرکتی از واقعیت به افسانه، در عین اثر بود که از نظر هنری، برای من ارزشمند بود.

گاهی قافیه‌پردازی‌ها، مسائل سطحی روز و پراکندگی‌هائی در حرکت شخصیت‌ها وجود داشت، که من دوست نداشتم. اینها را تا آنجا که امکانات اجازه می‌داد، حذف کردیم. من همیشه این امکان را می‌دیدم که می‌توان نمایشنامه، یعنی طرح کلی قضایا را پروراند و بجائی رساند. اینرا هم بگویم که بیژن مفید، با این کار مخالف بود و می‌گفت تو داری نمایشنامه را منطقی می‌کنی و اگر می‌خواهی «شهر قصه» را فیلم کنی، باید به آن وفادار بمانی، مگر اینکه بخواهی یک چیز دیگر بسازی. با وجود این، من در فیلم، منطق اثر را گرفته‌ام و ادامه دادم. چیز مشکلی در این اثر دیدم که در فیلم پیاده کردم. این است که اگر بپرسید فیلم با نمایشنامه تا چه حد فرق دارد، باید بگویم در کل، در عمق قضیه، هیچ، اما در فضا و در کیفها، بسیار.

● **ارگ بم، این شهر مرتفع هزار و پانصد ساله حاشیهٔ کویر، به چه صورت در فیلم طرح می‌شود، مثل اینکه فیلم را سراسر در ارگ بم فیلمبرداری کرده‌اید...**

ـ ارگ بم، حمام گنجعلی‌خان و جنگل سیسنگان، باید بگویم آشنایی که من، از مدتها پیش با ارگ بم پیدا کرده بودم، مرا شیفته آن کرد. شاید تمایل فیلم ساختن در ارگ بم، و اینکه از ابتدا، از همان روزی که برای اولین‌بار «شهر قصه» را دیدم فکر کردم که ارگ بم، برای آن مناسب‌ترین جاست، خود انگیزه‌ای قوی برای ساختن فیلم بود. اما اینکه به چه صورت در فیلم مطرح می‌شود، باید اشاره کنم که ارگ بم، شهری که باران قرنها، آن را شسته است، کم کم خود را به عنوان یکی از شخصیتها به فیلم تحمیل کرد. یکی از شخصیت‌های اصلی. اما شما می‌توانید بپرسید چرا داستان شهر قصه، در ارگ بم اتفاق می‌افتد. برای محل رویدادن داستان شهر قصه، باید جائی می‌داشتم که شکلهایش را از واقعیت دور کنند، یعنی به صورتی که بازی، بیشتر باشد و از طریق بازی، به واقعیت راه پیدا کند. یکجور اولترا رآلیسم ـ ماورای واقعیت ـ یا سوررآلیسم یا





... اسمش را بگذاریم. وقتی ... آن ماسک‌ها، در این‌شهر ... راه‌رفتن می‌کنند، حالت ...سی آن بیشتر می‌شود و ...ون اینکه اقدامی بکنیم، ...م طبیعی ایجاد می‌شود. در ... آرک یو، واقعی بود هم ...ر هم غیر واقعی‌اش. از دکور، ... در حد شکل (فرم) باقی ... کمک بسیار خوبی ست به ... که ما می‌خواستیم بدهند.

● آیا این عقاید، در جدی ...رک یو، یعنی شهری که ... آن اتفاق می‌افتد، رابطه ...د و رابطه قصه و زندگی، ...ا واقعیت، واقعیت با خیال ...یستا به خصوص اینکه ... فیلم، به زن قصه‌گو یا ...واله مخصوصی) شخصیت ...داده‌اند. مثل اینکه همهٔ ... ذهن او اتفاق می‌افتد، و از ...گر، ماسک‌دار بودن آدمها، ...الت یکجور تقلید واقعی از ...ا می‌دهد.

... بهتر است بگوئیم «بازی».

... بله، همینطور است. این ...گر بخواهیم اسمی برایش ... همان «جدا انگاری» (فاصله‌... ...برشتی است که ما در فیلم، ...در حد بازیگری، که در ... دیگر هم به کار گرفته‌ایم. ... سوژه، اتفاقات و به‌طور کلی ...های فیلم، از این قاعده‌پیروی ...ست.

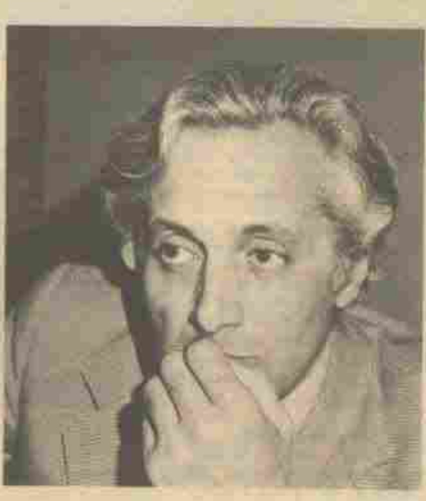
● در نمایش اینطور نبود؟

ـ در بطن قضایا، همینطور بود اما در فیلم آن را به حد اعلا رساندیم. مثلاً به آن صحنه نقالی توجه کنید. پرده‌ای با تصویر خسرو، شیرین و فرهاد روی دیوار است. آدمهای ما هم که همه «بازی» می‌کنند. آنوقت، خرس می‌گوید: چه خوب بود لخت می‌شدم، می‌رفتم آب‌تنی و با ندیمهٔ شیرین سر حرفم باز می‌کردم و می‌پرسیدم خانمش حیفه خوش‌شود یا نه. این، یک بازی در بازی است.

دیگر اینکه ما ماسک داریم. بعد، ماسک‌ها را برمی‌داریم و به آنچه زیر ماسک‌هاست نگاه می‌کنیم، چهره‌هائی خسته، شل و ول و وامانده. این هم باز بازی در بازی است. به‌این ترتیب، با توجه به‌اینکه همه اتفاقات تخیلی و غیر واقعی است و از همین طریق، واقعیت‌ها را مطرح می‌کنیم.

● اینکه همه آدمها ماسک دارند در فیلمسازی مشکلی ایجاد نکرد؟ باید توجه داشته باشیم که این تقریباً اولین فیلمی است که در سراسر آن، همهٔ آدمها ماسک‌دارند. چون ماسک‌ها، حرکت ندارند، میمیک ندارند، فیلم حالت بخصوصی پیدا می‌کند. در تآتر، این مشکل وجود ندارد. چون ما همهٔ‌اندام بازیگر را به ناچار می‌بینیم و از طریق اندام کامل او، حس و حال به ما القاء می‌شود.

ـ بله. مشکل ایجاد می‌شه، مشکلی که شما از آن صحبت می‌کنید، کلوزآپ‌هاست که به ناچار امکان گرفتنشان محدود می‌شود. با



وجود این، من فکر می‌کنم یک اتفاق غیرقابل پیش‌بینی در فیلم رخ داده و آن اینکه به‌نظر من، ماسک‌ها، در صحنه‌های مختلف، بنا به‌مقتضیات صحنه، نور و صدا و غیره حالت عوض می‌کنند. این را تماشاگر به راحتی حس می‌کند و دیگر اینکه کلوزآپ‌های ما، به مقدار کافی است. در کلوزآپ، خودمان را به‌آن صورت محدود نکردیم.

بعد، برای ما مسئله کویر، و کل خشک آرک یو بود که همهٔ اتفاقات آنجا روی می‌داد. این هم مشکل بود. من به این نتیجه رسیدم که چیزی باید باشد که این را بشکند، قطع کند و این چیز سبزی است. جنگلی که آقا موشه در آن آواز می‌خواند. این خواب سبز آقا موشه است. لطیف و نمناک در مقابل خشکی کویر.

● اگر اجازه بدهید، به شخصیت‌ها بپردازیم. اول از همه، شخصیت راوی ـ قصه‌گو ـ است که برای من مطرح می‌شود. این گوینده، که در فیلم، قصه، به صورتی، در ذهن او اتفاق می‌افتد، رابط آدمهای قصه و دنیای ماست.

ـ دقیقاً همینطور است. گوینده در اصل نمایشنامه، پیرمرد نقالی داشت. من به آنها معتقد نبودم. می‌خواستم ساختمان کار، به صورتی بشود که گوینده ضروری نباشد. ولی در عمل متوجه شدم که نمی‌توانم از گوینده صرفنظر کنم و گوینده، این شخصیت خاص را پیدا کرد. گوینده، در فکر من،





خاطر امروزی است که مثلاً در یکی از کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، برای بچه‌ها قصه می‌گوید. زنی با یک تخیل بسیار قوی، رؤیائی. او با آدمهای قصه‌اش، زندگی می‌کند. برایشان غصه می‌خورد. گاهی خودش هم با آنها بازی می‌کند ولی سرانجام، بچه‌ها، آدمهای قصه، علیه او طغیان می‌کنند. از او فرار می‌کنند.

● **به طور کلی، مثل اینکه همهٔ شخصیت‌ها، با آنچه در فیلمنامه می‌دیدیم، تفاوت دارند. در فیلم، به نظر می‌رسد که شخصیت، به اندازهٔ خودش مهم است و در فیلم مطرح می‌شود. با وجود این، فیل، مثل اینکه از تأکید بیشتری برخوردار است.**

ـ بگذارید بگویم که قصهٔ ما، تقریباً با فیل شروع می‌شود و با فیل، در واقع با نمایاندن فیل تمام می‌شود. و قصه، تا آنجا که با سازها و مسائل دیگر به من اجازه می‌داده، سیر تحول «فیل» است. وقتی «فیل» به‌شهر می‌آید، آدمها، هنوز به ارزش مثلاً دندانهای او، آگاهی ندارند. آنها، خیلی بیهوده و رذیلانه، او را اذیت می‌کنند. بستنی می‌اندازند. مسئله اینجاست که «فیل»، انسانی یا شخصیتی از نوع دیگر است. از جنس آن جامعه نیست. در فیلم، با عبارت [«فیل» از جنگل سبز آمد]، این را نشان داده‌ایم. «فیل» رذالت آنها را باور نمی‌کند. حتی توصیه‌های هشداردهنده و آگاهانهٔ میمون، کاری از پیش نمی‌برد. «فیل» با حسن‌نیت دربارهٔ آدمها فکر می‌کند.

● **فیل در آن لحظه که شناسنامه‌اش را با نام «منوچهر» می‌گیرد، به آگاهی نمی‌رسد! آیا در آن لحظه نیست که او می‌فهمد این آدمها، چه به‌خاطر سودجوئی و چه به خاطر رذالتهای خودشان، همه‌چیز او، شکل خاطره‌اش، لباسش و حتی هویتش را از او گرفته‌اند! حرکت فیل، برداشتن ماسک و پرتاب کردن آن، زمین‌خوردن و فرورفتن در زمین، ریزش درونی فیل، نشان‌دهندهٔ آگاهی اوست. آگاهی که در لحظهٔ شهادت به دست آورده است.**

ـ بله، این امیر، امیر مطلوبی است. بگذارید این طور بگویم که قصه را من از سه زاویه می‌توانم نگاه کنم. یکی پستی آدمی است در حد اوج بیرحمی و عواطف حیوانی او، دیگری سادگی و زودباوری، معصومیت و خلوص انسان است و سومی بیگانه است. انسان بیگانه.

● **آقا موشه و خاله‌سوسکه، تنها شخصیت‌هائی هستند که ماسک ندارند. اگر ماسک را به عنوان پرده‌ای از تزویر و ریا که هر آدمی مقابل خودش می‌آویزد بپذیریم، بی‌ماسک‌بودن آنها، با ماسک‌داشتن فیل و میمون که ریاکار نیستند، سادگی و در مورد میمون آگاهی دارند، تناقضی پیدا می‌کند.**

ـ در مورد آقا موشه و خاله سوسکه باید بگویم که اینها، هنوز ماسک در نیاورده‌اند. آدمهای دیگر، آنهائی که خلوص را از دست داده‌اند که ماسک درآورده‌اند. ماسک‌داشتن فیل، به ظاهر ناموجه می‌رسد. اما باید گفت اگر فیل ماسک نداشت، اصلاً آنجا نبود. فیل هم با همهٔ پاکی و زودباوری و معصومیتی که در او می‌بینیم به هرحال ناچار است برای اینکه در میان آن آدمها بماند، ماسک برچهره داشته باشد.

نکتهٔ دیگر، که شما به آن اشاره نکردید این است که فیل و همهٔ آدمهای دیگر، حتی رذیل‌ها، خبیث‌هائی مثل روباه و خرس و خر، وقتی ماسکشان را برمی‌دارند، و چهرهٔ واقعی‌شان آشکار می‌شود، آدمهای زخم‌خورده‌ای هستند، با دلی پر خون. به صحنه‌ای که دخترک گولی دارد توجه کنید. خر، با همهٔ پرخاشگری و بیرحمی‌اش، وقتی ماسکش را برمی‌دارد، یک زخمی است، زخمی از درون. شاید در دنیا نود درصد آدمها، از کارهائی که می‌کنند، داستان خون است، اما راه نجاتی ندارند.

Le théâtre et l'angoisse des Hommes



تآتر و اضطراب بشر

نوشته: پیرامه توشار

Pierre-Aimé Touchard

ترجمهٔ افضل وثوقی

-۱۵-

بهمین دلیل است که اثری نظیر «زندگی گالیله» که برشت در آن سرگذشت دانشمند مشهور را نقل میکند، برای بیان نظر برشت گویاتر و باارزش‌تر است. تأکید این حقیقت که در جهان همه‌چیز نسبی است از میز و نمک و آب و پاشنه‌کش گرفته تا انسان، وقتی سخن برسر یکی از وقایع تاریخ باشد دردناکتر جلوه خواهد کرد. مردی که برای دفاع از حقایق مثلی علمی جان خود را بخطر انداخت، حقایقی که جامعهٔ عصر او از قبول و تأیید آن امتناع میکرد و عاقبت همین نابغه در سن ۷۵ سالگی در برابر تهدیدهای پیاپی دستگاه تفتیش عقاید ضعیفانه تسلیم شد و تمام افکار و نظریاتی را که تا آن روز حقیقت بی‌چون‌وچرا اعلام کرده بود منکر شد.

توبه و استغفار گالیله در نظر اول احساسی از تأسف و نومیدی برای بشریت دربردارد اگرچه همین کار موجب شده که جهانیان از سایر کشفیات علمی گالیله بعد از آن محاکمه بهره‌مند شوند لیکن نباید این نکته را فراموش کرد که در این واقعه، این دستگاه تفتیش عقاید است که رسوا میشود نه گالیله سالخورده. برشت در این داستان، به طرح مسالهٔ محکومیت این یا آن ورویا توجیه عمل گالیله نمی‌پردازد، وی فقط بهاثبات نظر خود میاندیشد که چگونه انسان میتواند دستخوش تحول شود. برشت دانشمندی را تصویر میکند که از نظر فکری از جسارت و شجاعت بزرگی برخوردار است ولی در زندگی واقعی‌روزمره مردی است ترسو و حتی راحت‌طلب به آن‌حد که علاقه به زندگی پرتنعم و آسوده او را با نمایندگان قدرت‌حاکمه زمان خود پیوند میدهد، وی دربارهٔ گالیله و کار او دست به قضاوت نمیزند.

اگر گالیله واجد این دوخصوصیت متضاد است به‌دلیل آنست که جامعه وحوادث روزگار او را چنین میکند، دانشمندی متفکر و تیزهوش وبورژوائی راحت‌طلب و بی‌آزار. مساله (محاکمه) درمیان‌نیست، بحث‌برسر (فهمیدن) است ودراینجا نباید کلمهٔ (فهم)را بهتعبیر روانشناسی آن مطرح‌کرد که در آن تعبیر، آدمی خود را بجای دیگران میگذارد و در عمق وجدان خود آنان را تبرئه می‌کند (فهمیدن) در نظر برشت معنای دیگری دارد، یك معنای عینی: باید به (انسان) بلکه (موقعیت انسان) بادیده‌دار را در لحظات درگیری با چرخهای ماشین اجتماع فهمید. بهمین دلیل است که برشت توبهٔ گالیله را محکوم نمی‌کند بلکه آنرا توضیح میدهد و جنبهٔ خبری و تاریخ دردناك آنرا دربرههٔ معینی از زمان عصر گالیله، نشان میدهد و بالاخره وی برای نتیجه‌گیری از این حادثه سهم جامعه انسانی، و نه برای استخراج اصول اخلاقی، خود گالیله را به سخن دعوت میکند:

گالیله: «در ساعات فراغتم که چندان هم کم نیست من وضع خود را از هر نظر مورد بررسی قرار داده‌ام و دربارهٔ نمونه‌ای که دنیای علم در مورد من داوری میکند اندیشیده‌ام دنیائی که البته من دیگر در آن جائی ندارم. حتی بافندگان هم نه‌فقط مجبورانند ارزان بخرند و گران بفروشند بلکه باید در هر حال سعی کنند بازار پارچه همچنان پررونق باقی بماند. بنظر من تعقیب کارهای علمی به جرئت فوق‌العاده‌ای نیاز دارد. دانشمندان در پرتو (شك) به علم دست می‌یابند و در حالیکه سعی دارند علم به همه‌چیز را در دسترس همگان بگذارند، در دل همه بذر شك می‌پاشند. شاهزاده‌ها، ملاکین بزرگ و روحانیون اکثریت مردم را در پوششی از اعتقادات خرافه نگهداشته‌اند. این پوشش به ظاهر دلفریب، خدعه‌ها و دسیسه‌های آنانرا پنهان میدارد. قدمت فقر توده‌ها به قدمت عمر کوهها است و از بالای منبر کلیسا وتریبون دانشگاه هر ندا در میدهند که این فقر پایدار؛ کوهها پابرجا و مغلوب‌نشدنی است. مردم شیفتهٔ هنر جدید ما یعنی (شك) شده‌اند این بود که تلسکوپ را از دست ما گرفتند تا برروی کسانی که آزارشان میدهند نشانه بروند. این آدمهای خودخواه و خشن که حریصانه ثمرات علم را بخودشان اختصاص داده‌اند در همان حال احساس کردند که نگاه بی‌احساس علم متوجه فقری مصنوعی و چندهزار ساله شده است. فقری که تنها با از میان رفتن آن آدمها ممکن است نابود شود. آنوقت آنان با تهدید و تطمیع چنان ما را مورد حمله قرار دادند که طبیعت ضعیف ما تاب مقاومت نداشت، اما آیا میتوانیم از مردم ببریم و باز دانشمند باقی بمانیم، در پرتو علم حرکات اجرام سماوی روشن‌تر شده است اما حرکات اربابان برای رعایایشان همچنان غامض و غیرقابل محاسبه مانده است، به کمك (شك) نبرد برای محاسبه آسمانها به پیروزی انجامید و به کمك زودباوری، بدون شك حساب کدبانوی ایتالیائی با پیمانهٔ شیرش مکررا با شکست روبرو خواهد شد Sarti سارتی، علم با این‌پیکار دوجانبه سروکار دارد. انسانی که هزاران سال است در این مه فریبندهٔ اعتقادات خرافه دست و پا میزند و قادر نیست نیروهای خودرا کاملا بپروراند، هیچگاه نخواهد توانست قوای طبیعی را که بدست شما کشف میشود رشد و پرورش دهد. شما برای چه کار می‌کنید؟ من معتقدم که علم تنها یك هدف دارد: سبك‌کردن بار زندگی انسانها. اگر دانشمندان مرعوب صاحبان قدرت شوند و تنها بخاطر نفس لذت دانستن به ذخیره کردن دانش خود دل خوش کنند آنوقت علم بسختی درمانده و ناتوان خواهدشد. در اینصورت هر ماشین تازه‌ای که بسازید، رنج و مرارت تازه‌ای

بیاد خواهد آورد. با گذشت زمان شما خواهید توانست هر آنچه را که کشف کردنی است کشف کنید ولی با تمام این احوال، پیشرفت علم شما را بیش از پیش از جامعهٔ بشری دور خواهد کرد. بین شما و سایر انسانها ممکن است روزی آنچنان گرداب وسیعی ایجاد شود که در برابر فریادهای شادی شما درقبال هر پیروزی تازه، فریاد وحشتی از سراسر جهان برخیزد. من بعنوان یک دانشمند امکانات منحصر بفردی داشتم. در روزگار من علم نجوم به میان مردم راه یافته بود. در این اوضاع و احوال کاملا استثنائی مقاومت یکنفره میتوانست جنبش عمیقی بیار آرد. اگر من مقاومت میکردم علمای طبیعی ممکن بود چیزی نظیر سوگندنامهٔ بقراط بوجود آورند و عهد کنند که علم خود را منحصرا وقف رفاه و بهبود وضع بشر کنند. در شرایط کنونی بیشترین چیزی که میتوان آرزو کرد وجود نسلی از مخترعین و مبدعین کوتوله است که حاضر باشند برای هر کاری اجیر شوند. وانگهی ساردی، برای من معلوم و مسلم شده است که هرگز هیچ خطر واقعی در کمین من نبوده است. چندین سال متوالی من به اندازهٔ قدرت حاکمه نیرومند بوده‌ام و من دانشم را به زورمندان و اربابان حاکم سپردم تا بکارش نگیرند، یا بکار نگیرند و یا بمیل خود و برای مقاصد خود از آن سوءاستفاده کنند. (ویرجینیا با ظرف غذا وارد میشود و میایستد). من به وظایف و تکالیف حرفه‌ای خود خیانت کردم. هر کس، آنچه را که من کردم بکند، دیگر در جامعهٔ دانشمندان نباید پذیرفته شود.»

(نقل از زندگی گالیله، تابلوی چهاردهم)

من شخصاً تردید دارم که سخن گالیله را در محکوم کردن کار خود بپذیرم. برشت این سخن را در دهان گالیله میگذارد، که اگر وی در برابر دستگاه تفتیش عقاید مقاومت کرده بود، علمای طبیعی ممکن بود چیزی نظیر سوگندنامهٔ بقراط بوجود آورند و عهد کنند که علم خود را منحصرا وقف رفاه بشر کنند. بعبارت دیگر اگر گالیله سرسختی نشان داده‌بود، بمب اتمی هرگز بوجود نمی‌آمد. گفتن این سخن آسانست ولی کیست که بتواند آنرا اثبات کند؟ آیا این نشانهٔ یکنوع خوشبینی کورکورانه یا مصنوعی‌ست؟ و همینجا است که ضعف روش کار برشت آشکار میشود. برشت بجای مداقه در عمق طبیعت قهرمانانش و کاوش حقیقت وجود آنان ـ حقیقتی که در وجود همهٔ قهرمانان بزرگ عالم تآتر ما را ایمان تماشاگر را می‌آفریند ـ دست به استدلال و برهان میزند و نتایجی از آن استخراج میکند که الزاما همان نتایجی نیست که تماشاگر ممکن است بدست آورد. من گویا گمان میکنم که برشت عمداً به چنین روشی دست میزند تا ما را وادار به طرح سئوال کند و به اصطلاح پیروان خودش به تفارق Distanciation بکشاند. تازه اگر قصد او این باشد من تماشاگر چه سئوالی میتوانم برای خود مطرح کنم؟ اگر برشت به این قناعت میکرد که برای من تماشاگر سرگذشت گالیله را به صورتی زنده نقل کند و مطابق فرمول ارسطو از من دعوت میکرد که درنمایش او سهیم و شریک باشم، آنوقت من قادر بودم این سئوال را از خود بکنم: آیا گالیله حق داشت برای نجات تحقیقات علمی خود توبه کند و پاروی اعتقادات علمی خود بگذارد؟ شاید هم به همان سئوالی روی می‌آوردم که برشت میخواهد به من القا کند یعنی از خود بپرسم: آیا گالیله با تخریب و آلودن روح و اخلاق دانشمند جنایتی مرتکب نشده است، دانشمندی که نباید اجازه دهد سیاست‌بازان نتایج کشفیات او را در راه دلخواه بکار گیرند؟ اگر برشت به من فرصتی میداد این سئوالات ممکن بود مرا به اندرون خودم هدایت کند و مرا یاری کند تا همه‌چیز را روشن‌تر ببینم و آنگاه من از اشتراک عاطفی با بزرگمردی نظیر گالیله احساس لذت میکردم، لذتی که فقط تآتر قادر به آفریدن آنست، یعنی تسکین و آرامشی که بدان احتیاج دارم تا از تنهائی خویش به وحشت و هراس نیفتم. برعکس هنگامیکه برشت میخواهد نتیجه‌ای را که خود از این سرگذشت میگیرد یعنی توبه و استغفار گالیله قطعاً و ضرورةً موجب تخریب روح استقلال علمی میشود، برمن تحمیل کند آنوقت من تنها در برابر یک سئوال قرار میگیرم و آن اینکه: «آیا برشت در این برداشت خود محق است یا خیر آیا وی مجاز نیست از قدرت هنری خود سوء استفاده کند و به من تماشاگر استنتاجهائی را تحمیل کند که خودقادر به توجیه آنها نیست؟» بعبارت دیگر من‌بجای آنکه دربارهٔ گالیله، یعنی در واقع دربارهٔ خودم، دربارهٔ دنیای خارج، یا دربارهٔ رابطهٔ خودم با دنیای خارج سئوالی طرح کنم، فقط برشت و کار و برداشت او را مورد پرسش قرار خواهم داد.

بدیهی است در هنگام نمایش این اثر، برشت از همهٔ امکانات سمعی و بصری استفاده میکند تا مرا بیزد و آزادی تفکر مستقل را از من سلب کند. آیا نمیتوان گفت که برشت با این استبداد رأی و مطلق‌العنانی در کارگردانی اثر خود غیرمستقیم به این حقیقت اعتراف میکند که از عدم موفقیت خود در برابر من تماشاگر واهمه دارد؟ آری، وی مطمئن نیست که بتواند تنها به زبان منطق بر من اثر بگذارد و ناگزیر به توسل فشار خطرناک، مشکوک و غیرعادلانه متوسل میشود.

در روش کار برشت، تغییر هیئت (گروه همسرایان) تآتر باستان هم که بقول خودش به صورت تازه‌ای مورد استفاده قرار میدهد روشنگر حقیقت دیگری است. گروه همسرایان تآتر باستان همواره به اقتضای موقعیت زبان به سخن میگشود، فی‌المثل در نمایشنامه (مده) اثر اوریپید، همسرایان باوجود جنایتهای آشکار زن جادوگر، به حمایت او سخن میگوید و توجیه این عمل کار آسانی است زیرا گروه همسرایان در این نمایش متشکل از زنان است و سخن آنان در حقیقت حمایت از بیان حال زنی است که در شرایط زندگی خود فریاد اعتراض برمیدارد. برعکس گروه همسرایان در تآتر برشت به تفسیرهائی میپردازد که منحصرا در جهت توضیح استنتاجهای نویسندهٔ نمایش است و این عمل هرچند با موسیقی زیبائی همراه باشد مرا رنج میدهد. من دلم نمیخواهد مثل بچه‌ای که کتاب شرعیات و دستورات اخلاقی را به او می‌آموزند به تماشای تآتر بنشینم. این کار با رسالت تآتر و جوهر تآتر فرسنگها فاصله دارد. اگر برشت برای بیان نظر خود در مورد استغفار گالیله اقدام به دادن یک کنفرانس میکرد کسی به آن معترض نبود زیرا در چنین حالی برشت فقط از خودش مایه میگذاشت اما استفاده از هنر تآتر، یعنی از وجود قهرمانانی که نویسنده چه بخواهد چه نخواهد بر روی صحنه در انتظار اشتراک عاطفی و نفسانی خلقی هستند، انکار بیمنای بخشیدن نوعی خودبینی و استقلال رأی به تآتر است و در اینصورت تآتر برای بیان حقایق درون خویش براهی میرود که راه او نیست.

هرچند فکر برشت که ناشی از جهت‌گیریهای خاص او است جالب بنظر آید واقعیت آنست که وی (حضور) قهرمانان را در نمایش طلب میکند. بین آنچه که من می‌بینم با آنچه میشنوم، بین آنچه که مفهوم با آنچه قلبم احساس میکند جدائی و فاصلهٔ بسیاری است. اما پیروان برشت این ویژگی تآتر او را عملی عمدی و آگاهانه میدانند و بنظر آنان کار برشت، کاری خلاق است و در چشم او، مسأله (تزکیهٔ نفسانیات)، یعنی این منبع آرامش روحی، دیگر مطرح نیست. به این سخن میتوان اینگونه پاسخ داد: شدت، اهمیت و فوریت پیکاری که آدمی با آن درگیر است هر اندازه باشد و نیز هر اندازه این آدم برای ادامهٔ پیکار مجبور باشد روزها و شبها تحمل بیخوابی کند باز یک نکته را باید همواره بخاطر داشت و آن اینکه، (خواب) نیازی است که مرد مبارزه دیر یا زود برای تجدید قوا و باز یافتن تعادل نفسانی خود به آن پناه خواهد برد. میتوان تآتر حماسی و سیاسی برشت را تا حدودی با این پیکار بی‌امان مقایسه کرد که ضرورت آن در لحظات معینی از زمان اجتناب‌ناپذیر است اما آهنگ عادی زندگی متناوبا و منظما به‌ساعات آرامش‌بخش خواب و استراحت نیاز دارد. وظیفه و رسالت تآتر را با این ساعات خواب و استراحت میتوان مقایسه کرد. (خواب) در زیر ظاهر آرام و بی‌سکونی که به انسان می‌بخشد به کار پنهانی عظیمی در تجدید انتظام روح او مشغول است و رؤیاها خود نشانه مراحل مختلف این کار پنهانی است. تآتر و خصوصیت (تزکیهٔ نفس) که در آن نهفته است بمثابه این خوابی است که انتظام روح را ممکن و آسان میکند. بدون شک اگر به کمک تآتر، به طبیعت انسانی مجال دهیم که هویت و قابلیت خود را به یقین باز یابد کمتر درمعرض فریب او برآمده‌ایم حال آنکه ادعای هدایت طبیعت بشری با استدلالها و شعارها و آموزشهائی که تنها در لحظات محدود مبارزه حقیقت و اعتباری دارند، خدعه و فریب روشنی است.

اگر از مقاله و بررسیهائی که در این فصل آمد بتوان درسی گرفت این خواهد بود که: ضمیر ناخودآگاه غالبا روشن‌بین‌تر از منطق و استدلال است و به شرط آنکه قادر باشیم صفحهٔ ضمیر را بخوانیم، تنها در آنجا است که به اندیشه واقعی دست مییابیم.

فصل سیزدهم
تآتر انقلابی

گوته در اثر مشهور خود تحت عنوان «سالهای نوآموزی ویلهلم ـ مایستر» مطلب عجیبی در زمینهٔ قدرت واقعی هنر تآتر و حدود آن مطرح میکند که آدمی را به تفکر وامیدارد. در جائی از کتاب خود حکایت میکند که شبی، در یک کاباره، گروهی از جوانان که درمیان آنها عده‌ای بازیگر تآتر نیز هستند دور هم جمع شده‌اند و به قرائت یک نمایشنامهٔ مهیج، یک درام دورهٔ شوالیه‌گری گوش میدهند. گوته مینویسد:

«شوالیه‌ها، زره جنگی برتن، قصرهای قدیمی، درستکاری، صداقت، وفاداری و بویژه روح استقلال که در قهرمانان این درام بود، با هیجان‌مورد استقبال شنوندگان قرار میگرفت. خواننده داد سخن میداد و شور حضار را شور و هیجانی عجیب فرا گرفته بود. بین پردهٔ دوم و سوم کوزه‌ای پر از شراب آوردند و از آنجائیکه در این درامهای دورهٔ شوالیه‌ها، قهرمانها گاهی شراب مینوشیدند و جامهای خود را برهم میزدند طبیعتاً همه حضار به تبع آنان هرجا که به چنین صحنه‌هائی میرسیدند، مانند قهرمانان نمایش گیلاسهای خود را بلند میکردند و به سلامت شخصیتهای مورد علاقهٔ خود پیمانهای

...بودند. آتش وطن‌پرستی قلبها را مشتعل کرده بود و چه احساس آرامشی ... این آلمانی‌هائیکه مطابق طبیعت واقعی خود و در سرزمین زادگاهی ... به این لذت شاعرانه روی آورده بودند! آنچه که بیش از هر چیز ... تأثیر برسابقه‌ای داشت تصویر طاق‌ها، سردابه‌ها، قصرهای مخروبه، ... کهنسال و مخصوصاً تجمع شبانه، کولی‌ها و دادگاههای سری ومرموز ... شنوندگان چنان غرق در ماجرای داستان بودند که بازیگران مردخویشتن ... کلاه خود و زره و زنان، خود را در لباسهای بلند با یقهٔ سفیدآهاری ... می‌کردند و همه در این فکر بودند که چگونه میتوانند با این‌پوشش‌ها ... واقعی و خلقیات اصیل نژادخود را در برابر حضار وتماشاگرانمجسمهٔ ... برسانند؟

وبه این ترتیب قرائت پردهٔ اول نمایشنامه، نوعی نیاز به تصرف ... بیرون) در شنوندگان بوجود آورد. بازیگران بشدت اشتیاق داشتند بجای ... قهرمانان بودند و لباسهای آنان را برتن داشتند (گوته با روشن‌بینی ... تقلید از لباس قهرمانان را یادآور میشود). در هر بازیگر تأتر نیاز به ... به هر دوقلمرو درون و بیرون، روح و جسم گسترش می‌یابد و چنین ... میرسد که احساسات و عواطف جز به کمک عوامل بیرونی (لباس،حرکات ... و...) شکفته نخواهد شد و همین رابطه بین نیاز به خودنمائی در برابر ... ان و جنبه‌های احساسی، وجوه مشخص قریحه و استعداد بازیگر را ... ند. اما تأتر، حتی در ساده‌ترین تماشاگر احساس شرکت و درگیری ... زیند و برمبنای همین اصل است که مطابق نوشته گوته، در همین محفل ... ساعه‌ای که به قرائت نمایشنامه گوش میداده، تصمیم گرفته اسم یکی ... قهرمانان داستان مثلاً آدلبر Adelbert یا ماتیلد Mathilde را روی فرزند ... دانی بگذارد. بازی قرائت بقیهٔ نمایشنامه در محیطی پر از شور و هیجان ... یافت. بگذارید متن خود گوته را نقل کنم:

«... قرائت نمایش به حدود پردهٔ پنجم که رسید، کف زدنهای ... دگان باز هم شدت یافت و بالاخره در لحظه‌ای که پهلوان داستان بسر ... غلبه یافت و ستمگران را گوشمالی داد، همه سوگند یاد کرده که ... در عمر خود لحظاتی چنان هیجان‌آمیز و پر از شادمانی بخاطر ندارند. Melina که از گیلاس‌های پی‌درپی شراب مست شده‌بود بیش ازهمه‌سرو ... می‌کرد؛ هنگامی که دومین کوزهٔ شراب را هم سر کشیدند، لائرتس ... Lae دور حالیکه لیوانش را بلند می‌کرد سوگند یاد کرد که از آن پس ... هیچ بشری نباید آن لیوانها را لمس کند و خود پیشقدم شد و گیلاس ... اش را از پشت سر به طرف کوچه پرتاب کرد که شیشهٔ پنجره را خرد ... دیگران هم از او تبعیت کردند و با وجود اعتراضات پی‌درپی صاحب ... که با عجله خود را به آنها رسانده بود، کوزهٔ خالی شراب را هم‌شکستند ... آن‌به‌هر طرف پراکنده شد: آنها نمیخواستند از آن پس کوزهٔ ... هم با هیچ مشروب مبتذل دیگری آلوده و ملوث شود. دو دختری که ... جمع آنان بودند ازشدت مستی به وضع دور از عفتی روی کاناپه لم داده ... فیلین Philine که کمتر از بقیه مست شده بود با بدجنسی دیگران را ... از انداختن شلوغی و سروصدا ترغیب میکرد، خانم ملینا اشعاری پرشکوه ... میکرد، و شوهرش، که هنوز مست نشده بود مرتباً از بدی شراب ... گله میکرد.»

حضت این مجلس شبانه با جنجال و مرافعه و زدو خورد خاتمه‌یافت ... مورین انتظامی مجبور به دخالت شدند. ویلهلم مایستر که قرائت کنندهٔ ... بود و شراب نخورده بود، به زحمت توانست سرو صدا را بخواباند و ... را به منزل خود ببرد. گوته در دنبال سخن خود می‌افزاید:

«ویلهلم که اوقاتش بشدت تلخ شده بود و خوابش می‌آمد، خود ... با لباس روی تخت انداخت صبح روز بعد که چشمانش را باز کرد وقتی ... آثار خرابکاریهای شب پیش را مشاهده کرد احساس تلخ وناخشنودی ... دست داد. بیشتر از آنجهت احساس انتزجار می‌کرد که چرا شعری ... شور زندگی و احساسات والای انسانی چنین آثار نامطلوبی ببار آورده ...»

اگر من با کمی تفصیل سخن گوته را نقل کردم، برای بیان این ... گوته است که وی بیش‌از مستی و شرابخواری بازیگران، زیبائی اثر ... را مسؤول ایجاد آن شلوغی و خرابی میداند. در واقع چگونه ممکن ... یک اثر والای ادبی توانسته باشد شنوندگان را تا این حد به طرف ... ضد اخلاقی کشانده باشد؟ بدون شک یک علت اساسی آن بوده است ... نمایش روی صحنه اجرا نشده است و تنها قرائت یک نمایش پرحادثه ... ندگان را کاملاً اقناع نمیکند و اعمال و حرکات افراطی آنان برای‌جبران ... کمبود روحی و عاطفی بوده است. در حقیقت زیبائی نمایشنامه این نیاز ... تحرک و بازی را شدیدتر کرده بود، آن شور و مستی ناشی از اثر هنری ... روح شنونده را فرا میگرفته ولی هیجان پوشیده باقی مانده اثر انتقال ... برای شیوه وخودنمائی بهانه قرار داده است. با توجه به‌این نکته میتوان‌وضع ... بلم را توجیه کرد: وی بخاطر آنکه خوانندهٔ نمایش مانده است و عملاً ... از دیگران در جریان حوادث و رویدادها احساس شرکت و وابستگی ... کرده توانسته خود را از خوردن شراب برکنار کند و آن احساس تلخی ... انتزجاری که از تماشای درهم ریختگی کاباره به او دست میدهد ومیخواهد

به آن دلیل زیبائی اثر نمایشی را انکار کند، در واقع خود تائید کنندهٔ آنست.

من اطلاعی ندارم که آیا هرگز کسی میزان تاثیر یک نمایش پرهیجان را روی صحنه با شنیدن همان اثر در رادیو مقایسه کرده است یانه، به هرحال بنظر من بررسی این نکته اهمیت اساسی دارد که آیا آن احساس رهائی و سبکباری، آن تزکیه‌نفس و آرامش درون که از تأتر حاصل میشود به نسبت آنکه اثرنمایشی را فقط از رادیو بشنویم، بصورت فیلم ببینیم و یا روی صحنه تماشا کنیم چگونه هربار قوت و شدت بیشتری می‌یابد، جمای تعجب است که بعد از تقریبا یک قرن که از عمر سینما میگذرد و یا بیست و پنجسالی که تلویزیون وارد میدان شده، کسانیکه برنامه‌ها را انتخاب می‌کنند و به نسبت سن و سال و موقعیت اجتماعی بینندگان برنامه‌های خاصی را سفارش میدهند، هنوز کوچکترین اطلاع علمی از درجهٔ تاثیر و مقایسهٔ نوع تاثیر این نمایش‌ها ندارند.

به هرحال، مثالی که گوته دربارهٔ تاثیر تأتر یادآور شده از این نظر اهمیت دارد که وی به تجربه‌ای اشاره میکند که با آنچه قبلا در زمینهٔ (قدرت تزکیه‌نفس) برای تأتر قائل شده‌ایم مخالف است و از طرفی ما را به تفکر و تأمل دربارهٔ قدرت و ظرفیت انقلابی تأتر وامیدارد. ما قبلا به این نکته اشاره کرده‌ایم ولی بررسی مجدد آن در اینجا اهمیت اساسی دارد،سابقاً دربارهٔ آنچه که به نام (تأتر انقلابی) مشهور است سخن‌هائی گفته‌ایم و سعی کرده‌ایم نشان دهیم که این نوع تأتر پیش از آنکه علت و انگیزهٔ یک‌روحیهٔ انقلابی باشد، خود نشانهٔ وجود این انگیزه است[۱]. ما همچنین ملاحظه کردیم که هراثر هنری در عین‌حال که احساس زیبائی و کمال می‌آفریند این نیاز را نیز بوجود می‌آورد که آن احساس را دوباره تجربه کنیم و بهمین جهت ضرورت تغییر و تحولی تازه می‌آفریند که خود خمیر مایه انقلاب می‌شود،انقلاب در جهانی که (کمال) در آن یک واقعیت روزمره نیست. بدینگونه تأتر که یکی ازعلل عمق تحولات فردی و اجتماعی بشمار می‌آید کمتر از آنچه در وهلهٔ اول بنظر میرسد خصوصیت انقلابی دارد. در اینجا به تناقضی‌برمیخوریم که ما را به تشریح معنای کلمهٔ (انقلاب) هدایت میکند و شاید هم بتوان به روشنی تعیین کرد که وقتی از تاثیر (تأتر انقلابی) گفتگو میشود منظور چه نوع تأثری است؛ تأثری که فقط برای خواندن نوشته میشود؛ یا تأثری برای اجرا در صحنه؛ یا کمدی یا درام یا چیز دیگری؛

انقلاب یک هیجان روحی است ،مانند عشق، مانند جنگ. بدین‌معنی که در دورهٔ انقلاب حس مورد نظر آنچنان اهمیت حیاتی ویژه بخود میگیرد که انسان بخاطر نیل‌به آن به‌آسانی معیار ارزش‌ها را درهم میریزد،پدیده‌هائی که قاعدتاً زشت و منفور بحساب می‌آیند، نظیر مرگ یا قتل‌نفس، نه فقط به یکباره بصورت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌کنند بلکهٔ جنبهٔ ضداخلاقی خود را نیز از دست میدهند. در چنین دورهٔ پرهیجانی، آن دنیای واقعی که زندگی عادی مردمان درآن جریان داشته بسوی نوعی رؤیا و خیالپرستی کشیده میشود و بسوی کابوسی میرود که در آن انقلاب، جنگ و عشق بصورت یک سلسله وحی و الهامات منعکس میشود و به واقعیتی جدا و منتزع از زندگی بدل می‌آید. این حالت افراط‌گرائی بیمارگونه که در برابر درک دنیای واقعی نابینا میشود، زائیدهٔ هیچ وپوچ نیست. انفجار ناگهانی آن بسان طوفانی غیر منتظره جامعه را بهتزده و غافلگیر می‌کند ولی این بهت و حیرت تنها به سبب عدم درک روشن و ناتوانی ما در تجزیه و تحلیل علل اولیه این انفجار دست میدهد. امروزه دانشمندان میتوانند نزدیک شدن گردباد و طوفانهای جوی را از پیش خبر دهند. در قلمرو وجدان انسانها هم استاندال Stendhal توانست به نوبهٔ خود نشان دهد که چگونه طوفان عشق و هوس آرام و پنهانی در روح آدمی شکل است رشد کند[۲]. در مورد انقلابات اجتماعی نیز وضع برهمین منوال است و تاریخدانان، بعد از یک انفجار انقلابی از علل نهانی و پنهان آن پرده برمیدارند. وقتی بحث (تأتر انقلابی) بمیان می‌آید اشتباه خواهد بود اگر ما توجه خودرا منحصرا به آن لحظهٔ معینی معطوف کنیم که بنیان جامعه به یکباره فرو میریزد. در حقیقت نخواهیم توانست در عالم تأتر نمایشنامه‌ای را بعنوان مثال ذکر کنیم که تاثیری اینچنین تعیین کننده داشته باشد و بدون شک علل حوادثی که تاریخ را ورق زده‌اند، فی‌المثل سقوط باستیل یا سالهای ترور[۳] Terreur را نباید درقلمرو تأتر جستجو کرد. اما‌اگر با این توضیحات نتوانیم (تأتر انقلابی) را تأثری بشمار آوریم که موجد انقلاب میشود، لااقل میتوان گفت که این تأتر زمینه انقلاب اجتماعی را تا حدی از نظر روحی و ایدئولوژیک فراهم می‌کند و همین خود تاثیر واقعی این نوع تأتر را در ایجاد تفرقه و نفاق و از هم گسیختگی بنیان اجتماع نشان میدهد و برخلاف تصور عده‌ای، این جنبه از تاثیر و کارائی تأتر قبل از آنکه مربوط به ایجاد آگاهی وشعور اجتماعی باشد، مربوط به برانگیختن انگیزه‌های ناخودآگاهی است که از تأتر میتوان انتظار داشت. مقایسه‌ای بین شورهیجان دوران‌های انقلاب اجتماعی و احساسات عاشقانه، ما را در روشن کردن این نکته یاری میکند: هرآنگاه که قوای محرکه عشق عواملی آگاهانه باشند و اگر هیچ مانعی ورادعی در ابراز عشق پیش نیاید، این احساس لطیف میتواند بتدریج و آزادانه رشد کند و تکامل یابد. لیکن اگر، به عکس، به علل اجتماعی، اخلاقی، مذهبی ویا هرعلت دیگری این احساس کشش به سوی دیگری واپس زده شود، تمام این هیجانات و جهش‌های روحی اقناع نشده، در

بقیه در صفحه



فرانک اوکانر

خیانتکار

ترجمهٔ اسلامیه

وقتی از در می‌رفتم بیرون مادر گفت: «جری دیر که نمیایی؟»

من گفتم: «مگه تا حالا دیر اومده‌م؟» و خندیدم.

همهٔ مکالمهٔ ما همین بود ولی همین هم توی ذهنم ماند. از جاده که پائین می‌رفتم فکر کردم ماههاست او را به‌سینما نبرده‌ام. البته ممکن است به‌نظرتان مضحک بیاید ولی بعد از مرگ پدر ما هر دو اوقات زیادی را با هم می‌گذراندیم و من می‌دانستم که مادر خیلی نفرت دارد بعد از تاریک شدن هوا در خانه تنها بماند.

در عین حال من هم مشکلات خودم را داشتم. می‌دانید، چون من تنها بچهٔ مادرم بودم نمی‌توانستم مثل همسالان خودم باشم. همهٔ دوستان اداری من وقتشان را با دخترها می‌گذراندند یا این طور تظاهر می‌کردند. می‌گفتند: «جری اون یارو کی بود دیشب باهاش دیدمت؟ بهتره مواظب باشی وگرنه تو دردسر میفتی.» وقتی پای حرف آنها می‌نشستی گمان می‌کردی هیچ سرگرمی دیگری در دنیا جز دختر وجود ندارد و تازه آن هم تو را به دردسر می‌اندازد. مثلاً پدی کی نین Peddy Kinnann همیشه اینطوری حرف می‌زد، وهیچوقت نمی‌دید که چطور عصبانیم می‌کند. فکر می‌کنم خیال می‌کرد آن نوعی تعریف از من است. سالها طول کشید تا من پی بردم که آشنایی پدی با دخترها از نوع آشنایی خودم با آنها است.

در آنموقع بود که من با کیتی دورتی آشنا شدم. کیتی پرستار بیمارستان بود، و همهٔ بچه‌ها می‌گفتند با پرستارهای بیمارستان نباید رفیق شد. دخترهای معمولی به اندازهٔ کافی بد بودند، ولی پرستارها دیگر وحشتناک بودند. ـ چون خیلی زیاد می‌دانستند. وقتی من با کیتی آشنا شدم می‌دانستم که همهٔ آن حرفها دروغ است. او دختر تحصیل‌کرده و خیلی خوبی بود؛ با مادرش در بالای رودخانه در منطقه آلامدی زندگی می‌کرد و مادرش در انواع انجمن‌ها و شوراها عضویت داشت. کیتی کوچک و ترکه‌ای و قشنگ و خیلی شوخ بود و وقتی حرف می‌زد مثل پرنده‌های صبحگاهی از این شاخه به آن شاخه می‌پرید.

من معمولاً شب در خیابان بالای رودخانه او را می‌دیدم و وانمود می‌کردم به‌طور اتفاقی در آنجا قدم می‌زنم و از دیدنش متعجب هستم. می‌گفتم: «فکر نمی‌کردم تو را ببینم!» یا اینکه «به‌به، راستی که عجیبه!» توجه داشته باشید که معمولاً عجیب‌هم بود، چون هر قدر هم که انتظار می‌کشیدم هرگز برای حضور عجیب او آمادگی پیدا نمی‌کردم. بعد نیم ساعتی با هم حرف می‌زدیم و من او را به‌خانه‌اش می‌رساندم. چندین بار او مرا به داخل دعوت کرد، ولی من بیش از حد نگران بودم. می‌دانستم ممکن است دستپاچه‌شوم، چیزی را بشکنم، کلمه‌نامربوطی به‌کار ببرم و بعد بروم به خانه و سرم را بکوبم به دیوار. البته، من هیچوقت او را به سینما یا جاهایی از این قبیل دعوت نکردم. او بالاتر از اینها بود. تنها امیدم به این بود که منتظر بمانم تا زمانی بتوانم او را از غرق شدن یا از چنگ تبه‌کاران یا خطر دیگری به همین میزان بزرگ نجات بدهم که با تواضع و شکوه، احساساتم نسبت به‌او آشکار شود. اخلاق خیلی بدی هم داشتم چون می‌دانستم باید بیشتر در خانه پیش مادرم بمانم؛ ولی همین فکر که ممکن است فرصت نجات دادن کیتی از رودخانه را از دست بدهم تمام شب مرا خراب می‌کرد.

آن شب بخصوص من خیلی دلشوره‌داشتم. سه هفته بود که کیتی را ندیده بودم. اطمینان داشتم دست کم او دارد می‌میرد و می‌خواهد مرا ببیند، ولی هیچکس آدرس مرا نداشت. یک هفته پیش از آن احساس کرده بودم طاقتم طاق شده‌است و به بهانه‌ای به تلفنخانه رفتم. بیمارستان را گرفتم و کیتی را خواستم. کاملاً منتظر بودم از آن طرف با لحن گرفته‌ای بگویند که کیتی نیم ساعت قبل مرده است، وخیلی حیرت کردم که دختری از پشت تلفن اسم مرا پرسید. دست و پایم را گم کردم و با خندهٔ بیجائی گفتم: «معذرت میخام میس دورتی منو نمیشناسه، ولی من برای او از طرف دوستی پیغام دارم.»

بعد کاملاً وحشتزده شدم. دختری مثل کیتی دربارهٔ این دروغ عمدی و رذیلانه چه فکری می‌کرد؟ چه چیزی جز یک دام پهن شده به وسیلهٔ دستی حیله‌گر معنی می‌داد؟ گوشی را دور نگه داشتم، انگار آدمی بود که می‌خواستم گردنش را بشکنم و به آن گفتم: «جری تو دیوونه‌ای. تنها جا برای تو یه تیمارستانه جری.»

صدای کیتی را شنیدم اما نه در گوشی، در کیوسک تلفن، انگار او آنجا کنار من ایستاده بود و من تقریباً با وحشت گوشی را انداختم. بعد آن را برداشتم و با لهجه‌ای که فکر کردم لهجهٔ فرانسوی است پرسیدم: «کیه که حرف میزنه؟»

او با بی‌حوصلگی جواب داد: «کیتی دورتی، تو کی هستی؟»

این درست همان چیزی بود که خودم هم می‌خواستم بدانم. آخر من چه خری بودم؟ بااحتیاط گفتم: «من موسیو پرلار هستم. عذر میخام شماره‌رو عوضی گرفتم. متاسفم.» گوشی را گذاشتم و فکر کردم چقدر خوب بود اگر دیوار محکمی آنجا وجود داشت که من سرم را به آن می‌کوبیدم. مضحک است ولی از روزی که من با کیتی‌آشنا شدم‌همیشه آرزوی چیز محکمی مثل دیوار یا سنگ کردم، ظاهرا در دنیا از این چیزها به اندازهٔ کافی نبود.

پس از آن فکر غریبی به‌سرم زد. البته می‌بایست زودتر به‌این فکر می‌افتادم ولی همانطور که می‌دانید تا جایی که به دخترها مربوط می‌شد من چندان زرنگ هم نبودم. کم‌کم پی بردم که دلیل واضح ندیدن کیتی دلیل این بود که او نمی‌خواست مرا ببیند. حالا به چه علت نمی‌خواست، من فقط می‌توانستم تصوری داشته باشم. ولی باز همین تصور کردن برای من نکتهٔ مهمی بود. در خاطرم جستجو کردم تا بفهمم چه چیزی گفته‌ام که او ناراحت شده. بدون استثنا کوچکترین حرفهایی را، که به‌او زده بودم به‌یاد آوردم و بدبختانه‌خیلی روشن بود که علت نخواستن او یا وحشیانه وبی‌شرمانه، یا نفرت‌آور بود. من دربارهٔ پدی کی‌نین به‌او گفته بودم پسری است که زیاد «با دخترها گرم می‌گیرد» دختر پاکیزه خوبی مثل کیتی‌دربارهٔ پسری که خیلی راحت چنان عبارتی به کار می‌برد چه فکری می‌توانست بکند جز اینکه ـ بدبختانه حقیقت هم همین بود ـ او کله‌ای شبیه چاهک دارد.

ولی آن شب من خیلی دلم قرص بود. شب تابستانی قشنگی بودباچشم‌انداز تپه‌ها و کشتزارهایی که از بین فاصله خانه‌ها به‌چشم می‌خورد و روح مرا پر نشاط می‌کرد. شاید من اشتباه می‌



کردم؛ شاید متوجه مکالمهٔ زشت من شده باشد؛ شاید همدیگر را ببینیم و تا خانه قدم بزنیم. سرتاسر خیابان کنار رودخانه را قدم زدم و برگشتم و دوباره شروع کردم. با رفتن پسرها و دخترهایی که به همدیگر اظهار عشق می‌کردند و با سرازیر شدنشان به‌کنار رودخانه، جمعیت تحلیل رفت. خیابانها که خلوت شدند امیدهای من هم از بین رفت. آشکارا می‌دیدم که کیتی از دیدن من طفره می‌رود چون می‌داند من آن آدم آرام و چشمپاکی که تظاهر می‌کردم نیستم بلکه آتشفشانی از خشونت و شهوت هستم. «شهوت! شهوت! شهوت!» چندین‌بار زمزمه کردم و مشتهایم را بهم فشردم. همه چیز را به خودم می‌توانستم ببخشم جز شهوت را.

بعد سرم را بلند کردم و او را روی رکاب تراموا دیدم. فوراً شهوت را فراموش کردم و خندیدم و کلاهم را برایش تکان دادم ولی او به جلو نگاه می‌کرد و مرا ندید. لااقل امیدوار بودم که مرا ندیده باشد. دنبال تراموا دویدم، و قصد داشتم بالای آن بپرم و در جایی که متوجه نشود بنشینم تا بعد موقع پیاده شدن او با تعجب بگویم: «فکر نمی‌کردم تورو ببینم» ولی انگار راننده می‌دانست چه خیالی دارم، سرعت گرفت و تراموا تق‌تق خوران و جیرجیر کنان روی خط مستقیم به‌آن‌طرف شهر راه افتاد. من نفس‌زنان ایستادم و خندیدم، مثل اینکه از دست دادن تراموا بهترین شوخی‌دنیا بود، و آرزو کردم کاش دیواری بود و من شهامت داشتم سرم را به آن بکوبم. وضعیتم خیلی‌وحشتناک بود.

آنوقت یکمرتبه دیوانه شدم ـ واقعاً دیوانه ـ چون شروع کردم با تراموا مسابقه دادن، هنوز عدهٔ زیادی از مردم در خیابان قدم می‌زدند. همه با تعجب و ناباوری به من خیره شدند. من به‌شیوهٔ دونده‌های حرفه‌ای مشتهایم را تا سینه بالا آوردم و حالتی گرفتم که امیدوار بودم قدم برداشتن‌خیلی راحتی جلوه کند و مردم را اغفال کنم که دارم برای مسابقهٔ مهمی تمرین می‌کنم. پیش از آنکه از نفس بیفتم، دونده‌ای حسابی شده بودم و با غرور به مردمی که هنوز به‌من خیره بودند نگاه می‌کردم.

بین دویدنها و توقف تراموا فقط سعی می‌کردم تا جایی که چشم کار می‌کرد تراموا را دنبال کنم. وقتی کیتی پیاده شد و به یک خیابان سربالایی رفت من دیگر بریده بودم و فقط آن قدر توانایی داشتم که خودم را دنبالش بکشم. وقتی کیتی در آن بالای خیابان وارد خانه‌ای شد، روی سکویی نشستم و سرم را وسط زانوهایم گذاشتم تا نفسم سرجایش بیاید. لااقل کیتی را پیدا کرده بودم. وقت آن را داشتم که استراحتی بکنم و قدمی بزنم تا او از خانه بیرون بیاید و من با خندهٔ معصومانه‌ای بگویم «فکر نمی‌کردم تورو ببینم!»

ولی آن شب بخت از من برگشته بود. همچنانکه بالا و پائین می‌رفتم و خانه را زیر نظر داشتم و در ضمن مواظب بودم که از پنجره‌ها دیده نشوم، مرد قد بلندی را دیدم که سلانه سلانه از طرف مقابل می‌آمد. قلبم از کار افتاد. پدی‌کربین بود. گفت: «چطوری جری» و از آن پوزخندهایی زد که وقتی آدم را درموقعیت خطیری گیر می‌اندازد محض تعارف تحویل می‌دهد. «اینجا چیکار میکنی جری؟»

گفتم: «هیچی پدی، منتظر یه پسری هستم که اینجا باهاش قرار گذاشتم» و سعی کردم‌خیلی عادی جلوه کنم.

پدی با کنایه گفت: «بیشتر به‌نظرمیرسه که منتظر یه تیکه هستی. تااالا یه کلکی تو کارت هست. چه ساعتی قراره پسره‌رو ببینی؟»

ای داد، حتی نمی‌دانستم چه ساعتی بود!

تصادفی گفتم: «هشت و نیم»

پدی گفت: «هشت و نیم؟ الان ساعت نه گذشته.»

با عصبانیت گفتم: «آه این‌پسره‌خیلی بدقوله. همیشه همینطوره، ولی بالاخره پیدایش میشه.»

پدی به‌دیوار تکیه داد و پاکت سیگاری از جیبش در آورد و گفت: «منم پیش تو میمونم. ممکنه تا آخر شب همینجا کاشته بشی. تو این شهربعضی مردم خیلی بی‌ملاحظه و بدقولند.»

خوب دیگر پدی بود ـ قلبی از طلا داشت و اگر کاری از دستش برمی‌آمد انجام آن هیچ زحمتی برایش نبود ـ و من می‌خواستم خفه‌اش کنم. کاری نمی‌شد کرد جز اینکه اقدامی بکنم.

با بی‌حوصلگی گفتم: «او به جهنم که‌نیومد، من بیشتر ازین منتظرش نمیشم. همین الان یادم اومد که قرار دیگه‌ای در وسترن راود دارم. من با اجازه میرم پدی. جریانو بعد برات تعریف می‌کنم.»

به‌ایستگاه برگشتم و ترامواییی سوار شدم و به طرف دیگر خط، نزدیک منزل کیتی رفتم. لااقل آنجا دیگه پدی‌کربین مزاحم نمی‌شد. کنار رودخانه توی تاریکی نشستم. ماه بالا می‌آمد و هر پانزده دقیقه یک بار ترامواییی با ناله و قرچ‌قرچ به روی پل کهنه می‌رسید و وقتی کمک راننده واگن را روشن می‌کرد دوروناپدید می‌شد. هربار من بلند می‌شدم و روی سکو در نور ماه می‌ایستادم و در میان مسافران دنبال کیتی می‌گشتم. بعد سر کلهٔ پلیسی پیدا شد و چون نسبت به من مشکوك به‌نظر می‌آمد من به آرامی به بالای تپه رفتم و کنار دیواری توی تاریکی ایستادم. هر وقت ترامواییی می‌رسید و مردم می‌گذشتند من تکه‌تکه حرفهایشان را می‌شنیدم که مثل گرمایی از یك پنجرهٔ باز به قلب یك مرد بی‌خانمان بود. اگر کیتی قدم‌زنان یا با اتوبوس به‌خانه می‌آمد حتماً از جهت دیگر می‌رفت. حتماً تا آنموقع توی رختخوابش بود. آخرین تراموا هم آمد و رفت و هنوز از کیتی خبری نبود و من هنوز ناامیدانه این پا و آن پا می‌کردم. تا وقتی ذره‌ای امید باقی بود من نمی‌توانستم به‌خانه بروم.

در آنموقع صدای پای زنی را شنیدم. حتی نتوانستم به‌خودم بقبولانم که ممکن است کیتی باشد تا آنکه با قدمهای بلند به عجله از پهلویم رد شد. من راه افتادم و صدایش کردم. نگاهتندی از بالای شانه‌اش به من انداخت و از دیدن آدمی که از تاریکی به طرفش می‌رفت ترسید و دوید. من هم دویدم ولی او سرعت گرفت و مرا عقب گذاشت. در این لحظه من ناامید شدم و با صدای بلند فریاد زدم: «کیتی! کیتی! ترا به خدا صبر کن!»

او چند قدم دیگر دوید و بعد ناباورانه ایستاد. به عقب نگاه کرد و آرام آرام برگشت. با حیرت‌آهسته گفت: «جری! تو اینجا چیکار میکنی؟»

من نیرویم را جمع کردم که بگویم اتفاقاً از آن طرف رد می‌شدم و از دیدن او تعجب کردم، ولی فهمیدم که اصلاً چنین چیزی امکان نداشت و شروع کردم به من و منٌ کردن. بعد خندیدم. فکر می‌کنم یك حالت عصبی بود. ولی کیتی‌ترسیده بود و تازه داشت حالش سرجا می‌آمد و فوق‌العاده هم عصبانی بود.

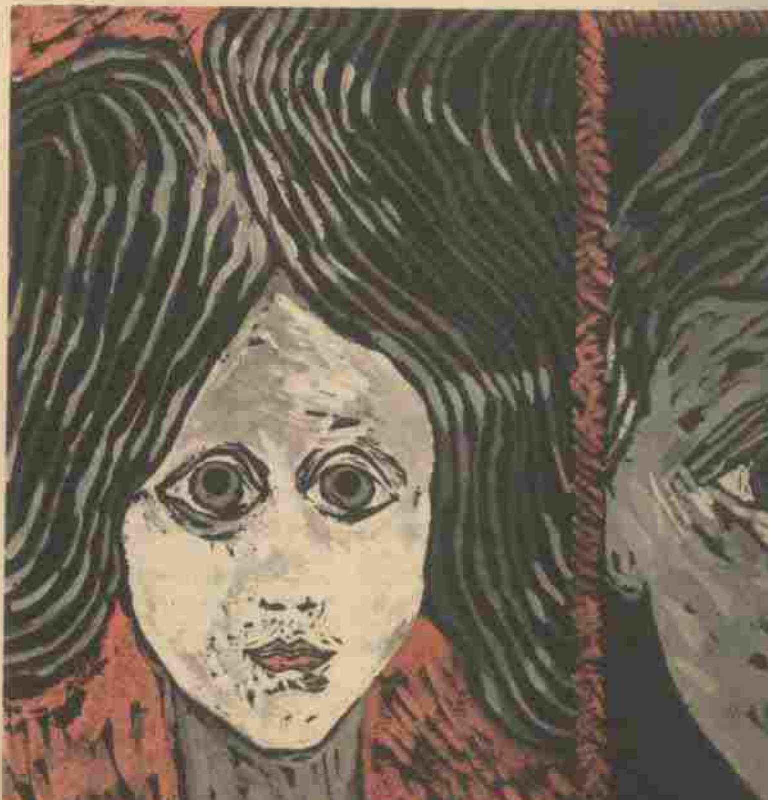
با غضب گفت: «تو عقلتو از دست دادی!»

من گفتم: «ولی هفته‌هاست تورو ندیدم.»

او پرسید: «خب که چی؟ من بیرون نیامده بودم.»

ناامیدانه گفتم: «فکر کردم شاید برای حرفی که بهت زدم بوده»

پرسید: «چه حرفی زدی؟» و من نتوانستم



هیچکدام از چیزهای وحشتناکی را که گفته‌بودم تکرار کنم. ممکن بود اتفاقاً چیزی را که او نشنیده بود تکرار کنم.
گفتم: «او یه حرفی.»
او با پرخوصلگی گفت: «نه هیچ حرفی نزدی. فقط مسئلهٔ مادر بود.»
من تقریباً با اشتیاق پرسیدم: «چطور؟ مادرت چیزیش شده؟» یك بیماری قشنگ وخیم یا نیمه وخیم ممکن بود فرصتی را که محتاجش بودم پیش بیاورد تا به‌نجات گیتی بشتابم.
«نه، ولی مادر چنان‌الم‌شنگه‌ای راه انداخت که من حس کردم ارزشنو نداره.»
«الم شنگه؟ الم‌شنگه دربارهٔ چی؟»
گیتی با اوقات تلخی گفت: «البته دربارهٔ تو.»
این دیگر بدتر از هرچیزی بود که تصورش را کرده بودم. زنی که هرگز در عمرم ندیده‌بودمش برای من الم‌شنگه راه انداخته بود. واقعاً وحشتناك بود!
من پرسیدم: «ولی مگه من چیکار کردم؟»
«تو کاری نکردی، ولی مردم بهر حال‌راجع به‌ما حرف درآوردند. و تو هیچوقت نباشی که مادر منو ببینی من میدانم که او کمی پرته، و کله‌اش پر از مزخرفات دربارهٔ خونواده است. من هیچوقت اونارو بهتر از بقیه ندیدم‌ام، تازه مادر خودشم یه فروشندهٔ دوره‌گرد‌عروسی کرده، پس دیگه‌حرفی نمیتونه بزنه. با این همه تو نباید زیاد خودتنو بگیری.»
به‌لرزه افتادم. دربارهٔ عشقم به گیتی فکر کرده بودم مثل رازی بین من و او و خداست و تصور می‌کردم گیتی نسلش را نمی‌داند. حالا می‌فهمیدم که خودم حتی نسلش را هم نمی‌دانستم. مردم دربارهٔ ما حرف درآورده بودند! من خودم را می‌گرفتم! و بعد از آن چه؟
پرسیدم: «ولی مادرت چه مخالفتی با من داره؟» و کم‌کم شك کردم نکند جاسوسی در ادارهٔ ما دارد که حرفهای مرا به‌او گزارش می‌دهد.
گیتی انگار که از حماقت من تعجب کرده باشد با عصبانیت گفت: «او خیال میکنه که من و تو خیلی با هم سر و سر داریم و فکر میکنم‌خیال میکنه تو برای لیبرهٔ برادری دانیل اوکانل[1] زیاد اصل و نسب‌دار نیستی، من بهش گفتم که تو بالاتر از این چیزها هستی ولی او نتونست باور کنه. به من گفت که من کالای پرعاطفهٔ وسوسه‌انگیز و بوالهوسی هستم و یك قطره از خون دانیل اوکانل هم در رگهام نیست.» گیتی از تصور عنوان‌بوالهوس برای خودش نخودی خندید ـ این هم خیلی عجیب نبود.
من ناامیدانه گفتم: «همهٔ چیزهایی که می‌تونه همینه؟»
گیتی با لحن غمناکی گفت: «میدونی، اون شعور نداره. تازه دلیلی نداره که من بخوام بهش دروغ بگم. من و سرمس همیشه رفیق داشته‌ایم و بعضی وقتا جلوی چشمای او هم با اون پسرها قاطی شدیم. بنابراین من نمی‌فهمم چرا او خیال میکنه من میخام چیزی رو ازش پنهون کنم.»
در اینجا من مثل یك ابله خندیدم. این دیگه وحشتناکتر از هر چیزی بود. کابوس بود. گیتی که من فکر می‌کردم مثل فرشته‌هاست با خونسردی از قاطی شدن، حرف می‌زد. حتی بدترین زنهایی که من دربارهشان توی کتابها خوانده بودم با این خونسردی دربارهٔ همخوابگی حرف نزده بودند. مادام بوواری هم آن قدر حیا داشت که تظاهر کند از آن کار خوشش نمی‌آید. مطلب تازهٔ دیگری بود که من دربارهٔ زندگی و دنیا می‌فهمیدم. گیتی فکر کرد من دارم به‌او می‌خندم و شروع کرد به عذرخواهی و گفت:
«البته من زیاد عقلم‌نمی‌رسید. تو اولین‌پسری بودی که با من خوب رفتار کردی. اونای دیگه فقط می‌خواستن وقت بگذرونن ولی حالا چون من‌خوشم نمی‌اومد، مادر به این نتیجه رسیده بود که من سرگرم کار خیلی بدی هستم. می‌تونستم بفهمم که از نیم رخ به هیکل من نگاه میکنه تا ببینه وضع شکمم درسته. راستی که کمی خله. من به او گفتم که تورو بیشتر از بقیه دوست دارم، ولی دیگه ازین چیزا خسته شده بودم.»
پرسیدم: «دربن‌باره چی گفت؟» کم‌کم‌داشتم می‌فهمیدم که تخیل کافی نیست. دور و اطراف من واقعیتی عینی بود که هزاران مرتبه از تخیل خود من شرمناکتر بود. و من می‌خواستم دربارهٔش بدانم هر چند که دلمرو بهم میزد.
گیتی با نگرانی گفت: «آه بهت گفتم که اون احمقه.»
با یأس گفتم: «ادامه بده.»
گیتی با پوزخند ملایمی گفت: «خب، او گفت که تو کالای پرسر و پای آبزیرکاهی هستی که خیلی خوب می‌دونی چطور به احمقهای مانده‌ای مث من نزدیك بشی... من فکر می‌کنم یا هوش نیستی، ولی اونقدرا هم احمق نیستی... ولی می‌دونی کاملاً بیفایده است. اون خیلی عامیه، نمی‌فهمه.»
من تقریباً با گریه گفتم: «وای خدایا، کاش فقط بودم.»
او پرسید: «کاش چی‌چی بودی؟»
«کالای آبزیرکاه یا هر چیز دیگه‌ای که او دربارهٔم گفته، چون در اون صورت ممکن بود برای دوستی با تو شانسی داشته باشم.»
گیتی لحظه‌ای به من نگاه کرد و من‌متوجه شدم که دربارهٔ چیزی تردید دارد.
«راستش، من از اول فکر کردم تو یه کمی به من علاقه داری، ولی زیاد مطمئن نبودم. آخه تو هم علاقهٔ خودتو نشون ندادی.»
من با تلخی گفتم: «وای خدا، وقتی فکر می‌کنم در چند هفتهٔ گذشته چه حالی داشتم!»
گیتی گفت: «می‌دونی، خودمم حوصله‌ام سر رفته بود. بالاخره آدم عادت میکنه.»
بعد از آن برای چند لحظه حرفی نزدیم. به‌نظرم رسید که دیگه چیز زیادی برای گفتن نبود.
گیتی پرسید: «حالا تو مطمئنی که به من علاقه‌داری؟»
من با عصبانیت گفتم: «ولی من بهت میگم نزدیك بود خودکشی کنم.»
او شانه‌اش را بالا انداخت و گفت: «اوه، اون کار چه فایده‌ای داشت؟» و با این حرف نگاهی به من انداخت و ناامیدانه خندید ـ دخترك بی‌حیا!
من اصرار داشتم‌دربارهٔ‌نقشه‌های‌مربوط‌به‌آینده‌ام با او حرف بزنم. او نمی‌خواست دربارهٔ نقشه‌های مربوط به آیندهٔ من چیزی بشنود؛ می‌خواست من او را ماچ کنم، ولی این به‌نظر من خیلی کار بدی آمد و همین را هم در موقعیتی به‌او گفتم. انگار سنگ بزرگی از روی قلبم برداشته شد، و من در مهتاب آوازخوانان به خانه رفتم. صدای زنگ ساعت را شنیدم و آواز قطع شد.
یاد «جری دیر که نمیای» مادرم و جواب «نکنه ناخلادیر اومدم؟» خودم‌افتادم. این‌هم‌بیچارگی دیگری بود ولی به نوعی دیگر. در خانه باز بود و توی آشپزخانه تاریك. مادرم را دیدم که کنار آتش تنها نشسته است و درست موقعی که می‌رفتم که او را در میان بازوهایم بگیرم، بوی عطر گیتی به‌دماغم خورد و ترسیدم جلو بروم. خدا خودش به آدم کمك کند. انگار همین کار من همه چیز را به‌مادرم فهماند!
من با خنده‌ای ناراحت گفتم: «سلام مامان» و دستهایم را بهم مالیدم: «توی تاریکی نشستی.»
او گفت: «یه فنجون چای میخای؟»
«آره میخام.»
گفتم: «یکی از رفقای اداره‌رو دیدم.» و در همین لحظه از لحن گله‌آمیز او خشکم زد.
«تو که منو ترسوندی» گفتم چه بلایی‌سرت اومده. والبه چی اینقدر معطل شدی؟»
از احساس گناهی که می‌کردم تحریك‌شدم و گفتم: «چی فکر میکنی؟ مشروبخوری، الواطی مطابق معمول.»
بعد از گفتن می‌خواستم زبان خودم را از ته ببرم؛ خیلی ظالمانه بود. انگار به قلب فریبه‌های من حرف زده بود. با قیافهٔ خیره و وحشتزده‌ای به طرف من برگشت، مثل اینکه او هم فریبه را در من می‌دید. من نتوانستم طاقت بیاورم و گفتم: «ای خدای من، آدم توی خونه خودشم نمیتونه زندگی داشته باشه.»
به عجله به طبقهٔ بالا رفتم، چراغ را روشن کردم، لباسهایم را درآوردم و به‌رختخواب رفتم. اگر آدم مست می‌کرد و الواطی، این‌قدر که من برای یك شب دیرآمدن کشیدم نمی‌کشید. احساس کردم این سزای پسر خوب بودن است.
مادر از پای پله‌ها صدا کرد: «جری، فنجون چایی‌رو برات بیارم بالا؟»
گفتم: «نه متشکرم، حالا نمیخامش.»
شنیدم که آهی کشید و دنبال کارش‌رفت، درهای جلو و عقب را قفل کرد، چیزی را شست، و من فهمیدم که فنجان چای با یك نعلبکی روی سرش آنجا روی میز است تا شاید من تصمیمم عوض شود. مادر آهسته آمد بالا و صدای پایش شبیه صدای پای یك پیرزن بود. پیش از اینکه وارد اتاق شود شمع را خاموش کردم تا نپرسد چیزی لازم دارم یا نه. مهتاب از پنجرهٔ اتاق زیر شیروانی می‌آمد تو و یا خودش خاطرات گیتی را می‌آورد، ولی هر وقت که من می‌کوشیدم صورت گیتی با پوزخندش را مجسم کنم که جلوی من گرفته و منتظر است ماچش کنم، می‌دیدم صورت مادرم است که در عوض جلو می‌آید، آنهم با حالت‌بچه‌ای که برای اولین‌بار از دست کسی کتك خورده است و ناگهان غریبه‌ای در وجود او دیدم. یادم آمد که همهٔ زندگی من و او از شبی که پدرم مرد با هم گذشته؛ کلیسا رفتنمان، سینما رفتنمان، نقشه برای آینده‌مان و خدای من! انگار حتی لحظه‌ای که کنار آتش نشسته بود هم من در ذهنش بودم، و حالا غریبه را خورده بوده. من دیگر در نظرش غریبه بودم، و دیگر هیچ چیز قادر نبود ما را به وضع سابق برگرداند. چیزی شبیه به گلولهٔ توپ روی سینهٔ من نشست و من آن‌قدر بیدار ماندم تا خروسها شروع کردند به‌خواندن. پس از آن دیگر نتوانستم تحمل کنم. دم پله‌ها رفتم و گوش دادم. آهسته پرسیدم: «بیداری مادر؟»
با نگرانی جواب داد: «چی شده، جری؟» و من فهمیدم که او هم بیشتر از من نخوابیده.
گفتم: «فقط اومدم معذرت بخوام» و وقتی در را باز کردم و دیدم او توی رختخوابش در زیر نور «قلب مقدس» نشسته آن گلولهٔ توپ منفجر شد و مثل یك بچه به گریه افتادم.
مادرم گفت: «اوه پسر من، پسر من، پسر من، برای چی گریه میکنی پسر کم؟» و بازوهایش را به طرف من دراز کرد. به‌طرفش رفتم و او مرا در آغوش گرفت و مثل موقعی که تازه راه افتاده بودم تکانم داد و نجواکنان با خودش گفت: «اوه، اوه، نازنین من، مرد کوچولوی من!» ـ و همهٔ چیزهایی که سالها به من نگفته بود. تمام حرفی که ما زدیم همین بود. من نتوانستم به‌او بگویم که چه کرده‌ام و او هم نتوانست اعتراف کند که‌حسود است: تنها کاری که او می‌توانست بکند تسلی دادن من بود برای آزاری که از من دیده بود و خوب جلوه کردن در برابر طبیعتی که خودش به من داده بود. مادر به من گفت: «نازنین من! مرد کوچولوی من!»

---

[1] Daniel O'connell از انقلابیون و آزادیخواهان ایرلند که با استعمار بریتانیا در ایرلند مبارزه کرد.

...و با
...نور
...شتاین
...ه ۴۱

دارد، درست مثل اینکه چند نقاش تصویر ترا بکشند، در همهٔ این تصویرها اصولی هست که ترا نونشان می‌دهد، اما تو در هرتصویری چهره‌ای متفاوت داری.

فراست: و وقتی تو به قطعهٔ معروفی گوش می‌دهی که پیانیست دیگری می‌نوازد، متوجه می‌شوی که روش او کاملا با روش تو متفاوت است.

روبینشتاین: البته، و سخت علاقمند به شنیدنم. من فراموش می‌کنم که خودم هم این تکه را می‌نوازم.

فراست: پیش از ظاهرشدن در سالن موزیک، خیلی ناراحت هستی؟

روبینشتاین: بله، خیلی. و فکر می‌کنم که لازم باشد. اگر ناراحت نباشم، معلوم می‌شود نسبت به آن اجرا نوعی بی‌تفاوتی دارم. غالباً خیلی خیلی ناراحتم. تااینکه جمعیت مرا گرفته باشد. دو نوع ناراحتی وجود دارد. یک‌نوع اینست که زانوها به‌لرزه می‌افتد و آدم حافظه‌اش را از دست می‌دهد، و من اگر این ناراحتی را در یکی از شاگردان جوانم ببینم، می‌گویم: «تو هرگز، هرگز، هرگز نمی‌توانی دربرابر جمعیت پیانوبزنی.» اما نوع دیگری هم از ناراحتی وجود دارد که به زبان فرانسه بدان «Trac» می‌گویند. این نوع... اسمش چیست؟ لغت دیگری برای آن داریم.

خانم روبینشتاین: هراس صحنه، می‌بینی؟ خوب به ذادت رسیدیم.

روبینشتاین: خودش است. متشکرم. مسئله تمرکز است. من‌همیشه خودم را اندکی شبیه‌اسب مسابقه‌ای می‌دانم. بایدتمام‌نیرویم را بکار ببرم. چیزمشکل اینست که ما باید خودمان را برای ساعت هشت و نیم شب که برنامه اجرا می‌کنیم، آماده نگهداریم، چون پای مـردم در میان است، و پـای پولشان.

میخوبیت نمی توانسته‌ام بـه مردم بگـویم: «ملاحظه بفرمائید، من در حالتی نیستم کـه پیانو بزنم. قـدری خسته‌ام. لطفا دوساعت دیگر یا فردا صبح بیائید.» بنابراین بایـد موقعیت را پذیرفت. گاهی سرمان درددمی‌کند، گاهی تلگرامی می‌رسد و خبر بدی می‌دهد، ناگهـان دردی دربازو حس مـی‌کنیم، اگـر بهشان بگوئیم که باداشتن ناراحتی، برنامه اجرا کردیم، آن وقت مـا را بـه‌حد خـدای فـسانه‌ای بالا می‌برند و تا مدتها به یکدیگر می‌گویند: «بیچاره، می‌گفتند، بازو مریض بود، ولـی برنامه را خـوب اجـرا کـرد.» خوانندگان معـروف، همیشه عصبی هستند. مدیر برنامه را به‌روی صحنه مـی‌فرستند و اومی‌گوید: «آقای‌اشپاکتی امشب حالش خوب نیست، بنابراین از شما خواهش می‌کنیم که مواظب حال او باشید.» بعد که بازو به روی صحنه می‌آید حالش خوب می‌شود و بهترین آوازش را مـی‌خواند. آن وقت می‌گـویند: «بیچاره اشپاکتی.»وبه‌حالش تاسفـی‌خورند.

فراست: هیچ شده استکه مثلا انگشتت زخم باشد و برای مردم پیانو بزنی؟

روبینشتاین: گوش‌کن. درلوس‌انجلس، در حالـی که یکی از انگشت‌هایم تاول زده بود و سرباز کـرده بود. دوکنسرت اجـرا کردم. در راه لوس‌انجلس که بودم، دو اجرا در دنور، کلورادو داشتم که بد بود، در آن حالت کوشش داشتم که بهترین کارم را ارائه بدهم. بنابراین با آن انگشت دردناک داشتم پیانو می‌زدم که ناگهان سر باز کرد، به این ترتیب وضع خـراب ترشد. وقتی کـه بـه لوس‌انجلس رسیدم پاک نومید بودم. فردای آن روز بایدکنسرتی می‌دادم. ازیک‌داروخانه، یک نوع ویتامین خریدند و به من دادند... هر بیست دقیقه‌یک‌بار باید آن را به انگشتم می‌مالیدم. فردا صبحش انگشتم خوب خوب بود، باورکن.

فراست: لابد آن ویتامین را بـه‌همهٔ پیانیست‌هائی‌که انگشتشان در دنور،کلورادو سر باز می‌کند توصیه می‌کنی؟

روبینشتاین: حتما.

فراست: به بخت و اقبـال و چیزهای نظیر آن اعتقاد داری؟

روبینشتاین: بله، من خیلی خرافاتـی هستم. در هـر کشوری و در هر شهری کـه می‌روم به خرافات بیشتری معتقد مـی‌شوم. به‌خاطرم هست کـه یک روسی ریشو مسئول برق بالت دیاگیلف بود، و دیاگیلف همیشه بی‌پول بود و دستمزد کارکنانش را نمی ـ توانست بدهد، خیلی پول خرج‌کن و طرفدار لوکس بود. بنابراین برنامه‌هایش همیشـه گران تمام می‌شد. خلاصـه، این مسئول برق در بارسلون اسپانیا بـه من تلفن کرد کـه «می‌شود کمی پول بما قرض بدهی؟» من از دیاگیلف خوشم می‌آمد، بنابراین گفتم «بله، به‌اتاقم بیا تا بدهم.»

منتظرش ماندم، در زد، در را باز کردم گفت «وای!» و فرار کرد.

می‌دانی،آدمی‌که‌از توپول‌بخواهدو‌نگرفته فرار کند، باید خیلی غیر عادی باشد. بـه دنبالش دویدم تا موضوع را کشف کنم. آخر ترس برم داشته بود. فکر کرده بودم نکند جانوری در اتاقم دیـده است. پیش گفتم: «ترا چه‌شده؟» گفت: «آن کلاه، آن کلاه.» گفتم «کدام کـلاه؟» و معلوم شد کلاه مـرا روی بسترم دیده است.

خانم روبینشتاین: آخر، کلاه که روی بستر باشد شگون ندارد، امـا آرتور تـا آن موقع این را نمی‌دانست.

روبینشتاین: یعنی اینکه وقتی کـلاه روی بستر باشد مرگی اتفاق می‌افتد. ضمنا این را هم برایتان بگویم که از آن به بعد من هرگز کلاهم را روی بستر نگذاشتم!

* * *

...ره ۵
...حه ۴۵

حالِ دلش را فرا می‌گرفت...

و حتی گاهی گریه هم می‌کرد...

حل این مسأله براو دشوار بود...

خدا چگونه نمی‌خواست به‌عوض یک تومان یک شاهی به‌او بدهد...

اما هرچه بود، آرزوی سوره برآورده نمی‌شد...

برخی از روزهـا، پشایش، هـزار صلوات به‌ارواح شهدا، می‌فرستاد... تا به‌قول آدم خوش معامله شریک مال خدا باشد...

اما بازهم به‌یگانه آرزوی زندگیش نمی‌رسید...

عصر روزهای پنجشنبه، اگر جهزن بودبرای یاسین خواندن برسر قبرها به‌گورستان می‌رفت... نرخ یاسین آن روزها صد دینار یا یک بسته حلوا بود... حلوای مرده...

آن‌روزها هم‌آرزویش را فراموش‌نمی‌کرد...

و هرلحظه‌ای که مشتری یاسین نداشت، صلوات می‌فرستاد... و این صلوات‌ها را به‌حساب خدا می‌گذاشت... تا روزی‌که خدا، در عرش خود، به‌فکر تسویهٔ حساب با این بنده بیفتد...

و خدا هرگز به‌این فکر نمی‌افتاد و هیچ قرینه و اماره‌ای هم درمیان نبود که مایهٔ دلداری باشد...

اما سوره بندهٔ خدا بود... نماز خوان و روزه‌گیر بود... و قرآن خوان...

سرهرنماز و سر افطار و سرقرآن رو به سوی خدا می‌آورد و از خدا می‌خواست یگانه آرزویش را برآورده کند...

حتی روزی از خدا خواست این آرزو تا قیامت تنها یکبار برآورده شود...

آن روز در منتهای خلوص برتعدادصلوات افزوده بود... اما فـردای آن روز کـه کاهش را پردوش گرفت و به‌راه افتاد، بازهم خبری نشد...

و نومید به‌خانه بازگشت

و آن روز گریه کرد...

اما سوره دست‌بردار نبود...

و خدا هم به‌یاد این بندهٔ خود نمی‌افتاد...

روز جمعه بود... میر موسی، بچهٔ محل، از آرزوی سوره آگاه شده بود... همینکه سوره از خانه بیرون آمد، جلو این زن به‌راه افتاد و جلـو حمام نوم پیهٔقران به‌روی زمین انداخت و سوره آن روز به‌مراد خود رسید...

و میرموسی قمارباز محله بود... روزی که می‌برد، بغل حمام نوم و گاهی بغل حمام اول چشم به‌راه سوره می‌ماند... و به‌همان میزانی که سوره می‌خواست پول به‌زمین می‌ریخت... حتی چندروزی یک تومان وقف سوره کرد... اما روزی که می‌باخت، خودش نرخ را تنزل می‌داد... و با اینهمه مدت دهسال نگذاشت سوره، ناامید به‌خانه برگردد...

اما خوشی پایدار نمی‌ماند...

روزی از روزها سوره بیمار شد...

و به‌چگونگی قصه پی‌برد...

آن روز هم گریه کرد...

خدا که او را از یاد برده بود... به‌دنگوله سربه‌سرش گذاشته بود...

سوره سرسال پیش از دنیا رفت...

در همهٔ دوره زندگیش، دهسال خوشبخت زیسته بود...

و این خوشبختی را درسایهٔ میرموسی‌قمارباز دیده بود...

خدا هردوشان را بیامرزد...

مسابقه

زبان چشم

بحث و پی‌جوئی در زمینه هنر ارتباط غیر لغوی



در هفته‌های گذشته، از خوانندگان علاقمند زبان چشم، تصاویر و طرح‌های جالبی برای شرکت در این مسابقه بدستما رسیده است. ازهمه‌آنها متشکریم وامیدواریم بتدریج آنهایی را که با زمینه‌های متفاوت ارتباط غیر لغوی و بصری بیشتر تناسب دارد به‌نام فرستندگان آنها در مجله چاپ کنیم.

علاقه‌دوستان ما درپی‌جوئی زمینه‌هائی که تاکنون به‌آنها توجه کافی نشده درخور ستایش فراوان است اما باید توجه داشت‌که منظور از اجرای این مسابقه، فقط چاپ عکس‌های زیبا و جالب نیست. این کار که درحد خود میتواند باارزش باشد بصورتهای مختلف در سایر صفحات مجله انجام میگیرد. مثلا عکس‌هائی‌که آقای مهدی‌لقمان‌پلمه از گنبد کاوس برای ما فرستاده‌اند، (ضمن اینکه تصاویر زیبائی هستند وما بایدبرای این حسن سلیقه به‌ایشان تبریك بگوئیم) به زمینه‌های متعدد زبان چشم چندان مربوط نمیشود، و ما امیدواریم ایشان با مطالعه آنچه در این مورد نوشته‌ایم در صدد یافتن و ارسال تصاویر و طرح‌هائی برآیند که به هدف مسابقه بیشتر مربوط باشد، در ضمن، همانطورکه آقای‌پلمه‌خود نوشته‌اندامیدواریم بحث و گفتگوهائی از صحرانشینان، در سایر بخش‌ها استفاده کنیم.

• • •

هدف از اجرای مسابقه زبان چشم و بحث و گفتگو در اطراف زمینه‌های مختلف ارتباط غیر لغوی (بصورتی که در شماره‌های گذشته عنوان شده) آشنائی باعلائم، طرح‌ها، و تصاویری است‌که بدون استعانت از عبارات لغوی، مقصود ومنظور خود را بیان میدارند و در ارتباط ما بامحیط نقش مهمی را برعهده میگیرند. بطور مثال:

شما میتوانید علامائی را برای ما بفرستید که درراهنمائی و رانندگی مورد استفاده قرار میگیرد...

میتوانید علائمی را که در حرف و مشاغل مختلف رد و بدل میشود بفرستید...

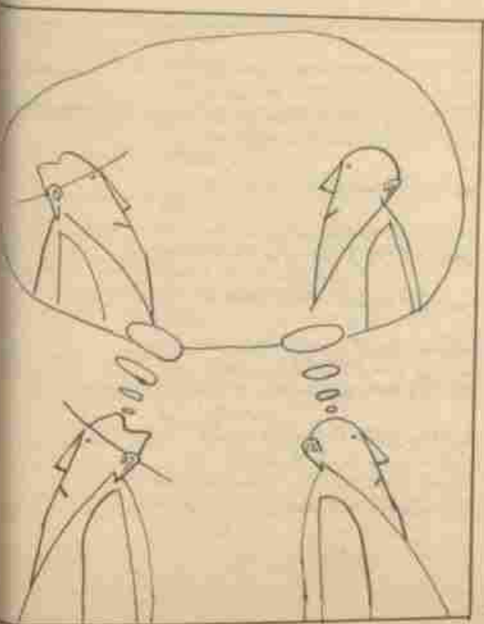
میتوانید طرح یا تصویری را که‌خود بخود گویا است بفرستید...

میتوانید طرح یا تصویری را که‌خود اگهی‌های بصری، و خلاصه هرچه را که به نظر شما نمونه‌ای از یك ارتباط بصری است ارسال دارید...

ما نیز همچنان زمینه‌های متفاوت و متعدد چنین ارتباطی‌راکه روز بروزعمومیت بیشتری پیدا میکند، در صفحات زبان چشم به‌شما معرفی میکنیم.

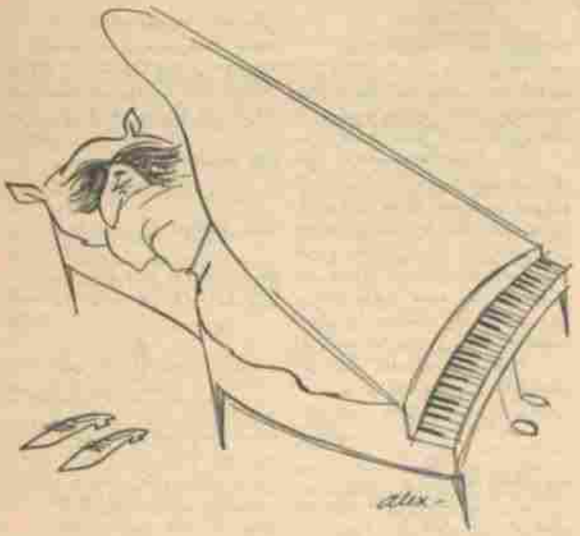
این هفته‌طرحی‌راکه ازآقای‌محمدکرام‌الدینی دانش‌آموز دبیرستان ابن‌سینا در سیرجان دریافت داشته‌ایم چاپ میکنیم.

ایشان در مورد طرح‌ارسالی خودچیزی ننوشته‌اند اما شاید بتوان‌آن را به‌گونه‌های متفاوتی تفسیر کرد و نمونه‌ای از زبان درونی و تصویر ذهنی آدمها بهنگام برخورد با یکدیگر به‌حساب آورد. شاید خوانندگان ما بگونه‌ای دیگر آنرا تعبیر کنند.

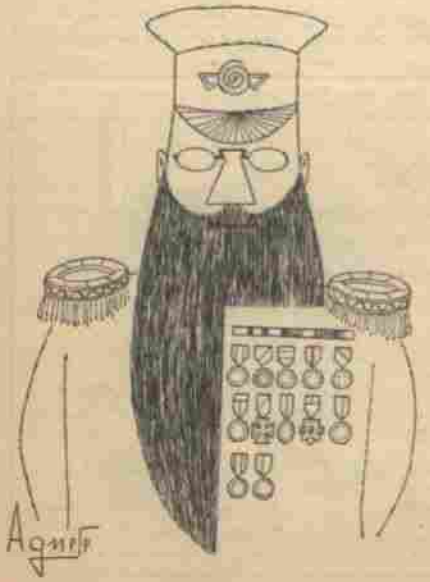


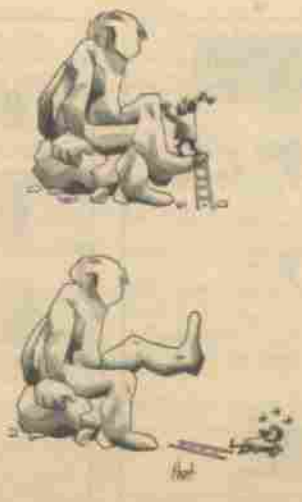












ما زمینهٔ دیگری از ارتباط غیر
نه «کارتون‌های بدون شرح»
د. بطوریکه میدانید در اکثر
روزنامه‌های دنیا، تصاویر و طرح
ت عنوان کارتون یا شوخی به‌چشم
بدون استفاده از شرح، یا زیرنویس
طلبی را بازگو میکند، در اینچه این
ی‌های مصورکه گاهی اوقات عبارت
رح» جنبه غیر لغوی بودن آنها را
یکند، افکاری گاه بسیار جامع و
با چند خط به‌نمایش گذارده‌میشود،
ی بدون شرح، با استفاده از روابط
و غیر مستقیم، بین موضوعات و
ننده را متوجه طنزی می‌کنند که
بیان میشد لطف و ظرافت خود را
میداد، نمونه این قبیل کارهافراوان
یخورد و زمینه بکر و نوینی است که
رمندان، طبع و خلاقیت خود را در
داند.

س (Max) هنرمند معروف انگلیسی
سانی استکه در این زمینه ابتکارات
شرح داده است و ما، در این شماره
ازکارهای بدیع او را معرفی میکنیم.
من ۱۲ تصویر، ماجرای طنزآمیزی
ان معروف خود را بازگو میکند.
م در شماره‌های آینده ضمن معرفی
ن هنرمند، با نمونه‌های دیگری از
او نیز آشنا بشویم.

میان پرده

شب افتتاح نمایشگاه آثار یکی از نقاشان سوپر مدرنیست بود، هنرمند از سئوالات پی‌درپی مردم به کلی خسته شده بود، تا آنکه خبرنگار هنری یکی از جراید جلو او راگرفت و گفت:

ـ این طور که معلومه اون تابلو، پرترهٔ خانوم شماس

ـ بله

ـ واسه چی رو شونه‌هاش دوتا کتلت کشیدین؟

ـ من هم زنمو دوست دارم هم کتلت رو، واسه چی اونا رو باهم نکشم؟

●

تلفن دفتر آقا به‌صدا درآمد و کسی از آن طرف گفت:

ـ اینجا تعمیرگاه اتومبیله، نیم ساعت پیش خانوم شما پشت فرمون ماشین، اومدن به گاراژ بنده که ماشینشونو تعمیر کنن، حالا...

آقا شتابزده حرفش را برید:

بسیار خوب، چشم آقا، پول تعمیر ماشینو میدم.

ـ حرف تعمیر ماشین نیست قربون، می‌خواسم بدونم کی پول تعمیر گاراژ منو میده؟

●

زوج خوشبخت، بعد از هیجده سال زندگی شیرین زناشویی، صاحب شانزده بچه شده بودند. همه قدونیم قد و شیره به‌شیره. عاقبت حوصله‌مرد سر رفت و بعداز تولد آخرین خلف خود به‌والده بچه‌ها گفت:

ـ اگه بازم بیای بهم خبر بدی که بزودی بچه‌دار میشیم، می‌زنم خودمو می‌کشم. یک سال بعد، بانوی شجاع وخستگی‌ناپذیر به‌سراغ‌شوهرش آمد و مژده موعود را داد. آقا مردو مردانه سرقول خود بلند شد هفت‌تیرش را برداشت، یک فشنگ درآن گذاشت، اما قبل از آنکه بر شقیقه خود خالی کند، به‌خویش گفت:

ـ از کجا معلوم... شاید من دارم دست به‌قتل یه مرد بیگناهی می‌زنم...

●

پیرمرد فرتوت نود ساله‌ای به جراحهای فامیل می‌گفت:

ـ نه خیال کنین که من تو عمرم ناخوش نشدم... برعکس به‌محض اینکه کوچکترین ناراحتی پیدا کنم می‌دم دکتر. آخه دکترا باید زندگی کنن.

و بعد اضافه کرد:

ـ بعدش می‌رم نسخه رو دقیقا می‌پیچم، همهٔ دواها رو می‌گیرم ولی به‌خونه‌که میرسم اونا رومی‌ریزم‌دور، آخه خودمم باید زندگی کنم.

●

آقا کوچولو از مدرسه برگشت و فاتحانه به ابویش گفت:

ـ فهمیدی بابا چه دسته‌گلی آب دادی؟ مساله‌ای که واسم حل کرده بودی غلط بود.

پدر خیلی شرمنده و خجل شد و گفت:

ـ معذرت می‌خوام پسرجان، خیلی بد شد.

ـ نه خیلی هم بد نشد، چون همه باباهای دیگمم غلط حل‌کرده بودن

●

همین آقا پسر، یک روز از پدرش پرسید:

ـ بابا، تعدد زوجات یعنی اینکه آدم زن زیادی داشته باشه؟

ـ نه لزوما پسر، ممکنه آدم یه زن داشته باشه ولی همون یکی هم زیادی باشه.

●

ایضا این آقا پسر روز دیگری به پدرش گفت:

ـ باباجان، من برای تو خیلی ارزش دارم؟

ـ البته پسرجون، ده میلیون تومن میارزی

ـ پس ممکنه پنج تومن از اون ده میلیون تومن رو بهم پیش پرداخت کنی؟

●

دکتر بعداز معاینه مفصل و دقیق، به‌دختر جوان و زیبا گفت:

ـ شما کاملا سالمین خانوم. نمی‌دونم واسه چی اومدین پیش من.

دختر شرمگین و سرافکنده گفت:

ـ آخه دکتر من تا چند روز دیگه عروسی می‌کنم، می‌خواسم جلو یه مرد غریبه تمرین لخت‌شدن بکنم.

●

اوناسیس چند سال پیش به پسر جوانمرگ شده‌اش گفت:

ـ پسرم تو دیگه به سنی رسیدی که خودت مشغول کار بشی. من تو رو توی کمپانی کشتیرانی خودم استخدام می‌کنم اما خیال نکنی که چون پسر اوناسیس هستی شغل مهمی بهت می‌دم، نخیر توهم بایدمث همه ازکارهای معمولی شروع‌کنی به‌همین جهت شغل معاون و قائم‌مقام مدیر عامل و رئیس هیات مدیرهٔ شرکت رو برات درنظر گرفتم.

●

حضرت استاد دانشگاه، باهمان هوش وحواس معروف خود، خیس‌چون موش آب کشیده وارد خانه شد و به خانمش گفت:

ـ می‌بینی که چه جوری از بس بارون خیس شدم، چترمو جا گذاشته بودم

خانمش عصبانی شد و پرسید:

ـ چه وقتی متوجه شدی چترتو جا گذاشتی؟

ـ وقتی بارون بند اومد و خواستم چترمو ببندم.

●

یکی از بزرگترین گانگستر‌های امریکا مرده بود و همکاران و رفقا واعضای خانواده‌اش درگورستان اجتماع کرده بودند. کشیش طبق معمول پیش از دفن میت مشغول ایراد خطابه مذهبی بود و ضمن ان گفت:

ـ آن مرحوم از شریفترین‌مردان روزگار بود، عمری را به نیکوکاری‌و بزرگمنشی گذراند. شوهری مهربان و فداکار و پدری لایق و جلش...

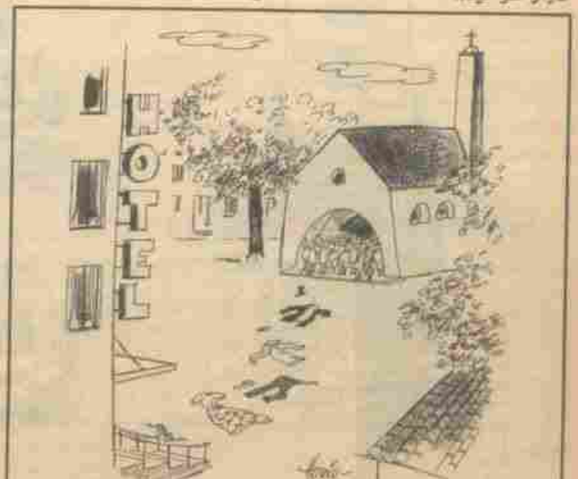
در این موقع عیال گانگستر به پسر بزرگش گفت:

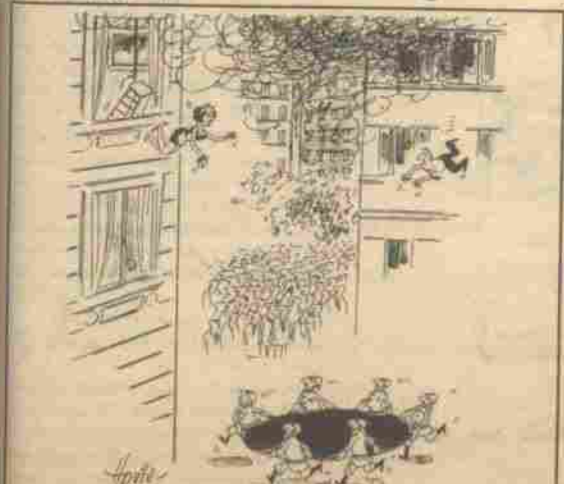
ـ هی پسر! برو توی تابوت رو خوب نیگاکن ببین واقعا پدرته که دارن اینجوری تعریفش می‌کنن؟

●

استاد دانشکدهٔ پزشکی از یکی از دوشیزگان دانشجو پرسید:

ـ خانوم، می‌ترنین بگین ار...











و مرده که به سختی فولاده؟
خانم از شدت خجالت‌سرخ
بالحن بسیار معذبی به‌استاد

می‌شد این سئوال رو از یکی
بکنین؟
اد رو به‌جانب یکی‌از پسرها
وال را تکرار نمود و جوان

این عضو ناخن مرده جناب

اد گفت صحیح است و بعد
گفت:
اما در مـــورد شما... اجازه
به نمرهٔ بد بهتون بدم که
بلد نبودین و ثانیاً از بابت
فوق‌العاده‌تون، تبریک بگم.

●

انـــی در معیت زن یکـــی از
تو ویـــلای شیک آن دوست
تایی، بی‌حضور شوهر و با
کنار استخر نشسته بودند.
ظه، زن با حالت مشوشی به
هر خود گفت:
ببین، باید بهت اطلاع بدم
م یه ساعت دیگه برمیگـــرده

ان متعجب گفت:
خوب، چکار کنم، من که کار
ی‌کنم.
جواب داد:
میدونم، ولی فکر کردم اگه
ته بالمی کار خلافی بکنـــی
رای بدونی چقدروقت داری؟

●

مردی مهربان به نوه خرد
گفت:
کوچولوی عزیزم، دلت می‌
باهم بـــریم پارک بچه‌هـــا،
سره و چرخ‌فلک و الاکلنگ

رک با لحن بی‌تفاوتی جواب

انه بابابزرگ، اگه تو دلت
بازی کنی من حرفی ندارم.

●

معشوقه‌ای در خلوت عاشقانـــه، به‌عاشقش گفت:

ـ عزیزم، تو همه چیزت خیلی خوبه، تنها عیبت اینه که بعضی‌وقتا رفتار کاملا مردونه داری، ولی بعضی وقتا مث زنها میشی.

عاشق جواب داد:

ـ علتش معلومه عزیزم، واسه اینکه نصف اجداد مـن مرد بـــودن، نصفشون زن.

●

خانمی‌وارد مطب یک‌روانشناس شد و گفت که از مدتها پیش دچار نگرانی و اضطراب بی‌دلیل شده‌است، دکتر به‌او گفت:

ـ چندون مهم نیست. من یـــا روش مخصوص خودم معالجه‌تون می‌کنم. روش من مث پیانـــو یـــادگرفتن میمونه. یعنی اول اصـــول موسیقی رو یاد میدن، بعد قطعه‌هـــای آسون رو می‌زنن و به‌تدریـــج کـــه جلـــو میرن چیزای مشکلتر می‌زنن. در مورد شما هم اول اصـــول و علل نگـــرانیهاتونو پیدا می‌کنین و یاد میگیرین و بعد به تدریج میرین جلو و تمرین می‌کنین که نگران نشین.

خانم گفت:

ـ ممکنه روش شما خیلی خوب باشه ولی در مورد من فایده نداره

ـ چرا خانوم؟

ـ واسه اینکه من پیانومو اول هفته فروختم.

●

در بهداری سربازخانه، مشغول معاینه سربازان بودند. دکتر بعد از پرس‌وجوی دقیق و معاینه جسمانـــی یکی از سربازها، چند سئوال روانی هم از او کرد:

ـ تا حالا برات اتفاق افتاده‌که به‌صدایـــی بشنوی ولـــی نـــدونی از کجاست؟

ـ بله، گاهگاهی

ـ عجب، عجب! خـــوب، چـــه وقتایی؟

ـ وقتی به‌تلفن جواب می‌دم.

●

در انتخابات اخیر فرانســه، یکی از کاندیداهای شکست‌خورده با لب‌و لوچهٔ آویزان به‌خانه آمد. زنش کـــه ماجرا را حدس زده بود پرسید:

ـ چندتا رأی آوردی؟

ـ یکی

زن زد زیر گریـــه و فریادکنان گفت:

ـ من میدونستم که یه‌نفر دیگه تو زندگی تو هست!

●

خواننده‌ای معروف در خانه‌یکی از دوستانش به مهمانی دعوت داشت. آخرهای میهمانی‌که شام خـــورده‌شدو سرهاازبادهٔ ناب‌مست‌گشت‌صاحبخانه‌از میهمان هنرمند خود خواهش که یـــک دهن آواز بخواند. خواننده گفت:

ـ والله من حرفی ندارم، ولی آخر شبه،ممکنه سروصدا همسایه‌تونو ناراحت کنه.

صاحبخانه گفت:

ـ هیچ عیبی نداره، چیزی کـــه عوض داره گله نداره، هرشب سرو-صدای سگ اونا نمیذاره ما بخوابیم، یه امشب هم نوبت ماس...

●

آمارگیری توالد و تناســل دریک منطقه انجام شد و معلوم گشت که در بیشتر شهرها، هرزوج‌به‌طور متوسط ۲٫۴ بچه به‌دنیا می‌آورند بجز در شهر کوچکی واقع در کنار ایستگاه راه‌آهن که تعداد بچه‌های هرزن و شوهر بـــه ۷٫۶ میرسید. جامعه‌شناسان در صدد کشف علت این پدیدهٔ عجیب برآمدند و بعد از مدتها به‌این نتیجه رسیدندکه عامل اصلی قطار ساعت ۶ و ۱۰دقیقه صبح است‌که‌باورودخود مردم رابیدار می‌کندودرست‌موقعی‌است‌که‌برای‌دوباره خوابیدن دیر است و برای‌از رختخواب در آمدن خیلی زود.

●

بچه‌ها واقعاً میوهٔ زندگانی پدر و مادرند، اما در مورد این میوه‌هـــای شیرین توجه بیشتری باید کرد. می‌گویند آقایی بـــه‌اسباب‌بازی فـــروشی رفته بود که عروسکی بخرد. فروشنده در توصیف عروسک گران قیمت خود گفت:

ـ وقتی از جا بلندش کنین‌میگه «مامان، مامان!»و وقتی بخوابونینش، مث یه بچه واقعی، آروم و بیصدا می‌خوابه.

آقا گفت:

ـ معلومه شما بچه ندارین

●

و در همین مورد می‌گـــویند در دنیا فقط دوحیـــوان پستاندار وجـــود دارند که می‌توانند ایستاده بخوابند: یکی اسب و دیگری پدر بچه یکی دو ساله‌ای که نصفه شب‌باگریه خود بابا را از خواب بیدار می‌کند.

●

شب‌نشینی بال ماسکه برپا بود. مدعوین با لباسهای عجیب و غـــریب یکی‌یکی وارد می‌شدند. اما ناگهـــان سروکله خانمی پیدا شد کـــه سرتاپا لخت و عریان بود. فقط یـــک جفت دستکش سیاه به‌دستهـــا و یـــک جفت کفش سیاه به‌پاداشت. دم درمحترمانه جلوی خانم را گرفتند:

ـ ایـــن وضـــع مناسب جشـــن محترمانه ما نیست خانوم. بهتره شما هم به‌لباس مبدل بپوشین

ـ همین حالام من لباس مبـــدل پوشیدم

ـ مثلاً چی پوشیدین؟

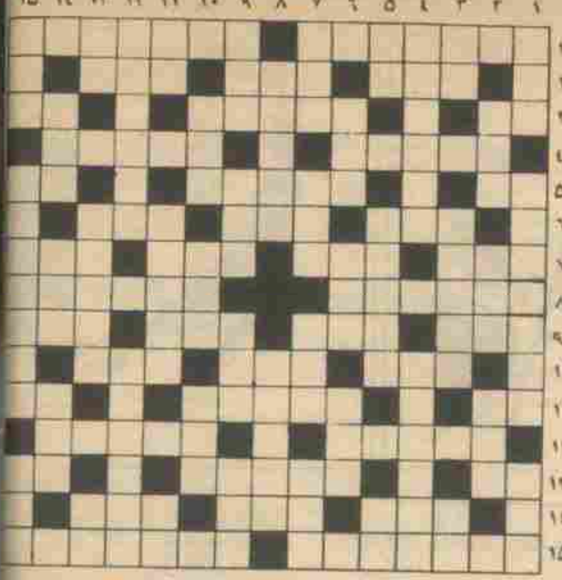
ـ ورق پنج پیک.

●

زن جوان نیم‌ساعت بودکه روی تخت بیمارستان از درد بـــه‌خود می‌پیچید و هنوز از تولد نـــوزاد خبری نبود. زن به پرستاری که بالای‌سرش بود ناله‌کنان گفت:

ـ اگه آخر و عاقبت ازدواج‌اینه من ازش سیر شدم، بسلم اومـــده... برین به اون جوون قدبلند موخرمایی عینکی که توی راهرو وایساده بگین من نامزدیمو باهاش به‌هم زدم...

جدول کلمات متقاطع

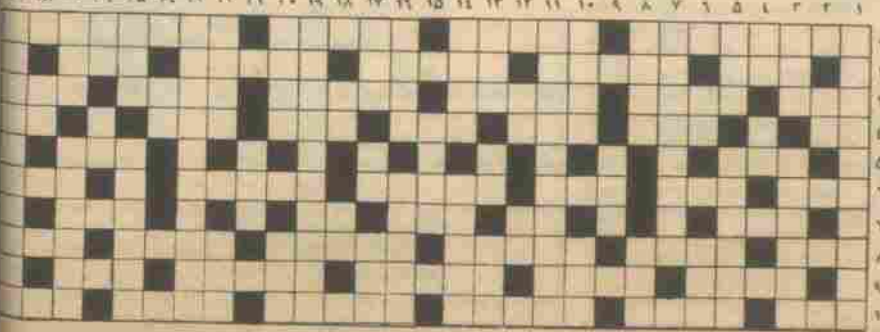


افقی:

۱ـ اخلال در کار ـ معمولا پس از مرگ میرسد ۲ـ مایع حیات ـ پست ـ بسیار درخشان ۳ـ کوچل ـ کارکرد ـ میوه ۴ـ بندری در شبه جزیره کریمه ـ از اسماء پسرانه خارجی ۵ـ لکه کوچک ـ باین نام چند خواننده داریم ـ چاشنی غذا ۶ـ از فلزات پرمصرف ـ اگر بگیرند بر بحث افزوده میشود ـ نگاه مختصر ۷ـ واحد اختلاف پتانسیل و نیروی الکترو موتوری ـ قسمتی از ساختمان ـ پسر ۸ـ از آثار هنر ـ جهانگرد خارجی ۹ـ دختر طلائی ـ همه چیز شاعر ـ خمیده ـ درخت ۱۰ـ عدد سین ـ مادر ترکها ـ از خوردنی ها ۱۱ـ سعی و کوشش ـ دریای دوشمال شرقی تهران ـ شراب ۱۲ـ از کشورهای اروپای مرکزی ـ از سبزیهای خوردنی ۱۳ـ میوه خوب ـ از دروس کلاسیک ـ این نوع شیرینی را بیشتر میخورند ۱۴ـ بزرگترین سرمایه ـ نام معروفترین ستاره سریال تلویزیونی پیتون پلیس ـ رقص تند ۱۵ـ از خیابانهای پر رفت و آمد پایتخت ـ مال بر آفت ندارد.

عمودی:

۱ـ از پرندگان ـ از موجدین شیمی جدید ـ از اعضاء اصلی پرندگان ۲ـ ولی ـ از واحدهای پول ـ روشنی بخش شب تیره عشاق ۳ـ صورت ـ کارگاه فرنگی ـ از مجلات معروف خارجی ویژه بانوان ۴ـ نجیب زاده خارجی ـ فیزیکدان مشهور انگلیسی ۵ـ بقیه ـ پایان ـ حیوان ریشو ۶ـ از اجزاء اتومبیل ـ تقلید ـ نمونه گردار ۷ـ دستی ـ گردن ـ از قهرمانان کلیله و دمنه ـ فرمان ۸ـ از اسامی پسرانه خارجی ـ دستگاه مخصوص کشیدن و دود کردن شیره و سوخت تریاک ۹ـ پدر بزرگ ـ شیر ـ مقدار پولی که در قمار هر یک از بازیکنان اعلام می کنند ـ از پساوندها ۱۰ـ یکحرف و سه حرف ـ حق در سازمان ملل ـ قیمت ۱۱ـ دانه‌های فیلم استویک کوئین ـ سراغ او را در تروز بگیرید ـ بازگردانیدن ۱۲ـ از اصطلاحات سینمائی ـ از مجلات قدیمی ۱۳ـ مخفف اگر ـ از خوانندگان جنس لطیف ـ چنین بازی مشکل بمقصد میرسد ۱۴ـ از لوازم آرایش ـ سیار ـ از خود مرخص ۱۵ـ جنگ انگلیسی ـ از سینماهای پایتخت ـ گرو.



افقی:

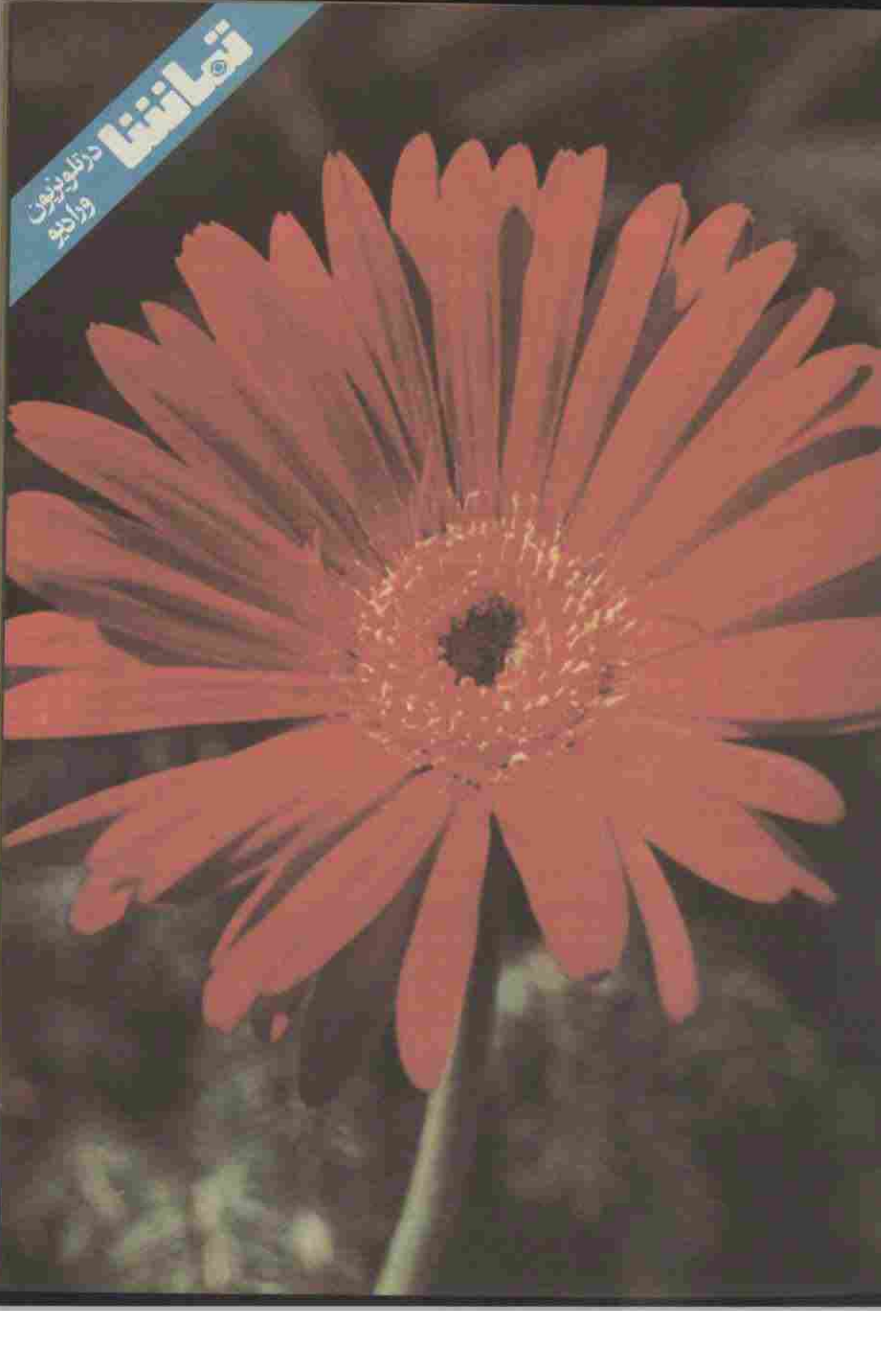
۱ـ از کشورهای اروپای مرکزی ـ دستگاهی که با استفاده از امواج کشتی وضع چیزی را در میان ابروها تعیین میکند ـ آخر کار ـ استانی درشمال ۲ـ از رنگهای اصلی ـ وسیله تقلیه‌ای در بالای کوه ـ لان کوچک ترش ـ ویژه ـ از آلات موسیقی ۳ـ آتش ـ بازیگر تخته نرد ـ از القاب قدیمی ـ نوعی پاپوش ـ ماده جمع شده ـ لقب چند تن از پادشاهان اشکانی ۴ـ مخفف که از ـ پدران ـ حرکت هوا ـ جنس خشن ـ محسر پرست ـ خرس تازی ۵ـ از شیرینی جات ـ خوشحال ۶ـ تفسیستک ـ از روزنامه‌های قدیمی ـ از ادیان ـ عذرا ـ از فلزات پر مصرف ۷ـ خوردنش را شرع حرام کرده است ـ بوی رطوبت ـ تخلص یکی از شعرای معاصر ایران ـ از عناصر شیمیائی ـ نوبیدی ۸ـ پهلوان مورد خطاب است ـ از شهرهای هلند ـ از روزهای خارجی ـ اندام مانند گل ـ خراش ـ گاوآهن ـ سازنیره ۹ـ لبخند ـ هندم ـ از تکاسان مشهور دنیا ـ اجتماع کرد ـ خودداری ۱۰ـ فیلمی با شرکت ریچارد ویدمارک ـ ریزه‌های آبگوشت ـ کبوتره پرنده‌ای مانند آلست ـ آترس ـ دادآشاز ـ قلعه‌ستکحی در زمان غزنویان.

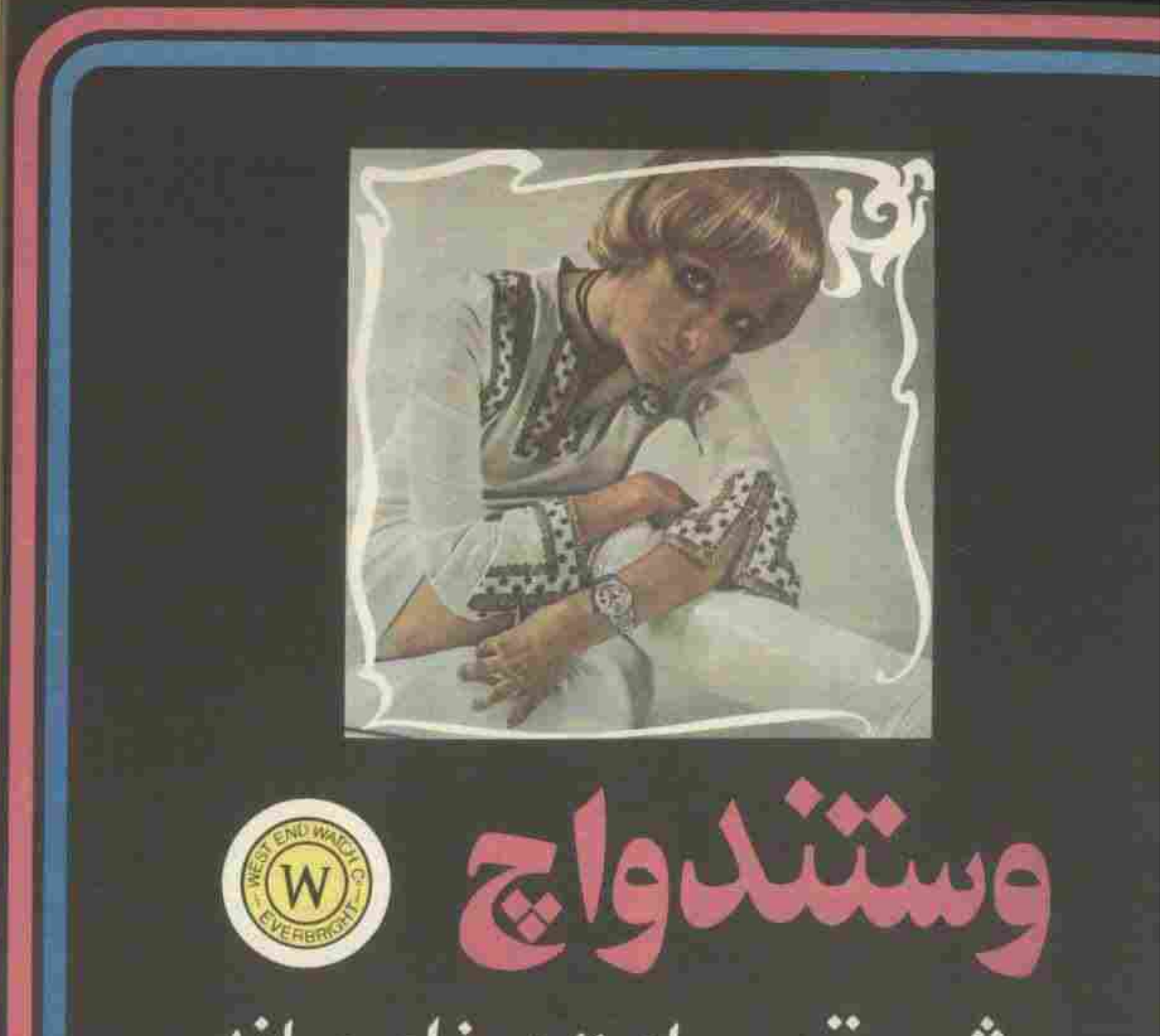
عمودی:

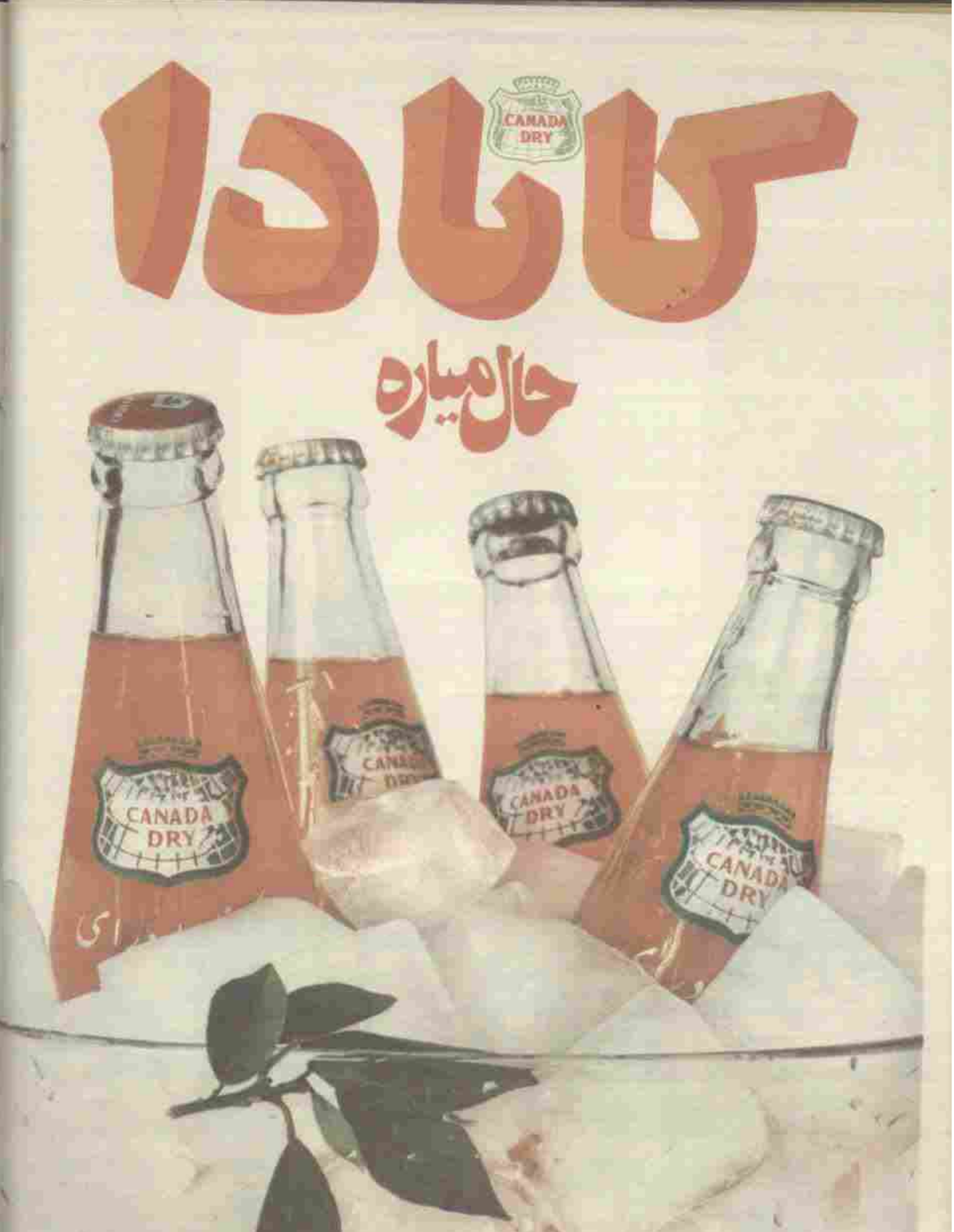
۱ـ کشوری در آسیای شرقی ۲ـ طمع ۳ـ ناحیه‌ای بین فرانسه و آلمان ـ چاشنی فیلمهای پر فروش روز ۴ـ کنار در سورت ـ از حروف ربط ۵ـ پایتخت کشوری در اروپای مرکزی ـ نشست و برخاست ۶ـ علامت مفعول صریح ـ فرمان ۷ـ جای بهترین دوست ۸ـ از شبهای سال ـ فیلمی با شرکت پل نیومن ۹ـ از پستگان دسته ۱۰ـ حلقه آویخته از زین اسب ـ از سین‌های هفت سین ۱۱ـ کسانیکه در این قسمت مطالعات کافی دارند ایران را بطور کامل میشناسند ۱۲ـ زشت و ناپسند ـ از خواهران برونته ۱۳ـ از حروف استثناء ـ محل و مکان ـ قله‌ای در فارس ۱۴ روباه کوچک ـ نوعی فیلم سینمائی و تلویزیونی ۱۵ـ از سازکهای دوچرخه ۱۶ـ طباخ ـ گرویدن و عقیده داشتن ۱۷ـ خوب ـ لحظه ـ کمانگیر مشهور ۱۸ـ مبحث نخستین ۱۹ـ فرزندان امیر ۲۰ـ خنده لکن ـ هیچ نیست که نو نشود ۲۱ـ در این دوروز حکم کیمیا را دارد ۲۲ـ دو مو ـ شلاق شب ۲۳ـ اصولی در هندسه ۲۴ـ از حروف ندا ۲۵ـ تخته بازی ـ از شهرستانهای مرکزی ۲۶ـ عدد ورزشی ـ از غلائم در زبان عربی ۲۷ـ از روانداز‌ها ـ قصه ۲۸ـ چای یا ۲۹ـ از محصولات سینمای ایران.



حل جدول شماره قبل


تماشا
در تلویزیون
و رادیو


وستندواچ
WEST END WATCH Co
W
EVERBRIGHT
مشهورترین ساعت درخاورمیانه
وستندواچ ساعت زنان و مردان روز



کانادا
CANADA DRY
حال میاره
CANADA DRY
CANADA DRY
CANADA DRY
CANADA DRY

صدای ایران

(از ۲۳ فروردین تا ۲۹ فروردین‌ماه ۱۳۵۲)

ساعات	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه
۰۰/۱۰	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۱/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۱/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۲/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۲/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۳/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۳/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۴/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۴/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۵/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۵/۰۳	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۵/۰۸	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی
۰۶/۰۰	برنامه گروه خبر بامداد	برنامه گروه خبر بامداد	برنامه گروه خبر بامداد	برنامه گروه خبر بامداد	برنامه گروه خبر بامداد
۰۷/۱۵	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان
۰۷/۳۰	برنامه گروه خبر بامداد	برنامه گروه خبر بامداد	برنامه گروه خبر بامداد	برنامه گروه خبر بامداد	برنامه گروه خبر بامداد
۰۹/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۹/۰۵	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده
۱۰/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۰/۰۵	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده
۱۱/۰۰	اخبار و مسائل عمرانی و اقتصادی	اخبار و مسائل عمرانی و اقتصادی	اخبار و مسائل عمرانی و اقتصادی	اخبار و مسائل عمرانی و اقتصادی	اخبار و مسائل عمرانی و اقتصادی
۱۱/۱۰	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده
۱۱/۴۰	گفتار مذهبی	گفتار مذهبی	گفتار مذهبی	گفتار مذهبی	گفتار مذهبی
۱۱/۵۸	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم
۱۲/۰۰	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر
۱۲/۰۶	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۳	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل
۱۲/۳۰	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران
۱۳/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۳/۰۵	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۱۳/۴۰	گلها	گلها	گلها	گلها	گلها
۱۴/۰۰	برنامه گروه خبر نیمروز	برنامه گروه خبر نیمروز	برنامه گروه خبر نیمروز	برنامه گروه خبر نیمروز	برنامه گروه خبر نیمروز
۱۵/۳۰	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۱۶/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۶/۰۵	برنامه ادبی	زندگی شیرین است	ترانه‌های ایرانی	درباره زبان فارسی	ترانه‌های ایرانی
۱۶/۳۰	آشنائی با موسیقی	آشنائی با موسیقی	آشنائی با موسیقی	آشنائی با موسیقی	آشنائی با موسیقی
۱۷/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۷/۰۵	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز
۱۸/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۸/۰۵	دهقان	دهقان	دهقان	دهقان	دهقان
۱۹/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۹/۱۰	-	-	-	-	اعانه ملی
۱۹/۱۵	ترانه‌های محلی	سپاهیان انقلاب	ترانه‌های محلی	سپاهیان انقلاب	-
۱۹/۴۰	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان
۲۰/۰۰	برنامه گروه خبر شب	برنامه گروه خبر شب	برنامه گروه خبر شب	برنامه گروه خبر شب	برنامه گروه خبر شب
۲۰/۳۰					
۲۱/۰۰	مشاعره	شاهکارهای ادبیات	جلوه‌های زیبائی	جنگ شب	گلها
۲۱/۳۰	گلها -	گلها -	موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر	- -	- -
۲۲/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۲۲/۰۳	داستان شب	داستان شب	داستان شب	جنگ شب	جنگ شب
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	گلها	-	-
۲۳/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۲۳/۰۵	موسیقی کلاسیک	موسیقی کلاسیک	موسیقی کلاسیک	جنگ شب	جنگ شب
۲۳/۳۰	برگ سبز	برگ سبز	برگ سبز	-	-
۲۴/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار

ویژهٔ روز جمعه

ساعات	برنامه
۰۵/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۵/۰۳	اخبار
۰۵/۰۶	برنامه صبحگاهی
۰۶/۰۰	برنامه [illegible] گروه اخبار رادیو
۰۸/۱۵	برنامه کودک
۰۹/۰۰	اخبار
۰۹/۰۵	شما و رادیو
۱۲/۰۰	اذان ظهر
۱۲/۰۶	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۳/۱۵	یک شاخه گل
۱۳/۳۰	سیر و سفر
۱۴/۰۰	نمایشنامه
۱۴/۴۰	گلها
۱۴/۰۰	اخبار و رپورتاژهای خبری
۱۵/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۶/۰۰	اخبار
۱۶/۰۳	ترانه‌های ایرانی
۱۶/۳۰	رادیو [illegible]
۱۷/۳۰	موسیقی غربی
۱۸/۰۰	اخبار
۱۸/۰۵	آهنگهای درخواستی تلفنی شنوندگان ایرانی
۲۰/۰۰	اخبار
۲۰/۳۰	جانی دالر
۲۱/۰۰	گلهای صحرائی
۲۲/۰۰	اخبار
۲۲/۰۵	نمایشنامه
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۰۰	اخبار
۲۳/۰۵	موسیقی [illegible]
۲۳/۳۰	ترانه‌های ایرانی
۲۴/۰۰	اخبار

پنجشنبه
راه شب
اخبار
راه شب
اخبار
راه شب
اخبار
راه شب
اخبار
راه شب
لام شاهنشاهی اعلام برنامه
اخبار
امه صبحگاهی
امه گروه خبر بامداد
امه کودکان
امه گروه خبر بامداد
اخبار
انه و خانواده
اخبار
انه و خانواده
بار و مسائل انی و اقتصادی
انه و خانواده
گفتار مذهبی
برنامه‌پخش دوم
اذان ظهر
بار مذهبی و سیاسی
شاخه گل
کارگران
اخبار
برنامه یط طباطبائی
گلها
برنامه گروه خبر نیمروز
موسیقی ایرانی
اخبار
ترانه‌های ایرانی
نائی با موسیقی
اخبار
چشم‌انداز
اخبار
دهقان
اخبار
-
اهیان انقلاب
تکنوازان
برنامه گروه خبر شب
ایرانی آفاق ایرانشهر
جنگ شب
-
اخبار
جنگ شب
-
اخبار
جنگ شب
-
اخبار

برنامه اول (شبکه)

پنجشنبه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۳۰ والت دیسنی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۷ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه وشهرستانها)
۱۹/۱۵ خانواده دیویس
۱۹/۴۴ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ مبارزان (قسمت دوم)
۲۲ سلام همسایه‌ها
۲۳/۳۰ اخبار

جمعه

۱۰/۵۰ فیلم
۱۱/۱۵ کارگاه موسیقی
۱۱/۳۵ کانون و سرهنگ
۱۲/۰۵ چاپارل
۱۲/۵۵ مسابقه جایزه بزرگ
۱۳/۳۵ بشقاب پرنده
۱۴/۱۰ موسیقی محلی
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ برنامه ورزشی، مسابقه
۱۷/۵۰ جنگ بزرگ
۱۸/۳۰ نامی
۱۹ مسابقه هفته
۱۹/۳۰ پزشک محله
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تامبو الاشو
۲۲ جستجو

یکشنبه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کارگر
۱۳/۳۰ لسی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه وشهرستانها)
۱۹/۱۵ دانش
۱۹/۴۴ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آیرون ساید (قسمت دوم)
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمی‌میرد
۲۳/۳۰ بیست و چهار ساعت

سه‌شنبه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۳۰ دکتر بعدازاین
۱۴ قرن بیست ویکم
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه وشهرستانها)
۱۹/۱۵ رازها
۱۹/۴۴ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ پژواک
۲۲ هفت شهر عشق
۲۲/۴۰ فیلم سینمائی
۲۴ بیست و چهار ساعت

شنبه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۳۰ بیقرار
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ مربعی محبوب من
۱۹ اخبار (شبکه وشهرستانها)
۱۹/۱۵ شهر آفتاب
۱۹/۴۴ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ دنیای یکرن
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ روزهای زندگی
۲۲ آدم و حوا
۲۳ موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰ بیست و چهار ساعت

دوشنبه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ هالیوود و ستارگان
۱۳/۳۰ درباره زبان فارسی
۱۴ ترانه‌های ایرانی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ تانی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه وشهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۴ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گفت وگفتار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خانه بدوش
۲۱/۵۵ ایران زمین
۲۲/۳۰ سیرک‌بازان
۲۳/۳۰ بیست و چهار ساعت

چهارشنبه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ البور تویست
۱۳/۳۰ موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ دور دنیا
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ جادوی علم
۱۹ اخبار (شبکه وشهرستانها)
۱۹/۱۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ حامیان
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ روزهای زندگی
۲۱/۵۵ نغمه‌ها
۲۲/۳۰ تآتر
۲۳/۳۰ بیست و چهار ساعت

تماشا جدول هفتگی برنامه‌های اول (شبکه) و دوم تلویزیون ملی ایران

(از ۲۳ تا ۲۹ فروردین‌ماه ۱۳۵۴)

پنجشنبه

۱۸/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
۱۹ اخبار کوتاه
۱۹/۰۵ لورل وهاردی
۱۹/۴۰ روزنه
۲۰ وارنه
۲۰/۱۵ بالای شهر، پائین شهر
(لباسی به‌ارزش ۵ دلار و ۹۸ سنت)
۲۱ اسکاتس یک‌میلیون‌یاردی
(قسمت سوم)
۲۱/۳۰ اخبار از برنامه دوم
۲۲ فیلم سینمائی
(دام نیمه‌شب)
۲۳/۴۵ موسیقی نیمه‌شب

جمعه

۱۷/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
۱۸ وارنه جمعه
۱۸/۴۵ جنگ سینمائی
۲۰/۱۰ فیلم جمعه
سالی (دختر سیرکباز) اثر دیوید. وارک. گریفیث
۲۱/۳۰ اخبار از برنامه دوم
۲۱/۴۵ هفته‌ای که گذشت
۲۲/۱۵ شناسائی موسیقی
(موسیقی شرقی)

یکشنبه

۱۸/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
۱۹ اخبار کوتاه
۱۹/۰۵ کمدی کلاسیک
(در نیمه‌راه هالیوود)
۱۹/۴۰ تام‌جونز
۲۰/۱۰ راپتی سوم (قسمت دوم)
۲۱ هفت‌گنبد (مجله هنرهفته)
۲۱/۳۰ اخبار از برنامه دوم
۲۲ جنایت
(سیل)
۲۲/۵۰ نامها و نشانها
۲۳/۲۰ حرفی برای گفتن

سه‌شنبه

۱۸/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
۱۹ اخبار کوتاه
۱۹/۰۵ وارنه
۱۹/۳۰ دیگر بعدازاین
(اگر میتولی یکبی کمک بکنی.... تکن)
۲۰ انسانها و مکانها
۲۰/۳۰ استادان موسیقی
۲۱ بحران (آتاتورک)
۲۱/۳۰ اخبار از برنامه دوم
۲۲ همسران و دختران
(قسمت اول)
۲۲/۵۰ موسیقی کلاسیک
(قلب‌آتریمون ـ آلاری از ۲۷ = موتسارت و شوبن)

شنبه

۱۸/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
۱۹ اخبار کوتاه
۱۹/۰۵ برزخ
۱۹/۵۵ ادبیات جهان (قسمت اول)
(اسکات فیتزجرالد)
۲۰/۳۰ داستان‌فورسایت‌ها (قسمت ۳۴) (انتصاب)
۲۱/۲۰ وارنه
۲۱/۳۰ اخبار از برنامه دوم
۲۲ فیلم هفته
(گردباد عشق)

دوشنبه

۱۸/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
۱۹ اخبار کوتاه
۱۹/۰۵ برزخ
۲۰ موسیقی اصیل ایرانی
۲۰/۴۰ لنسر
(نیمه عمر)
۲۱/۳۰ اخبار از برنامه دوم
۲۲ جهان تآتر
(شبی بیرون از خانه اثر: هارولد پینتر

چهارشنبه

۱۸/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
۱۹ اخبار کوتاه
۱۹/۰۵ برزخ
۱۹/۵۵ وارنه
۲۰/۰۵ دنیای والت‌دیسنی
(کوزر معجزه‌گر)
۲۱ مرزهای دانش
۲۱/۳۰ اخبار از برنامه دوم
۲۲ سریال سینمائی
(قلب بی‌قرار)
۲۳/۳۵ موسیقی نیمه‌شب

برنامه دوم

رادیو

(از ۲۳ فروردین تا ۲۹ فروردین‌ماه ۱۳۵۴)

ساعات	پنجشنبه	ویژهٔ روز جمعه	ساعات	شنبه	ساعات	یکشنبه	ساعات	دوشنبه	ساعات	سه‌شنبه	ساعات	چهارشنبه
۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۰۷/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (S)	۰۷/۰۵ بامداد و موسیقی (S)	۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (S)	۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (S)	۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (S)	۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (S)	۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (S)
۰۷/۳۰	اخبار	۰۸/۳۰ اخبار	۰۷/۳۰	اخبار	۰۷/۳۰	اخبار	۰۷/۳۰	اخبار	۰۷/۳۰	اخبار	۰۷/۳۰	اخبار
۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (S)	۰۸/۳۵ ترانه‌های ایرانی	۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (S)	۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (S)	۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (S)	۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (S)	۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (S)
۰۸/۰۰	ترانه‌های ایرانی	۰۹/۰۰ موسیقی سبک (S)	۰۸/۰۰	ترانه‌های ایرانی	۰۸/۰۰	ترانه‌های ایرانی	۰۸/۰۰	ترانه‌های ایرانی	۰۸/۰۰	ترانه‌های ایرانی	۰۸/۰۰	ترانه‌های ایرانی
۰۸/۳۰	آهنگهای روز (S)	۰۹/۳۰ آیینه آدینه	۰۸/۳۰	آهنگهای روز (S)	۰۸/۳۰	آهنگهای روز (S)	۰۸/۳۰	آهنگهای روز (S)	۰۸/۳۰	آهنگهای روز (S)	۰۸/۳۰	آهنگهای روز (S)
۰۹/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۱۱/۳۰ موسیقی جاز (S)	۰۹/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۰۹/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۰۹/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۰۹/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۰۹/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)
۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی	۱۲/۳۰ چاپ دوم	۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی	۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی	۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی	۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی	۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰	نامه‌های یک جهانگرد	۱۳/۳۰ اخبار	۱۰/۳۰	نامه‌های یک جهانگرد	۱۰/۳۰	نامه‌های یک جهانگرد	۱۰/۳۰	نامه‌های یک جهانگرد	۱۰/۳۰	نامه‌های یک جهانگرد	۱۰/۳۰	نامه‌های یک جهانگرد
۱۱/۰۰	ترانه‌های محلی	۱۳/۳۵ موسیقی ایرانی	۱۱/۰۰	ترانه‌های محلی	۱۱/۰۰	ترانه‌های محلی	۱۱/۰۰	ترانه‌های محلی	۱۱/۰۰	ترانه‌های محلی	۱۱/۰۰	ترانه‌های محلی
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (S)	۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی	۱۱/۳۰	موسیقی جاز (S)	۱۱/۳۰	موسیقی جاز (S)	۱۱/۳۰	موسیقی جاز (S)	۱۱/۳۰	موسیقی جاز (S)	۱۱/۳۰	موسیقی جاز (S)
۱۲/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی	۱۲/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۱۲/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۱۲/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۱۲/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۱۲/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)
۱۳/۰۰	ترانه‌های ایرانی (S)	۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه	۱۳/۰۰	ترانه‌های ایرانی (S)	۱۳/۰۰	ترانه‌های ایرانی (S)	۱۳/۰۰	ترانه‌های ایرانی (S)	۱۳/۰۰	ترانه‌های ایرانی (S)	۱۳/۰۰	ترانه‌های ایرانی (S)
۱۳/۳۰	برنامه گروه خبر نیمروز	۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی	۱۳/۳۰	برنامه گروه خبر نیمروز	۱۳/۳۰	برنامه گروه خبر نیمروز	۱۳/۳۰	برنامه گروه خبر نیمروز	۱۳/۳۰	برنامه گروه خبر نیمروز	۱۳/۳۰	برنامه گروه خبر نیمروز
۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی	۱۵/۰۰ موسیقی فیلم (S)	۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی	۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی	۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی	۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی	۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی	۱۵/۳۰ موسیقی برای جوانان	۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی	۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی	۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی	۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی	۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰	برنامه‌بزبان فرانسه	۱۹/۳۰ اخبار	۱۴/۳۰	برنامه‌بزبان فرانسه	۱۴/۳۰	برنامه‌بزبان فرانسه	۱۴/۳۰	برنامه‌بزبان فرانسه	۱۴/۳۰	برنامه‌بزبان فرانسه	۱۴/۳۰	برنامه‌بزبان فرانسه
۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی	۱۹/۳۵ تآتر	۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی	۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی	۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی	۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی	۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰	نمایشنامه	۲۰/۳۰ برنامه گلها	۱۵/۰۰	نمایشنامه	۱۵/۰۰	نمایشنامه	۱۵/۰۰	نمایشنامه	۱۵/۰۰	نمایشنامه	۱۵/۰۰	نمایشنامه
۱۶/۰۰	آهنگهای روز (S)	۲۱/۳۰ موسیقی کلاسیک	۱۶/۰۰	آهنگهای روز (S)	۱۶/۰۰	آهنگهای روز (S)	۱۶/۰۰	آهنگهای روز (S)	۱۶/۰۰	آهنگهای روز (S)	۱۶/۰۰	آهنگهای روز (S)
۱۶/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	۲۳/۰۳ آهنگهای نیمه‌شب	۱۶/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	۱۶/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	۱۶/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	۱۶/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	۱۶/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۶/۴۵	تدریس‌زبان فرانسه	۰۱/۰۰ پایان برنامه	۱۶/۴۵	تدریس‌زبان فرانسه	۱۶/۴۵	تدریس‌زبان فرانسه	۱۶/۴۵	تدریس‌زبان فرانسه	۱۶/۴۵	تدریس‌زبان فرانسه	۱۶/۴۵	تدریس‌زبان فرانسه
۱۷/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)		۱۷/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۱۷/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۱۷/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۱۷/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۱۷/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)
۱۸/۰۰	ارکسترهای بزرگ جهان (S)		۱۸/۰۰	تاریخ رشد فرهنگی و علمی بشر	۱۸/۰۰	ارکسترهای بزرگ جهان (S)	۱۸/۰۰	ارکسترهای بزرگ جهان (S)	۱۸/۰۰	ارکسترهای بزرگ جهان (S)	۱۸/۰۰	ارکسترهای بزرگ جهان (S)
۱۸/۳۰	شعر و موسیقی		۱۸/۳۰	شعر و موسیقی	۱۸/۳۰	شعر و موسیقی	۱۸/۳۰	شعر و موسیقی	۱۸/۳۰	شعر و موسیقی	۱۸/۳۰	شعر و موسیقی
۱۹/۰۰	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز		۱۹/۰۰	بهترین آهنگهای روز (S)	۱۹/۰۰	بهترین آهنگهای روز (S)	۱۹/۰۰	بهترین آهنگهای روز (S)	۱۹/۰۰	بهترین آهنگهای روز (S)	۱۹/۰۰	بهترین آهنگهای روز (S)
۱۹/۳۰	اخبار		۱۹/۳۰	اخبار	۱۹/۳۰	اخبار	۱۹/۳۰	اخبار	۱۹/۳۰	اخبار	۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۳۵	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز		۱۹/۳۵	فرهنگ ایران زمین	۱۹/۳۵	موسیقی فیلم (S)	۱۹/۳۵	فرهنگ ایران زمین	۱۹/۳۵	موسیقی فیلم (S)	۱۹/۳۵	فرهنگ ایران زمین
۲۰/۰۰	موسیقی ایرانی		۲۰/۰۰	موسیقی ایرانی	۲۰/۰۰	موسیقی ایرانی	۲۰/۰۰	موسیقی ایرانی	۲۰/۰۰	موسیقی ایرانی	۲۰/۰۰	موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰	تئاتر روز		۲۰/۳۰	شناخت هنر	۲۰/۳۰	هنر هفتم	۲۰/۳۰	جهان اندیشه	۲۰/۳۰	ادبیات جهان	۲۰/۳۰	دانش
۲۱/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)		۲۱/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۲۱/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۲۱/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۲۱/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	۲۱/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)
۲۲/۳۰	کتاب شب		۲۲/۳۰	کتاب شب	۲۲/۳۰	کتاب شب	۲۲/۳۰	کتاب شب	۲۲/۳۰	کتاب شب	۲۲/۳۰	کتاب شب
۲۳/۰۰	موسیقی ایرانی (S)		۲۳/۰۰	موسیقی ایرانی (S)	۲۳/۰۰	موسیقی ایرانی (S)	۲۳/۰۰	موسیقی ایرانی (S)	۲۳/۰۰	موسیقی ایرانی (S)	۲۳/۰۰	موسیقی ایرانی (S)
۲۳/۳۰	آهنگهای نیمه شب (S)		۲۳/۳۰	آهنگهای نیمه شب (S)	۲۳/۳۰	آهنگهای نیمه شب (S)	۲۳/۳۰	آهنگهای نیمه شب (S)	۲۳/۳۰	آهنگهای نیمه شب (S)	۲۳/۳۰	آهنگهای نیمه شب (S)
۰۱/۰۰	پایان برنامه		۰۱/۰۰	پایان برنامه	۰۱/۰۰	پایان برنامه	۰۱/۰۰	پایان برنامه	۰۱/۰۰	پایان برنامه	۰۱/۰۰	پایان برنامه

برنامه‌های هفتگی تلویزیون و رادیو



ی جلد: بهار
سلاید رنگی از: بهمن جلالی

تغییراتی در برنامه ها

بطوریکه خوانندگان ارجمند در جدول برنامه‌های برنامه اول و برنامه دوم ملاحظه می‌کنند، با پایان یافتن تعطیلات نوروزی در برنامه‌ها تغییراتی داده شده است. بخش‌دوم برنامه اول هرروز از ساعت ۱۸، و برنامه دوم از ساعت ۱۸/۳۰ آغاز میشود. در هردو برنامه در ساعات پخش برخی از برنامه‌ها تغییراتی داده شده و چند برنامه و فیلم جدید در دوفرستنده ملاحظه خواهید کرد. برای اطلاع دقیق از ساعات پخش برنامه‌ها و تغییراتی که پدید آمده به‌جدول ضمیمه مجله مراجعه کنید.

گسترش بازهم بیشتر شبکه رادیو تلویزیون ملی ایران در آغاز سال ۱۳۵۲

با آغاز سال نو، گروه بیشتری از هم‌میهنان ما بدریافت تصویر و صدای تلویزیون موفق شدند، و در جهت رسایی باز هم بیشتر «صدای ایران» در غرب کشور نیز گامی بلند برداشته شد:

فرستنده رادیویی بناب: فرستنده رادیویی شهر بناب در نزدیکی مراغه در استان آذربایجان شرقی همزمان با شروع سال جدید آغاز به‌کار کرد، این فرستنده که‌درآینده دو ۴۰۰ کیلووات کوپل خواهد بود در حال حاضر با ۴۰۰ کیلووات بطور آزمایشی شروع بکار کرده است.

تبریز به‌شبکه پیوست: همزمان با لحظات آغاز سال نو، مرکز رادیوتلویزیون ملی‌ایران از طریق خط مایکروویو قادر به پخش برنامه‌های شبکه سراسری شد، و اهالی تبریز توانستند مجموعه برنامه‌های شبکه سراسری را مستقیماً ملاحظه کنند.

زنجان: یکی دیگر از شهرهایی که در آستانه سال۵۲ برنامه‌های تلویزیون‌ملی ایران را از طریق مایکروویو دریافت کرد، شهرستان زنجان بود، قدرت فرستنده‌زنجان ۱۰وات، قدرت‌تشعشع آن۴۰۰ وات وارتفاع دکل فرستنده ۱۵ متر است. منطقه پوشش فرستنده زنجان و اطراف خواهد بود. مسئله اساسی اینست که فرستنده زنجان برنامه‌های خود را روی کانال ۴ پخش می‌کند بنا براین برای دریافت کیفیت بهتر صدا و تصویر درگیرنده‌ها، باید آنتن‌های گیرنده نیز از نوع آنتن‌های کانال ۴باشد.

ملایر: ایستگاه فرستنده تلویزیونی ملایر درارتفاعات‌حاجی‌آباد نصب شده‌است، ارتفاع دکل آن ۵۵ متر، قدرت فرستنده۵ وات و قدرت تشعشع فرستنده ۲۰۰ وات است، این‌فرستنده برنامه‌های‌شبکه‌سراسری را همزمان با آغاز سال نو از فرستنده‌بارند همدان دریافت و برای ملایر و اطراف آن پخش نمود.

چون‌فرستنده ملایر برنامه‌های خودرا روی کانال ۸ پخش میکند بنابراین برای دریافت کیفیت بهتر صدا و تصویر در گیرنده‌ها باید از نوع آنتن‌های کانال ۸ باشد.

رضائیه: روز هفتم فروردین این مرکز تلویزیونی رضائیه به‌شبکه سراسری کشور پیوست.

هجدهم مردادماه ۱۳۴۷ رضائیه‌بعنوان نخستین مرکز شهرستانی تلویزیون ملی ایران بدست علیاحضرت‌فرح‌پهلوی‌شهبانوی ایران گشایش یافت. کارتلویزیون رضائیه با پخش سه ساعت برنامه در روز آغاز شد، قدرت فرستنده تلویزیونی رضائیه در آغاز کار پنجاه وات بود و محل آن درباغ‌ملی شهر رضائیه.

روز هفتم فروردین تلویزیون رضائیه در ساختمان بزرگی که بااستودیوهای‌تولید برنامه مجهز است به‌شبکه سراسری‌کشور پیوست واینک رضائیه بافرستنده‌ای‌پرقدرت امکان خواهد داشت که علاوه برتولید و پخش برنامه‌های محلی برنامه‌های‌تلویزیونی تهران را نیز مستقیماً پخش کند.

برنامه‌اول (شبکه)

یکشنبه ۱۲ فروردین‌ماه

ساعت ۱۸،۰۵

آموزش روستایی

کشاورزان

نمایش فیلم مبارزه با علفهای هرز و گفتگو با دو تن از پاسداران اشراف تهران.

الیزابت مونتگمری و دیک سارجنت



ساعت ۱۹،۰۰

افسونگر

گمشدن تاباتا

کارگردان ویلیام آشر
بازیگران الیزابت مونتگمری ــ دیک سارجنت

تاباتا دختر کوچولوی ساماندا حالی هر که از مادر افسونگری را به ارث برده چون احساس می‌کند که مادرش آنطور که باید و شاید به او نمی‌رسد، برای خودش مادرکه دستوپا می‌کند و بگریزش می‌رود، در حالیکه این کار باعث ماجرایی می‌شود که در فیلم ملاحظه خواهید کرد.

دوشنبه ۱۳ فروردین‌ماه

ساعت ۰۵-۱۸

آموزش روستایی

ورزش از مجموعه برنامه‌های روستایی

کشتی آزاد با همکاری آقایان گیوه‌چی و آهنگران - مجری برنامه علاء بهمنش.

ساعت ۱۵-۱۹

تلاش

شرکت کنندگان مسابقه تلاش، در رشته‌های شنا، جغرافیای جهان و سینما، مبارزه می‌کنند.

سه‌شنبه ۱۴ فروردین‌ماه

ساعت ۴۳-۱۳

درباره زبان فارسی

گفتگویی با آقای دکتر احمدرجایی استاد پژوهشکده فرهنگ ایران درباره هنر ادبیات و نقش آن در جامعه.

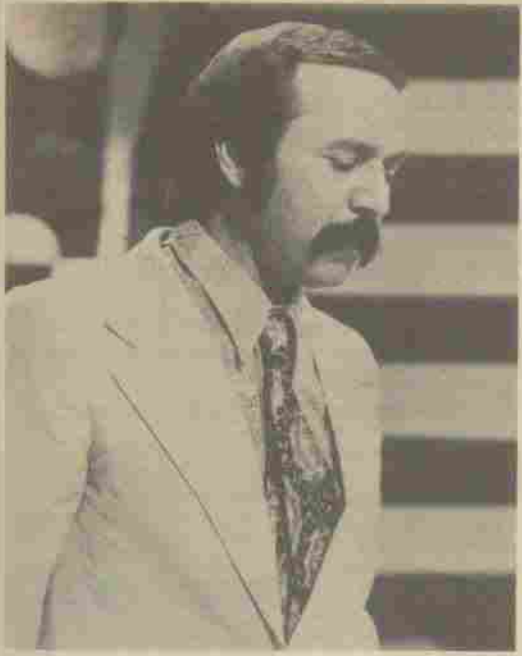
ساعت ۳۰-۲۱

فیلم مستند

بنیاد امریکایی نابینایان

این فیلم نمایشگر زندگی افراد نابینا است و اینکه با استفاده از چه راههایی میتوان آنان را یاری داد بدون اینکه این کمک و همدردی آنان را ناراحت کند.

چهارشنبه ۱۵ فروردین‌ماه



ساعت ۳۰-۲۱

نغمه‌ها

واریته آواز با شرکت اولیاء، سوسن، دلی، پوله، ژاکلین.

ساعت ۳۰-۲۲

تآتر

شب شگفت‌آور

اثر: سلاومیر مروژک، نویسنده لهستانی
برگردان: ایرج ذهری
بازیگران: آهو خردمند، پرویز کاردان و سیروس ابراهیم‌زاده
کارگردان فنی: فرانک دولتشاهی



سیروس ابراهیم‌زاده و پرویز کاردان دراجرای شب شگفت‌آور

پنجشنبه ۱۶ فروردین ماه

ساعت ۲۲

سلام همسایه‌ها باشرکت هنرمندان رادیو تلویزیون



جمعه ۱۷ فروردین ماه

ساعت ۱۱-۳۰

کارگاه موسیقی

موسیقی کودکستانی

کودکان سرود جدیدی بنام «تمرین سازها» را اجرا می‌کنند و سازهای آموزشی مخصوص را توام با حرکات موزون می‌نوازند.



کودکان در اجرای برنامه هنری

ساعت ۱۳-۱۵

جایزه بزرگ

شاگردان دبیرستان دخترانه محمودزاده با دانش‌آموزان منتخب دبیرستان پسرانه هدف مسابقه میدهند.

ساعت ۱۴-۰۵

موسیقی محلی

در برنامه موسیقی رادیوتلویزیون ملی ایران مرکز خلیج فارس پیوند، شهدخت، دل‌آرام چند ترانه محلی اجرا می‌کنند.

شنبه ۱۸ فروردین ماه

ساعت ۱۸-۰۵

آموزش روستایی

تقویم کشاورزی

تقویم کشاورزی، هرس الاره موسیقی محلی پاسخ بسؤالات ، کاشت درختان ، قسمتهای مختلف برنامه روستائیان را دربر می‌گیرد.



مسعود اسدالهی و بهمنیار در آدم و حوا

ساعت ۲۱-۰۰

آدم و حوا

هابیل و قابیل

خانواده آدم و آقای عیارکی بفکر بچه افتادند و اتفاقا بانو خانم و حوا هر دو با هم حامله میشوند و این مسأله ماجرایی بوجود می‌آورد که در داستان هابیل و قابیل خواهید دید.

یکشنبه ۱۹ فروردین‌ماه

ساعت ۰۵-۱۸

آموزش روستایی

کشاورزان

نمایش فیلمی درباره کشت وبرداشت مارچوبه و گفتگو با دو تن از کشاورزان درباره این گیاه و انواع و پرورش آن.

ساعت ۳۰-۱۸

کودک

ما و شما

در برنامه ما و شما نامه‌های بچه‌ها مطرح می‌شود و به آنها پاسخ داده می‌شود؛ خانم نوائشاهی کارگردان فنی این میهمان برنامه هستند و راجع به کار خود توضیح میدهند.



ساعت ۲۲

چشمك

با شرکت: گوگوش

دوشنبه ۲۰ فروردین‌ماه



پرویز کاردان

ساعت ۲۱

مراد برقی

سال‌نو ـ خونه نو

در برنامه گذشته دیدیم که سراغ برقی متهم به دزدی شده اما این پول از کجا به جیب مراد برقی آمده و دزد کیفا پول آقای جوهرچی داماد اول جعفر آقا کیست معمائی است که در این برنامه حل خواهد شد.

سه‌شنبه ۲۱ فروردین‌ماه

ساعت ۵-۱۸

آموزش روستایی

زنان روستایی

در برنامه خاص زنان روستایی، فیلمی درباره کشت گل کوکب و پرورش آن به نمایش درمی‌آید و مجری برنامه در این مورد توضیح می‌دهد، بعد فیلمی خواهد بود از کشت برگ‌چغندر، پیام‌بهداشتی وموسیقی محلی نیز از قسمتهای دیگر برنامه است.

ساعت ۰۵-۲۱

هفت‌شهرعشق

شرح حال صاحب بیدگلی شاعر و عارف قرن ۱۳ همراه با ارکستر هفت شهر عشق و آواز سوگل و شجریان.

چهارشنبه ۲۲ فروردین‌ماه

ساعت ۰۵-۱۸

آموزش روستایی

اینجا و آنجا

مار از حیوانات خوش خط و خال جنگل است که انواع و اقسام دارد که با وجود همه زیبایی گاه بی‌آزار و زمانی سمی و خطرناک است، در برنامه زندها چگونه زندگی می‌کنند، با این حیوان آشنا میشوید. و پس از آن در بخش جنگلهای جهان نمو و زندگی در جنگل بررسی می‌شود تا نوبت به پاگریالی هویجخوار دائمی فیلمهای کارتون و داستانهای خوشمزه‌اش برسد. مجموعه این برنامه برای کودکان روستایی توسط محمد تلری تهیه شده و احترام پرومند آنرا اجرا می‌کند.

ساعت ۳۰-۱۹

جادوی‌علم

اسیدها و خواص آن

آقای وزیرزاده این‌هفته درباره اسیدها، خواص و موارد مصرف آن صحبت میکند، و برای این بررسی دقیق ابتدا اسیدها را بصورت آنچه در خوراک و خانه بکار میرود و آنچه در صنعت مورد استفاده است تقسیم می‌کند و علاقه‌مندان یاد می‌گیرند که در کتاب، چکیده قهوه، مایعات... چه اسیدهایی وجود دارد و یا در صنایع و کارخانه‌های بزرگ چه نوع اسیدی قابل استفاده است.



ساعت ۳۰-۲۲

تئاتر

تله‌موش

نوشتهٔ آگاتاکریستی- برگردان: محمودعنایت- کارگردان: نوذر آزادی

برنامه دوم



نمایش مجموعه پی‌در‌پی زندانی

ازقسمت دوازدهم تا هفدهم

از روز یکشنبه ۱۳ فروردین تا شنبه ۱۸ فروردین
از برنامه دوم ادامه خواهد یافت

نبه۱۲ فروردین ماه

ساعت ۳۰-۱۸

وز در اصفهان (بزم کمال)

مجلسی که بیاد کمال‌الدین
شاعر ارجمند در کاخ عالی قاپو
ی گزیدگان ادب اصفهان آقایان
ـ کیوان ـ متین ـ دکترسیاسی
شاعری و عده‌ای از سخن‌شناسان
ران شعر گردهم آمده‌اند و
وسیقی ملی حسن کسائی و جلال
ه دیگر هنرمندان آن سامان به
بزم میافزایند.

ساعت۳۰-۱۹

فیلم مستند

سرار چشمهٔ مازیما

میان سرزمین‌های خشک آفریقا
ران بخصوص، قادر به‌ادامهٔ حیات
ك چشمه آب شیرین بنام «مازیما»
د، که باعث بقای نسل جانداراني
برای ادامهٔ زندگی نیاز به‌محیطی
ترس بشر دارند.
اع پرندگان، خزندگان، اسبهای
ساحهای بزرگ و حتی سایر
خشکی نیز در این چشمه که آب
ن در سراسر افریقا معروف است،
ده‌اند. گروهی که برای‌فیلمبرداری
ه‌عزیمت کرده‌اند، شیوه‌های‌مختلف
ی را در این چشمه و شگفتیهای
ه می‌کنند.
این چشمه که از هرجانوری
وت جانوران ضعیف شکارجانوران
یشوند و بقای آنها را تامین می-
ر بعضی مواقع هم جنگ برای
نمایانگر دیگر شگفتیهای ایـن
ت.
ته فیلم را باید دید تا بیشتر بـه
ا مازیما پی برد.

ساعت ۴۰-۲۰

هفت گنبد

مجله هنرهفته

ساعت ۵۰-۲۱

جنایت

Crime of Passion

داستان این‌هفته: ژان پل

با شرکت: جان‌فیلیپس ـ آنتونی
لیوتنز
کارگردان: والری هنسون
ژان پل جوانی است عضو حزب کمونیست که سخت به‌عقاید خود دلبسته و زندگی را از دریچه تنگ جهان‌بینی خویش می‌بیند. زندگی درهم و برهمی دارد و روزی بخود می‌آید که باتهام قتل همسرش در دادگاه محاکمه میشود...



جان فیلیپس

ساعت ۵۰-۲۲

فیلم سینمایی

زوج‌های سرگردان

کارگردان: فردی فرانسیس
با شرکت جرج چاکریس

در این فیلم جرج چاکریس نقش یك گروهبان جوان نیرو هوائی را دارد بیام‌لازی که هوارء از خدمت فرار میکند و مورد بازخواست قرار میگیرد یکروز در اثر نزاع با یك گروهبان تصور میکند که او را کشته در نتیجه با دوست دخترش بنام جولی فرار میکند اما در یك رستوران پس از صرف غذا جولی با دختری بنام آیرین اشتباهاً سوار موتور سیکلت دوست پسر یکدیگر میشوند و همین مسأله باعث میشود مدتی سرگردان بمانند و با حوادثی روبرو شوند.

جرج چاکریس



دوشنبه ۱۳ فروردین‌ماه



مینا

ساعت ۲۰ــ۱۸

کنسرت خوانندگان

با شرکت مینا و خوانندگان معروف ایتالیا و اروپا



ساعت ۱۹

فیلم سینمایی

ملکه برفی

فیلم جذاب ملکه‌برفی که قرار بود روز اول فروردین از برنامه دوم پخش شود در اینروز به‌نظر تماشاگران می‌رسد. ماجرای افسانه آمیز فیلم داستان نامادری ظالمی است که با دختر همسرش بدرفتاری می‌کند، دختر با پسری زیبا بنام ایوان آشنا می‌شود و ماجراهای روبرو شدن با جادوگران و طلسمها در جنگل و...

دیدن این‌فیلم‌زیبارا به‌همه،بخصوص نوجوانان توصیه می‌کنیم.



ساعت ۳۰-۲۰

سنت سیزده نوروز

گفتگویی دربارهٔ اسطوره سیزدهم فروردین، و عدد سیزده و آداب ایرانیان قدیم در برگزاری این روز.

ساعت ۴۰-۲۰

لنسر

داستان این هفته : کلانتر

کارگردان: دونالد ریچاردسن
با شرکت: جیمز استیسی ـ آلندرو دوگان ـ وارن اوتس ـ گای استاکول

ـ کریسول که خائن و حیله‌گر است با نیرنگ و کلک توجه اهالی شهر را بخود جلب می‌کند و درجلب اعتماد مردم چنان موفق می‌شود که آنهارا بعنوان کلانتر خلع سلاح می‌کند. جانی‌لنسر ازاین جریان آگاه می‌شود و داستان فیلم از برخورد این دو ادامه می‌یابد......

ساعت ۲۴

تآتر ایران در سال ۱۳۵۱

بحث و بررسی درباره تآتر ایران در سال گذشته با ارائه نمونه‌هایی از نمایشنامه‌هایی که در امسال بروی صحنه آمده است، و گفتگو با تماشاگران تآتر، هنرمندان و بازیگران تآتر ایران.

سه‌شنبه ۱۴ فروردین‌ماه

روز سه‌شنبه ۱۴ فروردین بمناسبت رحلت حضرت رسول اکرم (ص) و شهادت حضرت امام حسن (ع) برنامه دوم تعطیل خواهد بود.

چهارشنبه ۱۵ فروردین ماه

ساعت ۱۰-۲۰

دنیای والت دیسنی

بهترین سگهای دنیا

این بار والت دیسنی از زندگی، نژاد... ی مختلف و متنوع سگ‌ها و استفاده‌هایی ... از این حیوان در کشورهای گوناگون ... بعمل می‌آید صحبت می‌کند و همراه ... فیلم نمونه‌های جالبی از این سگ‌ها و ... یقه آنها را با انسان نشان می‌دهد.....

ساعت ۲۱

مرزهای دانش

در این برنامه پروفسور سمیعی استاد ... شگاه تهران شرکت دارند و درباره ... م یك عمل جراحی روی مغز که برای ... شتن یك غده سرطانی صورت می‌گیرد ... یحاتی میدهند. عمل برداشت غده ... طانی از مغز در بیمارستان پهلوی ... شگاه تهران انجام گرفته که گروه ... ی تلویزیون ملی ایران از انجام آن ... ر تهیه گردیده‌اند که در این برنامه به ... میرسد.

ساعت ۲۲

سریال سینمایی

روی اسلید شرور

Evil - Roy Slade

کارگردان: جری‌پاریس
با شرکت: میکرولی - دیکشنان - ... ی گیبسون

سرخپوستان به کاروانی حمله می‌... د و تنها چیزی که از این کاروان باقی ... ماند پسرك خردسالی است که در آغوش ... ت رشد کرده و بعدها بعنوان «روی ... لیدشرور» معروف میشود. «روی» که از ... و عاطفه انسانی چیزی نمی‌داند، دست به ... وغارت میزند تا اینکه روزی با دختر ... ائی آشنا میشود واین عشق زندگی ... ه او را دستخوش ماجراها و حوادث ... یاری می‌کند....

پنجشنبه ۱۶ فروردین ماه

ساعت ۲۲

فیلم سینمایی پنجشنبه



آنتونی کوئین و روسانا اسکیافینو در صحنه‌ای از فیلم «عصیانگر»

عصیانگر

The Rover

کارگردان: ترنس‌یانگ
● باشرکت آنتونی کوئین - روسانا اسکیافینو - ریتاهیورث

پیرول (آنتونی کوئین) ملوانی است که در فرانسه وانگلستان تحت تعقیب است. و یك زن ودختر جوان در ساحل دریا اورا پناه میدهند و... فیلمی است پرماجرا از ترنس‌یانگ کارگردان متخصص آثار پر تحرك سینما.

ساعت ۱۵-۲۰

بالای شهر پائین شهر

این هفته:

دست و دل باز

The givers

کارگردان: تام‌گریس
با شرکت: جرج. سی. اسکات.ان بلیس

- نیل براك این بار بعنوان مشاور سناتور چارلی حستون کار می‌کند و برای بهبود اوضاع و تجارت او میکوشد. دراین تلاشها است که براك با مردی بنام جان باندلیس برخورد می‌کند و در می‌یابد که این مرد با رشوه دادن و خیانت کسب تجارت را در انحصار خود گرفته است....

ساعت ۲۱

اسکناس یك میلیون پاوندی

براساس داستان معروف مارك تواین

باشرکت استوارت دیمون

کارگردان رکس تاکر

(قسمت دوم)

هنری آدامز وقتی که میخواهد اسکناس یك میلیون پاوندی خود را به پول کوچکتری تبدیل کند، مورد ایراد مردم واقع میشود و در بانك بانك که آخرین مرجع اوست مورد مواخذه قرار میگیرد ورهسپار دادگاه میشود ودر دادگاه وقتی از او سوال میکنند که پول را از کجا آورده است جواب درستی نمیتواند ارائه بدهد و ....

جمعه ۱۷ فروردین ماه

ساعت ۲۰

فیلم جمعه

فستیوال سینمای صامت

آمریکا

America 1924

اثر دیوید وارك‌گریفیث



گریفیث درفیلمهای اولیه‌اش که آثار بهتر اوبودند، مثل‌همین آمریکا، شخصیت‌هایش را از بین آدمهای عادی اجتماع انتخاب میکرد و وقایع را در دنیائی که معمولا باید پیرامون یك چنین افرادی وجود داشته باشد پرورش میداد. در «آمریکا» فیلم فضای آرامی دارد، برخلاف فیلمهای قبلی او از التهاب و آکسیونهای تند اثر چندانی نیست واین بخصوص در تبدیل تاریکی بروشنائی، روز به شب، متجلی است.

با فیلم «آمریکا» گریفیث به سراغ تاریخ سرزمینش باز میگردد. وی از ۱۹۱۴ با فیلم «قتل‌عام» پیوند خودرا باتاریخ‌آمریکا آغاز کرده بود. خود او مدعی بود که جنبه‌های شخصی و ماجراهای خصوصی خوب خودرا نشان بدهد. منتقدان خلاف این عقیده‌را داشتند، چون گریفیث بخصوص درنمایش وسعت و عظمتی درخور تاریخ استادتر بود تا در بیان درامهای خصوصی.

ساعت ۱۵-۲۲

شناسایی موسیقی کلاسیك

در این برنامه فرم سنات از دورهٔ رمانتیك تاامروز بررسی میشود و نمونه‌هایی از سناتهایی که در قرن بیستم ساخته شده پخش میشود. آخرین نمونه قسمتی از یك سنات برای ویولن تنها و آثار دیگری از چارلز آیوز، راول و آلبان برگ.

شنبه ۱۸ فروردین ماه

ساعت ۲۰

ادبیات جهان

زندگی و آثار خورخه لوییس بورخس

(لطفا صفحات ۸۰ و ۸۱ را بخوانید)

ساعت ۲۲

فیلم هفته:

پرندگان

The Birds

اثر آلفرد هیچکاک

با شرکت: تیپی هدرن، راد تیلور ـ سوزان پلشت



هیچکاک» از «پرندگان» حرف میزند

این قسمتی از کتاب «سینما به‌روایت هیچکاک» است که طی آن استاد به نکاتی درباره فیلم «پرندگان» اشاره می‌کند. طرف دیگر گفتگو «فرانسوا تروفو» فیلمساز و منتقد فرانسوی است.

پیش از اینکه فیلم پرندگان را شروع کنید راجع به‌مسائل فنی که ممکن بود در نتیجه سر و کار داشتن با پرندهها پیش بیاید فکر کرده بودید؟

هیچکاک: به‌راحتی‌تصورش‌را هم‌نکرده‌بودیم. گفتم «کار ما اینست. شروع کنیم» اما اگر داستان با پرنده‌های شکاری سر و کار داشت کمالاً طرحش میریختم. برای مـن لطف اصلی قصه در این بود کـه ورش پرنده‌های عادی روزمره شرکت داشتند. تصورم را که می‌فهمید؟

ـ بلـه. فرصتی بود کـه باز قاعده هیچکاکی خودتان را بکـار ببرید. رفتن از سراغ‌چیزهای کوچک به‌طرف‌چیزهای‌بزرگتر. هم به‌مفهوم معنوی وهم در معنای مـادی و مجسم.

از سال ۱۹۶۵ بمب اتم حکم یک تهدید نهائی را برای بشریت پیدا کرده. یک کم خلاف انتظار است که آدم اشاره کند باینکه ممکن است پرندهها موجب شوند دنیا به‌آخر برسد. بهرحال خوشحالم که شما دلیل خاصی برای حمله پرنده‌ها قائل نشده‌اید. قصه صرفاً زائیده خیال است.

(توضیح مترجم: در دوبله فیلم چنین توضیحی را قائل شده و حمله پرندهها را معلول انفجارهای اتمی دانسته‌اند).

هیچکاک*ـ نظر من هم همین بود.

ـ این شاید تنها فیلم شماست کـه تماشاچی درش سعی نمی‌کند دنباله وقایع را پیش‌بینی کند. فقط احتمال میدهند که حمله پرندهها مرتب جدی‌تر خواهد شد. قسمت اول یک فیلم عادی است که باسائل رمانتیکوانه سروکار دارد. فقط در پایان هرصحنه به تهدید و خطر احتمالی پرندهها اشاره می‌شود.

هیچکاک ـ مـردم در نشریات قبلا چیزهائی راجع به‌وجود پرندهها در ایـن فیلم خوانده بودند. مـن در قسمت اول اشاره به‌پرنده‌ها را گذاشته بودم که بی صبری نکنند و حواسشان از جریان اوضاع مربوط به‌دو شخصیت اصلی داستان منحرف نشود.

در این فیلم جزئیات فراوانی هست که اهمیت زیادی دارد. این عروسکان کوچک دلربا و زیبائی (الـیزابت) را نیز می‌کند و قیلونرا قوت می‌بخشد.

در آغاز رادتیلور را در مغازه پرنده فروشی می‌بینیم که قناریای را که از قفس گریخته می‌گیرد و موقعی که دارد آن را در قفس می‌گذارد به تیپی هدرن می‌گوید: «شما را دوباره در قفس طلائی‌تان می‌گذارم، خانم ملانی دانیلز». من این جمله را موقع فیلمبرداری اضافه کردم چون فکر می‌کردم بهارائه شخصیت این آدم بعنوان دختری ثروتمند، لوس و خودپسند کمک می‌کند. بعدها که مرغان دریائی به‌قصبه حمله می‌کنند ملانی به یک اطاقک شیشه‌ای تلفن پناه می‌برد و من او را چون پرنده‌ای در قفس نشان میدهم. قفس او این بار یک قفس طلائی نیست، قفسی فلاکتبار است و این باصطلاح آغاز آزمایش اوست باآتش. اینبار درمبارزه دیرین آدم و پرنده نقش قهرمانان عوض شده. ایـن بار آدم در قفس است و پرنده در خارج.

اشاره به پرنده‌های عشق از ایـن جهت بود که در پایان این ماجرای پـر از رنج و تلخی عشق هم چنان باقی میمانـد وجود دو پرنده عشق لحن خوشبینانه‌ای بـه این ماجرا می‌بخشند.

در این فیلم سـعی برخلاف معمول هیچکاک‌ام دست به بداهه سازی زدم. مثلا صحنه‌ای را کـه پرندهها از خانه خـارج می‌شوند و ما آنها را نمی‌بینیم، بـالبداهه ساخته شد. تصمیم گرفتم که مادر و دختر کوچک را در جستجوی پناهگاه دور اطـاق بدوانم. پناهی نبود وادارشان کردم که در دو جهت مخالف حرکت کنند، مثل موش‌های کوچکی که به‌گوشه‌های اتاق پناهنده می‌شوند.

ملانی را عمداً از دور نشان دادم، چون میخواستم مردم ببینند که او از هیبت ترسیده و خود را کنار می‌کشد. او در گوشه نیمکت نشسته و مرتب عقب وعقبتر میرود.

یکی دیگر از جزئیاتی کـه اشاره کردم آنجاست که بعد از حمله پرنـدهها کلانتر به خانه رادتیلور میایـد در اینجا ضمن صحبت ملانی متوجه مادر میشود که دور اتاق راه افتاده و ظرفهای شکسته را جمع می‌کند. ما اینجا را باین ترتیبشان میدهیم که ملانی متوجه غرابت رفتار مادر شده ونگران اوست. بخاطر بیان این‌مطلب من در این صحنه روی چهره درشت ملانی تکیه کردم کـه بوصحنه ذهنیت بدهم. تماشاچی در اینجا از دید ملانی صحنه را نگاه می‌کند.

***

من دخترک معلم را در فیلم کشتم چون او با توجه به بلائی که پرندهها بر سر قصبه می‌آوردند محکوم بود. از ایـن گذشته او خـود را قربانی کرد تا جـان خواهر مرد را که دوست میداشت نجات دهد. این آخرین عمل بزرگ او بود.

***

در صحنه‌ای که مادر با اتومبیل بـه منزل آن روستائی میرود و او را کشته می‌بیند موقع رفتن دادم جاده را آبپاشیدند که گرد و خاک بلند نشود چون موقع برگشتن برای این که نشان بدهم او دارد با اضطراب و سرعت برمی‌گردد لازم بود که در جاده از حرکت اتومبیل خـاک بلند شود!

پیام



صحنه‌ای از فیلم پرندگان

یکشنبه ۱۹ فروردین ماه

ساعت ۰۵ـ۱۹

کمدی کلاسیک

معامله‌گر

A doggene Mixup

کارگردان: چارلز لامونت

با شرکت: هاری‌لنگ‌دون ـ آن دوران

هاری معامله‌گر پر کاری است، هرچه می‌بیند می‌خرد ـ روزی یـک قـلاده و یک لانهٔ سگ بدستش می‌رسد و در نتیجه‌تصمیم می‌گیرد یک سگ هم خریداری کند. ولی از همان ابتدا با مخالفت همسرش روبرو می‌شود و برای پنهان کردن سگ ماجراهای جالب و خنده‌آوری را بوجود می‌آورد....

ساعت ۳۵ـ۱۹

تام جونز و هنرمندان میهمانش



تام جونز

ساعت ۱۵-۲۰

لهور و سقوط رایش سوم
ر اساس اثر معروف ویلیام شایرر

قسمت اول: بدست گرفتن قدرت

مجموعه‌ای دیدنی برای دوستداران تاریخ و مسایل اجتماعی و
هزاران نفری که کتاب معروف ویلیام شایرر «ظهور و سقوط
رایش سوم» را خوانده‌اند



ساعت ۲۱

هفت گنبد

مجله هنر هفته



ساعت ۲۲

جنایت Crime of Passion

این هفته:

«پل»

«بزاک» که مرد مسن ومورد احترامی است تصمیم می‌گیرد تا خاطرات خود را بصورت کتاب بچاپ برساند. بزاک برای این منظور یک منشی بنام مادموازل «بالکونی» استخدام می‌کند. رفته رفته بین «بزاک» و «بالکونی» روابط خاصی پدید می‌آید که بیچوجه مورد تائید ماریا مستخدمه پیر خانه نیست در همین هنگام است که منشی بزاک بقتل میرسد و ماجرا در دادگاه تحت پی‌جوئی قرار می‌گیرد...

ساعت ۲۲-۵۰

برنامه جدید

نامها و نشانها

مسابقه برای دوستداران موسیقی

در این برنامه ـ مسابقه جدید دو گروه شرکت کننده به سوالات مجری برنامه (هوشنگ پرتوی) درباره یك آهنگ یا آهنگساز پاسخ میدهند، هرگروه که امتیازات معینی کسب کند بدریافت جایزه موفق میشود.

از علاقه‌مندان شرکت دراین مسابقه دعوت میشود تقاضاهای خود را به نشانی تلویزیون ملی ایران ـ صندوق پستی ۲۰۰ ـ ۳۳ ـ تجریش ـ برنامه‌دوم ـ مسابقه نامها و نشانها ارسال دارند.



ساعت ۲۰-۲۳

برنامه جدید

حرفی برای گفتن

برای گفتن حرف بسیار است، این برنامه‌ای است که هربار با استفاده از گنجینهٔ گرانبهای ادب و حکم ایران گفتنی‌های شیرین برای شما گردآوری می‌کند.

اجرا کننده: فریدون فرح‌اندوز

دوشنبه ۲۰ فروردین‌ماه



ساعت ۱۹:۰۵

برزخ

Twilight Zone

کارگردان: رودستمن‌آویس

برنامه دوم نمایش مجموعهٔ جذاب و شگفت‌انگیز «برزخ» را یکبار دیگر از روز بیستم فروردین آغاز می‌کند. این مجموعه که شامل ۱۳ فیلم یکساعته است در هفته دوبار روزهای دوشنبه و چهارشنبه در ساعت ۱۹/۰۵ از برنامه دوم پخش خواهد شد.

این هفته:

زمانی نه‌چون گذشته

«پیتر» از «مارویه» دوستش که در رشته فیزیک کار می‌کند می‌خواهد که او را به‌زمان گذشته برگرداند... این کار بدون میل خودی انجام می‌شود و او به میان ژاپنی‌ها و در جریان فاجعهٔ هیروشیما می‌رود... ولی هرچه سعی می‌کند تا مردم و مقامات دولتی را از حمیتی که در کمین آنها نشسته است آگاه کند فایده‌ای نمی‌بخشد و...

ساعت ۲۰:۴۰

لنسر

این هفته:

کانزاس بیل‌شارپ

کارگردان: آلن رسنر

باشرکت: وین مالدر ـ جیمز استیسی ـ کیتان وین

کانزاس بیل شارپ یک دالوالخیر واقعی است و بیکارگی و سستی او را بصورت بازیچه‌ای برای مردم شیراولیکس درآورده است. بیل شارپ درگذشته یکی ازبهترین تیراندازهای شهر بوده و مردمای ندارد که او را به قهرمانی می‌شناسد. ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که کوچک به شهر می‌آید و از اسکات لنسر می‌خواهد که او را نزد پدر بزرگش ببرد...

ساعت ۲۲

جهان تئاتر

درد خفیف

A Slight Ache

اثر:

هارولد پینتر

کارگردان: کریستفرمورلهان

بازیگران: موریس دنهام ـ هیل هیوز ـ گوردون ریچاردسن

● در این اثر پینتر، چون دیگر نمایشنامه‌هایش از «روبه» آغاز میکند: گفتگوی سطحی و بی‌اهمیتی که در یک صبح تابستانی بین زن و شوهر میانسال ومعمولی درمیگیرد.

ـ «هوای خوب...»

ـ «گل وگیاه...»

ـ «بلندترین روز سال... و...»

و سرانجام با کشتن سیمانه زنبور بی‌منظور سرگرمانی که وارد اتاق شده است فاجعه «زوره» از ورای «روبه» بی‌آزار زندگی خوشنان رخ می‌نماید. شبح ولگرد پیری که برسر جاده کبریت می‌فروشد هیولاوار وسوسه می‌انگیزد؛ تا بدانجا که بی‌اختیار بداخل خلوتگاه خویش بیخوانندش. او کیست؛ چه میخواهد؛ گنگ و بیمار است ولی گوئی از همه‌چیز سردرمیآورد؛ «پیرمرد» وماده است ولی «وجوده» داردا هر که هست، زنبوری نیست که بتوان به‌آسانی دفوری آب جوش برسرش ریخت و کله کوچکش را با قاشق غریب‌مربا‌خوری له کرد... مضحکه غریبی درگرفته است: شاید اوج وانجام «درد خفیف» باشد که سیخکاهان شوهر پدرجام در کنال ازپاک بهچشمان خود حس‌میکرد و یا «مکافات» مجسم زنبور بی‌آزاری بهنگام له شدن!... و جواب «شاید» خود سکوت سنگین ومرگبار پیر کبریت‌فروش باشد در برابر تلاشهای پوچ زن و شوهر برای‌رهائی از فاجعه سکوت.

سه‌شنبه ۲۱ فروردین‌ماه

ساعت ۱۹:۴۵

دکتر بعد ازاین



کارگردان: دیوید آسکی

با شرکت: بیاری ایوانس، راپین نول ـ ارنست کلارک

مایکل آپتن و دوستش دالکس به منظور گذراندن دورهٔ کارآموزی به قسمت اورژانس معرفی میشوند. در این بخش است که آنها با بیماران و حوادث عجیبی روبرو میشوند...

●

ساعت ۲۲

دختر عموبت

این هفته ـ آخرین قسمت

فرشته فامیل

Family angel

بدنبال ماجراهای گذشته، آقای مارت می‌میرد ووالری‌مارت درحالیکه هنوز با اشتیربوك روابط عاشقانه دارد تصمیم به ازدواج با کروول میگیرد. از طرفی فرزندان کروول درصدد دور کردن والری برمی‌آیند و باین‌ترتیب، هریك از شخصیت‌های اصلی این داستان از جمله دختر عمو بت درانتهای راه دچار فاجعه‌ای میشوند...

●

ساعت ۲۲:۴۵

موسیقی کلاسیك

در برنامه این هفته ارکستر مجلسی فیلو موزیکای لندن، کنسرتو برای هارپ اثر هندل و کنسرتوی کوچك البر میشل کورت را اجرا می‌کند.

چهارشنبه ۲۲ فروردین‌ماه

ساعت ۱۹:۰۵

برزخ

Twilight Zone

این هفته:

چراغ جادو

I Dream of Genie

«جرج‌ورهالی» مردی است بازندگی برتفاوت نسبت به‌افتخار یا موفقیت... مردی است فرولن با آرزوهای کم. «هالی» برای خرید یك هدیه بخصوص و باارزش برای همکارش که زن زیبائی است به‌مغازهٔ عتیقه‌فروشی میرود و در آنجا برخلاف میل خود یك چراغ میخرد. هدیه‌ای که آدم را برخلاف آرزوهایش سوق میدهد... هدیه‌ای که سبب میشوند او به‌برزخ پای نهد......

●

ساعت ۲۰:۰۵

دنیای والت‌دیسنی

این‌هفته:

ماجرا در قلب‌جنگل وحشی

در این برنامه بپای توضیحات والت دیسنر میانشینیم و تلاشهای او وگروهش را می‌بینیم‌که برای تکمیل فیلمهای کارتون و ماجراهای واقعی و تطبیق واقعیت و خیال چه زحماتی را متحمل شده‌اند. در قسمت‌هایی از فیلم بامبی گوزن جنگل را تماشا میکنیم و شاهد زحمات فیلمبرداران زیست شناس برای تهیه فیلم واقعی از زندگی سنجابها خواهیم بود.

●

ساعت ۲۲

سریال سینمایی

زن زشت روی

کارگردان بوریس ساگال

هنرپیشگان: لورن‌گرین ـ دانیل دابرلر ـ هاری‌آندروز ـ آنتونی‌گوابل ـ جیمزدونالد.

فیلم‌زیبایی‌است باشرکت‌هنرپیشگانی برجسته درباره‌جاسوسی بنام‌تیرمیخائیلوویچ والین که در یك مأموریت با دختری که جاسوس دو جانبه است آشنا میشود و احساسی بین آندو پدید میآید، و قرارش تکان‌دهنده سرنوشت والین...

از صفحه ۹



جوانان باید بدانند که مدرك به تنهایی ارزش ندارد، ارزش واقعی در دانستن است.

من یادداشتهایی دارم که روزی آنهارا تنظیم خواهم کرد، این یادداشتها اسناد تاریخی دوران معاصر است و وقایعی که از نزدیك دیده‌ام.

تلویزیون در ایران باسرعت عجیبی پیشرفت کرده، وتنها طرح برنامه‌ای است که از آنچه پیش‌بینی شده بود جلو است.

ا. گ ـ من فکر می‌کنم سال ۱۳۵۹ برای شما و مردم ایران سال پر تلاشی خواهد بود، ممکن است در مورد کارها و برنامه‌های این سال صحبت کنید؟

آقای نخست‌وزیر ـ من تصور می‌کنم مهمترین مسئله‌ایکه ما با آن مواجه خواهیم بود مسئله نیروی انسانی است. یك نیروی انسانی آماده که بتواند در دورهٔ برنامهٔ پنجم مسایل عظیم صنعت و کشاورزی را که در پیش داریم اداره کند و جوانان باید این موضوع را در نظر داشته باشند که دیپلم و لیسانس و دکترا بتنهایی ارزش ندارد، ارزش واقعی در «دانستن» است و آنها باید خود را آماده کنند که مدیران بهتری برای این مملکت باشند.

صنعت و کشاورزی ما پیش میرود، هزارها کیلومتر جاده ساخته میشود، کارخانه بپا میشود، درحالی که به این پیشرفتها دست می‌یابیم، در تمام طرحهائی که وضع می‌کنیم حفظ قوهٔ خرید مصرف‌کننده را بنظر داریم، و کوشش می‌کنیم مصرف‌کننده در وضعی باشد که درآمد بیشتری، امکان زندگی بهتری را باو بدهد.

ا. گ ـ اجازه بدهید گفتگو را به برخی از علائق و نکات مربوط بزندگی شما بکشانیم، مثلا اوقات فراغتتان را چگونه میگذرانید؟ آیا فرصت کافی برای مطالعه دارید و از آنجا که در گذشته اهل قلم بوده‌اید چیز می‌نویسید؟

آقای نخست‌وزیر ـ باید عرض کنم بله، من یادداشتهائی دارم. این یادداشتها شرح حال زندگیم نیست ـ و این مهم نیست ـ چون من در زمانی زندگی کرده‌ام و با اموری نزدیك بوده‌ام که روزی برای تاریخ ایران مهم خواهد بود، مثلا همین مذاکرات اخیر نفت و ارادهٔ راسخ شاهنشاه، امروز اینها قابل چاپ نیست ولی باید کسیکه آشناست آنها را یادداشت کند تا روزی اینها اسناد تاریخی بشوند. اگر روزی وقت کنم این یادداشتها را تنظیم میکنم، اینها شرح حال نیست شرح وقایع است وقایعی که من از نزدیك دیده‌ام.

اما راجع به کتاب، بله من هنوز وقت برای کتاب خواندن دارم و بیشتر اوقات فراغتم را بـه خواندن میگذرانم، این علاقه‌ایست که از جوانی داشته‌ام و هنوز هم دارم، روزی یکی دو ساعت و روزهای تعطیل تقریباً تمام وقتم صرف کتاب خواندن میشود.

ا. گ ـ موسیقی چطور؟ گوش میدهید؟

آقای نخست‌وزیر ـ به‌موسیقی ایرانی،موسیقی کلاسیك‌بسیار علاقمندم ولی به‌موسیقی‌جاز، پاپ و این نوع موسیقی علاقه‌ای ندارم، خوب، از سنم گذشته‌است.

راجع به‌کتاب باز باید بگویم کتابهای خیلی خوبی چاپ میشود، این اواخر کتاب تاریخ ادبیات ایران از استاد ذبیح‌الله صفا را خوانده‌ام، تاریخ فلاسفه ایران، تاریخ اتحاد جماهیر شوروی در زمان استالین، اوت ۱۹۱۴ اثر سولژنیتسین، کتاب خوب واقعاً خیلی چاپ میشود، من بیشتر میخرم و کمتر میخوانم، امیدوارم وقتی پیدا کنم و تمام آنها را بخوانم، همین تعطیلات عید فرصتی خواهم داشت...

ا. گ ـ در روزهای تعطیل چه‌خواهید کرد؟ در تهران هستید؟

آقای نخست‌وزیر ـ این محرمانه است، می‌خواهم خودم را پنهان کنم و کتاب بخوانم.

ا. گ ـ تلویزیون هم در این چند روزه به تماشاگران خود توصیه کرده است به‌دوستان وبه بچه‌ها کتاب عیدی بدهند و...

آقای نخست وزیر ـ کار بسیار خوبی است. من خیال میکنم در ایران باید طرح کتاب خواندن را گسترش بدهیم البته باید سعی کنیم کتاب ارزان شود، امکانش هم هست الان طرحی پیش داده‌اند که آنرا بررسی میکنیم و ممکن است کتابها را با تیراژ یك میلیون چاپ کنیم و بـه قیمت ارزان بفروش برسد، احتیاج هم داریم، اگر ما بخواهیم مردم کتاب بخوانند باید کتاب در اختیارشان بگذاریم، زمانی در اروپا میگفتند: اگر میخواهی چیز خوبی به‌کسی بگوئی، آنرا با گل بگو و حالا بهتر است بگوئیم با کتاب بگو.

ا. گ آقای هویدا شما تلویزیون تماشا میکنید؟

آقای نخست وزیر ـ با اشکالی که شماها برای من ایجاد کرده‌اید نمیدانم! مرتب ساعت پخش برنامه‌هایتان را عوض میکنید و من برای تماشای چند برنامهٔ تلویزیونی که به‌آنها علاقه دارم وقتم را تنظیم میکنم و شما دو روز بعد ساعت آنها را عوض میکنید و بعد هم میگوئید آمار گرفتیم و مردم از فلان ساعت خوششان نمی‌آیـد، باز من وقتم را با برنامه تنظیم میکنم و باز دو روز بعد شما آمارگیری میکنید، اصولا شما مثل اینکه زیاد آمارگیری میکنید!

اما باید اعتراف کرد کـه تلویزیون در ایران خیلی پیشرفت کرده و یکی از دستگاههای مملکتی است که با سرعت عجیبی پیش رفته و من خیال میکنم تنها طرح برنامه‌ای بود که از لحاظ زمان از آنچه پیش‌بینی شده بود جلو است، خوب، همه کارکنان آن جوانند و خوب کار میکنند.

تلویزیون هم از نظر آموزشی و هم از نظر تفریحی نقش بسیار مهمی دارد، بخصوص تلویزیون ما که در سطح قابل توجهی مانده، برنامهٔ دوم بسیار خوب شده و برنامه‌هایش در سطح بسیار بالائی است، گرچه بعضی برنامه‌ها را قطع می‌کنید، ولی تلویزیون واقعاً خوب شده، رادیو هم همینطور، اخبار در تلویزیون و رادیو جالبست، من همیشه سعی میکردم اخبار را از رادیوهای خارجی بگیرم ولی الان بیشترین اخبار را از رادیو و تلویزیون میشنوم...

ا. گ ـ خیلی متشکرم، اتفاقاً امروز که من با شما صحبت میکنم روز ۲۹ اسفند است و حتماً بخاطر دارید که در سال ۱۳۴۵، درست در اولین شبی که برنامهٔ اخبار را شروع کردیم شما بـه استودیوی خبر آمدید، بهمان استودیوی کوچك وصحبتی داشتیم وآنشب‌اولین برنامهٔ خبرتلویزیون با گفتگو با شما آغاز شد درست در روز ۲۹ اسفند ۱۳۴۵.

آقای نخست‌وزیر ـ و فرق را ببینید از سال ۱۳۴۵ تا بحال، این خود نمایندهٔ پیشرفت مملکت است.

ا. گ ـ خیلی متشکرم، و سال نو را از طرف خودم و تمام همکارانم بحضورتان تبریك میگویم و امیدوارم سال بسیار خوبی درپیش داشته باشید.

شنیدنی هائی از چهره‌ها و نامهای آشنا

بیژن سمندر

شرلی سبزه گره می‌زند؟

اینطور که شرلی ماکلین، ستاره آتوبگر مجموعه تلویزیونی «دنیای شرلی» میان سبزه و گل نشسته به اضافه حال و هوای «روز سیزده» و افسانه گره‌زدن سبزه و بقیه قضایا...، این خیال را در دل زنده می‌کند که شرلی خندان نیز برای بازشدن بخت، سرگرم گره‌زدن سبزه است، اما برای اطلاع دوستداران او و تماشاگرانش در مجموعه «دنیای شرلی» یادآور میشود که شرلی ماکلین ستاره زیبای سینما و تلویزیون سالهاست که ازدواج کرده و یک دختر هفده ساله به نام «ساچی» دارد که او نیز آرزو دارد روزی پا جای پای مادر بگذارد و وارد دنیای هنر شود!

شرلی مکلین



تکاپوی هنری

پرویز قیائیان، جوان هنرمندی که روز بروز با تلاش پی‌گیر در کارهای هنری خود، راه تکامل را می‌پیمایند، وارد دنیای هنر شد. آهنگسازی با ذوق و نیز گسیهای تکنیسین است که در هر سه کار نیز همواره موفق بوده است.

پرویز قیائیان، در حال حاضر تهیه کننده برنامه‌های جالب «جشن‌اندازه» است که هرروزه بخشی از برنامه اول ـ رادیو ایران ـ پخش میشود. این برنامه حاوی موسیقی‌های متنوع، گزارشات هنری، اجتماعی و نیز بررسی‌هائی است پیرامون پدیده‌های ملی و کارنامه‌ای از زندگی هنرمندان فراموش شده سرزمین ما.

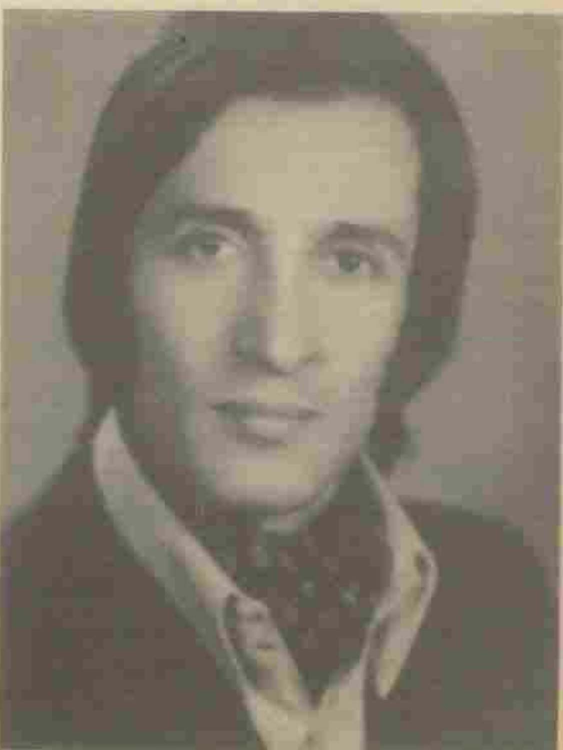
پرویز قیائیان، در جوار تهیه این برنامه‌های رادیوئی، که هر روز در قالب و فرمی تازه ارائه میشود هنر اصلی خود، آهنگسازی ـ را نیز فراموش نکرده و همچنین ساختن آهنگهای دلنشین را ادامه میدهد. از جمله ترانه‌هائی که قیائیان ساخته و به اصطلاح «گل» کرده و مدتها نیز بر سر زبانها بوده میتوان:

● هرکی میشه، من میشوم (با صدای فریدون فرخزاد)
● میشوم یه روز میای (گوگوش)
● شکستنی واسه‌چی (عارف)
● نگو چی شد (راضی)
● نه یکی، نه دوتا (نوابخش)
● و دستخوش (ایرج) را نام برد.

* * *

قیائیان با وارسته‌ها و فعالیتهای هنریش در رادیو همیشه راهگشا و مشوق بسیاری از جوانان تازه نفس و هنرمند بوده است.

پرویز قیائیان



دوریس‌دی



ایضاً، اندر خواص تلویزیون!

جالب است بدانید به «دوریس‌دی» چهره آشنای تلویزیون و ستارهٔ مجموعه «دنیای یک زن» (که در این مجموعه تلویزیونی نقش نویسنده و گزارشگری زرنگ و موفق را ایفا میکند) پیشنهاد شده است که خبرنگار یک مجله پرتیراژ تلویزیونی و سینمائی هالیوود را بپذیرد! البته پیشنهاد کننده مدیر یک مجله معروف تلویزیونی است و قصدش از این پیشنهاد نیز، بدست آوردن تیراژ بیشتر در سایه نام دوریس‌دی است.

ناگفته نماند که مجلهٔ یاد شده تحت تأثیر شهرت دوریس‌دی و معروفیتی که مجموعهٔ تلویزیونش (دنیای یک زن) دارد این فکر بکر را کرده، گرچه میداند که دوریس‌دی، فرصت این کار را ندارد. اما در صورت توافق طرفین، و با استفاده از نام دوریس برسرلوحه صفحه‌ای از مجله باعث فروش بیشتر و تیراژ وسیعتر گردد.

این هم خاصیتی دیگر از تلویزیون و مجموعه‌های تلویزیونی!



او ـ بیتا یواخیمز ـ ولام ـ بشقاب پرنده

دوچهره از «بشقاب پرنده»

این عکس، هنگام فیلمبرداری ...ه‌ای از مجموعه تلویزیونی «بشقاب پرنده» ...اشته شده است و استیفانیا بازیگر ...مند تلویزیون انگلستان و چهرهٔ آشنای ... مجموعه را در کنار ستارهٔ دیگری از ... سریال، واقعا ـ ولام نشان میدهد.

این مجموعه، همانطور که میدانید ...طرف کمپانی .I.T.C انگلستان برای ...زیون تهیه و عرضه میشود و در مدت ...اهی که از نمایش آن در تلویزیونهای ...ان میگذرد، تماشاگران پرشماری برای ...ا فراهم آورده است.

بازی‌حساب شده و هنرمندانه استیفانیا و ایپ مشخص و تازه‌ای که او در این مجموعه ارائه میدهد توجه سایر تهیه‌کنندگان و کارگردانان هنری را به خود معطوف داشته است و، واقعا ـ ولام که تاکنون ایفاگر نمایشنامه‌های صحنه‌ای لندن بوده است با مجموعه «بشقاب پرنده» به دوستداران تلویزیون معرفی شده و به صورت چهره‌ای آشنا و معروف در آمده است.

* * *

مجموعه تلویزیونی «بشقاب پرنده» در حال حاضر، لیمروز جمعه‌ها از برنامه اول ـ شبکه ـ پخش میشود.

صدای آشنا

هنوز، با شنیدن نام «داستان شب» ...ن صدای گرم و عاشقانه مهدی علیمحمدی ...گوشم طنین‌انداز میشود و یادآن بازی‌... ...ی درخشان، آن صدای پرالتهاب که ...حنی کلام و زیر وبم خاصی که در آن ...وج برد، تا بدنیا برا به فضای داستان ...برد، سی‌افسو، صدای علیمحمدی، از ...ساسی خاص برخوردار است و همیشه ... همیشه نقش‌های رمانتیک، به او محول ...ت و عجیب است که علیمحمدی در اجرا، ...مود اصلی آفریننده اثر و وظیفه اصلی ...ر را که ـ انتقال احساس از قلبی بقلب ...گر باشد ـ به خوبی به انجام میرساند.

مهدی علیمحمدی که اکنون کا... ...ران نمایشنامه‌های خانه و خانواده رادیو ...ران است، هنرمندی فهیم، شایسته و تحصیلکرده است. او، دیپلمه و شاگرد اول هنرستان هنرپیشگی، فارغ‌التحصیل آرت‌اکادمیک از دانشکده ادبیات است بسه اضافه بیست سال سابقه بازیگری و کارگردانی که در رادیو دارد.

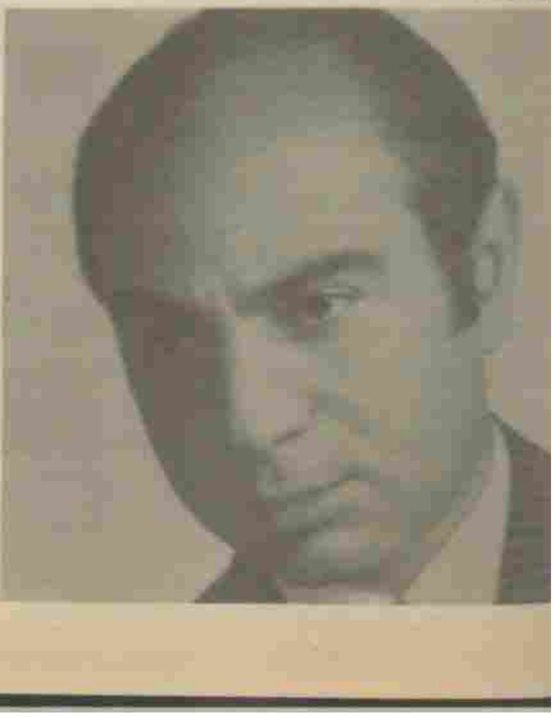
علیمحمدی یکی از بازیگران خوب صحنه‌ای نیز هست و نقش‌آفرین نمایشنامه‌های ارزنده‌ای مثل: رومیس بزرگوار، ماری یادان، دختر ولگرد، امشب به قتل میرسه و شعله بوده است.

معلوم نیست چرا مهدی علیمحمدی که خود از آغازگران داستان شب و از بازیگران برجسته آن بوده اکنون‌فعالیتش را دراین زمینه محدود کرده و به کارگردانی نمایشنامه‌های خانه و خانواده اکتفا کرده است؟

پرویز قریب‌افشار دریکی‌ازبرنامه تلویزیونی خود



...ی علیمحمدی



چند نکته از قریب افشار

پرویز قریب افشار، چهره آشنای تلویزیون که گهگاه بسه مناسبتهای گوناگون، شوهای ویژه‌ای ترتیب میدهد، در رشته رادیو تلویزیون درجه دانشگاهی دارد.

پرویز قریب افشار که ضمن تحصیل در .U.C.L.A (دانشگاه لوس‌آنجلس ـ کالیفرنیا)، همواره به مناسبتهای مختلف کارگردان و مجری برنامه‌های مختلفی بوده است، در کنار این برنامه‌ها، گهگاه نیز با ترتیب برنامه‌هائی برای انجمن بین‌المللی دانشجویان، کارگردانی واریته‌هـای بین‌المللی، برنامه نوروزی ایرانیان و دیگر برنامه‌ها، دامنه کار خود را گسترده‌تر کرده است ضمناً مدتها نیز با شبکه تلویزیونی معروف NBC همکاری داشته و حاصل آنها یك سلسله برداشت علمی و ذهنی دقیقی است که در رشته رادیو تلویزیون نصیب او شده است.

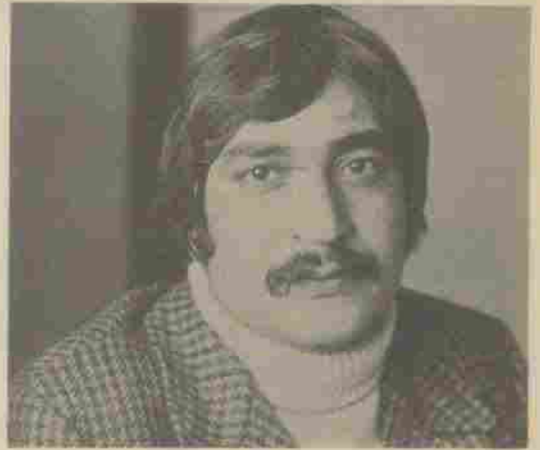
قریب افشار که به زودی برای ادامه تحصیل در رشته تخصصی خود دوباره راهی آمریکا میشود از چهره‌هائی است که شوهای تلویزیونیش به سبب طرحهای جالبی که دارد و نیز به علت لهجهٔ مخصوص او، وجه تمایزی نسبت به شوهای مشابه یافته است. عکس پیوست، یادگار اولین تجربه تلویزیونی قریب افشار ـ در زمینه اجرای برنامه ـ در ایران است و مربوط‌به‌برنامه‌ای است که به مناسبت بیست و پنجمین سال تأسیس یونیسف تهیه شد و ۲۶ کودك از کشورهای مختلف جهان در آن شرکت داشتند و قریب‌افشار بهمر کدام با زبان‌آنها صحبت میکرد.

ظریفی میگفت: گرچه قریب‌افشار با اکثر زبانها غلط صحبت میکند ولی باز بست از صحبت کردن برنمیدارد!

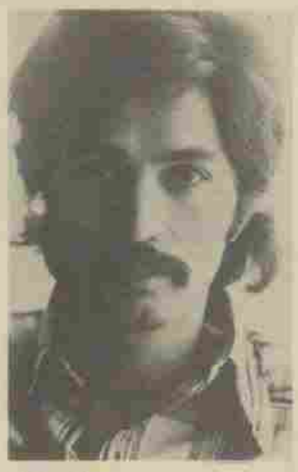
برنامه «بچه‌ها، بچه‌ها»

مصاحبه با: محمد نفیسی ـ طراح
افشین شرکت ـ تهیه کننده
مجری‌ها: فرهنگ مهرپور ـ حسین واعظی

فیروزه میزانی



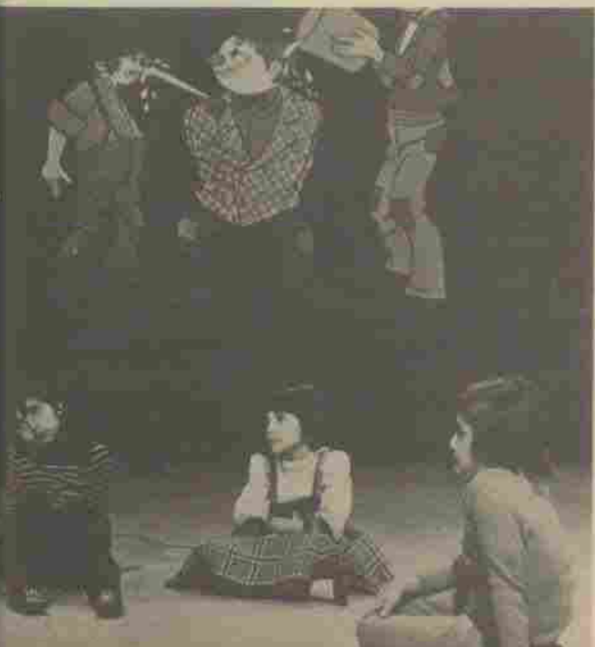
محمد نفیسی



افشین شرکت

حسین واعظی   فرهنگ مهرپور





کادر گروه کودک که در تهیه برنامه «بچه‌ها بچه‌ها» همکاری دارند:

افشین شرکت ـ نفیسی ـ بهبد ـ پرمزاریان ـ پروین ـ شروقی ـ خامنه‌ای ـ شجعی ـ خوش‌سیما ـ رحیمی ـ میرمیرانی نویسندگان: حسن تهرانی. مشاورین: کیالوش ـ جهانشاهی ـ دکتر خدیری.

در نوروز امسال، در لیست برنامه‌های جدیدی که برای تلویزیون تهیه شده بود به‌نام برنامه «بچه‌ها، بچه‌ها» برمی‌خوریم که کاری بود نو در زمینه آشنایی کودکان با مسائل و مطالب جدید و متنوع که در سطح فهم کودک شهر و روستا طرح‌ریزی و تهیه و ضبط شده است.

مسئولیت تهیه این برنامه به عهدهٔ گروه کودک زیر نظر «محمد نفیسی» است.

در این‌باره گفتگوئی داشتیم با «محمد نفیسی» طراح و مسئول برنامه و «افشین شرکت» که در تهیه آن همکاری مستقیم داشته است:

● آقای نفیسی کمی از تحصیلات و تجربیات شخصی‌تان در زمینه کار برای بچه‌ها صحبت کنید!

ـ من تحصیلاتم را در رشته رادیو، تلویزیون و سینما به‌پایان رسانده‌ام و در سفری که از طرف تلویزیون به امریکا رفتم دست به یک سلسله مطالعه در زمینه کار نو برای بچه‌ها زدم که نتیجه آن چند برنامه از جمله «بچه‌ها، بچه‌ها» بوده است

● طرح اصلی برنامه از کجا گرفته شده است؟

ـ طرح اولیه را از ایده‌هایی که از برنامه‌های مخصوص بچه‌ها در امریکا داشتم بدست آوردم و این ایده‌ها را درسطح فهم و محیط کودک ایرانی پیاده کردم و بعد از بررسی‌های همه‌جانبه به پایه ضبط رساندم و امیدوارم با تهیه آن کاری واقعی و

...ند ارائه کرده باشیم.

● هدف اصلی را چگونه توجیه ...نید؟

...هدف را می‌توان با آموزش شیر ...یم نکات لازم به کودک بین ۳ تا ۹ سال ...ه کرد. البته همانطور که آگاه هستید ...د در این سنین باید مسائل اولیه را در ...کستان بیاموزد ولی باید در نظر داشت ...کودکستانها در همه‌جا و برای هر ...ی نیست. مثلاً کودک روستا را در نظر ...ید که فاقد چنین شرایطی است ولی ... فرهنگ روستائی دارد که از طریق ...یون می‌تواند این کمبود را پر کند ... آموختن الفبای عناصر: مثل هوا، سیاف ... - فصول و مقداری مسائل فکری ... کودک شهر و روستا خواهیم بود.

... از آقای شرکت که مسئولیت تهیه ... دارد می‌پرسیم:

● آیا تصور نمی‌کنید این کودکان ...(روستائی) که از بعضی جهات از ...فکری هماهنگی ندارند برای یک برنامه ... اشکالی تولید کنند؟

- در این باره دقت و سعی زیادی ...یم البته این اشکال مطلب قابل انعکاسی ...واند باشد ولی ما اشکال را از دست ...یم به این معنی که فرضاً برای معرفی ...ت (مثال) که شاید کودک روستائی ...ن را نشنیده باشد ولی برای کودک ...ی مسئله‌ای پیش‌پا افتاده محسوب ...د و از کارتها و حتی پانتومیمهای نشاد ...ب استفاده کردیم که هر دو گروه ...سی نگه‌دارد. همانطور که آقای تیسی ...ه کرد تعدادی مسائل فکری، داریم که ...مانطور که گفتم غیر مستقیم به کودک ...ه می‌شود. این تاکید بروی کلمه ...مستقیم از آن جهت است که کودک از ...ش اجباری گریزان است و دوست دارد هرچیز را با تفریح و شادی برگزار کند.

● به این ترتیب شما چه روالی در پیش گرفته‌اید؟

- بیشتر برنامه از کارتونهایی که بوسیله همکاران خودمان تهیه شده پر میشود. این کارتونها شمارش، رنگ، فصل و همه‌چیز را به بچه‌ها می‌آموزد. برای پاره‌ای دیگر از مسائل، از شخصیتها و چهره‌های معروف که مورد توجه بچه‌ها نیز هستند، استفاده‌شده، مثلاً آقای میلاد که در فلش (صمد) با ما همکاری دارند. بد نیست در اینجا به این نکته هم اشاره کنم که همکاری هنرمندان معروف در همه‌جای دنیا کاری معمول و دائمی است چرا که کودک دوست دارد این افراد را در برنامه‌های مخصوص خودش ببیند وچه بهتر که آموزشی هم از جانب آنها داشته باشد.

در قسمتهای مختلف برنامه که از مدت‌زمان کوتاهی (یک دقیقه) برخوردار هستند به این علت که کودک از یک تصویر و یا یک آدم بخصوص خیلی زود خسته و نسبت به آن بی‌توجه میشود از اسلاید، فیلم، نوار و موزیک استفاده میشود.

در تمام قسمتها سعی شده هیچگونه مسالهٔ خارق‌العاده‌ای که دور از ذهن وحقیقت زندگی بچه‌ها است وجود نداشته باشد تا بچه از هر جهت پایبند و معتقد به برنامه‌اش باشد.

● آیا این برنامه امتحان خود را پس داده است؟

- بله ما قبل از پخش از گروههای مختلف بچه‌ها نظرخواهی کردیم و چند قسمتی هم به نمایش گذاشته شد که با عکس‌العمل خوبی روبرو شده است.



آبادان

● یکشنبه ۱۲ فروردین

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	کارگر
۱۳/۳۵	تئاتر
۱۶/۳۰	اخبار

بخش دوم

۱۷/۵۵	تلاوت قرآن
۱۸	اخبار
۱۸/۰۵	روستائیان
۱۸/۳۰	برنامه کودکان
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵	همسایگان
۱۹/۴۰	اخبار ورزشی
۱۹/۵۵	افسونگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۰/۵۵	آیرونساید
۲۲	چشمک
۲۲	عشق هرگز نمیمیرد
۲۲/۳۰	اخبار
۲۲/۳۰	فیلم

● دوشنبه ۱۳ فروردین

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	هالیوود و ستارگان
۱۳/۳۰	فیلم مستند
۱۴	ترانه‌های ایرانی
۱۶/۳۰	اخبار

بخش دوم

۱۷/۵۵	تلاوت قرآن
۱۸	اخبار
۱۸/۰۵	روستائیان
۱۸/۳۰	تائی و پروفسور
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵	همسایگان
۱۹/۴۰	اخبار ورزشی
۱۹/۵۵	گفت و گنار
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱/۳۰	ایران زمین
۲۲	گفتگوئی با استاد مصلح
۲۲/۱۵	اخبار
۲۲/۳۰	فیلم

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	اشعار مذهبی
۱۳/۳۰	فیلم مستند
۱۳/۳۳	گفتگوئی با دکتر احمد رجائی
۱۶/۳۰	اخبار

بخش دوم

۱۷/۵۵	تلاوت قرآن
۱۸	اخبار
۱۸/۰۵	اشعار مذهبی
۱۸/۱۵	فیلم مستند
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵	همسایگان
۱۹/۴۰	اخبار ورزشی
۱۹/۵۵	راز بقا
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱/۳۰	فیلم مستند

سودابه پرسا گوینده رادیو تلویزیون آبادان



۲۱/۴۵ گفتگویی با استاد مصلح
۲۲/۴۰ فیلم مستند
۲۳ اخبار
۲۳/۱۵ فیلم

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ اشعار مذهبی
۱۳/۴۰ گفتگویی با دکتر احمد رجائی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۵۵ تلاوت قرآن
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ گفتگویی با استاد مصلح
۱۸/۵۰ اکو
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ همسایگان
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ نغمه‌ها
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تاتر
۲۳/۳۰ اخبار
۲۳/۴۰ فیلم

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۲۵ والت‌دیسنی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۵۵ تلاوت قرآن
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ همسایگان
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ مبارزان
۲۲ سلام همسایه‌ها
۲۳/۴۵ اخبار
۲۴ فیلم

● جمعه ۱۷ فروردین

۱۰/۲۰ تلاوت قرآن
۱۰/۳۰ سخنرانی مذهبی
۱۱ فیلم
۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی
۱۲ کلنل و کاتوین
۱۲/۲۵ فوتبال (جام باشگاههای انگلستان)
۱۳/۱۵ مسابقه جایزه بزرگ
۱۳/۴۰ تامی
۱۴/۰۵ موسیقی محلی
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلــم سینمائی (دلالبــاشی) بــا شرکت لوئی دوفونس
۱۶/۳۰ مجله ورزشی
۱۷ چاپارل
۱۷/۵۵ شما و تلویزیون
۱۸/۲۵ جنگ بزرگ
۱۹ واریته خارجی
۱۹/۳۰ پزشک محله
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تلسیونال شو
۲۲ جستجو
۲۳/۱۵ فیلم

● شنبه ۱۸ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۴۰ بیقرار
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۵۵ تلاوت قرآن
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۴۰ مربیگی محبوب من
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ شهر آفتاب
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ دنیای یکزن
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۱/۵۵ آدم و حوا
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰ اخبار
۲۳/۴۵ فیلم

● یکشنبه ۱۹ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کارگر
۱۳/۴۰ لنسر
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۵۵ تلاوت قرآن
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ همسایگان
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ السولگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آیرون‌ساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۳۰ اخبار
۲۳/۴۵ فیلم

● دوشنبه ۲۰ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ هالیوود و ستارگان
۱۳/۴۰ درباره زبان فارسی
۱۴ ترانه‌های ایرانی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۵۵ تلاوت قرآن
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ لالی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ همسایگان
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گشت وگذار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خانه بدوش
۲۲ ایران زمین
۲۲/۳۰ سیرکبازان
۲۳/۳۰ اخبار
۲۳/۴۵ فیلم

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۳۰ دکتر بعدازاین
۱۴ قرن بیست ویکم
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۵۵ تلاوت قرآن
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ همسایگان
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ راز بقا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۱/۵۰ هفت شهر عشق
۲۲/۳۰ فیلمسینمائی
۲۳/۵۷ اخبار
۲۴ فیلم

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ الیور تویست
۱۳/۳۰ موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ دور دنیا
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۵۵ تلاوت قرآن
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ جادوی علم
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ همسایگان
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تاتر
۲۳/۳۰ اخبار
۲۳/۴۵ فیلم



برنامه «زنگ نقاشی» تولید محلی آبادان

اصفهان

...شنبه ۱۲ فروردین

...اول
- ۱ اخبار
- ۱ کارگر
- ۱ لنسر
- ۱ اخبار

...دوم
- ۱ اخبار
- ۱ روستائیان
- ۱ برنامه کودکان
- ۱ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱ دانش
- ۱ اخبار ورزشی
- ۱ السونگر
- ۲ اخبار
- ۲ آیرون‌ساید
- ۲ چشمک
- ۲ عشق هرگز نمی‌میرد
- ۲ اخبار

...شنبه ۱۳ فروردین

...اول
- ۱۲ اخبار
- ۱۲ هالیوود و ستارگان
- ۱۲ فیلم مستند
- ۱۲ ترانه‌های ایرانی
- ۱۲ اخبار

...دوم
- ۱۸ اخبار
- ۱۸ روستائیان
- ۱۸ تالی و پروفسور
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹ مسابقه تلاش
- ۱۹ اخبار ورزشی
- ۱۹ گشت و گذار
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
- ۲۱ ایران زمین
- ۲۲ گفتگوئی با استاد مصلح
- ۲۲ اخبار

...سه‌شنبه ۱۴ فروردین

...اول
- ۱۳ اخبار
- ۱۳/ اشعار مذهبی
- ۱۳/ فیلم مستند
- ۱۳/ گفتگوئی با دکتر احمد رجالی
- ۱۴/ اخبار

بخش دوم
- ۱۸ اخبار
- ۱۸/۰۵ اشعار مذهبی
- ۱۸/۱۵ فیلم مستند
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
- ۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۵ راز بقا
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
- ۲۱/۳۰ فیلم مستند
- ۲۱/۴۵ گفتگوئی با استاد مصلح
- ۲۲/۳۰ فیلم مستند
- ۲۳ اخبار

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

بخش اول
- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۰۵ اشعار مذهبی
- ۱۳/۳۰ گفتگوئی با دکتر احمد رجالی
- ۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم
- ۱۸ اخبار
- ۱۸/۰۵ گفتگوئی با استاد مصلح
- ۱۸/۵۰ اکو
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
- ۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۵ سخنرانی سیدمحمد موسوی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ حامیان
- ۲۱/۳۰ نغمه‌ها
- ۲۲ مسابقه چهره‌ها
- ۲۲/۳۰ تاتر
- ۲۳/۳۰ اخبار

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

بخش اول
- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۰۵ کانون خانواده
- ۱۳/۴۵ دانشگاه‌ها
- ۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم
- ۱۸ اخبار
- ۱۸/۰۵ برنامه کودکان
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۵ خانواده دیویس
- ۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۵ موسیقی ایرانی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ مبارزان
- ۲۲ سلام همسایه‌ها
- ۲۲/۴۵ اخبار

● جمعه ۱۷ فروردین

- ۱۱ فیلم
- ۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی
- ۱۲ کلنل و کالوین
- ۱۲/۲۵ فوتبال (جام باشگاه‌های انگلستان)
- ۱۳/۱۵ مسابقه جایزه بزرگ
- ۱۴/۴۰ تامی
- ۱۴/۰۵ موسیقی محلی
- ۱۴/۳۰ رویدادهای هفته
- ۱۵ فیلم سینمائی (دلارسانس) با شرکت لوئی دوفونس
- ۱۶/۳۰ مجله ورزشی
- ۱۷ چاپل
- ۱۷/۵۵ شما و تلویزیون
- ۱۸/۲۵ جنگل بزرگ
- ۱۹ واریته خارجی
- ۱۹/۳۰ پزشک محله
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ فستیوال شو
- ۲۲ جستجو

● شنبه ۱۸ فروردین

بخش اول
- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۰۵ کانون خانواده
- ۱۳/۳۰ بیقرار
- ۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم
- ۱۸ اخبار
- ۱۸/۰۵ روستائیان
- ۱۸/۳۰ مربی محبوب من
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۵ شهر آفتاب
- ۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۵ دنیای یکرن
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ روزهای زندگی
- ۲۱/۵۵ آدم و حوا
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ۲۲/۳۰ اخبار

● یکشنبه ۱۹ فروردین

بخش اول
- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۰۵ کارگر
- ۱۳/۳۰ لنسر
- ۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم
- ۱۸ اخبار
- ۱۸/۰۵ روستائیان
- ۱۸/۳۰ برنامه کودکان
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۵ دانش
- ۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۵ السونگر
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ آیرون‌ساید
- ۲۲ چشمک
- ۲۳ عشق هرگز نمی‌میرد
- ۲۳/۳۰ اخبار

● دوشنبه ۲۰ فروردین

بخش اول
- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۰۵ هالیوود و ستارگان
- ۱۳/۳۰ درباره زبان فارسی
- ۱۴ ترانه‌های ایرانی
- ۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم
- ۱۸ اخبار
- ۱۸/۰۵ روستائیان
- ۱۸/۳۰ تالی و پروفسور
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
- ۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۵ گشت و گذار
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ خانه بدوش
- ۲۲ ایران زمین
- ۲۲/۳۰ سبزکاران
- ۲۳/۳۰ اخبار

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

بخش اول
- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۰۵ کانون خانواده
- ۱۳/۳۰ دکتر بعدازاین
- ۱۴ قرن بیست ویکم
- ۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم
- ۱۸ اخبار
- ۱۸/۰۵ روستائیان
- ۱۸/۳۰ برنامه کودکان
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
- ۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۵ راز بقا
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ روزهای زندگی
- ۲۱/۵۰ هفت شهر عشق
- ۲۲/۲۰ فیلمسینمائی
- ۲۳/۵۷ اخبار

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

بخش اول
- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۰۵ الیور تویست
- ۱۳/۳۰ موسیقی اصیل ایرانی
- ۱۴ نور دنیا
- ۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم
- ۱۸ اخبار
- ۱۸/۰۵ روستائیان
- ۱۸/۳۰ جادوی علم
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
- ۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۵ اتاق ۲۲۲
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ حامیان
- ۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۲ مسابقه چهره‌ها
- ۲۲/۳۰ تاتر
- ۲۳/۳۰ اخبار

بندرعباس

● یکشنبه ۱۲ فروردین

۱۷ روستائیان
۱۷/۳۰ کودکان
۱۸ ورزش نوجوانان
۱۸/۳۰ خانواده دیویس
۱۹ جایزه بزرگ (تولید محلی)
۱۹/۳۰ ترانه‌های ایرانی
۲۰ شما و تلویزیون
۲۱ کاوشگران
۲۲ درباره زبان فارسی
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۳ بالای شهر، پائین شهر

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۱۷ روستائیان
۱۷/۳۰ کودکان
۱۸ نالی و پروفسور
۱۸/۳۰ مجله تلویزیون ورزشی
۱۹ فیلم مستند
۱۹/۳۰ شهر آفتاب
۲۰ فیلم مستند
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۱/۴۵ ایران زمین
۲۲/۱۵ سخنرانی مذهبی

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

۱۸/۰۵ اشعار مذهبی
۱۸/۳۰ آنچه شما خواسته‌اید
۱۹ مسابقه تلاش
۲۰ سخنرانی مذهبی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ گفتگوئی با دکتر احمد رجائی
۲۲ فیلم مستند

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

۱۸ قرائت قرآن و اشعار مذهبی
۱۸/۳۰ سخنرانی مذهبی
۱۹ جادوی علم
۱۹/۳۰ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ پزشک محله
۲۲ فیلم راز بقا
۲۲/۳۰ تآتر

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

۱۷ کودکان
۱۸ وروجک‌ها
۱۸/۳۰ گنجینه هلندی
۱۹ قرن بیستوبکم
۱۹/۳۰ فرهنگ و فولکلور جنوب
۲۰ دنیای شرلی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ پژواک
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۲/۳۰ فیلم سینمائی

● جمعه ۱۷ فروردین

۱۱ دکتر دولیتل
۱۱/۳۰ گلوگاه موسیقی
۱۲ مسخاتقلمی
۱۲/۳۰ تامی
۱۳ بشقاب پرنده
۱۴ موسیقی محلی
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلم سینمائی
۱۶/۳۰ فوتبال
۱۷/۳۰ چپارل
۱۸/۱۰ تامچواز
۱۹ جستجو
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ چشمک
۲۲ بالاتر از خطر

● شنبه ۱۸ فروردین

۱۷ روستائیان
۱۷/۳۰ کودکان
۱۸ مربعی محبوب من
۱۸/۳۰ دانش
۱۹ چهره ایران
۱۹/۳۰ موسیقی محلی
۲۰ دنیای بیکران
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فراری
۲۲ حقیقت
۲۲/۳۰ آدم و حوا
۲۳ موسیقی
۲۳/۳۰ گلسار کوهستان

● یکشنبه ۱۹ فروردین

۱۷ روستائیان
۱۷/۳۰ کودکان
۱۸ ورزش نوجوانان
۱۸/۳۰ خانواده دیویس
۱۹ جایزه بزرگ (تولید محلی)
۱۹/۳۰ ترانه‌های ایرانی
۲۰ شما و تلویزیون
۲۱ کاوشگران
۲۲ درباره زبان فارسی
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۳ بالای شهر، پائین شهر

● دوشنبه ۲۰ فروردین

۱۷ روستائیان
۱۷/۳۰ کودکان
۱۸ نالی و پروفسور
۱۹ مجله تلویزیونی ورزشی (تولید تبریز)
۱۹/۳۰ شهر آفتاب
۲۰ موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خانه بدوش
۲۲ ایران زمین
۲۲/۳۰ پلیس نیویورک
۲۳ سرزمین کنیل‌ورث

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

۱۷ روستائیان
۱۷/۳۰ کودکان
۱۸ گشت و گذار
۱۸/۳۰ ویدولا
۱۹ موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰ تلاش
۲۰ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ میدل‌مارچ
۲۲ قطار شبانه سوریتون
۲۲/۳۰ هفت شهر عشق
۲۳ سونالی

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

۱۷ روستائیان
۱۷/۳۰ کودکان
۱۸ جادوی علم
۱۸/۳۰ نغمه‌ها
۱۹ راز بقا
۱۹/۳۰ حامیان
۲۰ موسیقی محلی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ پزشک محله
۲۲ شو بندرعباس (تولید محلی)
۲۳ تآتر

تبریز

● یکشنبه ۱۲ فروردین

۱۲ آخرین مهلت
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کارگر
۱۳/۳۵ تنسر
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلم زنان کوچك
۱۵/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۶ فراری
۱۷ تدریس (تولید محلی)
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ دانش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۰/۵۵ آیرون‌ساید
۲۲ چشمك
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۲۰ اخبار

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۱۲ فیلم
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ هالیوود و ستارگان
۱۳/۳۰ فیلم مستند
۱۴ ترانه‌های ایرانی
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ سخنرانی استاد (تولید محلی)
۱۵/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۶ الیورتویست
۱۶/۳۰ تدریس (تولید محلی)
۱۷ پلی‌هاوس ۹۰

۱۸ اخبار
۱۸ روستائیان
۱۸ تالی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹ مسابقه تلاش
۱۹ اخبار ورزشی
۱۹ گشت و گذار
۲۰ اخبار
۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱ ایران زمین
۲۲ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۳ اخبار

سه‌شنبه ۱۴ فروردین

۱۲ فیلم
۱۳ اخبار
۱۳ اشعار مذهبی
۱۳ فیلم مستند
۱۳ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۱۴ اخبار
۱۵ کارگر
۱۵ سخنرانی مذهبی
۱۶ تدریس (تولید محلی)
۱۷ فیلم مستند
۱۸ اخبار
۱۸ اشعار مذهبی
۱۸ فیلم مستند
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹ درباره زبان فارسی
۱۹ اخبار ورزشی
۱۹ راز بقا
۲۰ اخبار
۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱ فیلم مستند
۲۱ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۲ فیلم مستند
۲۳ اخبار

چهارشنبه ۱۵ فروردین

۱۲ راهبه پرنده
۱۲ کارگر
۱۳ اخبار
۱۳ اشعار مذهبی
۱۳ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۱۴ اخبار



اسمی خواننده ارکستر برنامه دانشگاه (تولید تبریز)

۱۵ اف‌ونگر
۱۵/۳۰ موسیقی (تولید محلی)
۱۶ روزهای بزرگ
۱۶/۳۰ تدریس (تولید محلی)
۱۷/۳۰ کتاب و کتابخانه
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ گفتگوئی با استاد مصلح
۱۸/۵۰ اکو
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ لحظه‌ها
۲۲ گذری در جهان اندیشه
۲۲/۳۰ تاتر
۲۳/۳۰ اخبار

پنجشنبه ۱۶ فروردین

۱۲ دکتر بن کیسی
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۳۵ والتدیسنی
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلم سینمائی
۱۶/۳۰ تدریس (تولید محلی)
۱۷/۳۰ خوانان (تولید محلی)
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ خانواده دیویس
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ مبارزان
۲۲ سلام همسایه‌ها
۲۳/۴۵ اخبار

جمعه ۱۷ فروردین

۱۰ موسیقی محلی (تولید محلی)
۱۰/۳۰ رویدادهای استان
۱۱ فیلم
۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی
۱۲ کشتی و کالوین
۱۲/۳۵ فوتبال (جام باشگاههای انگلستان)
۱۳/۱۵ مسابقه اندیشه‌های بزرگ
۱۳/۴۰ لابی
۱۴/۰۵ موسیقی محلی
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلم سینمائی (دلالباشی) با شرکت لوئی دوفونس
۱۶/۳۰ مجله ورزشی
۱۷ چاپارل
۱۷/۵۵ عالیم و شما (تولید محلی)
۱۸/۲۵ جنگ بزرگ
۱۹ واریته خارجی
۱۹/۳۰ پزشک محله
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ناسیونال شو
۲۲ جستجو

شنبه ۱۸ فروردین

۱۲ آقای لواک
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۳۰ بغداد
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ واریته غربی
۱۵/۳۰ موسیقی
۱۶ هاوائی
۱۷ تدریس (تولید محلی)
۱۷/۳۰ فیلم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان (تولید محلی)
۱۸/۳۰ مریخی محبوب من
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ شهر آفتاب
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ دلیای یکرن
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پتون
۲۱/۵۵ آدم و حوا
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰ اخبار

یکشنبه ۱۹ فروردین

۱۲ آخرین مهلت
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کارگر
۱۳/۳۰ لسی
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ زنان کوچک
۱۵/۳۰ موسیقی (تولید محلی)
۱۶ فراری
۱۷ تدریس (تولید محلی)
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ دالتی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ اف‌ونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آیرونساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۳۰ اخبار

دوشنبه ۲۰ فروردین

۱۲ سفرهای جیمی ملکفیترز
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ هالیوود و ستارگان
۱۳/۳۰ درباره زبان فارسی
۱۴ ترانه‌های ایرانی
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ پلی هاوس ۹۰
۱۶/۳۰ سخنرانی
۱۷ تدریس (تولید محلی)
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ تالی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گشت و گذار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خانه بدوش
۲۲ ایران زمین
۲۲/۳۰ سربازان
۲۳/۳۰ اخبار

سه‌شنبه ۲۱ فروردین

۱۲ سازمان امن
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۳۰ دکتر بعد از این
۱۴ قرن بیست ویکم
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ توسن
۱۵/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۶ پل و سباستیان
۱۶/۳۰ تدریس (تولید محلی)
۱۷/۳۰ در گیرو دار ادارات (تولید محلی)
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ راز بقا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پتون
۲۱/۵۰ هفت شهر عشق
۲۲/۳۰ فیلم سینمائی
۲۳/۵۷ اخبار

چهارشنبه ۲۲ فروردین

۱۲ راهبه پرنده
۱۲/۳۰ کارگر
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ الیورتویست
۱۳/۳۰ موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ دور دنیا
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ اف‌ونگر
۱۵/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۶ روزهای بزرگ
۱۶/۳۰ تدریس (تولید محلی)
۱۷ کتاب و کتابخانه (تولید محلی)
۱۷/۳۰ گربه سیاه

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ جادوی علم
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ اتاق ۳۲۳
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۲ گذری در جهان اندیشه
۲۲/۳۰ تائر
۲۳/۳۰ اخبار

رشت



صحنه‌ای از رقص محلی گیلان (تولیدرشت)

● یکشنبه ۱۲ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ دانش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۰/۵۵ آیرون‌ساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۴۰ اخبار

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ نالی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گفت وگذار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱/۳۰ ایران زمین
۲۲ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۳/۱۵ اخبار

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ اشعار مذهبی
۱۸/۱۵ فیلم مستند
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ راز بقا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱/۳۰ فیلم مستند
۲۱/۴۵ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۲/۳۰ فیلم مستند
۲۳ اخبار

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ گفتگوئی با استاد مصلح
۱۸/۵۰ اکو
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه رصدخانه (تولید محلی)
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ لغبه‌ها
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تائر
۲۳/۳۰ اخبار

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ خانواده دیویس
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ از دیدگاه شما (تولید محلی)
۲۲ سلام همسایه‌ها
۲۳/۴۵ اخبار

● جمعه ۱۷ فروردین

۱۱ فیلم
۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی
۱۲ کلتل و کاتورین
۱۲/۳۵ فوتبال (جام دانشگاههای انگلستان)
۱۳/۱۵ مسابقه جایزه بزرگ
۱۳/۴۰ نامی
۱۴/۰۵ موسیقی محلی (تولید محلی)
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلم سینمائی (دلالباشی) بنا شرکت لولی لوفولس
۱۶/۳۰ مجله ورزشی
۱۷ جارلی
۱۷/۵۵ شما و تلویزیون
۱۸/۳۵ جنگ بزرگ
۱۹ واریته خارجی
۱۹/۳۰ پزشک محله
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فستیوال شو
۲۲ جستجو

● شنبه ۱۸ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان (تولید محلی)
۱۸/۳۰ مربخی محبوب من
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ شهر آفتاب
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ دنیای بکر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ روزهای زندگی
۲۱/۵۵ آدم و حوا
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰ اخبار

● یکشنبه ۱۹ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ دانش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آیرون‌ساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۳۰ اخبار

● دوشنبه ۲۰ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ نالی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گفت وگذار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خاله بدوش
۲۲ ایران زمین
۲۲/۳۰ سیرنگاران
۲۳/۳۰ اخبار

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی

۱۹/ راز بقا
۲۰/ اخبار
۲۱ روزهای زندگی
۲۱/ هفت شهر عشق
۲۲/ فیلمسینمائی
۲۳/ اخبار

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/ روستائیان
۱۸/۳۰ جادوی علم
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ اتاق ۳۲۳
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تآتر
۲۳/۳۰ اخبار

شوپه

اخیرا رادیو تلویزیون گیلان و ...ندران تصمیم گرفته در زمینه تولید ...مهای مستند و داستانی که از لحاظ ...یت حال و هوای آن خطه را داشته باشد، ...لیس بهم بزند. که زده است.

نمونه‌اش فیلم «شوپه» که فیلم مستند ...ستانی شاعرانه‌ایست در زمینه شبهائی در ...ستاهای مازندران و همکار ما حسین‌فدائی‌... د که فیلمبردار قدیم است و این روزها ...تشهوای کارگردانی بسرش‌زده، کارگردانی ...وپه را بعهده گرفته و بگردن دوستان ...ارش هم حسابی جا افتاده و درخور تحسین ... آب درآمده و ما سخت مشتاق دیدنش به ...تظار نشسته‌ایم و امیدواریم فال دوستان ...ست گرفته زیرا که از فدائی‌فرد چنین ...نتظاری هم میرود و این خلاصه تحلیلی‌فیلم ...وپه است:

شوپه‌مرد روستائی است که‌شبانگاهان ...زرعه‌اش را به پاس می‌ایستد تا گرازی، ...بیگردی حاصل رنجش را به باد ندهد و ...اد نکند.

حماسه‌ایست زندگی‌ساز از تلاش‌مردان ...وستائی مازندران که تمام شب بیدارند.

و در تمام طول شب آواز (کتولی)شان ... میشنوی و پاسخی که از نی میآیند و ...سانی را ایجاد میکنند تا این طبیعت بیجان ...ارور از انبوه عواطف انسانی نورا در شم ...یت مهربانی بگذارد، که تاگذار عمر را ... تجربه بنشینی و این تلاش را اندیشه ...نگذاری.

شوپه نمونه‌ایست از شب شب پایان ...شبون‌آنها با باری ازخاطره‌ها ودرگیریها.

چراکه شوپه این فیلم تمام شب را با آوازی سنگین به انتظار نشسته است تا به صبح دمان خستگی را بدیدار دختری درکند. که او هم دل ساده‌اش باین دیدار می‌نهد. چنانکه شوپه در بازگشتش به ده میخواند:
خستگی در شوپه مه تی چه‌ولا ـ
وقتیکه بارده خدا قوت با
خستگی ازتن من میروه بیرون زمانی
که یار بگوید خدا قوت.
خدا قوت شوپه

از دیدگاه شما

برنامهٔ ویژه‌ایست از شمال که اقبال عام پیدا کرده و تماشائی را از هر کجا که باشد بپای تلویزیون میکشاند برنامه‌ایست تعمیمی برای همهٔ اقشار شمال ـ چرا که همه از زبان مردم میگوید اما نه فقط شکوه دارد ـ بلکه قصد اصلی تهیه‌کننده ارشاد است و در این راه موفق هم بوده واین همه‌را پرویز جوائی‌نویسنده ـ تهیه کننده و گوینده‌ی مورد علاقه مردم سامان شمال بعهده دارد ـ مطالبی است از همه دست، به طنز و به جد و گاه هشدار میدهد ادارات و سازمانهای دولتی را در لایه‌لی سازنده.

تهیه‌کننده بشیر مرغ و جان آدمیزاد نظر دارد والحق در بسیاری موارد تعیین‌کننده و عمل‌کننده و سازنده هم بوده است واگر گزافه نباشد در بهسازی خطه سبز شمال نقشی دارد و نسبتی.



صحنه‌ای از فیلمبرداری «شوپه»

رضائیه

● یکشنبه ۱۲ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ دانش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ الـوتکر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۰/۵۵ آیرون ساید
۲۲ جشنک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۳۰ اخبار

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ تالی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گشت وگذار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سخنرانی سید محمد موسوی
۲۱/۳۰ ایران زمین
۲۲ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۳/۱۵ اخبار

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ اشعار مذهبی
۱۸/۱۵ فیلم مستند
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ راز بقا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سخنرانی سید محمد موسوی
۲۱/۳۰ فیلم مستند
۲۱/۴۵ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۲/۳۰ فیلم مستند
۲۳ اخبار

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ گفتگوئی با استاد مصلح
۱۸/۵۰ آکو
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ سخنرانی سید محمد موسوی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ نغمه‌ها
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تآتر
۲۳/۳۰ اخبار

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ خانواده دیویس
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سارزان
۲۲ سلام همسایه‌ها
۲۳/۴۵ اخبار

● جمعه ۱۷ فروردین

۱۱ فیلم
۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی
۱۲ کلنل و کالوین
۱۲/۳۵ فوتبال (جام‌باشگاههای انگلستان)
۱۳/۱۵ مسابقه جایزه بزرگ
۱۳/۴۰ تامی
۱۴/۰۵ موسیقی محلی
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلم سینمائی (دلال‌بماشی) بـا شرکت تونی دوفولس
۱۶/۳۰ مجله ورزشی
۱۷ چاپارل
۱۷/۵۵ شما و تلویزیون
۱۸/۳۵ جنگ بزرگ
۱۹ واریته خارجی
۱۹/۳۰ پزشک محله
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تلسیوتال شو
۲۲ جستجو

● شنبه ۱۸ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان

۱۸/۳۰ مربخی محبوب من
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ شهر آفتاب
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ دنیای یکران
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ روزهای زندگی
۲۱/۵۵ آدم و حوا
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۲/۳۰ اخبار

● یکشنبه ۱۹ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ دانش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آیرون ساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۳۰ اخبار

● دوشنبه ۲۰ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ تائی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گشت و گذار
۲۰/۳۰ اخبار

۲۱ خانه بدوش
۲۲ ایران زمین
۲۲/۳۰ سیرک‌بازان
۲۳/۳۰ اخبار

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ راز بقا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ روزهای زندگی
۲۱/۵۰ هفت شهر عشق
۲۲/۳۰ فیلم سینمائی
۲۳/۵۷ اخبار

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ جادوی علم
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تاکر
۲۳/۳۰ اخبار

زاهدان

● یکشنبه ۱۲ فروردین

۱۷/۳۴ مربخی محبوب من
۱۸/۱۰ کیسی جونز
۱۸/۳۵ موسیقی محلی از شهرستانها
۱۹ آپوالهو
۱۹/۳۰ راز بقا
۲۰ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ایران زمین
۲۱/۳۰ مدافعان

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۱۷/۴۵ فیلم
۱۸/۱۰ جادوی علم
۱۸/۳۵ خانواده دیویس
۱۹ چهره ایران
۱۹/۳۰ فیلم مستند
۲۰ سخنرانی مذهبی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۱/۴۵ فیلم مستند

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

۱۸ اشعار مذهبی
۱۸/۳۰ سرزمینها
۱۹ فیلم مستند
۱۹/۳۰ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فیلم مستند
۲۲ سخنرانی مذهبی

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

۱۸ اشعار مذهبی
۱۸/۳۰ آموزش روستائی
۱۹ سخنرانی مذهبی
۱۹/۳۰ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تاکر
۲۲ حامیان

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

۱۷/۳۰ آفتاب مهتاب
۱۸/۳۵ دکتر دولیتل
۱۹ قرن بیستم
۱۹/۳۰ خانه‌بدوش
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰ فیلم سینمائی

● جمعه ۱۷ فروردین

۱۴ کودکان (تولید محلی)
۱۴/۳۰ تائی و پروفسور
۱۵ موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰ فیلم سینمائی
۱۷ تامی
۱۷/۳۰ فوتبال
۱۸/۳۰ چشمک
۱۹/۳۰ انتراف
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خانه قمرخانم
۲۱/۳۰ بالاتر از خطر

● شنبه ۱۸ فروردین

۱۷/۳۴ پسر دریا
۱۸/۱۰ آموزش روستائی
۱۸/۳۵ آنچه شما خواسته‌اید
۱۹ دانش
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ درباره زبان فارسی
۲۱/۳۰ دنیای براکن

● یکشنبه ۱۹ فروردین

۱۷/۳۴ مربخی محبوب من
۱۸/۱۰ کیسی جونز
۱۸/۳۵ موسیقی محلی از شهرستانها
۱۹ آپوالهو
۱۹/۳۰ راز بقا
۲۰ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ایران زمین
۲۱/۳۰ مدافعان

● دوشنبه ۲۰ فروردین

۱۷/۳۴ فیلم
۱۸/۱۰ جادوی علم
۱۸/۳۵ نغمه‌ها
۱۹ خانواده دیویس
۱۹/۳۰ چهره ایران
۲۰ جان جارا کس
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ پزشک محله
۲۲ هفت شهر عشق

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

۱۷/۳۴ توسن
۱۸/۱۰ سرزمین‌ها
۱۸/۳۵ مجله ورزشی
۱۹ سرزمین عجایب
۲۰ دنیای شرلی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آدم و حوا
۲۱/۳۰ فرارق

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

۱۷/۳۴ پاگربانی
۱۸/۱۰ آموزش روستائی
۱۸/۳۵ موسیقی محلی (تولید محلی)
۱۹ مسابقه تلاش
۱۹/۳۰ سازمان اس
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تاکر
۲۳ حامیان

سنندج

● یکشنبه ۱۲ فروردین

۱۷/ مربی محبوب من
۱۸/ کیسی جونز
۱۸/ موسیقی محلی از شهرستانها
۱۹ آیوانهو
۱۹/ راز بقا
۲۰ اتاق ۲۲۲
۲۰/ اخبار
۲۱ ایران زمین
۲۱/ مدافعان

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۱۷/ فیلیر
۱۸/ جادوی علم
۱۸/ خانواده دوبوس
۱۹ چهره ایران
۱۹/ فیلم مستند
۲۰ جان جاراکس
۲۰/ اخبار
۲۱ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۱/ فیلم مستند

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

۱۸ اشعار مذهبی
۱۸/ سرزمین‌ها
۱۹ فیلم مستند
۱۹/ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۰/ اخبار
۲۱ فیلم مستند
۲۲ سخنرانی مذهبی

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

۱۸ اشعار مذهبی
۱۸/ آموزش روستائی
۱۹ سخنرانی مذهبی
۱۹/ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۰/ اخبار
۲۱ تاتر
۲۲ حامیان

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

۱۷/ آفتاب مهتاب
۱۸/ دکتر دولیتل
۱۹ قرن بیستم
۱۹/۳۰ خانه‌بدوش
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰ فیلم سینمائی

● جمعه ۱۷ فروردین

۱۴ کودکان (تولید محلی)
۱۴/۳۰ تائی و پروفسور
۱۵ موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰ فیلم سینمائی
۱۷ تامی
۱۷/۳۰ فوتبال
۱۸/۳۰ چشمک
۱۹/۳۰ اشراف
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱ خاله قمرخانم
۲۱/۴۰ بالاتر از خطر

● شنبه ۱۸ فروردین

۱۷/۳۴ پسر دریا
۱۸/۱۰ آموزش روستائی
۱۸/۳۵ آنچه شما خواسته‌اید
۱۹ دانش
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ درباره زبان فارسی
۲۱/۳۰ دنیای براکی

● یکشنبه ۱۹ فروردین

۱۷/۳۴ مربی محبوب من
۱۸/۱۰ کیسی جونز
۱۸/۳۵ موسیقی محلی از شهرستانها
۱۹ آیوانهو
۱۹/۳۰ راز بقا
۲۰ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ایران زمین
۲۱/۳۰ مدافعان

● دوشنبه ۲۰ فروردین

۱۷/۳۴ فیلیر
۱۸/۱۰ جادوی علم
۱۸/۳۵ لغمه‌ها
۱۹ خانواده دوبوس
۱۹/۴۰ چهره ایران
۲۰ جان جاراکس
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ پزشک محله
۲۲ هفت شهر عشق

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

۱۷/۳۴ توسن
۱۸/۱۰ سرزمین‌ها
۱۸/۳۵ مجله ورزشی
۱۹ سرزمین عجایب
۲۰ دنیای شرلی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آدم و حوا
۲۱/۳۰ فراری

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

۱۷/۳۴ باگزبانی
۱۸/۱۰ آموزش روستائی
۱۸/۳۵ موسیقی محلی (تولید محلی)
۱۹ مسابقه تلاش
۱۹/۳۰ سازمان امن
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تاتر
۲۲ حامیان

شیراز

● یکشنبه ۱۲ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کارگر
۱۳/۳۵ لسر
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ کارگاه موسیقی (تولید محلی)
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه‌جایزه‌بزرگ (تولیدمحلی)
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۰/۵۵ آیرون‌ساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۴۰ اخبار

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ هالیوود و ستارگان
۱۳/۳۰ فیلم مستند
۱۴ ترانه‌های ایرانی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ تائی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گشت و گذار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱/۳۰ ایران زمین
۲۲ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۳/۱۵ اخبار

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ اشعار مذهبی
۱۳/۳۰ فیلم مستند
۱۳/۳۴ گفتگوئی با دکتر احمد رجائی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ اشعار مذهبی
۱۸/۱۵ فیلم مستند
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ راز بقا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱/۳۰ فیلم مستند
۲۱/۴۵ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۲/۳۰ فیلم مستند
۲۳ اخبار

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار

۱۳/۰۵ اشعار مذهبی
۱۳/۳۰ گفتگوئی با دکتر احمد رجائی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ گفتگوئی با استاد مصلح
۱۸/۵۰ اکو
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ نغمه‌ها
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تآتر
۲۳/۳۰ اخبار

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۳۵ والتدیسنی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ خانواده دیویس
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ مبارزان
۲۲ سلام همسایه‌ها
۲۳/۴۵ اخبار

● جمعه ۱۷ فروردین

۹/۳۰ پرسش و پاسخ پیرامون مسائل درسی (تولید محلی)
۱۱ فیلم
۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی
۱۲ کلنل و کانوین
۱۲/۳۵ فوتبال (جام باشگاههای انگلستان)
۱۳/۱۵ مسابقه جایزه بزرگ
۱۳/۴۰ تامی
۱۴/۰۵ موسیقی محلی شیراز (تولیدمحلی)
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلم سینمائی (دلالیماشی) با شرکت لوئی دوفونس
۱۶/۳۰ مجله ورزشی
۱۷ جیانل
۱۷/۵۵ شما و تلویزیون
۱۸/۳۵ جنگ بزرگ
۱۹ واریته خارجی
۱۹/۳۰ پزشک محله
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ کاسبوال شو
۲۲ جستجو

● شنبه ۱۸ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۳۰ بیقرار
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ پریفی محبوب من
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ شهر آفتاب
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ دنیای یکرن
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فراری
۲۱/۵۵ آدم و حوا
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰ اخبار

● یکشنبه ۱۹ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کارگر
۱۳/۳۰ لسر
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ کارگاه موسیقی (تولید محلی)
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه‌جایزه‌بزرگ (تولیدمحلی)
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ الـولگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آیرون‌ساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۳۰ اخبار
شیراز ۳

● دوشنبه ۲۰ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ هالیوود و ستارگان
۱۳/۳۰ درباره زبان فارسی
۱۴ ترانه‌های ایرانی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ تالی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گشت و گذار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خانه پدوش
۲۲ ایران زمین
۲۲/۳۰ سیرکبازان
۲۳/۳۰ اخبار

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ کانون خانواده
۱۳/۳۰ دکتر بعدازاین
۱۴ قرن بیست ویکم
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ راز بقا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فراری
۲۱/۵۰ هفت شهر عشق
۲۲/۳۰ فیلمسینمائی
۲۳/۵۷ اخبار

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۰۵ الیور تویست
۱۳/۳۰ موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ دور دنیا
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ جادوی علم
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تآتر
۲۳/۳۰ اخبار



تآتر کودکان بوشهر

کودکان هنرمند شهر بوشهر به دعوت سازمان رادیوتلویزیون فارس مرکز شیراز به‌مدت ۵ روز برای ضبط دو نمایش «قصه ماه پلنده و دایرسیاه، ابر سفیده» به شهر شیراز آمدند. این دو نمایش که با هنرمندی کودکان علاقه‌مند تهیه و ضبط شده نمایشگر استعداد هنرمندان است که صحنه‌هایی از آن در عکس ملاحظه می‌شود. ما آرزوی پیشرفت و موفقیت بیشتر کودکان هنرمند را داریم.

کرمانشاه

● یکشنبه ۱۲ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/ روستائیان
۱۸/ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/ دانش
۱۹/ اخبار ورزشی
۱۹/ افسونگر
۲۰/ اخبار
۲۰/ آیرون‌ساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/ اخبار

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/ روستائیان
۱۸/ نانی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/ مسابقه تلاش
۱۹/ اخبار ورزشی
۱۹/ گشت و گذار
۲۰/ اخبار
۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱/ ایران زمین
۲۲ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۳/ اخبار

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/ اشعار مذهبی
۱۸/ فیلم مستند
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/ درباره زبان فارسی
۱۹/ اخبار ورزشی
۱۹/ راز بقا
۲۰/ اخبار
۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱/ فیلم مستند
۲۱/ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۲/ فیلم مستند
۲۳ اخبار

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/ گفتگوئی با استاد مصلح
۱۸/ اکو
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ خانواده دیویس
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ نغمه‌ها
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تاتر
۲۳/۳۰ اخبار

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ معرفی برنامه‌های تلویزیون
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ مبارزان
۲۲ سلام همسایه‌ها
۲۳/۴۵ اخبار

● جمعه ۱۷ فروردین

۱۱ فیلم
۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی
۱۲ کلنل و کاتورین
۱۲/۲۵ فوتبال (جام باشگاههای انگلستان)
۱۳/۱۵ مسابقه جایزه بزرگ
۱۳/۴۰ نامی
۱۴/۰۵ موسیقی محلی
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلم سینمائی (دلاربانی) با شرکت لوئی دوفونس
۱۶/۳۰ مجله ورزشی
۱۷ چارل
۱۷/۵۵ شما و تلویزیون
۱۸/۳۵ جنگ بزرگ
۱۹ وارثه خارجی
۱۹/۳۰ پزشک محله
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تاسیوتال شو
۲۲ جستجو

● شنبه ۱۸ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ مریخی محبوب من
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ شهر آفتاب
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ دنیای یکرن
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۱/۵۵ آدم و حوا
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰ اخبار

● یکشنبه ۱۹ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ دانش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آیرون‌ساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۳۰ اخبار

● دوشنبه ۲۰ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ نانی و پروفسور
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گشت و گذار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خانه بدوش
۲۲ ایران زمین
۲۲/۳۰ سیرک‌بازان
۲۳/۳۰ اخبار

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ راز بقا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۱/۵۰ هفت شهر عشق
۲۲/۳۰ فیلمسینمائی
۲۳/۵۷ اخبار

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ جادوی علم
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تاتر
۲۳/۳۰ اخبار

کرمان

● یکشنبه ۱۲ فروردین

۱۷ مریخی محبوب من
۱۷/۳۰ کیسی جونز
۱۸ دهقانان
۱۸/۳۵ آپولیو
۱۹ موسیقی محلی
۱۹/۳۰ راز بقا
۲۰ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ایران زمین
۲۱/۳۰ مدافعان

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۱۷/۳۴ فیلم
۱۸/۱۰ جادوی علم
۱۸/۳۵ نغمه‌ها
۱۹ خانواده دیویس
۱۹/۳۰ چهره ایران
۲۰ جان جاراکس
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سخنرانی مذهبی
۲۱/۴۵ فیلم مستند

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

۱۸ اشعار مذهبی
۱۸/۳۰ فیلم مستند
۱۹/۳۰ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۰/۱۵ اشعار مذهبی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱/۳۰ فیلم مستند
۲۲ گفتگو با استاد مصلح

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

۱۸ اشعار مذهبی
۱۸/۳۰ گفتگو با استاد مصلح
۱۹ فیلم مستند
۱۹/۳۰ سخنرانی سید محمد موسوی
۲۰ مسابقه تلاش
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تآتر
۲۲ حامیان

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

۱۷ آفتاب مهتاب
۱۸ دکتر دولیتل
۱۸/۳۵ قرن بیستم
۱۹ خانه‌بدوش
۲۰ چند ترانه ایرانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰ فیلم سینمائی

● جمعه ۱۷ فروردین

۱۴ کودکان (تولید محلی)
۱۴/۳۰ تالی و پروفسور
۱۵ موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰ فیلم سینمائی
۱۷ تامی
۱۷/۳۰ فوتبال
۱۸/۳۰ چشمک
۱۹/۳۰ اشراق
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خانه قمرخانم
۲۱/۳۰ بالاتر از خطر

● شنبه ۱۸ فروردین

۱۷ پسر دریا
۱۷/۳۰ اللک‌ای‌تلک (تولید محلی)
۱۸ آموزش روستائی
۱۸/۳۵ آنچه شما خواسته‌اید
۱۹ دانش
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ درباره زبان فارسی
۲۱/۳۰ دنیای براکن

● یکشنبه ۱۹ فروردین

۱۷/۳۴ مریش محبوب من
۱۷/۴۰ کیسی جونز
۱۸ دهقانان
۱۸/۳۵ آپوالپو
۱۹ موسیقی محلی (تولید محلی)
۱۹/۳۰ راز بقا
۲۰ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ایران زمین
۲۱/۳۰ مدافعان

● دوشنبه ۲۰ فروردین

۱۷ کیمیا
۱۷/۳۰ نقاشی بچه‌ها (تولید محلی)
۱۸/۱۰ جادوی علم
۱۸/۳۵ نغمه‌ها
۱۹ خانواده دیویس
۱۹/۳۰ چهره‌ایران
۲۰ جهان جاراکس
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سخنرانی مذهبی
۲۱/۴۵ فیلم مستند

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

۱۷ توسن
۱۷/۳۰ سرزمین‌ها
۱۸ موسیقی ایرانی
۱۸/۳۵ سرزمین عجایب
۱۹/۳۰ مسابقه درک و دقت (تولید محلی)
۲۰ دامپی و پسر


صحنه‌ای از برنامه اللک‌ای‌تلک، تولید کرمان

۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آدم‌حوا
۲۱/۳۰ فراری

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

۱۷ باگزبانی
۱۷/۳۰ هنر برای بچه‌ها (تولید محلی)
۱۸ آموزش روستائی
۱۸/۳۵ موسیقی محلی (تولید محلی)
۱۹ مسابقه تلاش
۱۹/۳۰ سازمان امی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تآتر
۲۲ حامیان


گروه جاز رادیو تلویزیون کرمان

مهاباد

● یکشنبه ۱۲ فروردین

۱۷/۳۴ مریش محبوب من
۱۸/۱۰ کیسی جونز
۱۸/۳۵ موسیقی محلی از شهرستانها
۱۹ آپوالپو
۱۹/۳۰ راز بقا
۲۰ اتاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ایران زمین
۲۱/۳۰ مدافعان

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۱۷ کیمیا
۱۷/۳۰ نقاشی بچه‌ها
۱۸ جادوی علم
۱۸/۳۵ خانواده دیویس
۱۹ فیلم مستند
۲۰ سخنرانی مذهبی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۱/۳۵ فیلم مستند

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

۱۸ اشعار مذهبی
۱۸/۳۰ سرزمین‌ها
۱۹ فیلم مستند
۱۹/۳۰ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فیلم مستند
۲۲ سخنرانی مذهبی

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

۱۸ اشعار مذهبی ـ قرائت قرآن
۱۸/۳۰ آموزش روستائی
۱۹ سخنرانی مذهبی
۱۹/۳۰ گفتگو با دکتر احمد رجائی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تآتر
۲۲ حامیان

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

۱۷/۳۰ آفتاب مهتاب
۱۸/۳۵ دکتر دولیتل
۱۹ قرن بیستم
۱۹/۳۰ خانه‌بدوش
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰ فیلم سینمائی

● جمعه ۱۷ فروردین

۱۴ کودکان (تولید محلی)
۱۴/۳۰ تالی و پروفسور

۱۵ موسیقی ایرانی
۱۵ فیلم سینمائی
۱۷ تامی
۱۷ فوتبال
۱۸ چشمک
۱۹ اشراف
۲۰ اخبار
۲۱ خانه قمرخانم
۲۱ بالاتر از خطر

● [شنبه] ۱۸ فروردین

۱۷ پسر دریا
۱۸ آموزش روستائی
۱۸ آنچه شما خواسته‌اید
۱۹ دانش
۱۹ موسیقی ایرانی
۲۰ افسونگر
۲۰ اخبار
۲۱ درباره زبان فارسی
۲۱ دلیای براکن

● [ی]کشنبه ۱۹ فروردین

۱۷ مربی محبوب من
۱۸ کیسی جونز
۱۸ موسیقی محلی از شهرستانها
۱۹ آپولیو
۱۹ راز بقا
۲۰ اتاق ۳۳۳
۲۰ اخبار
۲۱ ایران زمین
۲۱ مدافعان

● دوشنبه ۲۰ فروردین

۱۷/۴۶ فیلیر
۱۸/۱۰ جادوی علم
۱۸/۳۵ نغمه‌ها
۱۹ خانواده دیویس
۱۹/۳۰ چهره ایران
۲۰ جان جاراکس
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ پزشک محله
۲۲ هفت شهر عشق

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

۱۷/۳۴ توسن
۱۸/۱۰ سرزمین‌ها
۱۸/۳۵ مجله ورزشی
۱۹ سرزمین عجایب
۲۰ دلیای شرلی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آدم و حوا
۲۱/۴۰ فراری

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

۱۷/۴۶ باگزبانی
۱۸/۱۰ آموزش روستائی
۱۸/۳۵ موسیقی محلی (تولید محلی)
۱۹ مسابقه تلاش
۱۹/۳۰ سازمان امی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ تاتر
۲۲ حامیان

مشهد

● [ی]کشنبه ۱۲ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/ روستائیان
۱۸/ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/ مسابقه‌جایزه‌بزرگ (تولیدمحلی)
۱۹/ اخبار ورزشی
۱۹/ افسونگر
۲۰/ اخبار
۲۰/ آیرون‌ساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/ اخبار

● [د]وشنبه ۱۳ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ مسابقه مسائل روز (تولید محلی)
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گشت و گذار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۱/۳۰ ایران زمین
۲۲ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۳/۱۵ اخبار

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ اشعار مذهبی
۱۸/۱۵ فیلم مستند
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ راز بقا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۱/۳۰ فیلم مستند
۲۱/۴۵ گفتگوئی با استاد مصلح
۲۲/۳۰ فیلم مستند
۲۳ اخبار

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ گفتگوئی با استاد مصلح
۱۸/۵۰ اکو
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ سخنرانی سیدمحمد موسوی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۴۰ نغمه‌ها
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تاتر
۲۳/۳۰ اخبار

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ خانواده دیویس
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ مبارزات
۲۲ سلام همسایه‌ها
۲۳/۴۵ اخبار

● جمعه ۱۷ فروردین

۱۱ فیلیر
۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی
۱۲ کفتل و کالوین
۱۲/۳۵ فوتبال (جام باشگاههای انگلستان)
۱۳/۱۵ مسابقه جایزه بزرگ
۱۳/۴۰ تامی
۱۴/۰۵ آینه هفته (تولید محلی)
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلم سینمائی (دلاریشی) با شرکت لوئی دوفونس
۱۶/۴۰ مجله ورزشی
۱۷ چاپارل
۱۷/۵۵ شما و تلویزیون
۱۸/۳۵ جنگ بزرگ
۱۹ وارثه خارجی
۱۹/۳۰ پزشک محله
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ناسیونال شو
۲۲ جستجو

● شنبه ۱۸ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان (تولید محلی)
۱۸/۳۰ مربی محبوب من
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ شهر آفتاب
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ دلیای بکران
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۱/۵۵ آدم و حوا
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰ اخبار

● یکشنبه ۱۹ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه جایزه بزرگ
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آیرون‌ساید
۲۲ چشمک
۲۳ عشق هرگز نمیمیرد
۲۳/۳۰ اخبار

● دوشنبه ۲۰ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ مسابقه مسائل روز (تولید محلی)
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ مسابقه تلاش
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ گشت و گذار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خانه بدوش
۲۲ ایران زمین
۲۲/۳۰ سرنشینان
۲۳/۳۰ اخبار

● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ برنامه کودکان
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ درباره زبان فارسی
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ راز بقا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۱/۵۰ هفت شهر عشق
۲۲/۳۰ فیلمسینمائی
۲۳/۵۷ اخبار

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

۱۸ اخبار
۱۸/۰۵ روستائیان
۱۸/۳۰ جادوی علم
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۵ ورزش نوجوانان
۱۹/۴۰ اخبار ورزشی
۱۹/۵۵ اتاق ۳۳۳
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حامیان
۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۲ مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۰ تاتر
۲۳/۳۰ اخبار



بورخس بهمراه پدر و مادر و خواهرش نورا در نخستین سفر به اروپا

برنامه ادب ایران وجهان از برنامه دوم

خورخه‌لوئیس‌بورخس

Jorge-Luis Borges



کودکی شاعر

در سال ۱۸۹۹، یعنی یک سال بعدازآنکه‌آخرین ضربات بر امپراتوری بزرگ اسپانیا وارد آمد و یکی دو مستعمرهٔ دیگرش در آمریکای لاتین‌از آن جدا شد، یکی از چهره‌های بزرگ ادبی امریکـای لاتین دیده بـه‌جهان گشود. ایـن نـوزاد خـورخه‌لـوئیس بورخس، نخستین پسر یک خانوادهٔ برجستهٔ آرژانتینی بود کـه در روز بیست و چهارم اوت‌آن سال درپایتخت آرژانتین زاده شد.

پدرش استاد مـؤسسهٔ زبانهای زنده بود و درآنجا روانشناسی‌تدریس می‌کرد و در عین حال نخستین مترجم اسپانیائی رباعیات عمر خیام بود و پیش از آن پنک رمان تاریخـی نیز آفریده بود.

این پدر فرزانه و آگاه، نخستین استاد خورخه‌لوئیس بورخس بود کـه او را با ادبیات آشنا کـرد. کودکـی بورخس در خانه‌ای بزرگ که باغـی نیز آنرا احاطه کرده بود سپری شد. تا نه‌سالگی پای او به‌مدرسه نـرسید زیرا او و نورا Norah خواهرش کـه بعدها نقاش شد، نزد دایه‌ای انگلیسی تعلیم می‌گرفتند، بورخس در کتابخانهٔ پدرش، به‌خواندن آثار نـویسندگان انگلیسـی سرگرم شد، این آثار،ترشته‌های شورانگیزی بودند که از آن میان آثار رودیارد‌کیپلینگ، استیونسون، ولز و مارک تواین مورد علاقهٔ بورخس بودند، بعدها بورخس دربارهٔ این‌دوره از زندگی خود نوشت:

«این نکته واقعیت دارد که من در یک باغ، پشت نرده‌های نوک‌تیز و در کتابخانه‌ای کـه کتابهای انگلیسی زبـان آن نامحـدود بـودند بـزرگ شده‌ام...»

در هفت یا هشت سالگی بود که فعالیت ادبی بورخس آغاز شد، دمی‌توان پذیرفت که این آغازی زودرس بوده است. دران دوران بودکه بورخس پس از آنکـه دون‌کیشوت را بـه‌زبان اسپانیائی خواند، نخستین قصه خودرا در پنج صفحه نوشت. در نه‌سالگـی داستان زیبای «شاهـزادهٔ خـوشبخت» اثر اسکاروایلد را از انگلیسی‌ترجمه کرد که توسط یکی از نزدیکانش در روزنامهٔ محلی به‌چاپ رسید.

در سال ۱۹۱۴، یعنی هنگامی‌که بورخس پـانزده سال داشت، بهمراه پدر و مادرش عازم اروپا شد.بورخس هنوز از اروپا فقط فرانسه و شمال ایتالیا را دیده بود که جنگ جهانی اول آغاز شد و افراد خانواده به‌اجبار به‌ژنو پناهنده شدند.

در این اقامتگاه اجباری بود که بورخس زبان فرانسه را آموخت و به مطالعه آثار نویسـندگان بزرگ‌فرانسه پرداخت و گواهینامه پایان تحصیلات خود را نیز در همان‌جا دریافت داشت. او توانست نزد خود زبان آلمانی را هم بیاموزد و نوشته‌های شوپنهاور را به‌همان زبان بخوانـد و با شاعـران اکسپرسیونیست آلمان بـرای نخستین بار تماس پیدا کند.

بـورخس در سال ۱۹۱۹ بـار دیگر به‌اتفاق خانواده‌اش به اسپانیا سفر کرد. فعالیتهای ادبی واقعی او در همان زمـان آغاز شد، زیـرا در نهضت اولترائیسم Ultraismo،اسپانیا که نهضتی پیشرو بود شرکت جست و در مجله‌هایی هم کـه باین نهضت وابسته بودند اشعار، مقالات و ترجمه هایی بچاپ رساند. بورخس در ایـن سال بـا رافائـل کانسینوس آسنس R. Cansinos ـ Assens که صاحب آثار متعددی بود، و با چندین زبان شرقی و اروپایی آشنایی داشت آشنا شد و بورخس بعدها او را یکـی از استادان خود معرفی کرد.

در سال ۱۹۲۱ بـورخس بـه «بوئنوس‌آیرس»، زادگاه خویش، باز گشت. او در آن زمان فریفته دیارخود شده بـود و بعدهـا نیز دربـاره آن سرزمین، یکی از بزرگترین اسطوره‌های ادبی را بوجود آورد. او پس از مراجعت به‌وطن، به‌نویسندگان جـوان پیوست و مجله‌ای نیز به‌نام «پریسماه که نوعی آگهی دیواری بزرگ بـود بوجود آورد. برای همین مجله بود که بورخس نخستین بیـانیهٔ اولتـرائیسم آرژانتین را نوشت.

موضوع‌اصلی شعرهای‌اولترائیسم بورخس، تقریبا همیشه واحد بـوده است. این موضوع در اولین مجموعه شعر او «حرارت بوئنوس آیرس»آشکار می‌شود. اما این شهر آنچنان که دیگر نـویسندگان و شاعـران اولترائیست برای توصیف آن کوشیده‌اند، خالی از جنبه‌های انسانی و عاطفی نیست. بوئنوس آیرس بورخس عبارت است از شهرهای آشنا، پنهـانـی، شهـر خاطره‌های دوران کودکی، شهری که هرروز به هنگـام راه‌پیمائـی در آن، می‌تـوان ساعاتـی را باز یافت کـه تکرارشان آنها را تقـریبا نامشخص می‌کند.

شهـری صمیمی کـه به‌شاعـر تعلق دارد:

«خیابان‌های بوئنوس آیرس
همچون اندرون من هستند.
نه خیابان‌های پرحرارت
و به‌هم ریخته از شتاب وامد ورفتها
بل خیابان مطبوع حومهٔ شهر
که درختها و غروب خورشید به‌آن
لطافت می‌بخشند،
و خیابان‌هایی در دورتر
که در آنها فقط چند خانه کوچک تن
به‌فضا سپرده‌اند...
خیابان‌ها خوب به‌خاطر می‌آورند
که در گذشته، دشت بوده‌اند...»

سال ۱۹۲۳، دومین‌سفر بورخس به‌اروپا را دربر داشت. در همان سال بـود کـه نخستین کتـاب شعـر او «حرارت بوئنوس آیرس» انتشاریافت. این کتاب با ستایش شاعر از بوئنوس آیرس و خیابانهایش آغاز می‌شود و با سرودهایی بـرای شب و سپیده‌دم ادامه می‌یابد.

در این دوران بین گروهی کـه از ضرورت پرداختن به‌مسأله‌هنر برای هنر دفاع می‌کرد و گروهی دیگر که طرفدار هنر متعهد بـودند مباحثات تندی درگرفت. بـورخس نیز مانند همـه اولترائیستهـا از دستـه اول طرفداری میکرد.

در سال ۱۹۲۵ بورخس دومین مجموعه شعر خودرا بانام «ماه‌مقابل» و نخستین کتاب منثور خـود را کـه «انکیزیسیونها» نام داشت انتشارداد. کتاب اخیر شـامـل نقل نوشته‌هـای تمسخرآمیزی‌بودکه‌مجله اولترائیستها به چاپ آنها عادت کرده بود.

درسال ۱۹۳۰کتابی از بورخس منتشر شد که در میان آثار او از ای



...ی و مشخص است. این کتاب
...یستر کاریه‌گو» نام دارد و
...ه‌ایست از چندین نوشته که همه
...اعر عامه پسند بوئنوس آیرس
...یستر کاریه‌گو، اختصاص دارند.
... شی به‌شهر و دنیای خاص او
...پرداخته‌اند.
... یکی از منتقدین فرانسوی در
... این اثر نوشته است:
... «بورخس که اغلب جزئیات را
...ه نویسندگان خیالی می‌نویسد،
...ار کتاب کوچکی را به‌سراینده‌ای
...اصی داده که واقعا وجود داشته
... سالهای ۱۸۸۳ تا ۱۹۱۲ زندگی
...رده است. باید گفت کـه قسمت
...ی از ایـن کتاب بـه‌کار خواننده
...ه نمی‌آید زیرا بیشتر صحبت از

آن دسته از شاعران آرژانتینی یـا اسپانیایی است که ما چندان آشنایی با آنها نداریم یا آنها را اصلا نمی‌شناسیم. از آن گذشته خود «اباریستو کاریه‌گو» که در روزگار مـا تقریبا فراموش شده، از چهره‌هایی است که مطلب تازه‌ای برخواننده آثار خویش نمی‌بخشد...» لیکن‌نظر همگان درباره این اثر چنین نیست، زیرا به‌هنگام ترجمه آن به‌زبان فرانسه، یکـی از ناقدان روزنامه لوسوند نوشت کـه ترجمه کتاب اباریستو کاریه‌گو کـه یکی از مهمترین آثار منثور بورخس است، ضرورت داشته، زیرا این شاعر هم مانند «مامه‌دوتیو فرناندز» پـدر روحانـی و معنوی بـورخس بشمار می‌آید. بااین تفاوت که فرناندز توجه بورخس را به‌متافیزیك و شوپنهاور و فلسفه برکلی جلب می‌کرد، در حالی که‌کاریه‌گو میخواسته استکه بورخس به جامعه مردم عـادی آرژانتین نظـر بیفکند: جامعه‌ای که قهرمـان‌هایش، موسیقی‌اش، اساطیرش، بتدریج کـه قرن بیستم جلـوتر می‌آمده، محو و محوتر میشده است.

در سال ۱۹۳۵ بورخس «تاریخ جهانی بـدنامی» را کـه بـه‌گفته‌ای تمرینی بـرای نثـر روایتی‌اش بـود منتشر کرد.

سه سال بعد پدر بورخس درـ گذشت و او برای نخستین بار ناگزیر شد در یکی از کتابخانه‌های شهرداری بوئنوس آیرس بکار مشغول شود. در همان سال براثر تصادفی چنان‌آسیب دید که هفته‌ها بین مرگ و زندگی بسر می‌برد و براثر همین حادثه بود که روز بروز قدرت‌بینایی اوضعیف‌تر می‌شد. ناچار برای انجام دادن هرکار ادبی ناگزیر بود از مادر یا دوستانش کمك بگیرد. ازآن زمان تاکنون‌زندگی خورخـه لـوئیس بـورخس، بصورت گذشته اما در جهت پیشرفت ادامـه یافته است. بااین تفاوت که از اوایل سال ۱۹۴۰ بار دیگر بـرای بیان احساسات و اندیشه‌های خود به‌شعر روی آورده است.

از جمله حوادث قابل ذکرزندگی او از آن هنگام، آغاز همکاری او با «بیوئی کاسارس Bioy Casares» است که خـود نویسنده‌ای بـزرگ بشمار می‌آید، و دیگر اعطای جایزه بزرگ جـامعۀ نویسندگـان آرژانتین باوست که در سال ۱۹۴۵ صورت گرفته و یازده سال بعد یعنی در سال ۱۹۵۶ نیز جایزه ملی ادبیات نصیب او شد واین دو بکار او اعتبار بیشتری می‌بخشد. در این مدت آثار بورخس به بسیاری از زبانهای بیگانه ترجمه شده ولـی این حقیقت را نمی‌توان پنهان داشت که درکشورهای مختلف، آثار بورخس خواننده بسیاری نداشته است و بـه اصطلاح نوشته‌ها و شعرهای او برای عده خاصی ترجمه شده است ولـی علاقمندان او در کشورهای اسپانیایی زبان بسیار است. شاید علت توجـه اندك مردم عادی و بیگانه به‌نوشته‌های بورخس در طبیعت این نویسنده باشد، طبیعتی که«خودپیوسته»«رازپوش» و بسیار طنزآلود و تمسخرآمیز است. لیکن ادبدوستان بسیاری از کشورهای جهان نوشته‌هـای او را چـون مائده‌ای گـوارا مـی‌یابند زیرا آثار بورخس نتیجه و فـرآوردۀ فـرهنگی بین‌المللی است.

من هراس از آئینه‌ها را
نه فقط در برابر شیشۀ نفوذ ناپذیر
جایی که فضای امکان ناپذیری که
در آن، بازتابها گرد می‌آیند

* *

بلکه در برابرآب ورقه ورقه‌ای‌احساس می‌کردم
که آسمان آبی دیگر را درعمق افلاکی خویش
که غالباپرنده‌ای واژگونیا بالی‌وهمی
از هم می‌درد یا لـرزشـی به‌تکانش
درمی‌آورد، تقلید می‌کند.

* *

و باز در برابر سطح خاموش ابنوس عالی
که خال صافش
همچون رویائی، سپیدی کامل مرمری مبهم
یا ابهام گلگون رنگ را تکرارمی‌کند

* *

امروز در برابر این همه سالهای پر تردید
که درآنها در زیرماه متغیر آواره‌وار گشته‌ام
از خویش می‌پرسم کدامین تصادف
تقدیر بیم از آئینه‌هـا را نصیب من کرده است.

man", Frank Woolner, talks about his favorite sports fishing - striped bass. He journeys to Nauset Beach near Cape Cod, Massachusetts, for the action that includes fisherman's luck - a haul of the second largest striper ever caught.

1830 **Championship Auto Racing:** Auto racing is more than speed and horsepower.
«It's the attention to details,» says Roger Penske, car owner and manager of one of racing's most successful teams.

1900 **The Addams Family:** «Fester Goes On A Diet"
Uncle Fester's pen pal from the Follies Bergere is coming to visit him, so he feels he should go on a crash diet to be trim and svelt for his Parisian pal. His dieting and exercise upset the whole household.

1930 **Arnie:** «Nuvo Riches
To increase son Richard's interest in the study of economics, Arnie gives him a share of stock in Continental Flange.

2000 **The Jazz Show**
A rousing Interlude of jazz music with the Freddie Hubbard Sextet, the Crusaders and O.C. Smith with Bill Eckstine as host. Offered are «The Young Rabbit," «That's Life,» «Goin Down South,» and «The Work Song.»

2100 **The Bold Ones:** «Lisa, I hardly Knew You»
Neil Darrell is left waiting at the altar and becomes thoroughly disoriented and shocked to learn that his fiancee has taken her own life. A period of self-analysis follows, during which Neil reconstructs his romance with Lisa Lambert.

2155 **Community Bulletin Board**
2200 **Ten O'clock Report**
2215 **Saturday Night at the movies:** «Singing Guns»
Vaughan Monroe and Walter Brennan star in an exciting western about Rhiannon... a bank robber who becomes sherrif in order to get revenge.

SUNDAY

1605 **Animal World**
1630 **Priority Sports Event: «NCAA Basketball»**
«Midwest Regional Final»
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Board**
1820 **Greatest Fights of the Century**
1830 **Biography:** «General George Marshall»
1900 **Andy Griffith Show:** «Andy's Investments»
1930 **Beverly Hillbillies:** «Wood Chucks»
Jethro sulks about the house with a severe case of spiri fever.»
2000 **John Byner Comedy Hour**
2100 **Mod Squad:** «Hello, Mother, My Name is Julie"
Julie relives a teenage despair when she is visited by her mother, a woman whose favors are easy to come by.
2155 **Community Bulletin Board**
2200 **10 O'clock Report**
2215 **Tonight Show:** «Uncle Harry»
This is a film version of the stage production of the play titled «The Strange Affair of Uncle Harry» written by Thomas Job.

MONDAY

1605 **Magic Land of Alakazam**
1630 **Priority Sports Event:**
«NCAA Basketball» «Far West Regional Games»
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Board**
1820 **On A-F-R-T-S Tonight**
1835 **Camera Three:** «Chester Himes Reflections»
1900 **Bewitched:** «It's Wish-Craft»
Darrin's parents are about to arrive on a visit, and he is worried they might find out what he had just found out...
1930 **Something Else**
2000 **Monday Night at the movies:** «Circus of Fear»
The circus is in town! But along with the breathtaking trapeze acts, the rousing music of the band, and the pink cotton candy - is murder!
2130 **Lloyd Bridges:** «The Epidemic»
The true story of an American photographer in Europe who becomes concerned over a typhoid epidemic in Montenegro, Yugoslavia, and his efforts to help.
2155 **Community Bulletin Board**
2200 **10 O'clock Report**
2215 **David Frost Revue:**
Choosing sides for the «Battle of the Sexes» are Anne Jackson and Eli Wallach - David Frost's special guests.
2240 **Boxing from the Forum**

TUESDAY

1605 **Mister Mayor**
1700 **Dusty's Treehouse**
1730 **Buck Owens Ranch Show**
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Board**
1820 **Coronet Films:** «The Napoleonic Era»
1830 **Medix:** «Long Live The Heart»
The human heart beats about 100,000 times a day, 40,000000 times a year to pump 4,000 gallons of blood per day through 70,000 miles of blood vessels.
1900 **My Favorite Martian:** «Poor Little Rich Cat»
It's very hard for an everyday Martian to understand why a woman would leave $650,000 to a cat.
1930 **My Three Sons:** «Three for School»
Katie fills in as a secretary for a friend who is on vacation and she puts the triplets in a nursery school.
2000 **Dean Martin**
2100 **Thou Shalt not kill**
This is a documentary about two young men, convicted murderers, Walter Kelbach and Myron Lance, who murdered six persons and wounded a few more during Christmas week 1966 in Salt Lake City Utah.
2155 **Community Bulletin Board**
2200 **Ten O'clock Report**
2215 **Dick Cavett**

WEDNESDAY

1605 **Science all Stars**
1630 **Harrigan and Son:** «The Comics»
A father and son comedy act break up. The Harrigan team has to find out who owns the jokes.
1700 **The Ghost & Mrs. Muir:** «Vanessa»
1730 **Bill Anderson**
Bill Anderson brings us up to date on the latest and best in country-western music!
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Board**
1820 **Sportsmans Holiday** (Repeat)
1830 **Trails to Adventure:** «The people who Vanished»
1900 **Joey Bishop Show:** «Joey's Moustache»
1930 **Room 222:** «America's Guest»
2000 **The Many Moods of Perry Como:**
The popular relaxed singer returns to TV to the delight of his many fans.
In this special, Como is joined by another popular favorite, Bob Hope, with whom he reminisces about the many years they spent in show business. Also appearing are Nancy Sinatra, Flip Wilson and Bobby Sherman.
2100 **High Chaparral:** «Wind»
2155 **Community Bulletin Board**
2200 **10 O'clock Report**
2215 **Wednesday Night at the movies:** «A Taste of Honey»
Based on the play by Shelagh Delaney, this is a poignant drama of a sensitive British teenager who becomes pregnant in an affair with a Negro sailor.

رادیو آمریکا

AFR

SAT - SUN - MON - TUE - WED.

0500 Country World
0600 News
0615 Top Of The Morning
0830 Ira Cook
0900 Community Bulletin Board
0905 Roger Carroll
1000 Just Music
1100 Nashville Beat
1200 News
1205 Tom Campbell
1300 Tempo
1500 Bob Kingsley
1700 Country World
1755 Community Bulletin Board
1800 News
1815 Pete Smith
1900 Roger Carroll
2000 Young Sound
2100 Sagebrush Theater (SAT)
Golden Days Of Radio (Sun)
Playhouse (MON)
Jim Hawthorne's Comedy (TUE)
Mystery Theater (Wed)
2130 Bobby Troop
2155 Community Bulletin Board
2200 News
2215 Interlude
2300 Adventures In Good Music
2345 Sign Off

THURSDAY

0700 Early Morning Melodies
0755 News
0800 Big Jon & Sparkie
0900 Community Bulletin Board
0905 Jimmy Wakely
1000 Ted Quillin
1155 Community Bulletin Board
1200 News
1205 Johnnie Darin
1300 Young Sound
1500 American Top 40
1600 Roland Bynum
1700 Jim Pewter
1755 Community Bulletin Board
1800 News
1815 Charlie Tuna
1900 Jazz Scene
2000 Hit Line '73
2155 Community Bulletin Board
2200 News
2215 Just Music
2355 Sign Off

FRIDAY

0700 Early Morning Melodies
0755 News
0800 Melvin's Kiddie Circus
0830 Banners Of Faith
0900 Community Bulletin Board
0905 Country Crossroads
0930 Crossroads
1000 Silhouette
1030 Music For The Soul
1100 Protestant Hour
1130 Focus On Jazz
1155 Community Bulletin Board
1200 News
1205 Philadelphia Orchestra
1300 Soul Story
1400 Finch Bandwagon
1500 Bill Stewart
1700 Hawaii Calls
1730 Grand Ole Opry
1755 Community Bulletin Board
1800 News
1815 Bachrach Bio
1900 Latino
2000 Hit Line '73
2100 Carmen Dragon
2155 Community Bulletin Board
2200 News
2215 Just Music
2355 Sign Off

تلویزیون آمریکا AFTV

SATURDAY

1605 **Bonanza** (Repeat)
1700 **Sesame Street:**
There's a big mystery on Sesame Street. Someone took Susan's bouquet of flowers when she left to get a vase. However, the individual who took the flowers had very good intentions – as Sesame Street residents soon find out.
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Board**
1820 **Sportsman's Holiday:**
Colunel Larson, former all - star football player, recuperated from polio by using a gun to reactivate his muscles, which lead him into trick shooting and national fame as a world champion in several classes.
1830 **Championship Auto Racing:**
Endurance racing is examined in this feature on the 12-hour Sebring, Florida, Grand Prix. World Driving Champion, Jackie Stewart, offers insights into the danger of driver fatigue, and the strategy of racing over a 5.2-mile course which winds through city streets and an airport runway.
1900 **The Addams Family:** «Ophelia's Career.»
1930 **Arnie:**
Felicia speaks out for equal rights for women, but Arnie hasn't time to listen. He has problems of his own; he has to audition applicants for a fourth voice in the company's all-male barbershop quartet.
2000 **Jerry Reed:**
A laugh-filled edition of the Jerry Reed Show with guests arry Storch and Gladys Knight and the Pips.
2100 **The Bold Ones:**
Dr. Ted Stuart becomes involved in the private life of his chief surgical nurse. He learns she is married to an unworthy husband, is seven months pregnant and plans to give up her baby.
2155 **Community Bulletin Board**
2200 **Ten O'clock Report**
2215 **Saturday Night at the Movies:** «The Legend of Custer.»

SUNDAY

1605 **Animal World:**
The Nile crocodile is a dwindling specie but efforts are being made to conserve this link with the dinosaurs, particularly by the Kariba Crocodile Farm in Rhodesia.
1630 **National College Athletic Association Basketball:**
California State vs Weber State
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Board**
1820 **Greatest Fights of the Century:**
1830 **Information Special:** «The Ancient Games.»
Two Olympic Decathlon-Champions, Rafer Johnson and Bill Toomey, visit the site of the original Olympic games in Delphi – the ancient Greek Oracle.
1900 **Andy Griffith Show:** A new boy moves into town, causing trouble between Opie and his friends. It's up to Opie to straighten his friends – and the new boy – out.
1930 **Beverly Hillbillies:** The Campell family is devastated when they learn that their favorite movie idol, Gloria Swanson, is reduced to auctioning off her belongings to raise funds. Their schemes to restore her are hilarious.
2000 **John Byner Comedy Hour:**
2100 **Mod Squad:**
A holiday in Las Vegas turns into a nightmare for the Squad when a stunt-driver friend of Linc's is killed.
2155 **Community Bulletin Board**
2200 **Ten O'clock Report**
2215 **Tonight Show:**
It takes a lot of «know-how» to step into Johnny Carson's shoes – and Joey Bishop has it!

MONDAY

1605 **Magic Land of Alakazam**
1630 **National College Athletic Association Basketball:**
Southwest Louisiana vs Houston.
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Board**
1820 **On A-F-R-T-S Tonight**
1830 **On Campus:**
An interesting discussion takes place at the University of Redlands, California, with Bob Abernathy hosting.
The subject is how man is threatened by technology.
1900 **Bewitched:** Suddenly Darrin loses his touch as an advertising executive and begins alienating people on sight.
1930 **Something Else:**

In observance of the Moslem Mourning Period, AFTV will not broadcast from 2000 hours on Monday untill 1605 hours on Wednesday.

WEDNESDAY

1605 **Science All Stars:** Don Morrow hosts this show which takes a look at the young inventive scientist of today.
1630 **Harrigan and Son:** Once again it's Junior and Big Business vs Dad and the man on the street.
1700 **The Ghost and Mrs. Muir:**
Eager to expand the parapsychology department at a nearby university, Paul Willis tries to prove Captain Gregg's ghostly existence to a group of colleagues.
1730 **Bill Anderson**
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Board**
1820 **Sportsman's Holiday** (Repeat)
1830 **Trails to Adventure:** «The Mountain Men of Jackson Hole.»
The rugged beauty of the Grand Tetons in Wyoming provides a backdrop for this episode.
1900 **Joey Bishop Show:** Joey offers to help two gals where he has his laundry done by plugging their business on his TV show.
1930 **Room 222:**
Stuttering – the agony of many a student is examined in this story about a shy boy whom Pete is trying to help.
2000 **Bob Hope Show:** Heading the guest list is Olympic swimming star Mark Spitz. He is joined by David Cassidy and the Carpenters as well as chess champ Bobby Fisher.
2100 **High Chaparral:**
Manolito poses as a poor Mexican in his attempt to recover a prize stallion stolen from him by three bandits.
2155 **Community Bulletin Board**
2200 **Ten O'clock Report**
2215 **Wednesday Night at the Movies:** «Rebus.» An alcoholic croupier, who has been fired from all the jobs he held in the past is asked to work as head croupier at a casino. The reason: to take part in a swindle.

THURSDAY

1005 **Sesame Street** (Repeat)
1100 **Dusty's Treehouse** (Repeat)
1130 **Animal World** (Repeat)
1200 **My Three Sons** (Repeat)
1230 **Room 222** (Repeat)
1300 **Arnie** (Repeat)
1330 **Matinee Theater**
«Blondie's Football Glamours»
1433 **NBA Basketball New York-vs-Boston**
1625 **Wide Wolrd of Sports**
The International Raceway at Darlington, South Carolina, stock-car races the Southern features the granddaddy of 500.
1740 **Outdoor Sportsman**
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Board**
1820 **Greatest Fights of the Century** (Repeat)
1830 **Information Special**
The American Indian has become virtually an invisible and powerless minority in his own homeland. Yet, within a generation there will be as many Indians living in the United States as there were at the time of Columbus. What will be their place in American society?
1930 **Hollywood Television Theatre:** «The Corn is Green»
2130 **Wanted: Dead or Alive:** «Healing Woman»
Josh Randall finds a [...] the woods with acute [...] diditis and immediately [...] him to a doctor, only to [...] the child's father retriev[...]
2155 **Community Bulletin Boa[rd]**
2200 **Ten O'clock Report**
2215 **Thursday Night at the mo[vies]** «A Public Affairs»
A crusading senator sets [...] clean up the corruption [...] state collection agencies [...] their lobbyist organizes [...] national campaign to sup[...] an investigation by spre[...] false rumors pertaining t[...] senator and his wife.
2225 **Roller Derby**

FRIDAY

1205 **Sacred Heart**
1220 **The Christophers**
1235 **This is the Life** «Trap of [...]
A young man serves his [...] in prison for a minor of[...] and then returns home t[...] family.
1300 **How do I Love Thee** «[...] Religious Special»
Two young college room[...] express and practice diffe[...] attitudes toward the new [...] rality on dating love, [...] sex.
1330 **NCAA Basketball** (Washin[gton] State -vs- Stanford)
1500 **WHA Hockey** (Cleveland [...] New York)
1625 **CBS Sports Spectacular**
(World Cup Hockey - U[...] vs – USSR
Olympic Women's Invitati[...] Swimming Championships
1730 **To Be Announced**
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Boar[d]**
1820 **Warren Miller Ski Show**
1830 **The Friday Early Show** «[Le]gend of Custers (Repeat)»
2000 **Flip Wilson**
He's a magic carpet to la[...] ter! Geraldine Jones rece[...] a visit from the Baron L[...] (Tim Conway) while a no[...] ious criminal in disguise [...] Townsend) is on the loose.
2100 **Bonanza** «Mrs. Wharton [...] Lesser Breeds»
Candy tries to help an up[...] British matron ransom [...] valuables from a holdup g[...]
2155 **Community Bulletin Board**
2200 **10 O'clock Report**
2215 **The Jazz Show**
Host Billy Eckstine and gu[...] Carmen McRae Bobby By[...] and his swinging combo [...] the Jazz All-Stars deliver [...] great super sounds of jazz!
2305 **Wrestling from the Olymp[ic]**
1st – Francisco Flores – v[...] Black Gordman
2nd – Lex Burd – vs – Fred[...] Blassie
3rd – Oregon Lumberjack –[...] Dory Funk Jr.

SATURDAY

1605 **Bonanza** (Repeat)
1700 **Sesame Street**
A very interesting film [...] ment shows life on the fa[...] with animals and farming [...] tivity.
1800 **Evening Report**
1815 **Community Bulletin Board**
1820 **Sportsmans Holiday:** «S[...] Casting for Stripers»
Outstanding fisherman [...] editor of «Salt Water Spor[...]

آموزشی

● یکشنبه ۱۲ فروردین

۸ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ
۸/۳۵ اعلام برنامه همراه با سرود فیلم
۸/۴۰ برنامه کودکان و نوجوانان
۹/۲۵ برنامه‌هنری
۱۰/۳۰ فیلم‌سینمایی
۱۲ پایان برنامه

● دوشنبه ۱۳ فروردین

۸ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ
۸/۳۵ اعلام برنامه همراه سرود فیلم
۸/۴۰ برنامه کودکان و نوجوانان
۹/۲۵ برنامه‌هنری
۱۰/۳۰ فیلم‌سینمایی
۱۲ پایان برنامه

● سه‌شنبه ۱۴ فروردین

بخش اول
۱۳/۳۰ گفتار مذهبی
۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی اعلام برنامه
۱۴ نیایش‌سرود معلم
۱۴/۰۵ زبان‌انگلیسی
۱۴/۲۰ علوم سال دوم راهنمائی
۱۴/۴۰ مکالمه آلمانی
۱۴/۵۵ فیزیک سال ششم
۱۵/۲۰ سخنرانی مذهبی
۱۵/۳۰ ترسیمی و رقومی ششم
۱۶ شیمی ششم
۱۶/۳۰ برنامه نوجوانان
بخش دوم
۱۷ مکالمه انگلیسی
۱۷/۱۵ علوم دوره راهنمائی
۱۷/۳۵ شیمی سال پنجم
۱۷/۵۵ سخنرانی مذهبی
۱۸/۰۵ مسابقه طبیعی
۱۸/۲۵ طبیعی سال پنجم
۱۸/۵۰ جبر سال چهارم
۱۹/۱۰ فیزیک ششم
۱۹/۳۵ ترسیمی و رقومی
۲۰ سخنرانی مذهبی
۲۰/۱۰ ادبیات فارسی‌ششم ادبی
۲۰/۳۵ فیلم آموزشی

● چهارشنبه ۱۵ فروردین

بخش اول
۱۳/۳۰ گفتار مذهبی
۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی اعلام برنامه
۱۴ نیایش‌سرود معلم
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
۱۴/۲۰ ریاضی سال اول راهنمائی
۱۴/۴۰ آموزش نوسوادان
۱۴/۵۵ رسم فنی
۱۵/۲۰ سخنرانی مذهبی
۱۵/۳۰ هندسه ومخروطات ششم
۱۶ ایمنی و تندرستی
۱۶/۳۰ برنامه کودکان
بخش دوم
۱۷ حرفه و فن دوره راهنمائی
۱۷/۱۵ ریاضی سال اول راهنمائی
۱۷/۳۵ مسابقه شیمی
۱۷/۵۵ زنگ تفریح
۱۸/۰۵ طبیعی چهارم ریاضی و ادبی
۱۸/۲۵ فیزیک سال پنجم
۱۸/۵۰ جبر سال ششم
۱۹/۱۰ مروری درریاضیات دوره راهنمائی
۱۹/۳۵ هندسه ومخروطات ششم
۲۰ برنامه مذهبی
۲۰/۱۰ ریاضی مدرن
۲۰/۳۵ رسم فنی

● پنجشنبه ۱۶ فروردین

بخش اول
۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی اعلام برنامه
۱۴ نیایش‌سرود معلم
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی
۱۴/۲۰ ریاضی سال دوم راهنمائی
۱۴/۴۰ مکالمه انگلیسی
۱۴/۵۵ مکانیک ششم
۱۵/۲۰ زنگ تفریح
۱۵/۳۰ جبر و مثلثات ششم
۱۶ شیمی ششم
۱۶/۳۰ برنامه نوجوانان
بخش دوم
۱۷ گرامر انگلیسی
۱۷/۱۵ ریاضی‌دوم‌راهنمائی
۱۷/۳۵ شیمی سال پنجم
۱۷/۵۵ زنگ تفریح
۱۸/۰۵ طبیعی پنجم ادبی و ریاضی
۱۸/۲۵ مسابقه فیزیک
۱۸/۵۰ مثلثات سال‌پنجم
۱۹/۱۰ شیمی هنرستان
۱۹/۳۵ گلچینی از ادب فارسی
۲۰ زنگ تفریح
۲۰/۱۰ مکانیک ششم
۲۰/۳۵ جبر و مثلثات ششم

● جمعه ۱۷ فروردین

۸ ترانه‌هاوچشم‌اندازها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۸/۳۵ اشعار حماسی
۸/۴۵ رویدادهای آموزش و پرورش
۹ برنامه کودکان
۱۰ فیلم سینمائی
۱۱/۳۵ گوناگون
۱۲/۳۰ فیلم سینمائی

● شنبه ۱۸ فروردین

بخش اول
۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
۱۳/۳۵ سلام شاهنشاهی اعلام برنامه
۱۴ نیایش‌سرود معلم
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
۱۴/۲۰ علوم پنجم دبستان
۱۴/۴۰ مکالمه انگلیسی
۱۴/۵۵ گیاهی سال‌ششم
۱۵/۲۰ زنگ تفریح
۱۵/۳۰ جبر ششم
۱۶ فیزیک ششم
۱۶/۳۰ برنامه کودکان
بخش دوم
۱۷ مکالمه فرانسه
۱۷/۱۵ علوم پنجم دبستان
۱۷/۳۵ شیمی سال دوم
۱۷/۵۵ زنگ تفریح
۱۸/۰۵ طبیعی سال دوم
۱۸/۳۵ فیزیک سال دوم
۱۸/۵۰ ریاضی سال دوم
۱۹/۱۰ شیمی ششم
۱۹/۳۵ جبر ششم
۲۰ زنگ تفریح
۲۰/۱۰ گیاهی سال ششم طبیعی
۲۰/۳۵ فیلم آموزشی

● یکشنبه ۱۹ فروردین

بخش اول
۱۳/۳۵ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی اعلام برنامه
۱۴ نیایش‌سرود معلم
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
۱۴/۲۰ ریاضی‌پنجم‌دبستان
۱۴/۴۰ مکالمه فرانسه
۱۴/۵۵ جانوری سال ششم طبیعی
۱۵/۲۰ زنگ تفریح
۱۵/۳۰ حساب استدلالی ششم
۱۶ شیمی ششم
۱۶/۳۰ برنامه نوجوانان
بخش دوم
۱۷ مکالمه انگلیسی
۱۷/۱۵ ریاضی‌پنجم‌دبستان
۱۷/۳۵ شیمی سال سوم
۱۷/۵۵ زنگ تفریح
۱۸/۰۵ طبیعی سال سوم
۱۸/۲۵ فیزیک سال سوم
۱۸/۵۰ ریاضی سال سوم
۱۹/۱۰ فیزیک ششم
۱۹/۳۵ حساب استدلالی ششم
۲۰ زنگ تفریح
۲۰/۱۰ جانوری سال‌ششم
۲۰/۳۵ فیلم آموزشی

● دوشنبه ۲۰ فروردین

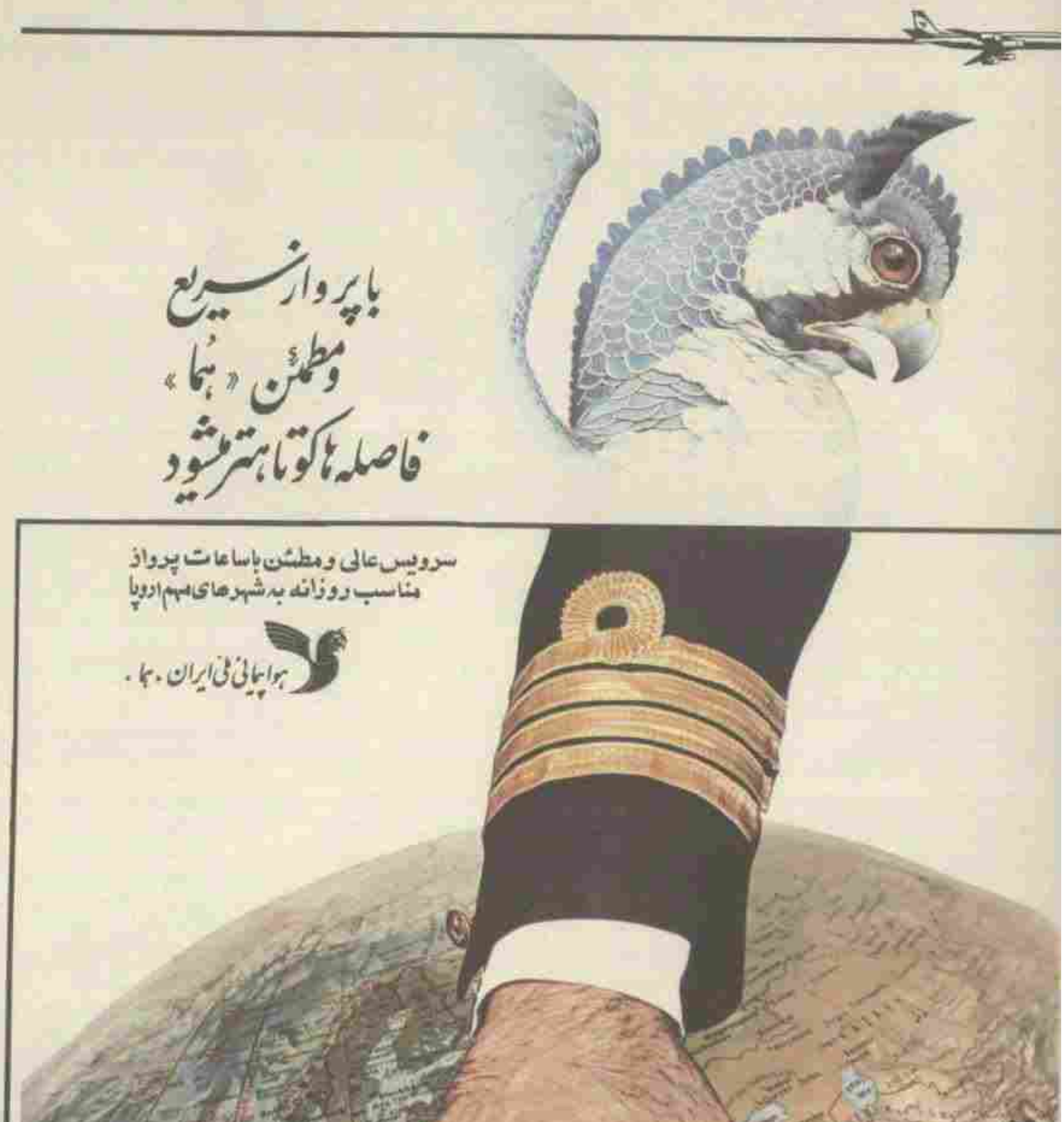
بخش اول
۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی اعلام برنامه
۱۴ نیایش‌سرود معلم
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
۱۴/۲۰ علوم سال اول راهنمائی
۱۴/۴۰ بخوانیم وبنویسیم
۱۴/۵۵ زمین‌شناسی سال ششم
۱۵/۲۰ زنگ تفریح
۱۵/۳۰ مثلثات ششم
۱۶ فیزیک ششم
۱۶/۳۰ برنامه کودکان
بخش دوم
۱۷ مکالمه آلمانی
۱۷/۱۵ علوم اول‌راهنمائی
۱۷/۳۵ شیمی سال چهارم
۱۷/۵۵ زنگ تفریح
۱۸/۰۵ طبیعی‌سال چهارم
۱۸/۲۵ فیزیک سال‌چهارم
۱۸/۵۰ متمم حساب سال چهارم
۱۹/۱۰ شیمی ششم
۱۹/۳۵ مثلثات ششم
۲۰ زنگ تفریح
۲۰/۱۰ زمین‌شناسی سال ششم
۲۰/۳۵ فیلم آموزشی

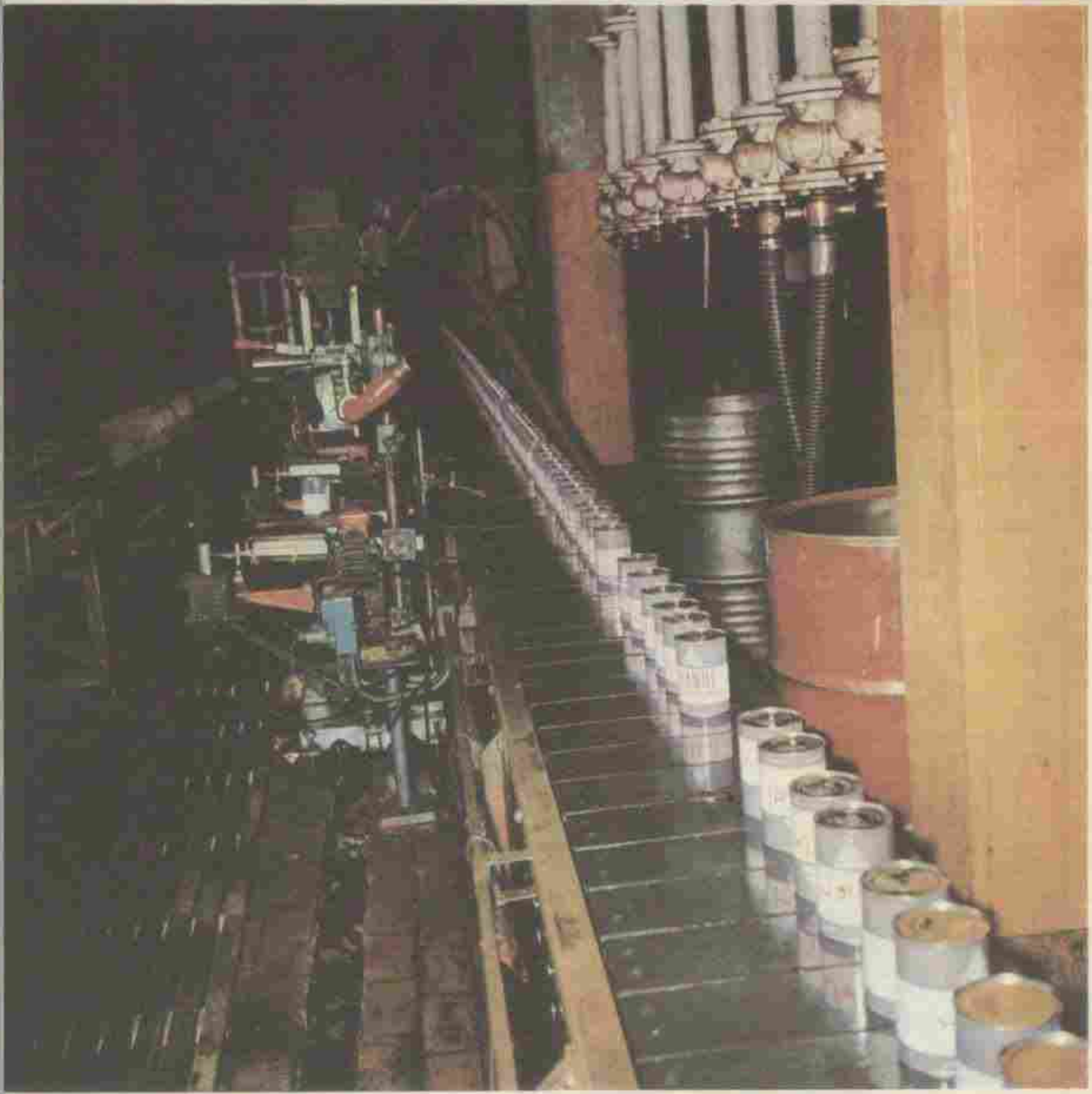
● سه‌شنبه ۲۱ فروردین

بخش اول
۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی اعلام برنامه
۱۴ نیایش‌سرود معلم
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
۱۴/۲۰ علوم سال دوم راهنمائی
۱۴/۴۰ مکالمه آلمانی
۱۴/۵۵ فیزیک سال ششم
۱۵/۲۰ زنگ تفریح
۱۵/۳۰ ترسیمی و رقومی ششم
۱۶ شیمی ششم
۱۶/۳۰ برنامه نوجوانان
بخش دوم
۱۷ مکالمه انگلیسی
۱۷/۱۵ علوم دوم راهنمائی
۱۷/۳۵ شیمی سال پنجم
۱۷/۵۵ زنگ تفریح
۱۸/۰۵ مسابقه طبیعی
۱۸/۲۵ طبیعی سال پنجم
۱۸/۵۰ جبر سال چهارم
۱۹/۱۰ فیزیک ششم
۱۹/۳۵ ترسیمی و رقومی
۲۰ زنگ تفریح
۲۰/۱۰ ادبیات‌فارسی ششم ادبی
۲۰/۳۵ فیلم آموزشی

● چهارشنبه ۲۲ فروردین

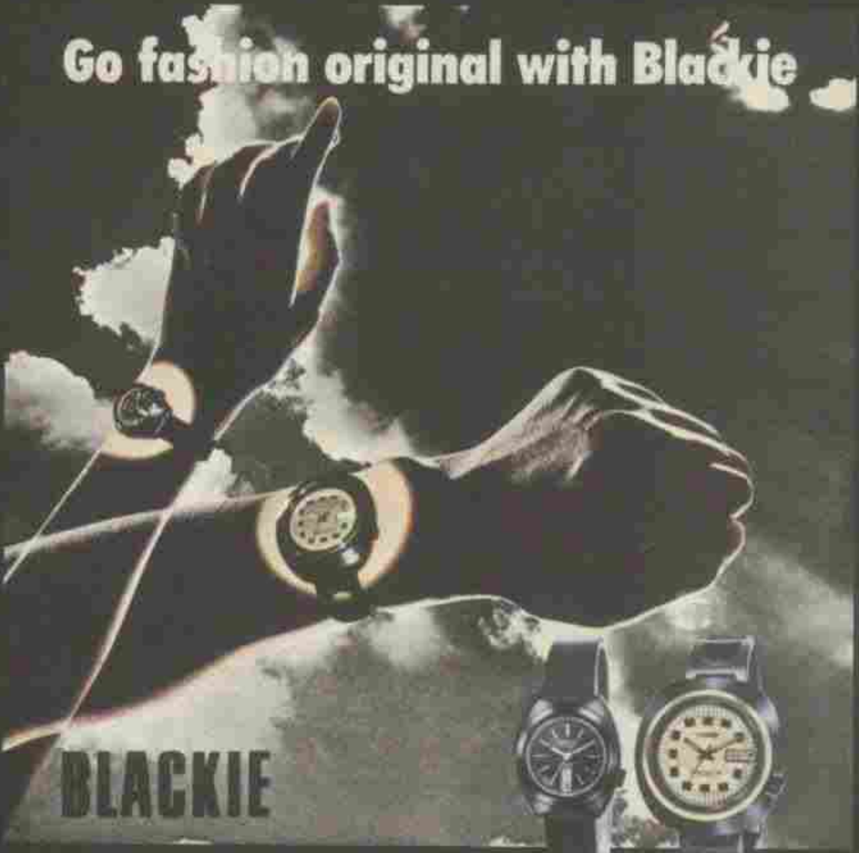
بخش اول
۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
۱۳/۵۵ سلام شاهنشاهی اعلام برنامه
۱۴ نیایش‌سرود معلم
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی
۱۴/۲۰ ریاضی سال اول راهنمائی
۱۴/۴۰ آموزش نوسوادان
۱۴/۵۵ رسم فنی
۱۵/۲۰ زنگ تفریح
۱۵/۳۰ هندسه ومخروطات ششم
۱۶ ایمنی و تندرستی
۱۶/۳۰ برنامه کودکان
بخش دوم
۱۷ حرفه و فن دوره راهنمائی
۱۷/۱۵ ریاضی سال اول راهنمائی
۱۷/۳۵ مسابقه شیمی
۱۷/۵۵ زنگ تفریح
۱۸/۰۵ طبیعی‌چهارم‌ریاضی و ادبی
۱۸/۲۵ فیزیک سال پنجم
۱۸/۵۰ جبر سال ششم
۱۹/۱۰ مروری درریاضیات دوره راهنمائی
۱۹/۳۵ هندسه و مخروطات ششم
۲۰ برنامه مذهبی
۲۰/۱۰ ریاضی مدرن
۲۰/۳۵ رسم فنی


باپرواز سریع
ومطمئن «هما»
فاصله‌ها کوتاهتر میشود
سرویس عالی و مطمئن باساعات پرواز
مناسب روزانه به شهرهای مهم اروپا
هواپیمائی ملی ایران ـ هما ـ
لندن
تهران



قاب فلزی تمام سیاه

سیتی زن



64-1537-50

پدیده ایست نو و منحصر بفرد از کارخانجات ساعت سازی سیتی زن

Quality at Realistic Prices

CITIZEN

Tokyo, Japan

خاویار ودکا

پر فروش ترین نوشابه در ایران

خاویار ودکا

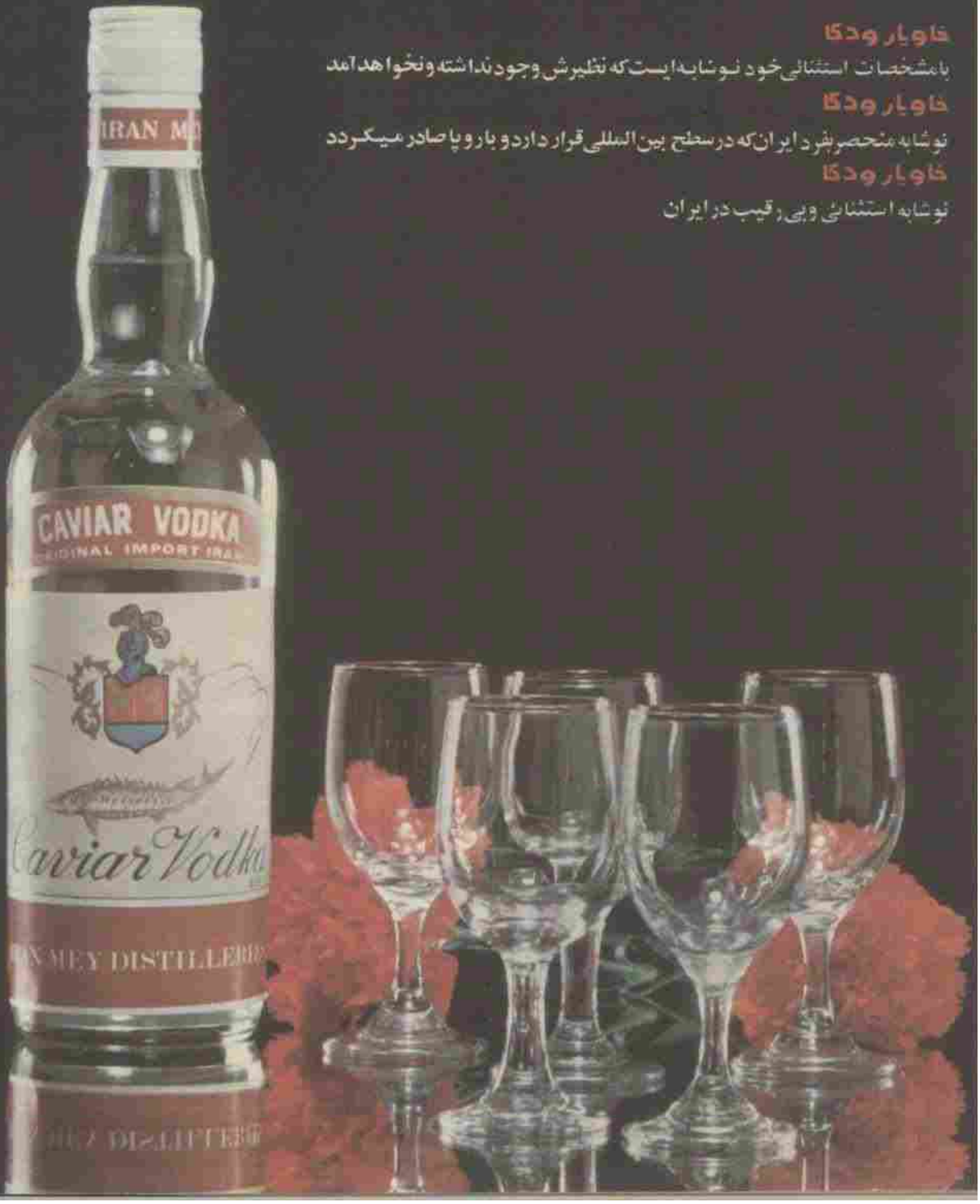
با مشخصات استثنائی خود نوشابه ایست که نظیرش وجود نداشته و نخواهد آمد

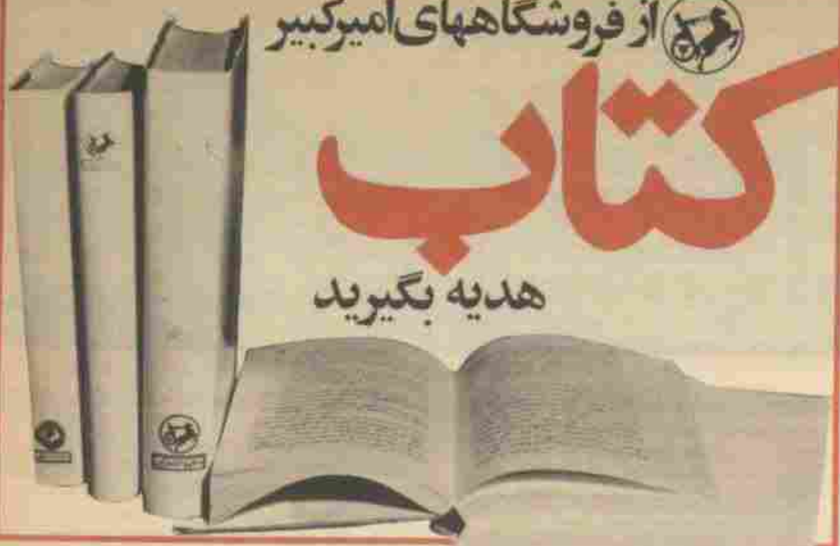
خاویار ودکا

نوشابه منحصر بفرد ایران که در سطح بین المللی قرار دارد و باروپا صادر میگردد

خاویار ودکا

نوشابه استثنائی و بی رقیب در ایران









خانواده، مدرسه، تلویزیون

از صفحه ۱۲

باید قریحه واستعداد را برانگیزد. در برابر
آلتی متضاد ـ تلویزیون ـ روش پدران و
چه باید باشد؟ برنامه‌های خوب و بدی
... برنامه‌های ارزشی هست، صحنه‌های خطرناکی
ست. باید انتخابی در کار باشد... پیش از
باید بگوییم که اگر بچه را مطلقاً از نگاه
به تلویزیون باز بداریم و از این راه درصدد
انکار تلویزیون برآییم، هیچ دردی را نمی‌
دوا کنیم. این محرومیت ممکن است ناکامی
ماتی به‌بار بیاورد.

بچه یکه و تنها زندگی نمی‌کند: تلویزیون
تنها که فیلمهایش اغلب به‌روی صفحهٔ کوچک
زیون می‌آید، مایه و چاشنی گفتگوهای رفقا
مدرسه و کوچه و خیابان است. تصویرهائی که
ت شده‌اند، قسمتی از ذهن بچه‌ها، قسمتی از
ایهٔ اندیشه‌ها و آگاهی‌ها و تأثرهای بچه‌ها
د. واگر بچه‌ای نتواند دراین گفتگوها و در
تبادل اندیشه‌ها و آگاهی‌ها و تأثرها شرکت
، رویهمرفته خودش‌را درحاشیه، و دورافتاده،
نگارد، و این امر بسیار خطرناک است واحتمالاً
ب بدی درآینده دارد. واگر این عمل دوام پیدا
ممکن است عکس‌العمل‌هائی به‌بار بیاید که
بیماری داشته باشد. بچه‌نباید از زمان خودش،
نسل خودش جدا شود، بریده شود و در سال
۱۹ مثل پدران و مادران خود در سال ۱۹۳۰
گی کند.

• • •

عملاً خانواده چه نقشی می‌تواند بازی کند؟
از هرچیز، خانواده می‌تواند از تلویزیون که
است وسیله تماس وارتباط، بین اعضای یک
وه باشد، استفاده کند. تلویزیون موضوعهایان
یزی برای گفتگو، فرصتی برای ایجاد روابط
ی بوجودمی‌آورد... بچه، پس ازآنکه‌برنامه‌ای
نگاه کرد، احتیاج دارد، چیزی را که دیده‌است
ریح کند ودر آن باره بحث کند... حتی‌احتیاج
بیماری به‌گفتگو، تفسیر و کسب اطلاع واظهار
ه دارد. از طرف دیگر بچه‌های بیشماری‌هستند
میل دارند برنامه‌ای را که به‌دلشان نشسته‌است
هیجانی در دلشان به‌بار آورده است، برای یکی
کنند. این امر برای بزرگسالها فرصتی است،
ادی است... زیرا که بزرگسالها بدینگونه
الی پیدا می‌کنند که علاقه شان را به‌بچه‌اظهار
رند واگر لازم باشد برخی از وجوه برنامهٔ مورد
ث را انتقاد کنند، اطلاعات ومعلومات تازه‌ای
ی شنوندگان‌جوان‌خودشان به‌ارمغان بیاورند. پدرها
مادرها می‌توانند عکس‌العمل‌های غریزی وسلامت
ش بچه‌ای‌را که خودش‌برای استفاده ازتلویزیون
نامه‌ای ترتیب داده است تشویق کنند. وقتی که
ر بشود، خودش به‌این امر پی می‌برد و ازدستگاه
برنامهٔ تلویزیون دورمی‌شود وشروع‌به‌بازی کردن
کتاب خواندن می‌کند. آن وقت باید این دورهٔ
ند اعصاب را گسترش داد و کارها وکوشش‌های
یگری به‌بچه پیشنهاد کرد وگرنه، در صورتی که
رفتار ملال شود، ممکن‌است، باوجود خستگی‌اش،
باره به‌برنامه دیگری که در واقع علاقه‌ای در
ش برنمی‌انگیزد، نگاه کند.

«در شماره آینده تمام میشود»

محکمهٔ آتش سوزان

جان دیکسن کار

John Dickson Carr

۱۶

پاورقی پلیسی

چشمهای برنان برقی زد ولی این برق، برق خوشی نبود....

ــ این رفتار شما رفتار قابل تحسینی است... ولی غیر از او چه کسی می‌توانست شیشه را روی میز بگذارد؟...

ــ نمی‌دانم... شاید خود مستر دسپارد....

ــ آن‌وقت چه‌کار کردید؟ حرفی با میسیز استیونس نزدید؟

ــ فرصت پیدا نکردم... از خانه بیرون رفته بود و بعد به‌طرف نیویورک حرکت کردند. میسیز استیونس فقط برای خداحافظی آمده بود... فکر کردم که باید صبر کنم و ببینم چه می‌شود ولی‌چون نمی‌خواستم این‌گونه شوخیها تکرار بشود، چاره‌جوئی‌هائی کردم.... و هربار که از خانه بیرون می‌رفتم دری را که به‌اتاق مستر دسپارد باز می‌شد، جفت می‌کردم... دری که به‌طرف راهرو بازمی‌شد، اشکال بیشتری داشت... زیرا که قفل آن قفل‌بسیار ساده و عادی بود... ولی، از قضا، پدرم قفل‌ساز بود و من حقه‌هائی می‌دانم که در این‌گونه مواقع بسیار به درد می‌خورد.... خود دروبرمودن، هم نمی‌توانست وارد اتاق من بشود... مگر آنکه‌خودم راه بازکردن قفل را به او گفته باشم... و اگو سروکلهٔ میسیزاستیونس عصر روز چهارشنبه آینده هم توی این خانه پیدا نمی‌شد، این زحمتها را به خودم نمی‌دادم... و این را هم بگویم که روز چهارشنبه، روزی بود که من از غروب مرخصی داشتم....

ــ عصر همان روزی که مستر مایلزدسپارد کشته شد!...

پرستار بالحن خشکی گفت:

ــ عصر آن روزی که شبش شب مرگ او بود... و من کم‌کم به‌حیرت افتاده بودم که...

برنان حرف او را برید، به‌طرف مارک برگشت و گفت:

ــ به‌این مطلب هم می‌رسیم... و بعد نگاهی به‌یادداشتهای خودش کرد و پرسید: «میس‌کوربت، بگویید ببینم میسیزاستیونس هرگز حرفی راجع به سم با شما نزده بود؟»

ــ چرا....

ــ چه‌طور؟

ــ از من پرسید مرگ‌موش از کجا می‌تواند بخرد....

سکوت دردناکی برقرار شد و در خلال این سکوت، استیونس حس کرد که همهٔ نگاهها به‌سوی او برگشته است... پرستار سرخ شده بود... ولی قیافهٔ سرشار از تصمیمی داشت.

برنان بالحن سنگینی گفت:

ــ این اتهام، اتهام سنگینی است...

ــ اتهام نیست!... فقط...

برنان بالحن سنگینی گفت:

ــ اتهامی است که باید تاحدود امکان‌دنبالش بود... شایدکس دیگری‌این‌حرفهای میسیزاستیونس را شنیده باشد؟

پرستار سرش را تکان داد و گفت:

ــ بله... میسیزدسپارد این حرفهارا شنید...

ــ درست است، میسیزدسپارد؟

لوسی دو دل ماند، دهانش را باز کرد و باز هم تردید کرد... و آخرسرگفت:

ــ بله... درست است...

استیونس که دستهایش را روی دسته‌های صندلی گذاشته بود، حس کرد که همهٔ چشمها به طرف او دوخته شده است... و از این‌گذشته،متوجه شد که اگدن‌دسپارد، حالا، در آستانهٔ در ایستاده است.

فصل پانزدهم

برنان به طرف لوسی خم شد و گفت:

ــ میسیز دسپارد، من متوجه جریان فکر شما بودم. اول حرفی که در این زمینه زدم، از قرار معلوم شما را به حیرت انداخت ولی کم‌کم فکرتان دنبال میسیز استیونس رفت... و هرچه بیشتر در این باره فکر کردید، بیشتر به امکان گنهکاری او اعتقاد پیدا کردید... از اینکه فکرتان را متوجه چنین چیزی کرده‌اید، پشیمان شدید ولی نتوانستید از چنین کاری خودداری‌کنید. بعد، یکی اظهار نظر کرد که هیچکس در چنان مدت کوتاهی نمی‌توانسته است پیراهنی از روی پیراهن شما بدوزد و این اظهار نظر قضایا را از لحاظ شما روبه‌راه کرد. فکرکردید میسیز استیونس نمی‌توانسته‌است‌دخالتی در این قضیه داشته باشد... ولی حالا دیگر این قدرها اطمینان ندارید... اشتباه می‌کنم یا راست می‌گویم؟

لوسی با هیجان عصبی چند قدمی توی اطاق راه رفت.

ــ اوه! مسخره است... از کجا می‌توانم‌بدانم؟ آخر حرفی به او بزنید، تد.....

شوهرش در این گفتگوها دخالت کرد:

ــ از جا در نروید... ممکن است من هم سؤالهایی بکنم، کاپیتن؟

این حرف لاف و گزاف محض بود، زیرا که افکارش در هم ریخته بود.

برنان جواب داد:

ــ بله... می‌توانید سؤالهائی‌بکنید... همینکه جا داشته باشد، می‌توانید این کار را بکنید... میس کوربت، بگویید ببینم میسیز استیونس راجع به مرگ موش، چه وقت از شما سؤال کرد؟

ــ در حدود سه هفته پیش... به نظرم عصر روز یکشنبه بود....

ــ جریان واقعه را برایمان نقل کنید.

ــ میسیزاستیونس و میسیز دسپارد و من‌توی سالون ناهارخوری، جلو بخاری نشسته بودیم... شعله‌های آتش توی بخاری زبانه می‌کشید و داشتیم نان دارچینی برشته می‌خوردیم... آن روزها، روزنامه‌ها انباشته از شرح و تفصیل جنایتی بودکه توی کالیفرنیا اتفاق افتاده بود و ما راجع به این جنایت حرف می‌زدیم... بعد، صحبت ما کلاً صحبت جنایت شد... و میسیز دسپارد راجع به انواع‌زهرها سؤالهائی از من کرد...

برنان وسط حرف او دوید:

ــ مقصودتان میسیز استیونس است...

میس کوربت بتندی به طرف او برگشت و گفت:

ــ نه! نه!... همین میسیز دسپارد،که اینجا نشسته است... و شما می‌توانید بپرسید... میسیز استیونس در همهٔ آن مدت یک کلمه هم حرف نزد. اما.... چرا... برایشان از پیش‌آمد اول دورهٔ زندگیم حرف می‌زدم... هنوز دورهٔ کارآموزیم بود... مردی را که مقداری استریکنین خورده بود به بیمارستان آورده بودند... و داشتم راجع به وضع این مرد، برایشان حرف می‌زدم. آن وقت میسیز استیونس پرسید که این مرد، به نظر من، تا چه حد ممکن است رنج برده باشد....

ــ آه! من‌هم می‌خواستم این‌چیزهارا بدانم... آن وقت، این حرف چه تاثیری در شما کرد؟ چه قیافه‌ای داشت؟

ــ بسیار زیبا بود.

ــ این چه جوابی است به من می‌دهید!.... بسیار زیبا!.... مقصودتان چیست؟

ــ مقصودم همین است که گفتم... قیافهٔ زنی را...... می‌توانم بی‌پرده حرف بزنم؟

ــ مسلماً!

شاهد با لحن آرام و سنگینی گفت:

ــ قیافهٔ زنی را داشت که دستخوش هیجان جنسی باشد...

خشم سردی به استیونس چیره شد و مثل مشروب بسیار قوی تا کله‌اش بالا رفت ولی همچنان خیره خیره به روی پرستار نگاه کرد... گفت:

ــ یک لحظه اجازه بدهید... به نظرم کمی تند می‌روید... میس کوربت، مگر اشکالی داردکه عقیده‌تان را برای ما روشن کنید؟

برنان اعتراض کرد:

ــ این چه حرفی است!... خواهش می‌کنم جنتلمن باشیم... و رنگ پرستار سرخ‌تر ازهرزمان دیگر شد...

ــ قصد گستاخی نداشتم و اگر گستاخی‌کردم، معذرت می‌خواهم.... فقط می‌خواستم تذکر بدهم اصطلاحی که میس کوربت به کار برد، هیچ‌معنائی ندارد و به عبارت دیگر آدم می‌تواند به دلخواه خودش میس کوربت را به گفتن هرچیزی وا بدارد.

مارک دسپارد باز هم به عنوان وکیل‌مدافع گفت:

ــ آری... درست است... من خوب نمی‌توانم سر در بیاورم که به این ترتیب کجا می‌خواهیم برویم... گوش بدهید، کاپیتن، اگر خیال می‌کنید

ید تهمتی به مری استیونس بزنید، چرا بـه
ن بازجوئی از او، **از خود او**، این حرفها را با
ی‌زنید؟ تد، چرا به مری تلفن نمی‌کنید وتقاضا
کنید همینجا پیش ما بیاید تا خودش بتواند به
این چیزها جواب بدهد؟

صدائی که بار اول در گفتگو دخالت می‌کرد،
:

ــ بله، درست است... بپرس و ببین چرا به
تلفن نمی‌کند؟

این صدا، صدای اگدن دسپارد بودکه همچنان
تی به تن داشت... با نوعی خوشی و شادمانی
یونس را برانداز می‌کرد... و از پی‌حرفهایش
:

ــ برنان، اگر به نظر شما اشکالی نداشته
د، می‌خواهم چند سؤالی از این پسره بکنم...
رگونه امتیازی مال شما خواهد بود... و شرط
بندم یك دقیقه دیگر دست و پابسته تحویلتان
م... خوب، استیونس، چرا به زنتان تلفن نمی‌
؟

مثل معلمی که سؤالی از بچه کرده باشد،
ظر جواب بود... و استیونس برای آنکه خشمش
پنهان بدارد، ناگزیر شد جلو خودش رابگیرد.
برنان که در نوع خود آدم خوبی بود، گلـه‌ای
اشت ولی حساب اگدن با این حسابها تفاوت
ت.

اگدن گفت:

ــ می‌بینید... جواب نمی‌دهد، باید زیـر
ش را بگیرم تا این کار را بکند. برای این تلفن
ی‌کنید که تشریف ندارد... اینطور نیست؟ برای
که راه افتاده و رفته... هه؟

ــ بله، اینجا نیست.

اگدن کـه چشمهایش از تعجب درشت شده
د گفت:

ــ با وجود این، امروز صبح ساعت هفت و
م که من پیشتان آمدم، گفتید هنوز توی رختخواب
ست.

استیونس با قیافهٔ آرامی گفت:

ــ دروغ گفتم.

نفس اگدن بند آمد و در حدود یك دهـم
ثیه نتوانست حرفی بزند. عادت داشت سوءظن‌
ای خودش را به مرحلهٔ تصدیق برساندو تا این
ار را نکرده بود، قربانی را در تنگنای آن‌نگذارد
ه برای اثبات بی‌گناهی‌اش دلیل بیاورد... و این
ار همیشه مسرت کـبابی برای او به بار می‌آورد‌ـ
ـا تکذیب اتهام، از طرف همین قربانی برای او
جربهٔ تازه‌ای بود.

ــ آهای!... خودتان دروغ نگوئید...کاملا
ی‌دانید این مطلب را به من گفته‌اید، میس‌کوربت
رفهایتان را شنید... اینطور نیست، میس‌کوربت؟

میس کوربت جواب داد:

ــ شما هردوتان توی آشپزخانه بودید وچون
ز حرفهائی که ممکن است زده باشید، خبر ندارم
می‌توانم چیزی را تأیید بکنم.

ــ بسیار خوب، ولی با اینهمه، اذعان دارید،
استیونس، که زنتان تشریف ندارد... کجا است؟

ــ امروز صبح به فیلادلفیا رفت.

ــ راستی؟ و غرض از این مسافرت چه‌بود؟

ــ غرض خرید بود...

ــ من هم می‌خواستم همین حرفها را از دهان
خودتان بشنوم... هیچ به خاطر دارید که مـری
استیونس در عمر خودش پیش از ساعت هفت ونیم
صبح برای خرید از توی رختخواب گرم و نـرم
خودش بیرون آمده باشد؟

ــ نه... در واقع ندیده‌ام... ولی خیال می‌کنم
در حضور میس کوربت خدمتتان گفته باشم که تمام
شب سرپا بودیم.

ــ و با وجود این، احتیاج داشته است صبح
به آن زودی برای خرید به راه بیفتد... بگوییـد
ببینم چرا...

ــ برای‌اینکه امروز روزشنبه است و مغازه‌ها
ظهر بسته می‌شود.

ــ اوه! راستی کی می‌خواهید دست از دروغ
گفتن بردارید؟ کاملا می‌دانید دیشب به‌راه افتاده!.

استیونس گفت:

ــ اگر من جای شما بودم، از حدود اعتدال
بیرون نمی‌رفتم واین‌گونه شوخیهارا زیادطول‌نمی‌
دادم... به طرف کاپیتن برنان برگشت و گفت:
شما، سؤال دیگری از من دارید، کـاپیتن؟ درست
است که زنم صبح زود به شهر رفت ولی اگر امروز
عصر برنگردد، حاضرم اقرار کنم من گناهکارم...
خیال نمی‌کنم شما برای حرفهای دوست عزیزمان
اگدن چندان اعتباری قائل باشید! زیرا کـه آن
نامهٔ بی‌امضاء را خودش برای شما نوشته وتلگرامها
را هم به اسم شما خودش امضاء کرده.

از قیافهٔ برنان پیدا بود که هاج و واج‌مانده
است... و نگاهش گاهی به طرف اگدن و گاهی
به طرف استیونس برمی‌گشت.

گفت:

ــ میل ندارم هربار که انگشت روی چیـز
مبهمی گذاشتم، فکرم دنبال چیزهای دیگر برود...
با اینهمه، حرفی که استیونس می‌زند، این ارزش
را دارد که توجهی به آن داشته باشیم... به طرف
اگدن برگشت و گفت: «خوب، پسر، صحت دارد که
این نامه را شما نوشته‌اید و این تلگرامهای کذائی
را شما فرستاده‌اید؟

اگدن نگاه یخزده‌ای به دور وبر خود کرد و
کمی عقب رفت.

ــ شما نمی‌توانید چنین چیزی را ثابت‌کنید...
و این است که می‌خواهم بگویم این حرفها را باور
نداشته باشید... زیرا که بسهولت ممکن است جنبهٔ
افترا پیدا کند...

برنان در عین حال که پول خرد جیبش رازیر
و رو می‌کرد لحظه‌ای اگدن را برانداز کرد... بعد
سرش را تکان داد.

ــ «پسر، به نظرم شما می‌خواهید ادای آن
کارآگـاه‌هائی را در بیاریـد کـه سوی زمانهای
دلخواهتان دیده‌اید... بگذارید بگویم که این چیزها
توی زندگی جاری بدرد نمی‌خورد و اولا این‌مطلب
را بدانید که ما بسهولت می‌توانیم فرستندهٔ ایـن
تلگرامها را پیدا کنیم.

اگدن با پوزخند خفیفی جواب داد:

ــ بروید‌قانون یاد بگیرید... روباه‌حیله‌گر...
جعل هر صورتی محرز است که معلوم شود به‌قصد
نفع شخصی صورت گرفته است... و استفاده‌ای‌از
آن امکان داشته است... اگر من نامه‌ای به رئیس
«چیس‌نشنال‌بانك» بنویسم و بگویم که «لطفـاً از
حساب من‌ده‌هزار دلار به‌مستر اگدن دسپاردبدهید»
و ذیل این نامه امضاء جان دی. راکفلر را بگذارم،
چنین کاری جعل است. اما اگر بنویسم: «بسیـار
ممنون خواهم بود که مستر اگدن دسپارد را با لطف
و محبت بپذیرید» و ذیـل آن هم همـان امضاء را
بگذارم، چنین کاری دیگر جعل نیست، و این‌نکته،
از آن نکته‌های حقوقی و قضائی است... شما توی
این تلگرامها یك کلمه هم نمی‌توانید پیدا بکنیـد
که بتوانید در سایهٔ آن مرا تعقیب بکنید.

ــ پس اعتراف می‌کنید که این تلگرامها را
شما فرستاده‌اید؟

اگدن شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت:

ــ من هرگز به چیزی اعتراف نمی‌کنم... و
این بهترین سیاست است... لاف نمی‌زنم که ازآن
گردن‌کلفت‌هـای روزگـار هستم... «گـردن‌کلفت
هستم!...»

استیونس به طرف مارك برگشت. مـارك،
بغل بخاری، به‌کتابخانه تکیه‌داده بودو نگاه‌چشمهای
آبی‌اش ملایم و اندیشناك بود. گفت:

ــ اگدن، هیچ سر در نمیارم ترا چه شده...
ولی لوسی راست می‌گوید... هرگز دیده نشده‌بود
حال تو این‌قدر خراب باشد... شاید آن مختصر پولی
که از عمو مایلز به ارث می‌بری، دیوانه‌ات کرده
باشد. وقتی که من و تو با هم تنها ماندیم می‌خواهم
ببینم تا چه حد «گردن‌کلفت» هستی.

ــ این چیزها را به صـلاح تو نمی‌دانم: من
از بس که به همه چیز علاقه دارم، چیزهای فراوانی
می‌دانم! بـه این ترتیب، فکـر می‌کنم آوردن نـام
پارتینگتن به اینجا حماقت بوده... حق‌اش همیـن
بود که عرق خودش را تـوی انگلستان بخـورد و
گذشته‌اش را به نظر بیاورد... هـرگز از چیزی
اطلاع نداشت ولی حالا ممکن است چیزهائی راجع
به ژانت وایت بشنود...

برنان بتندی پرسید:

ــ ژانت وایت که باشد؟

ــ اوه! یکی از آن دخترهـای حضرت حـوا
است... من شخصا نمی‌شناسمش... ولی چیزهائی
درباره‌اش می‌دانم.

برنان مثل بمب ترکید:

ــ چیزهای بسیاری درباره‌اش مـی‌دانید...
ولی بگویید ببینم چیزی می‌دانید که به این قضیه‌ای
که در دست رسیدگی است ارتباطی داشته باشد، نه؟
اطمینان دارید؟ بسیار خوب... اگر چیزی مربوط

به این قضیه نمی‌دانید. بگذارید برگردیم سرمرگ موش و میسیز استیونس... شما میس کوربت، داشتید می‌گفتید که روز یکشنبه‌ای، سه هفته پیش، از سم حرف می‌زدید. بقیه حرفهایتان را بزنید.

پرستار پس از آنکه کمی به فکر فرو رفت، اینطور گفت:

ـ صحبت طول کشید. بعد، خواستم سوپ‌ِ مستر مایلز دسپارد را برایش ببرم.... وارد هال شدم... هال‌کمی تاریک بود ومیسیز استیونس دنبالم افتاد... مچم را گرفت و نگه‌ام داشت.... و دستش مثل آتش بود... و آن وقت پرسید از کجا می‌تواند سرگ موش بخرد....

میس کوربت دو دل ماند. »

ـ این حرف به نظرم عجیب و غریب آمد... برای اینکه‌اول نتوانستم ازحرفهایش سردربیاورم... حرفی که می‌زد، مربوط به مرگ موش نبود... از دستورالعمل یک نفر حرف می‌زد.... از روش یک نفر حرف می‌زد، اسم آن یک نفر را فراموش کرده‌ام ولی به نظرم فرانسوی بود... بعد توضیح داد، تقریباً در همان موقع میسیز دسپارد از سالون ناهارخوری بیرون آمد و فکر می‌کنم حرفهای مارا شنیده باشد...

این طور به نظر می‌آمد که برنان به هیجان آمده است...

ـ دستورالعمل یک نفر؟ می‌توانید ما را روشن کنید، میسیز دسپارد؟

لوسی به تشویش افتاد و نگاهی به روی استیونس کرد...

گلتی از او تقاضای مساعدت داشت.

ـ نه... فکر نمی‌کنم.... اگر به حرفهای «مری» را شنیدم، خیال نمی‌کنم توضیحی بدهم... به نظرم اسمی بود که با حرف «گ» شروع می‌شد... مثل «گلاسه...»... «مری» بسیار تند حرف می‌زد و من حتی درست نتوانستم صدایش را بشناسم.... صدایش عوض شده بود...

در این موقع، مارک دسپارد سرش را برگرداند و چشمهایش را بهم گرفت.... مثل اینکه ناگهان به نور خیره‌کننده‌ای روبرو شده بود و می‌خواست خودش را به آن عادت بدهد. بعد دستهایش را از جیبهایش درآورد ویکی از دستهایش‌را به‌پیشانی‌اش برد.

ـ هیچکدامتان نمی‌توانید حرفهای میسیز استیونس را درست به خاطر بیاورید! حتماً توجه دارید که مطلب بسیار اهمیت دارد...

پرستار با دلخوری و آزردگی گفت:

ـ نه.... حقیقتاً نمی‌توانم.... میسیز استیونس به نحو عجیب و غریبی حرف می‌زد... همانطور که میسیز دسپارد هم برایتان گفت... به‌نظرم‌حرفهائی از این قبیل می‌زد: «در حال حاضر از کجا می‌توانم تهیه‌اش کنم؟ آنجا که زندگی می‌کردم، کار مشکلی نبود ولی حالا پیرمرد مرده است...»

برنان که از این حرفها یادداشت برمی‌داشت ابروهایش را در هم کشید.

ـ این حرفها، به نظر من، چندان ربطی بهم ندارد. نمی‌دانم.... یک دقیقه صبر کنید! گفتید، حرفهای عجیب و غریبی می‌زد؟ اسمش «مری» است... «ماری» .... و فکر می‌کنید یک‌کلمه‌فرانسه از دهانش بیرون آمد... پس، «مری» استیونس فرانسوی است؟

لوسی گفت:

ـ نه، نه... زبان انگلیسی را مثل من وشما حرف می‌زند. یک دختر کانادائی است... ازمردم فرانسوی.... و خیال می‌کنم روزی به من گفت که اسم دورهٔ دختری‌اش ماری دوبره بوده...

مارک گفت:

ـ ماری دوبره...

قیافه‌اش به نحو بسیار وحشتاوری تغییر کرد. به جلو خم شد و هریک از حرفهایش را با حرکت انگشتش همراه کرد:

ـ ازت می‌خواهم فکر بکنی، لوسی... وخوب هم فکر بکنی... زیرا که پای جان یک نفر درمیان است... این روشی که مری گفت، روش گلازر بود...؟

ـ آری، خیال می‌کنم همین بود.... ولی چرا؟ ترا چه شده؟

مارک دسپارد که خیره خیره نگاه می‌کرد، گفت:

ـ تو «مری» را بهتر از اکثر ما می‌شناسی. هرگز **رفتار عجیب و غریبی** به استثنای این کار از او دیده‌ای؟... هرچه باشد؟...

استیونس حال کسی را داشت که روی خط آهن ایستاده است و قطار سریع‌السیری بسرعت به طرفش می‌آید بی‌آنکه بتواند در برود یا اینکه حتی چشم از روی لوکوموتیو بردارد.... نزدیک شدن فاجعه را حس می‌کرد ولی با اینهمه در این بحث‌ها دخالت کرد... وگفت:

ـ مسخره‌بازی در نیار... مارک.... این نوع دیوانگی‌ها به نظرم سری است... مسلماً...

مارک اصرار کرد:

ـ جواب بده، لوسی.

لوسی جواب داد:

ـ من هرگز چیزی ندیدم... تد راست می‌گوید... آخر سر تو خودت کارهای عجیب و غریبی می‌کنی... «مری» حق داشت که اظهار علاقهٔ ترا به محاکمات جنائی و این‌گونه چیزها نحوست بار بداند.... نه... من هیچ چیز عجیب و غریبی در او ندیدم... البته، باستثنای...

ـ به استثنای چه؟...

ـ چیز مهمی نیست.... حقیقتاً چیز مهمی نیست... از قیف وحشت دارد... روزی، میسیز هندرسن توی آشپزخانه مربا می‌پخت و قیفی برای تهیه دستش بود... هرگز نمی‌توانستم خیال بکنم قیافهٔ «مری» به آن ترتیب تغییر بکند... یا اینکه آنقدر چین و چروک دور چشمهایش افتاده باشد...

دوباره سکوتی برقرار شد... سکوتی که جنبهٔ جسمانی داشت... مارک دستش را جلو چشمهایش حایل کرده بود... و وقتی که دستش‌را کنار برد، از قیافه‌اش وقار بی‌اندازه‌ای فرو ریخت.

ـ گوش بدهید، مستر برنان، دلم می‌خواست باشما و «تد» تنها بمانم... فقط به این وسیله‌می‌توانیم از این مخمصه در بیاییم... اگدن، تو ممکن است به خانه هندرسن بروی و ببینی چه می‌کند... حتماً توی خانه است.... به‌اش بگو که تبر کوچکش را با یک دیلم کوچک بیاورد... تبر بزرگتری هم توی آشپزخانه هست که ممکن است بدردمان بخورد.

قیافهٔ برنان آشکارا نشان می‌داد که کاپیتن متحیر مانده است و از خودش می‌پرسد که مارک ناگهان دیوانه نشده باشد... ولی هرکاری ازدستش برمی‌آمد.... دیگران از دستور مارک پیروی کردند و از اطاق بیرون رفتند.

مارک گفت:

ـ نه... قصد ندارم کسی را با تبر بکشم. می‌توانیم یک نفر معمار صدا بزنیم تا دیوار بین‌دو پنجره را توی اطاق عمو مایلز نگاه بکند و ببیند خبری از در مخفی هست یا نه... اما این کار مستلزم وقت است... ساده‌ترین و سریعترین راهها این‌است که دیوار را خراب بکنیم و خودمان ببینیم.

برنان نفسی کشید.

ـ آه! بسیار خوب! بسیار خوب!... اگــر خراب‌کردن دیوار به‌نظر شما اشکالی نداشته باشد...

ـ هیچ اشکالی ندارد. گوش بدهید، کاپیتن... نمی‌خواهم حرفی بزنم که شما برای خودتان نتیجه‌هائی از آن بگیرید.... ولی با وجود این، دلم می‌خواهد سؤالی از شما بکنم. فرض کنید نتوانیم اثری از در مخفی پیدا کنیم، چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟

برنان بی‌تردید جواب داد:

ـ آن وقت فکر می‌کنم میسیز هندرسن دروغ گفته...

ـ هیچ فکر دیگری نمی‌کنید؟

ـ نه.

ـ وآن وقت اعتقاد پیدامی‌کنید مری‌استیونس بی‌گناه است؟

برنان با احتیاط گفت:

ـ شاید تا آنجاها نتوانم پیش بروم.... با وجود این می‌توانم بگویم که در آن صورت ممکن است میسیز استیونس را بی‌گناه بدانم. بهرحال، این امر همه چیز را زیر ورو می‌کند... چه، در صورتی که شاهداصلی دروغگو ازآب در آمده‌باشد، غیرممکن است جلو هیئت منصفه رفت!... هیچ انسانی نمی‌تواند از دیوار سنگی عبور کند. باور کنید!..

مارک به طرف استیونس برگشت و گفت:

ـ خیلی خوش است... تد... اینطور نیست؟ حالا، راه بیفتیم!

بطرف هال به‌راه افتادند. برنان و استیونس دهن باز نکردند در صورتی که مارک به طرف آشپزخانه رفت و با سبد ابزار و یک تبر دسته‌کوتاه برگشت.

اطاق مایلز دسپارد در طبقه بالا، در انتهای راهروئی بود که تا مقابل پله‌ها امتداد داشت. استیونس تصویرهائی را که به دیوارها آویخته‌شده بود، دید اما چندان تاریک بود که نتوانست تصویر دلخواهش را پیدا کند. مارک در اطاق عمویش را باز کرد و هرسه نفر این اطاق‌را از همان‌آستانه در نگاه کردند.

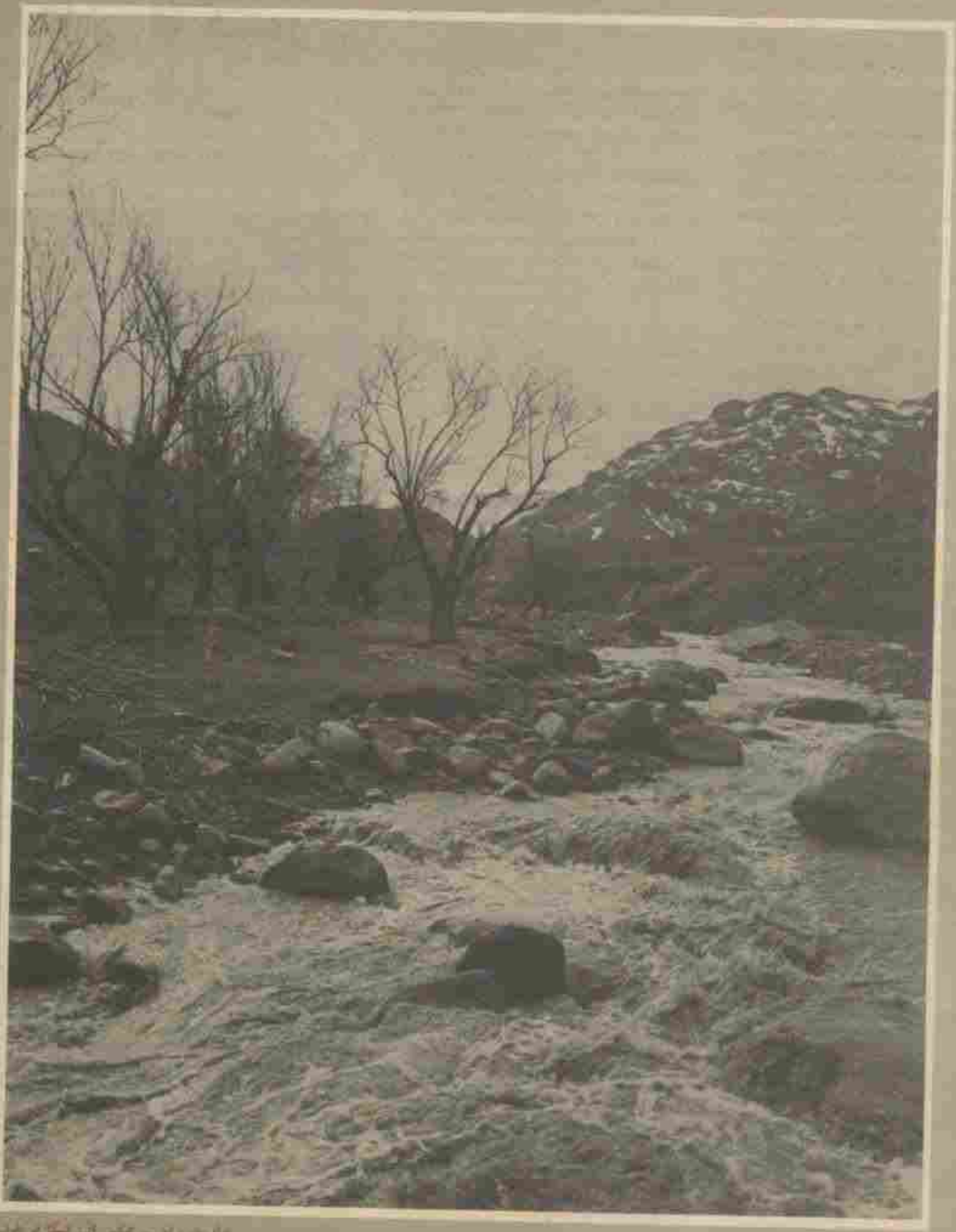
اطاق تقریباً سه در چهاری بود اما مثل‌بیشتر اطاق‌های خانه، وبه سبک قرن هفدهم سقف پستی داشت... روی زمین فرش بزرگ خاکستری وآبی رنگی بود که کهنه و فرسوده شده بود... و دور و بر فرش، تخته‌کوبی کف اطاق دیده می‌شد. دیوارها، تقریباً به ارتفاع دو متر، پوشش چوبی داشت... در قسمت بالای چوبها، دیوار مثل آن جاهای سقف که وسط تیرها افتاده بود، سفید کاری شده بود. سمت چپ، در محل تلاقی دو دیوار، به خط مورب، گنجه بزرگی رو‌به‌راه شده بود... یکی از درهای بلوط که سنگین‌ا سی داشت، نیمه باز بود ویک ردیف لباس و کفش از لای آن به چشم می‌خورد.

دیوار سمت چپ که دیوار عقب خانه بود، دو پنجره داشت و بین این دو پنجره صندلی بزرگی گذاشته شده بود که پشتی بلندی داشت... تصویری که به قلم گروز کشیده شده بود، بالای سر این صندلی، به دیوار آویخته شده بود. تابلوکه بشکل دایره بود سر بچه‌ای را با آن موهای حلقه حلقه‌اش نشان می‌داد. در این نقطه چراغ برقی با آن سیم کوتاهش از سقف آویزان بود. و بغل پنجره‌ای که دورترین پنجره‌ها از آستانه در بود، صندلی چرمی بزرگی گذاشته شده بود.

سر تختخواب به دیواری که روبروی آستانه در بود، تکیه داشت. پنجره‌ای که به طرف ایوان باز می‌شد در زاویه‌ای افتاده بود که این دیوار و دیوار سمت‌راست به‌وجود می‌آورد... پرده این‌پنجره انداخته شده بود... این دیوار سمت راست رادیاتور گازی تفرت‌بازی داشت (توی این اطاق بخاری نبود) و بعد، دری داشت که به اطاق پرستار باز می‌شد... و میخی به این دیوار بود که زیبوشامبر آبی رنگ متوفی به آن آویخته شده بود... و خلاصه، پای دیوار راهرو میز توالت مردانه‌ای بود که تقریباً تودهٔ کراواتهای درهم و برهمی روی آن راپوشانده بود... آئینه‌ای هم سوار این میز توالت بود...

اما آنچه بیشتر از چیزهای دیگر این سه مرد را متوجه خود کرد پوشش چوبی دیوار سمت چپ، بین دو پنجره، بود... اثر مبهم چارچوب دری‌آنجا به چشم می‌خورد.

«ادامه دارد»



[illegible]

نغمه‌هایی از کشور آفتاب تابان

ترجمهٔ مینا امامی .



ARIWARA-NARIHIRA

«اریوارا – ناری‌هیراه شاعر ادبیات کهن ژاپن است. شعرهای این شاعر، همیشه با مقدمه و زمینه‌ای از نثر همراه است و این بدانمنظور است که شعر، گویاتر و قابل درکتر شود.

«تسورایوکی» می‌گوید: درشعر «ناری‌هیراه» کلمات کم، و روح و معنا فوق‌العاده زیاد است، درست بمانند گل پژمرده‌ای که رنگ و بوی خود را از دست داده، و هنوز عطر مطبوع خود را حفظ کرده است.

کتاب «افسانه‌های ایزه» از این شاعر منتشر شده است.

... آنزمان‌که‌شاعر درپایتخت میزیست، با زنی، در آپارتمانهای غربی قصر شاهزاده دواگر آشنا شد واین آشنائی، بسختی برشاعر اثر گذاشت.

بزودی صمیمیتی عمیق بین آنهابوجود آمد، اما دوران آن بسیار کوتاه بود. دو روز بعد از آن، زن ناگهان خانه‌اش را ترک‌کرد و بجای دیگری رفت و از آنپس روزهای شاعر با تلخی و دلتنگی می‌گذشت.

در نخستین روزهای سال بعد، در آن هنگام که درختان نخل در اوج شکفتگی بودند، شاعر با اشتیاق به آپارتمان زنرفت تا خاطرات شیرین سال گذشته را زنده کند. آنجا دقایقی ایستاد و باطراف خیره شد، نشست و اطرافش را با دقت نگریست، نه، اشتباه نمیکرد. دیگر آن گرمی و حالت در آن محیط آشنا نبود. باقلبی شکسته وغمگین، در حالیکه هیچ در، یا پنجره‌ای او را از دیده‌ها پنهان نمیکرد، روی زمین عریان‌زانو زد و در همانحال ماند تا وقتیکه ماه، در پشت کوههای مغرب فرو رفت. آنوقت، در حالیکه همه دقایق سال گذشته پیش‌چشمش جان گرفته بود، نوشت:

آیا ماه، امشب، جز آنست که بود،
آیا بهار، دیگر بهار سالهای رفته نیست؟
اگر همه‌چیز دگرگون شده است،
چرا،
چرا تنها، روح و قلب من است
که دست نخورده،
بجاست؟...

«ناری‌هیراه» بعنوان مأمور امپراطور، برای شرکت در مراسم شکارباز، به «ایزه» سفر کرد. شاهزاده خانمی که در معبد شهر، مانند راهبه‌ها زندگی میکرد، عهده‌دار استقبال و پذیرائی از وی شد. مادرش باو گفت که باید از او با اشتیاق و مهربانی استقبال کند، چون وی، یك مأمور عادی نیست و شاهزاده خانم نیز چنین کرد...

صبح اولین روز، مراسم آغاز شکار با نظارت شاهزاده خانم صورت گرفت و غروب، در بازگشت شاعر از شکار، از او در آپارتمان خود پذیرائی کرد. شب دوم، شاعر از او خواست که باز بدیدارش برود. این دیدار از نظر زن با هیچچیز مغایرت نداشت، معهذا در مقابل آنهمه چشم فضول و کنجکاو، مشکل بنظر میرسید. بهر حال، اتاقی که در اختیار شاعر قرار گرفته بود، درست در وسط آپارتمان بود، نزدیك اتاق شاهزاده خانم، در نیمه‌های شب، شاهزاده خانم باتاق شاعر رفت.

«ناری‌هیراه که بیخواب و ناآرام، در انتظار او چشم بدر داشت، پیکر کوچك دخترانه او را دید که در نور کمرنگ ماه، در میان دولنگهٔ در ظاهر شد. شاعر، دیوانه از شادی او را در آغوش گرفت و بداخل اتاق برد ولی شاهزاده خانم خیلی زود، قبل از آنکه همهٔ حرفها گفته شود، او را ترك کرد و باتاق خود بازگشت.

شاعر، تمام شب را بیدار ماند وصبح، غمگین و ناصبور، انتظار دیدارش را می‌کشید. بالاخره، در نخستین ساعات صبح، شعر کوتاهی از شاهزاده خانم – بی هیچ کلمه و پیام دیگر – بدستش رسید:

آیا این تو بودی که بمانند خیال،
بسوی من آمدی
یا من بحریم تو پا گذاشتم،
نمیدانم...
رؤیا بود یا حقیقت،
خواب یا بیداری؟..

. . . .

و «ناری‌هیراه گریان و غمگین، این شعر رابرای او نوشت:

در سیاهی یك قلب خاموش
ونیمه‌جان،
من راهم را گم کردم
من خودم را گم کردم...
رؤیا بود یا حقیقت...
من ندانستم!...

صبح روز بعد، مجددا بشکار رفت، اما تمام لحظاتی که در نیزارها و دامنه‌ها می‌گشت، باو فکر میکرد و باینکه چه کند که شب‌هنگام، باز اورا ببیند. امااتفاقاً حکمران شهر «ایزه» او را بضیافتی که بافتخارش میداد، دعوت کرد. ضیافت، تمام شب ادامه داشت و او نتوانست شاهزاده خانم راببیند. و صبح، ناچار بود شهر را ترك کند. غم بینهایت، چشمهایش را پر از اشك کرده بود. بر لبه یك جام شراب برایش نوشت:

از کوهها، از تپه‌ها می‌گذرم
همه موانع را زیرپا می‌گذارم
و باز،
بسوی تو می‌آیم...

شاعر در راه سفر، همچنان غمگین بود و بشاهزاده خانم می‌اندیشید که بشدت در قلبش نشسته بود. همانطور که از سواحل «ایز» و «اواری» می‌گذشت، بموجها می – نگریست، بموجهای سفید ناآرام، که بساحل می‌خوردند، می‌شکستند و باز می‌گشتند. و این شعر در مغزش جان گرفت:

هرچه دورتر میروم،
اشتیاق بیشتر،
و دلبستگی بیشتری احساس میکنم
بشهری، که بشتسر گذاشتم...
آه،
بشما حسادت میکنم،
موجها،
موج‌های سرگشته،
که می‌توانید بازگردید!..

... و زمانی فرا رسید که شاعرتصمیم بترك پایتخت گرفت، می‌خواست آزاد باشد و برای زندگی، شرق مملکت را انتخاب کرد. روز عزیمت، یکی دو دوست قدیمی او نیز، با وی همراه بودند، آنها هیچکدام راه را

ند و در سرگردانی کامل پیش می‌
. سرانجام از یك مرداب گذشتند و
حتی‌باستراحت پرداختند. دوستانش با
ناظر زیبای اطراف، از او خواستند
بگوید و او گفت:
ر پایتخت، زنی است که
دوستش دارم..
و بجامه‌ای زربفت وگرانبها می‌ماند،
که نخ‌نما شده باشد...
ن از او دور می‌شوم
ن بسفر میروم،
با اندیشه‌هائی که
غم‌آلود است،
و باری از گریه دارد....
م این شعر، دوستانش را متاثر کرد،
ادامه دادند و ساعتی بعد، برودخانه‌ای
سومیداه رسیدند و سوار قایقی شدند
ا را به شهر نزدیك می‌برد، بین راه،
ای بر روی رودخانه فرود آمد وبصید
پرداخت، پرنده‌ای با پرهای سفید و
و پاهای قرمز، هیچیك از آنها قبلا
پرنده‌ای ندیده بودند،
مرد قایقران گفت: نام این پرنده
، پایتخت» است، با شنیدن این حرف،
این شعر را ساخت و زیر لب خواند:
اگر بر نام خود صادق هستی
پس بگذار از تو بپرسم،
ای زنده زیبا، پرنده پایتخت،
خبر آنکس را که،
دوستش دارم...

بمن بگو:
آیا او زنده است،
یا همچو باد،
بجهان دیگر وزیده است؟...

TAMURA-RYUICHI

«تامورا ریوئیچی» یکی از ارزنده‌ترین اعضاء گروه «ارشی» متولد ۱۹۲۳ است شعر «صدا» اثر زیبائی از اوست.

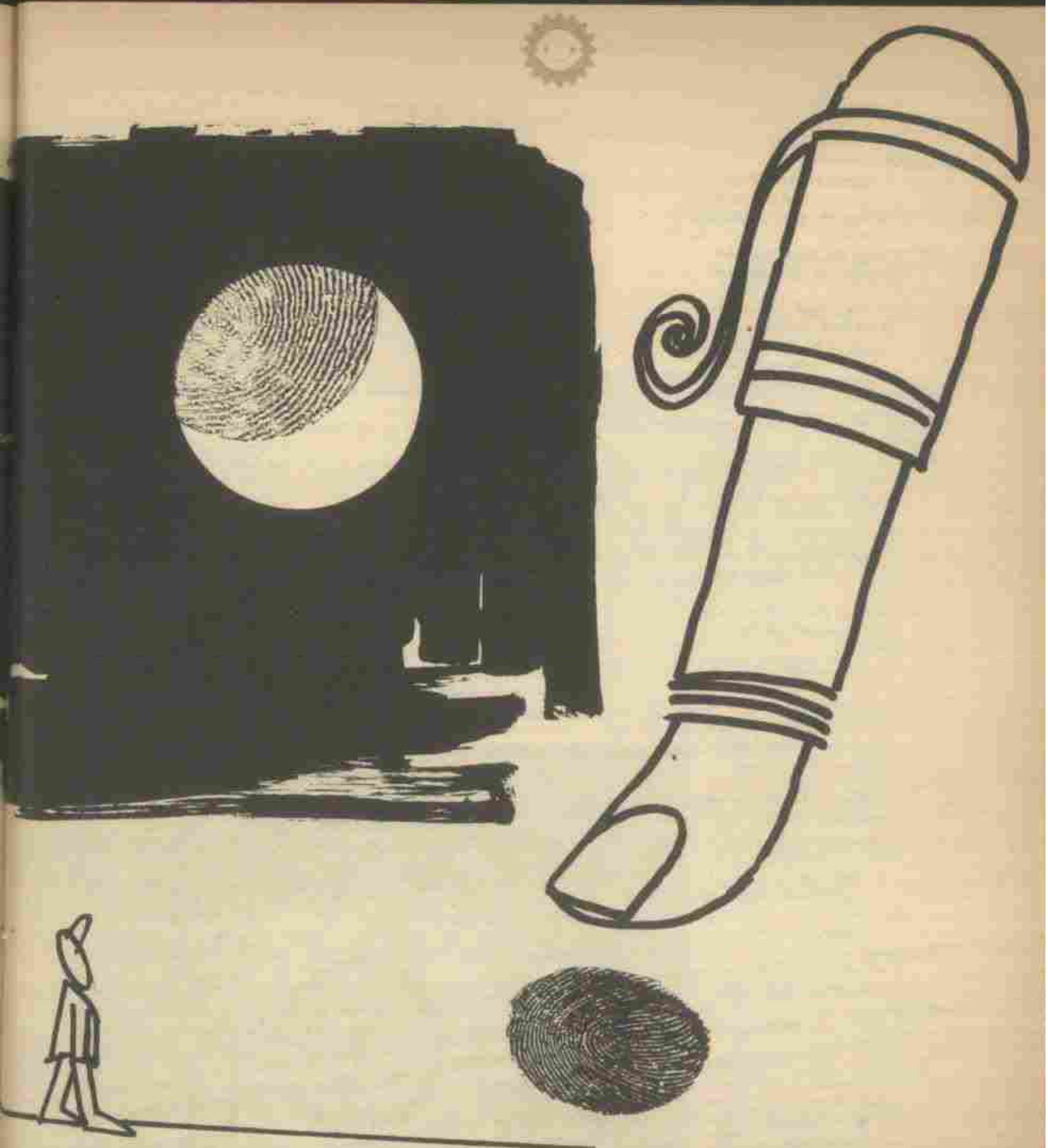
صدا

صدا از دور می‌آمد،
صدا از دور می‌آمد،
آهسته‌تر از نجوا،
بلندتر از فریاد،
عمیق‌تر از اعماق تاریخ...
و در دریای گمشده روح شاعر
غرق می‌شد

و راه پرپروازه‌های احساس ما
می‌بست
و رخوتهای مرده ما را،
از نو می‌افزید.
زیرا که ما، «فرد» نیستیم
ما یك گروهیم،
ما مظهر «جمع» هستیم...

صدا، از درون گریه‌ها می‌آمد
صدا، از درون یك قطره اشك
می‌آمد
بی‌پناه تر از هرچه بی‌پناه
رقت بارتر از هرچه ترحم‌انگیز،
سوزان‌تر از هرچه دل ملتهب
عشق، با هرکلام،
در ژرفای احساس شاعر،
فرو میرفت،
در قلب پرخروش‌ترین آبشار دنیا
چرخه میزد،
در خشك‌ترین عطشناك‌ترین‌گلوی دنیا
غوطه میخورد
برباد ده نیروی ما و وجود ما،
ویرانگر ایمان ما...
. . . .
صدا، از درون گریه‌ها می‌آمد
صدا، از درون یك‌قطره اشك
می‌آمد،
زیرا که ما، با عشق – زنده میمانیم
ما خود، نقش احساسیم
خود نقش احساسیم...
ماخود، ذات بحرانیم
ذات بحرانیم
ما – با عشق – زنده می‌مانیم
زیرا که ما «فرد» نیستیم
ما یك گروهیم،
ما مظهر «جمع» هستیم...
***
صدا، از زمان فراتر میرفت
صدا، از «لحظه» فراتر میرفت
با فردائی ملالت‌بارتر از دیروز،
با دیروزی درخشانتر از فردا...
و زیباتر از رحم خداوند،
در روزهای گمشده شاعر
نفوذ میکرد
بربیرنگ‌ترین گونه‌های دنیا
بوسه میزد
و خورشید مغرب را وامیداشت
در پوسیده‌ترین افقهای دنیا
غروب کند...
غارتگر پیکرهای ماو،
ایستگاههای متروك قطارما
شاهد بی‌حقیقت آگاهی ما، اصالت ما...
. . . .
صدا از زمان فراتر رفته است
صدا از «لحظه» فراتر رفته است
زیرا که ما نمی‌توانیم بمیریم
ما، اعلان‌های زندهٔ جاودانگی
هستیم
و خط‌مشی ائتلاف...
ما نمیتوانیم بمیریم...
*
من صدا را می‌شنوم
و سرانجام، درك میکنم
مادرم را...
او صدا را می‌شنود،
– مادرم –
و مرگ را تاب می‌آورد

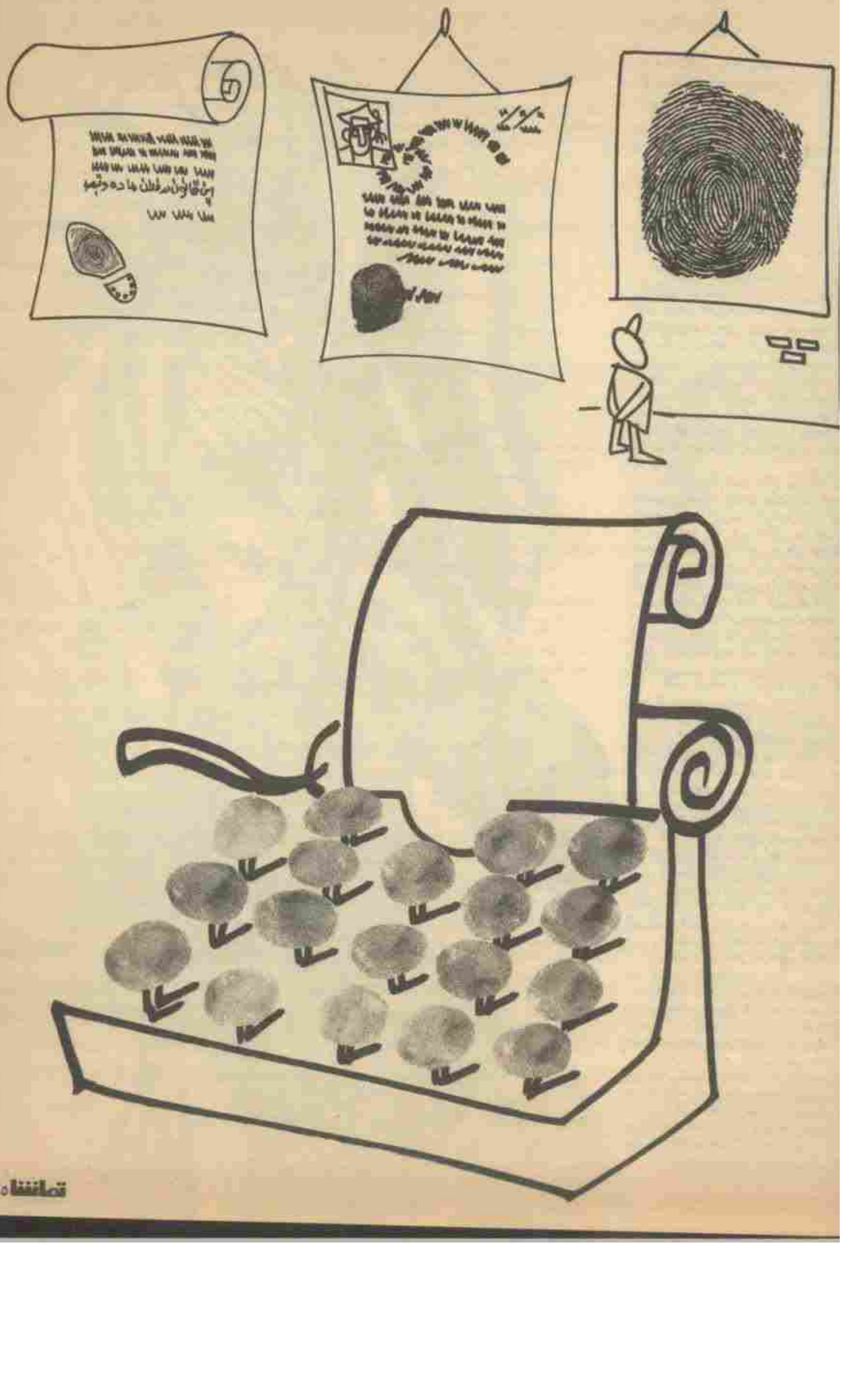






اثر انگشت لطیفی!

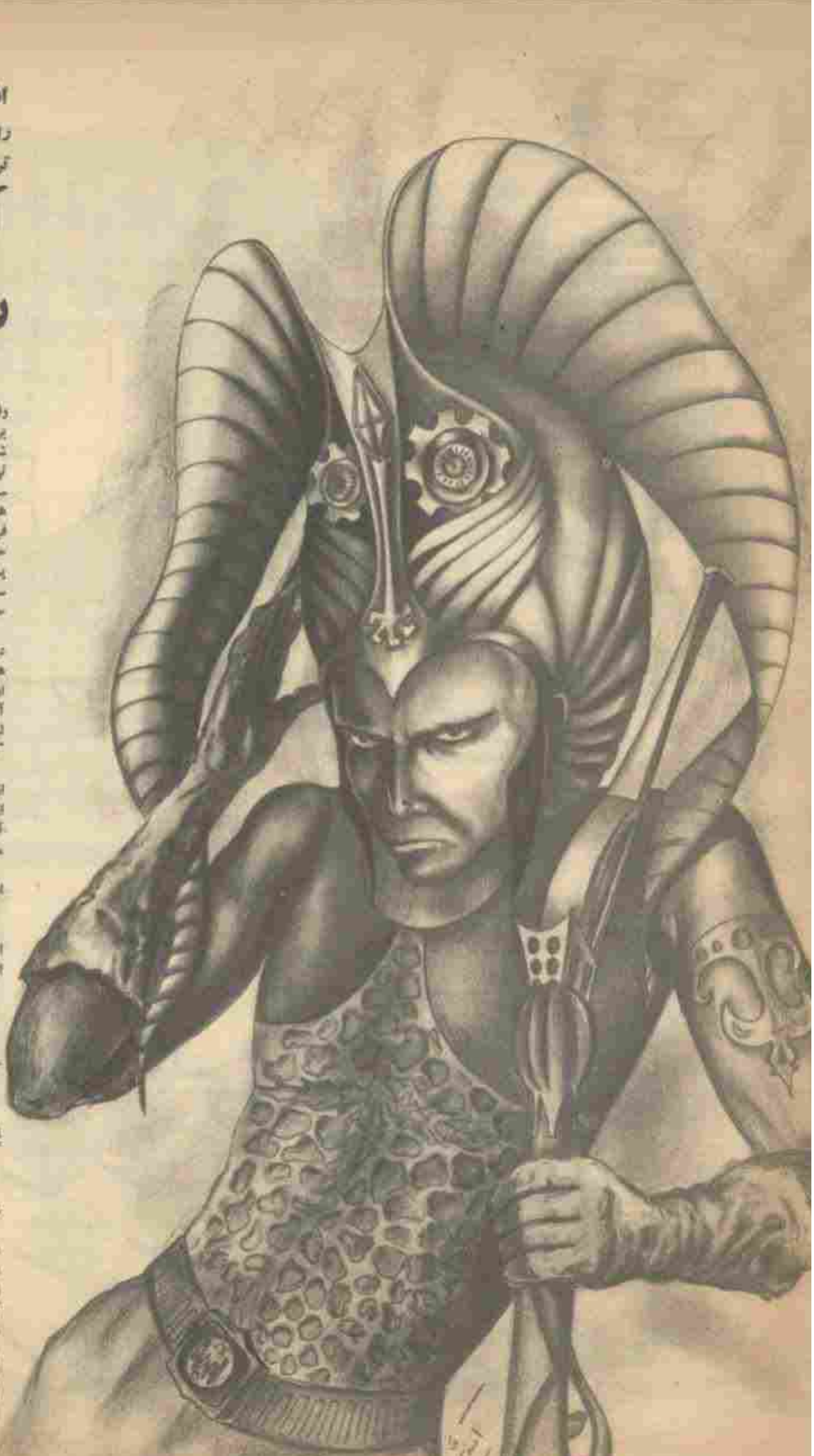
۷ اثر انگشت از غلامعلی لطیفی



افسانهٔ علمی

رابرت شکلی
ترجمهٔ منوچهر محجوبی

آخرین سلاح



انسل، حالتی جنایتکارانه داشت. او، پارکه و فاکسون سه هفته در این سرزمین مرده به‌سر برده بودند، به‌هرتپه‌ای که رسیده بودند آن را شکافته بودند و چون چیزی یافت نشده بود، به تپهٔ دیگری پرداخته بودند. تابستان کوتاه مریخ سپری می‌شد و هرروز هوا اندکی سردتر می‌شد. هرروز اعصاب انسل، بر اثر گذشتن زمان، فرسوده‌تر می‌شد. فاکسون کوچک، روحیهٔ خود را حفظ کرده بود و رؤیای پولهائی را می‌دید، که پس از یافتن سلاح‌ها به‌دست می‌آوردند؛ و پارکه ساکت کار می‌کرد و تا از او چیزی نمی‌پرسیدند حرفی نمی‌زد.

اما حوصلهٔ انسل دیگر سر رفته بود. تپهٔ دیگری را شکافته بودند و بازهم اثری از سلاح‌های مریخی در آن نبود. خورشید مهتاب گفتی، به او خیره شده بود و ستارگان در آبی خالص آسمان خودنمائی می‌کردند. سرمای بعدازظهر در لباس عایق‌دار او نفوذ کرد، مفاصلش را خشک کرد و عضلات نیرومندش را منقبض کرد.

انسل، ناگهان قصد کشتن پارکه را کرد. از همان موقع که پا هم از زمین به‌راه افتاده بودند، از این مرد ساکت بدش آمده بود. حتی بیش از آنچه که از فاکسون نفرت داشت، از او بدش می‌آمد.

انسل ایستاد و با صدائی موذی و گرفته، از پارکه پرسید:

- می‌دانی ما به‌کجا داریم می‌رویم؟

پارکه شانه‌های استخوانیش را با سهل‌انگاری تکان داد. در چهرهٔ پریده رنگ و خالی او اثری از هیچ تأثیری نبود.

انسل پرسید:

- می‌دانی؟

پارکه باردیگر شانه تکان داد.

انسل به‌سوی تفنگش رفت و تصمیم گرفت که گلوله‌ای در مغز او خالی کند.

فاکسون میانهٔ آنها را گرفت:

- صبر کن! انسل، از جا در نرو، به‌فکر پولهائی باش که بعداز پیدا کردن سلاح‌ها گیرمان می‌آید!

چشمان مرد کوچک از این فکر درخشید:

- انسل، یک جائی در همین اطراف است. شاید زیر تپهٔ بعدی باشد.

انسل، پیش از این هرگز از زمین خارج در این لحظه، بیش از هرکاری به‌کشتن علاقه داشت. اگر در موقع نزدیک شدن و راه افتادن از زمین، این وضع را می‌دانست... آن موقع کار آسانی به‌نظرش می‌آمد. نقشهٔ راهنمائی داشت که محل مخفی شدن سلاح‌های مریخ را مشخص کرده بود. پارکه قادر به‌خواندن متن‌های مریخی بوده و فاکسون ترتیب هزینه‌های سفر را داده بود. بنابر این، او هم برنامهٔ فرود به مریخ و عزیمت به‌محل انبار سلاح‌ها را تنظیم کرده بود.

انسل، پیش از این هرگز از زمین خارج

بود. هیچ فکر هفته‌ها زندگی در یخبندان،
گی ناشی از جیره‌بندی غذا، صرفه‌جوئی در
اکسیژن و تنفس هوای کهنه‌ای را که
منطقه هوا داشتند، نکرده بود، هیچ به فکـر
ملاتی که براثر گذشتن از جنگل‌های انبوه
ایجاد می‌شود، نیفتاده بود.
تنها چیزی که به‌آن فکر کرده بود مبلغی
ه دولت ـ هردولتی ـ در ازای آن سلاح‌های
ای می‌داد.
انسل، ناگهان تصمیمش را گرفت، وگفت:
ـ متأسفم، این محل خلقم را تنگ کرد.
که تند رفتی، پارکه، ادامه بده.
پارکه سر تکان داد و دوباره شروع کرد.
ن انس را حس کشید و به دنبال پارکه به
تاد.
انسل فکر کرد هروقت اراده کند می‌تواند
را بکشد.

***

بعدازظهر، که باردیگر انسل داشت تحمل
را از دست می‌داد، محل مورد نظر را پیدا
. همانطور که راهنما گفته بود، جای عجیبی
پس از چند اینچ خاکبرداری فلز بود. اطراف
ا پاک کردند و دری پیدا شد.
داخل محوطه، اتاقی بزرگ بود. در ایـن
سلاح‌های گمشدهٔ مریخ را، که دست آورد
تمدن مریخی بود در چند ردیف، برروی هم
بودند.
سه مرد، چند لحظه به‌تماشای سلاح‌هـا
دند. گنجی که به دنبال آن بودند، اینک
ی چشمشان بود. از زمانی که انسان پـا به
گذاشته بود، شهرهای ویران مورد کاوش
گرفته بود. خودروهای شکسته، کارهای هنری،
ها وسایر چیزهائی که درپهنهٔ دشت‌ها پراکنده
حکایت از تمدن پیش رفتهٔ مریخ، با هـزارسال
برتمدن زمین، می‌کرد. متن‌هائی کـه رمز
با حوصلهٔ تمام کشف شده بود، حکایت از
های بزرگی می‌کرد که پهنهٔ مریخ را درهم
ده بود. هزاران سال بود که دیگر موجـود
ندی درمریخ وجود نداشت، حتی‌نسل جانوران
ز بین رفته بود.
و، ظاهراً، مریخی‌ها سلاح‌هایشان را نیز با
برده بودند.
انسل می‌دانست که ارزش این سلاح‌های
سه، معادل رادیوم همه وزن آنهاست. چیزی
ز آن یافت نمی‌شد.
سه مرد وارد شدند. انسل، نخستین چیزی
در دست رستی بوند برداشت. کمی بزرگتر
نگ‌های ۴۵ بود. به‌سوی در آمد و بوته‌ای
آن نشانه گرفت.
فاکسون گفت:
ـ آتش نکن. ممکن است از عقب شلیک
بگذار پس از فروش، مأموران دولت آن را
ی کنند.
انسل ماشه را فشرد. بوته، که هفتاد وپنج
ی سوتر بود، با نور سرخ خیره‌کننده‌ای منفجر
.
انسل، دستی برروی تفنگ کشید و گفت:
ـ بد نیست.
آن را به‌زمین گذاشت و سلاح دیگری
ت.
فاکسون با حالتی عصبی نگاهش کرد و
:
ـ انسل، خواهش می‌کنم. هیچ احتیاجی
ری که همهٔ آنها را امتحان کنی. یکوقت ممکن
یک بمب اتمی منفجر شود.
انسل گفت:
ـ خفه شو.
و به آزمایش سلاح پرداخت.

فاکسون التماس کرد:
ـ بیشتر از این شلیک نکن.
برای جلب حمایت، به پارکه نگاه کرد، اما
آن مرد ساکت گرم تماشای انسل بود.
ـ شاید در این محل، چیزی باعث از بین
رفتن نسل مریخی‌ها بوده است. فکر نمی‌کنم تـو
بخواهی که دوباره آن عامل انهدام زنده شود.
انسل سرگرم تماشای نقطهٔ شعله‌وری بود
که به‌آن شلیک کرده بود.
ـ چیز خوبی است.
سلاح دیگری را، که شکلی خش داشت،
برداشت. سرما از یاد رفته بود. انسل اکنـون
با رضایت خاطر مشغول بازی با آن اشیاء درخشان
بود.
فاکسون، که به‌طرف در به‌راه افتاده بود،
گفت:
ـ بهتر است برویم.
انسل پرسید:
ـ برویم؟ کجا برویم؟
سلاح درخشان دیگری برداشت و آن را در
دستش جا بجا کرد.
فاکسون گفت:
ـ به زمین برمی‌گردیم. برمی‌گردیم تـا
طبق برنامه، این‌ها را بفروشیم. فکر می‌کنم هر
قیمتی می‌توانیم بابت اینها مطالبه کنیم. هر قیمتی.
هر دولتی حاضر است میلیاردها بابت این سلاح‌ها
بپردازد.
انسل گفت:
عقیده‌ام را عوض کرده‌ام.
از گوشهٔ چشم به پارکه نگاه کرد. پارکه
لاغر و باریک در میان انبوه سلاح‌ها قدم می‌زد.
از ابتدا تاکنون به هیچ‌کدامشان دست نزده بود.
فاکسون، نگاهی به انسل کرد و گفت:
ـ خوب گوش کن. خرج این سفر را من
داده‌ام. برنامهٔ ما فروش این اجناس بود. من حق
دارم که ـ خوب، شاید هم حق نداشته باشم.
سلاح آزمایش نشده، به سوی شکمم او
نشانه رفته بود. در حالی که می‌کوشید به سلاح
نگاه نکند، پرسید:
ـ چکار می‌خواهی بکنی؟
انسل، که آهسته به گوشهٔ غار می‌رفت تا
پارکه را هم زیر نظر داشته باشد، گفت:
ـ فروشش را فراموش کن. می‌خواهم خودم
از آنها استفاده کنم.
ضمن آنکه هر دو مرد را می‌پایید، نیشخند
زد.
ـ به زمین که برمی‌گردم می‌توانم عده‌ای
را مسلح کنم. با اجناسی که اینجاست، به‌راحتی
می‌توانیم یکی از دولت‌های کوچک‌آمریکای‌مرکزی
را سرنگون کنیم. به نظر من می‌شود آنجا را تا
ابد در اختیار گرفت.
فاکسون، که تفنگ را می‌پائید، گفت:
ـ باشد. من نمی‌خواهم در چنین کـاری
شرکت داشته باشم. روی من حساب نکن.
انسل گفت:
ـ بسیار خوب.
فاکسون فوری گفت:
ـ از حرف من ناراحت نشو. من دلم نمی‌ـ
خواهد. هیچ دوست ندارم در هیچ نوع جنگ و
خونریزی دخالت داشته باشم. بنابراین فکر می‌کنم
که بهتر باشد برگردم.
انسل گفت:
ـ خفه.
پارکه در گوشه‌ای ایستاده بود و به ناخن‌ـ
هایش ور می‌رفت.
فاکسون با لبخندی ضعیف گفت:
ـ اگر حکومت را در دست گرفتی، من

رضایت می‌دهم. شاید بتوانی مرا درک کنی.
ـ فکر می‌کنم که بتوانم ترتیبش را بدهم.
ـ عالیست. موفق باشی.
فاکسون دستی به سوی او تکان داد و بیرون
رفت. انسل گذاشت تا حدود بیست پا از او دور
شود، سپس سلاح جدید را نشانه رفت و ماشه را
فشرد.
تفنگ، هیچ صدائی نداشت. هیچ جرقـه‌ای
هم نزد، اما بازوی فاکسون به سادگی قطع شد.
انسل، ماشه را بار دیگر باشتاب فشرد و تفنگ
را به طرف فاکسون گرداند. مرد کوچک از کمر
به دو نیم شد، زمین دو سوی پیکر او نیز شکاف
برداشت.
انسل، که ناگهان حس کرد پارکه در پشت
سر اوست، برگشت. کاری که آن مرد باید می‌ـ
کرد این بود که سلاحی بردارد و آتش کند. اما
پارکه، که دست‌هایش را در روی سینه به هم پیوسته
بود، آرام ایستاده بود.
پارکه گفت:
ـ این پرتو ممکن‌است هر چیزیرا بشکافد.
بسیار مفید است.

***

انسل، بی‌صبرانه به‌طرف در می‌رفت و می‌ـ
آمد و سلاح‌های گوناگون را آزمایش می‌کرد.
پارکه، بی‌آنکه حرکتی بکند و دست به چیزی
بزند، با علاقه به تماشای او نشسته بود. سلاح‌های
باستانی مریخ، با آنکه هزاران سال بی مصرف
مانده بود، هنوز هم مانند سلاح‌های تازه کـار
می‌کرد. در آنجا سلاح‌های انفجاری بسیاری، با
طرح‌ها و توانائی‌های متفاوت، وجود داشت. سلاح‌ـ
های حرارتی و پرتوی متفاوت آنها با شکل‌های
خلاصه شده نیز در نوع خود بی نظیر بود. در
آنجا سلاح‌هائی بود که منجمد می‌کرد، و سلاح‌هائی
که می‌سوزاند. سلاح‌هائی که خرد می‌کرد و سلاح‌ـ
هائی که می‌برید، می‌بست، فلج می‌کرد و اثرهای
متفاوت دیگری در جهت از بین بردن زندگـی
داشت.
پارکه گفت:
ـ خوبست این یکی را امتحان کنیم.
انسل، که می‌خواست یک تفنگ سه‌لول
جالب را آزمایش کند، گفت:
ـ من کار دارم.
ـ دست از بازی با آن بازیچه بردار.
بگذار نگاهی هم به سلاح‌های حقیقی بکنیم.
پارکه در کنار یک دستگاه سیاه کوچک،
که بر روی چرخ قرار داشت، ایستاده بود. با کمک
یکدیگر آن را از آنجا خارج کردند. پارکه، انسل
را که داشت دامنها را جابه‌جا می‌کرد، می‌ـ
پائید. وزوز مبهمی در دستگاه ایجاد شد. آنگاه
غبار آبی‌رنگی آن را در خود گرفت. ضمن آنکه
انسل دامنها را جا بجا می‌کرد، غبار آبی آنقدر
توسعه یافت که آن دو مرد را در خود گرفت.
پارکه گفت:
ـ آن را با یک انفجار امتحان کن.
انسل یکی از سلاح‌های انفجاری را برداشت
و آتش کرد. انفجار، توسط غبار آبی خنثی شد.
انسل، به‌سرعت، سه‌سلاح دیگر را آزمود. هیچ
یک در غبار رخنه نکرد.
پارکه آرام گفت:
ـ به نظر من، این غبار در برابر انفجار اتمی
هم رخنه‌ناپذیر است. این نوعی سنگر است.
انسل دستگاه را خاموش کرد و به غار
بازگشتند. به تدریج که خورشید در افق مـی‌ـ
نشست، درون غار تاریکتر می‌شد.
انسل گفت:
ـ پارکه، تو، بچهٔ خوبی هستی. به درد می‌ـ
خوری.
پارکه، نگاهی به انبوه سلاح‌ها کـرد و

گفت:

ـ متشکرم.

ـ حتما تو ناراحت نیستی که فاکسون را به دو نیمه کردم. آخر داشت یکراست به‌سراغ دولت می‌رفت.

ـ برعکس من با کار تو موافقم.

ـ عالیست. به نظر من تو آدم سالمی هستی. وقتی که داشتم فاکسون را می‌کشتم، می‌توانستی مرا بکشی.

انسل به این جمله اضافه نکرد که «تو باید مرا می‌کشتی.»

پارکه شانه‌هایش را تکان داد.

انسل با لبخند پرسید: -

ـ دلت می‌خواهد که در حکومت من چکاره بشوی؟ فکر می‌کنم بتوانیم با هم کار کنیم. جای خوبی گیر می‌آوریم، دخترهای بسیاری جمع می‌کنیم، و از زندگی لذت می‌بریم. عقیدهٔ تو چیست؟

پارکه گفت:

ـ حتما همینطور است. روی من حساب کن.

انسل، دستی به شانهٔ او زد، و با هم از میان صف سلاح‌ها گذشتند.

هنگامی که به انتهای اتاق رسیدند، پارکه گفت:

ـ همه‌شان جالبند. هرکدام با دیگری فرق دارد.

در انتهای اتاق، دری وجود داشت. حروفی را به خط مریخی بر روی آن کنده بودند.

انسل پرسید:

ـ این حروف چه می‌گویند؟

پارکه، نگاهی به‌خطوط ظریف روی در کرد و گفت:

ـ چیزیست دربارهٔ «آخرین سلاح‌ها». نوشته است از آن باید احتراز کرد.

در را گشود. هر دو مرد به درون آن قدم برداشتند، سپس ناگهان عقب نشستند.

اتاقی بود سه برابر اتاقی که ترک کرده بودند. و اتاق، تا آنجا که چشمشان کار می‌کرد، پر از سرباز بود. سربازان، لباس‌های زرق‌وبرق‌دار بر تن، غرق‌در اسلحه، مجسمه‌وار بی‌حرکت ایستاده بودند.

زنده نبودند.

میزی در کنار در بود و بر روی آن سه چیز به چشم می‌خورد. نخست، جسمی بود کروی، به اندازهٔ مشت انسان، که صفحه‌ای عددگذاری شده در آن بود. در کنار آن یک کلاهخود درخشان بود. و چیز سوم، جعبهٔ سیاه کوچکی بود با جمله‌ای با خط مریخی بر آن.

انسل، که با ترس بر چهره‌های غیر انسانی سربازان مریخی نگاه می‌کرد، آهسته گفت:

ـ اینجا محل تدفین نیست؟

پارکه، که پشت سر او بود، جوابی نداد.

انسل به سوی میز رفت و جسم کروی را برداشت. با احتیاط، صفحه آن را یکبار چرخاند.

از پارکه پرسید:

ـ به نظر تو چه کاری از این بر می‌آید؟ یعنی فکر می‌کنی...

هر دو مرد، نفس در سینه‌شان ماند و پس‌پس رفتند.

صفوف جنگجویان به حرکت درآمده بود. پس چند قدم ایستادند و منتظر ماندند. دیگر حالت خشن تهاجمی نداشتند. نشانی از مرگ نیز در آنان نبود. این جنگجو باستانی زنده بودند.

یکی از آنان، که اونیفورمی چشم‌گیر به رنگ صورتی و نقره‌ای داشت، به جلو آمد و در برابر انسل تعظیم کرد.

ـ قربان، سپاهیان شما آماده‌اند.

انسل آنقدر حیرتزده بود که قدرت حرف زدن نداشت.

پارکه پرسید:

ـ شما چطور می‌توانید بعد از هزارها سال زنده بمانید؟ شما مریخی هستید؟

پارکه متوجه شد که لب‌های سرباز تکان نمی‌خورد. او تله پاتیک بود.

ـ قربان ما مصنوعی هستیم.

پارکه پرسید:

ـ از چه کسی فرمان می‌برید؟

ـ فرمانده، قربان.

سرباز مصنوعی مستقیما با انسل حرف می‌زد و چشم به جسم کروی، که در دست او قرار داشت، دوخته بود.

ـ قربان، ما نیاز به غذا و خواب نداریم. تنها آرزوی ما خدمت کردن به شما و جنگیدن است. سربازانی که در صف ایستاده بودند، با حرکت سر، حرف او را تصدیق کردند.

ـ قربان، ما را به جبهه راهنمائی کنید.

انسل، بالاخره حالت عادی خود را بازیافت و گفت:

ـ حتما این کار را می‌کنم! بچه‌ها، یک جنگ حسابی نشانتان می‌دهم.

سربازان، سه‌بار برای او هورا کشیدند.

انسل لبخندی زد و به پارکه نگریست.

انسل پرسید:

ـ کار بقیهٔ این شماره‌ها چیست؟

اما سرباز خاموش بود. این سئوال فراتر از معلومات انباشته در مغز او بود.

پارکه گفت:

ـ شاید مربوط به دیگر موجودات مصنوعی باشد. شاید اتاق‌های دیگری هم در اینجا باشد.

انسل فریاد زد:

ـ برادر! می‌خواهم شما را به جنگ بکشانم.

بار دیگر، سربازان سه‌بار هورا کشیدند.

پارکه گفت:

ـ آنها را برگردان و بگذار برنامه‌ای درست کنیم.

انسل، ناراحت، شماره را برگرداند. سربازان، بار دیگر در حالتی بی‌تحرک منجمد شدند.

ـ بیا بیرون.

ـ خوب.

ـ آن اجناس را هم با خودت بیاور.

انسل کلاهخود درخشان و جعبهٔ سیاه را برداشت و به دنبال پارکه خارج شد. خورشید‌دیگر تقریبا پنهان شده بود، و سایه‌های سیاهی بر روی زمین سرخ به چشم می‌آمد. هوا کمی سرد بود، اما هیچ‌یک از دو مرد توجه نکردند.

ـ پارکه، شنیدی چه گفتند؟ شنیدی؟ گفتند که من فرمانده آنها هستم!

سر به آسمان کرد و خندید. با کمک آن سربازان و آن سلاح‌ها، هیچ‌چیز نمی‌توانست جلو او را بگیرد. می‌توانست به آرزویش ـ که در اختیار داشتن دختران بسیار و زمان طولانی بود، برسد.

انسل، کلاهخود درخشان را بر سر گذاشت، و فریاد زد:

ـ من یک ژنرالم! پارکه، قیافه‌ام چطور است؟ قیافه‌ام به خاکیها...

حرفش را قطع کرد. صدائی در گوش‌هایش پیچید، چیزی زمزمه مانند بود. چه می‌گفت؟

«... احمق دیوانه، آرزوی کوچکی داری. این نیرو شایسته مردی نابغه است، مردی که بتواند تاریخ را دوباره‌سازی کند. خودم!»

پارکه، این توئی که این حرفها را می‌زنی؟

انسل ناگهان حس کرد که آن کلاه، او را قادر به شنیدن افکار دیگران می‌کند. فرصت نیافت که سود این سلاح را برای فرماندهان درک کند.

پارکه، با سلاحی که همیشه همراه خود داشت، او را با مهارت از پشت هدف قرار داد.

پارکه، کلاه را از سر او برداشت و بر سر خود گذاشت و با خود گفت:

ـ چه احمقی! حکومت! با داشتن بزرگترین قدرت دنیا، آرزوی یک حکومت کوچک داشت!

سر برگرداند، نگاهی به غار کرد و با خونسردی، چنانکه از حقیقتی صحبت کند، با خود گفت:

ـ با آن سلاح‌ها ـ آن سنگر غباری ـ و آن سربازان، تمام دنیا را می‌توانم بگیرم.

برگشت تا به غار برود و سربازان را به حرکت درآورد، اما ابتدا ایستاد تا جعبهٔ سیاهی را که انسل آورده بود بردارد.

بر روی آن، با حروف مریخی، نوشته بودند: «آخرین سلاح».

پارکه از خود پرسید: «این دیگر چه می‌تواند باشد؟» باید انسل را زنده می‌گذاشت تا بقیهٔ سلاح‌ها را هم آزمایش کند، ممکن بود این یکی خطرناکتر باشد. بد شد که نگذاشت این یکی را هم آزمایش کند.

به خود گفت «البته، من در واقع به این یکی نیازی ندارم، به اندازهٔ کافی سلاح داشت. اما این یکی ممکن بود کار را بسیار آسان‌تر و مطمئن‌تر کند. هر چه بود، باید چیز خوبی می‌بود.

به خود گفت «ببینم آخرین سلاح مریخی‌ها چه می‌تواند باشد.» جعبه را گشود. بخاری از آن بیرون آمد، پارکه به خیال اینکه گاز سمی است، جعبه را از خود دور کرد.

بخار برخاست، لحظه‌ای از هم پاشیده شد و سپس دوباره جمع شد. بسط یافت، رشد کرد، و شکل گرفت.

در چند ثانیه کامل شد و بر فراز جعبه معلق ماند. نوری چون نور روز یافت، و پارکه دریافت که به شکل دهانی است عظیم، که بر بالای آن دو چشم بزرگ قرار دارد.

دهان گفت:

ـ هاها، پروتوپلاسم!

شناور به سوی جسد انسل رفت. پارکه یک تفنگ برداشت و کمین کرد.

دهان، به بوئیدن جسد انسل پرداخت:

ـ پروتوپلاسم آرام! من پروتوپلاسم آرام را دوست دارم!

و در لحظه‌ای، جسد انسل را یک لقمه کرد.

پارکه آتش کرد و سوراخی به عمق ده پا در زمین ایجاد شد. دهان غول آسا، قهقهه‌زنان از حفره گذشت و گفت:

ـ مدتها گرسنه بودم.

اعصاب پارکه متشنج شد. کوشید که وحشتزده نشود. آرام سنگر غبار آبی را فعال کرد و خود در آن قرار گرفت.

دهان عظیم، همچنان قهقهه زنان به میان غبار آبی لغزید.

پارکه، سلاحی را که برای کشتن فاکسون مصرف کرده بود، برداشت و به گوشهٔ غبار آبی خزید. دهان که به سوی او آمد پرتوافکن را آتش کرد.

دهان باز هم به او نزدیک شد.

پارکه، با اعصابی درهم کوفته، فریاد زد:

ـ بمیر! بمیر!

اما دهان، با خندهٔ وحشت‌آورش، پیش‌آمد. دهان به بالای سر پارکه رسیده بود.

ـ اما از پروتوپلاسم‌متحرک هم خوشم‌می‌آید!

او را بلعید، و ضمن آنکه از پردهٔ غبار آبی بیرون می‌آمد، اطراف خود را به دنبال میلیونها واحد پروتوپلاسمی که در روزگاران پیش دیده بود، نگاه کرد.

...ر و اضطراب بشر

...ه از صفحه ۶۱

...ر آدمی برزوی هم انباشته میشود و عاقبت، در لحظه‌ای بصورتی شدید و ...نهانی، مانند یک انفجار خودنمائی میکند. درقلمرو تآتر نیز وضع به همین ...ال است: تمایلات اجتماعی وایس زدهٔ گروهها یا افراد فقط به دنبال ...شورهای فردی یا سیاسی عمومی است که به صورت انفجاری خودنمائی ...اهد کرد. بهتر است در این زمینه مثالی بزنیم: در اجتماع یونان باستان ...رایط زندگی زنان بسیار طاقتفرسا و تحقیرآمیز بوده است ونمایشنامه‌های ...ددی از جمله دواثر نمایشی آنزمان گواه بر وجود این وضع است. یکی ...یشنامهٔ (مده) اثر اوریپید، که در آن گروه همسرایان عصیان مده را علیه ...دگی برده‌وار زنان حتی تا مرحلهٔ جنایت و آدمکشی مورد تأیید قرار ...یدهند. دیگری نمایش (مجمع زنان) اثر آریستوفان که بصورتی کمیک ...امعه‌ای را تصویر میکند که در آن زنان بر مسند قدرت نشسته‌اند.نمایشنامهٔ ...مه) در سال ۴۳۱ قبل از میلاد نوشته شده و دومی یعنی (مجمع زنان) زودتر ...رد توجه قرار خواهد گرفت. بنابراین میتوان سؤال کرد که از این‌دواثر ...امیات انقلابی‌تر است؟ من متاسفانه از تاریخ اجتماعی یونان اطلاع چندانی ...ارم تا بیقین تعیین کنم از سال ۴۳۱ تا ۳۸۹، در فاصلهٔ چهل سال جامعهٔ ...نان چه تحول اساسی بخود دیده است منتها با مطالعهٔ این دو نمایشنامه ...توانم به یقین بگویم که اگر در ۴۳۰ مردم بادیدن نمایش کمدی (مجمع ...ان) به خنده می‌افتند علت آنست که مسالهٔ قدرت و حقوق زنان (که ...ریستوفان با آن صراحت و روشنی طرح کرده بود) دیگر در آنزمان مسالهٔ ...اد روز بحساب نمی‌آمده است. بعکس لعن و نفرین‌های گروه همسرایان ...ر نمایش (مده) شدت و سنگینی یک اضطراب روشن و ملموس را بیان ...یکنند. در این تراژدی مضمون بیگانگی و بی‌اعتباری زن را در جامعهٔ مردان ...یونان به روشنی می‌بینیم که در زمان ما نیز مسالهٔ روز بشمار می‌آید. مده، ...ی، که از یار و دیار بدور افتاده است وزیر یوغ قوانین و سنت‌هائی افتاده ...ست که متعلق به وطن او نیستند، بصورت سمبل جاودانهٔ بیگانگی ومحرومیت ...ن در جامعهٔ مردان درآمده است. بهتر است به سخنان خود این زن گوش ...را دهیم که خطاب به‌گروه همسرایان چنین میگوید:

در میان تمام موجوداتی که نفس میکشند و شعور دارند
هیچکس حالی ترحم‌انگیزتر از ما زنان ندارد
با جهازی سنگین شوهری برای خود میخریم
تا بر جسم ما مسلط شود
ما برای خود تیره‌روزی میخریم
نمیدانیم آنرا که بنام شوهر خریده‌ایم، خوب است یا بد؟
جدا شدن از شوهر، موجب رسوائی است
و ترک او ممنوع،
دختری به دنیای تازه‌ای قدم میگذارد
که در آنجا قوانین دیگری حاکم است،
قوانین و راه و رسم تازه‌ای که درخانهٔ پدری به‌او نیاموخته‌اند...
اوباید، برای زندگی با همسر خویش،
هنر بهره‌جوئی از این قوانین را فرا گیرد
اگر به سختی به این کار توفیق یابد،
و یوغ زندگی مشترک را باگشاده‌روئی بردوش کشد،
میتوان به او غبطه برد،
وگرنه مرگ بر آن زندگی ترجیح دارد
مرد، وقتی از کانون خانواده زده میشود
کافی است برای زدودن این دلزدگی
بسوی دوستان و همسالان خود برود
ولی، نگاه خود را جز به‌یک فرد تنها منحصر نمیتوانیم بدوزیم،
درعوض بما میگویند،
که در خانه، زندگی بی‌خطری داریم حال آنکه مردان‌میجنگند
من آماده‌ام سه‌بار شمشیر بدست بگیرم و بمیدان جنگ بروم
ولی فرزندی به دنیا نیاورم.
اما تو[۴] سنگینی این‌بار را احساس نمیکنی
تو درخانهٔ پدری و در وطن خویش هستی،
شادیهائی داری و دوستانی که در کنار تو هستند
و من زنی تنها، زنی تبعید شده
متعلق به شوهری که مرا در کشوری بیگانه بغنیمت گرفته‌است
و برای تحمل اهانت به اینجا آورده است.
نه‌پدر، نه‌مادر و نه خویشاوندی دارم
که در این غرقاب پناهگاه من باشد
از تو فقط انتظار یک لطف دارم:
اگر راهی، وسیله‌ای برای تنبیه شوهر ستمگرم یافتم
راز مرا برملا مکن و بباد سرزنش مگیر.

زن از همه‌چیز میترسد، از جنگ و از دیدن شمشیر
اما اگر کسی بخواهد به حق او تجاوز کند
یا بسترش را به خیانت بیالاید
در طریق ارتکاب جنایت چنان خواهد شتافت
که هیچ جنایتکاری به گردش نخواهد رسید.

حال ببینیم گروه همسرایان که همواره جانب خرد و احتیاط را رعایت میکرده‌اند بداین گفتار بی‌پروا چه جوابی میدهند. همسرایان بدون آنکه کلمه‌ای دال بر سرزنش یا دعوت به آرامش برزبان آورند میگویند:

«مطمئن باش مده، این حق تو است که از شوهرت انتقام بگیری. محکوم‌کردن این سرنوشت کاری بس شایسته است.»

و بعدها، هنگامیکه مده برای تنبیه شوهر تا حد کشتن فرزندان خود پیش میرود، زنانی که گروه همسرایان را تشکیل میدهند حتی یک کلمه در جهت محکوم کردن عمل وی بر زبان نمی‌آورند. همسرایان اگر چه از این همه بیپروائی وحشت‌زده‌اند معهذا بر مده دل میسوزانند و به دفاع از او برمیخیزند.

ماری دلکور Marie Delcourt مترجم فرانسوی این اثر اوریپید در معرفی آن مینویسد: «از میان تمام شاعران یونانی، اوریپید تنها کسی است که از همگامی با جامعه خود در نفرت از زنان پای بیرون گذاشته است و با جرئت به طرح شرایط نابسامان زندگی این طبقه پرداخته است، و این وضع دلخراش زنان، در مورد مده رنگ پوچی و بیهودگی خاصی بخود میگیرد.

زنی که بین دو قطب (دلبستگی شدید به لذاید جسمانی) و (فقدان تسلط بر نفس) دست و پا میزند.

مده در لحظه‌ای که با دستهای آلوده به جنایت، روی‌از همه‌چیز برمیتابد، خطاب به دایه خود میگوید: (امیدم به تو است: آخر تو هم زن هستی.) و این خطاب دعوت‌آمیز و پرهیجان منعکس کنندهٔ زندگی متلاشی‌شدهٔ یک زن است.»

معهذا باید یادآوری کنیم که این دعوت هم، مانند اثر آریستوفان، مضمون اساسی نمایشنامه نیست. مده نه از دایهٔ خود و نه از زنان گروه همسرایان طلب نمیکند که به عصیان دست بزنند. او خود به تنهائی بار این مسؤلیت سنگین را بردوش میکشد. او خود را تا جایگاهی مافوق جامعه اعتلا میدهد. بسان پرچمی که او فقط آرزو میکند مانع برافراشتن و اهتزازش نشوند. وانگهی افسانه مده غالباً در پرده‌ای از حوادث اساطیری محو و کمرنگ میشود، قصه‌ای است که هنوز بر زبان نیامده ناپدید میشود بمانند دنبالهٔ رؤیائی که آدم بخواب رفته در لحظهٔ بیداری قادر نیست آنرا از تصاویر زندگی واقعی‌خویش جدا کند. در این نمایش روح عصیان زن در قلمرو ضمیر ناخودآگاه کم و بیش غرقه شده است و آنچه به سطح می‌آید و مرئی میشود جز یک جنایت وحشتناک فرزندکشی چیزی نیست. گوئی خود شاعر نیز که سرایندهٔ داستان است از این همه جسارت و بیپروائی وحشت‌زده شده است و به تماشاگرانش یادآوری میکند:

«بفرمائید، من حقیقت را مانند برقی زودگذر به شما نشان دادم لیکن میدانم، که شما اکنون بمیان طوفانی متلاطم افتاده‌اید و قادر نیستید تاریکی و ظلمت را از خود دور کنید» احتمالا تماشاگران آتنی هم مانند مورخین ادبی امروز، کاملا به‌معنای واقعی نمایشنامهٔ اوریپید آگاهی نداشته‌اند. اما این اثر بسان بذری بود که عمیقاً افشانده شد و (مده) در عصر خود اثری انقلابی بود، حال آنکه (مجمع زنان) با تمام روشنی و صراحتش این مضمون را بندرت لمس کرده است

«ادامه دارد»

۱- در جریان انقلابات ماه مه ۱۹۶۸ بوضوح دیده میشد که دانشجویان رشته‌های دراماتیک و هنرمندان تآتر از یک لحاظ از حضور در اقدامات و حرکات انقلابی فارغ بودند زیرا خود را از متون و حتی مضامینی‌که بتوان در زمینهٔ تآتر، بمنظور انقلاب مورد بهره‌برداری قرار داد محروم میدیدند. اقدامات آنان در هنر تآتر هیچ کمکی بحالشان نمی‌کرد، و تمام سعی آنان، اگرچه بجائی نرسید، این بود که نگذارند تآتر به‌کلی از همگامی با انقلاب بدور ماند.

۲- اشاره به‌تحولات روحی قهرمانان رمان مشهور (سرخ و سیاه).

۳- دوران ترور، مرحله‌ای از دوران انقلاب فرانسه است که از سقوط حزب ژیروندن (مه ۱۷۹۳) شروع و بمرگ روبسپیر (ژوئیه ۱۷۹۴) ختم میشود. از خصوصیات این دوران گرفتن قدرت بوسیله (کمیتهٔ نجات عمومی)، تصویب (قانون مجازات مظنونین)، تشکیل دادگاه انقلابی. در همین دوران بود که روبسپیر در حدود ۲۴۰۰ نفر را دراین دادگاه محکوم کرد و بپای گیوتین فرستاد.

۴- خطاب بزنانی که درگروه همسرایان هستند.

درجهان تئاتر

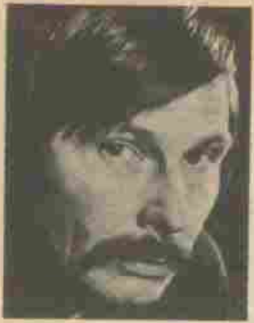
از: ایرج دهری



بلش



کهوست



بوی زن

گدا و زن زیبا نمایشنامهٔ رادیوئی از لهشك كولاكوسكی

گدا و زن زیبا یك قصه برای بــزرگسالان است. یــك نمایشنامهٔ مدرن شوخ و عمیق: حکایت گدائی‌که همه‌جا بدنبال جواب‌به‌سئوال‌های اساسی‌زندگی و مرگ است. تا اینکه گذارش به‌یك خانوادهٔ متوسط می‌افتدو سؤالهایـی باعث دردسرهـا و گرفتاری‌ها می‌شود. رادیو برمن آلمان برای اجرای نمایش‌ازسه هنرپیشهٔ مشهور تئاتـر آلمـان رلف بوی‌زن، هانس کریستیان بلش و هانس کهوست، بـرای گویندگی این نمایشنامه دعوت کرده است.

حتی اثاث‌ها هم سفر می کنند

در مجلـه «اشپیگل» خبـری آمده است دربارهٔ‌تئاتر مسافر آلمان. معروف‌ترین و محبوب‌تـرین هنر- پیشگان آلمان از شهری به شهـر دیگر و از روستائی به روستای‌دیگر می‌روند و همه شب تئاتر بازی می- کنند.

خلاصهٔ گزارش مجلهٔ اشپیگل چنین است: «علت سفر روشن است. درآمد سفر بسیار است و راه‌هموار و راحت . هرشب هنرپیشهٔ معروف ۱۰۰۰ مـارك درآمد دارد که گاه می‌تواند تا ۱۸۰۰ مارك هم بالابرود (متوسط ۱۴۰۰ مـارك یعنی شبـی ۳۵۰۰ تومـان!) اکثـر هنـرپیشگان مسافر زن و شوهرند. مثل‌فیفی باخ ولیزلوته پولور و نادیاتیلر که در ضمن از زنان معروف سینمای‌آلمانند با شوهرانشان. نمایشنامه‌های سفری اغلب آثـاری است از ژان انـوی، سارتر، هاچمن، تنسی ویلیامز و چند اثر کلاسیك. در شهرهای کوچك و روستاهـا جائی برای تجربـه‌هـای تئاتری نیست.

برای رقابت با تئاتر مسافـر تئاترهای دولتی هم دست به سفـر زده‌اند. چرا که اولا دستمزد هنر- پیشگان در تئاترهای دولتی آلمان در مقایسه از دستمزد همان هنرپیشگان در سفر خیلی کمتر است. ثانیاً سفر هنرپیشگان معـروف وسفر تئاتـر بولوار رو سلیقهٔ مردم درشهرها و در روستاها که طالب این نوع آثار هستند صحه خواهـد گذاشت و امکان هرگونه معرفی آثـار نو و اندیشه‌های نو را در نطفه خاموش خواهد کرد.



لیزلوته‌پولوروشوهرش



فی‌فی‌باخ و شوهرش



نادیا تیلر و شوهرش

تئاتر مسافر

پل‌بارتز در مجلهٔ وسترمن آلمان مقاله‌ای نوشته است دربارهٔ گروه‌تئاترمسافر ماریابابکر ،بریرت فرایتاگ و گـروه‌های مشابه در سوئیس و آلمان که بخشی از آن را در اینجا می‌آورم:

«...نزدیك به ۱۲ گروه‌مسافر در سوئیس وآلمان وجود دارد مثل: بازی‌سبز، صحنه ۶۴، استودیواروپا که هیچکدام ازکمك دولت استفاده نمی‌کنند. این‌هادرسال ۸۰نمایشنامه کارگردانی می‌کنند و گاه آثاری‌را که درتئاترهای ثابت اجرا شده‌است به شهرها و روستاها می‌برند. تنها یك تئاتر بنام «ارابهٔ تسپیس» بـا تئاتر دولتـی کـار مـی‌کند. بقیه مستقل‌اند... گروه‌ماریابکر تاکنون ۱۸ نمایشنامه کارگردانی کرده‌است، مانند نمایشنامه‌هـای: کـب و کار میبزواری از شاه ایفی‌ژنی ازگوته، پنته‌زی‌لهآ از کلایست، چه‌کسی از ویرجینیاوولف می‌ترسد؟ از آلبی، ماشین جهنمی‌ازکوکتو، رزمرس‌هلم ازایبسن. به‌حرفهای‌ماریابکر که یکی از هنرپیشگان مشهور آلمان است توجه کنید: «نمایش در تئـاترهـای بزرگ دولتی ما را راضی نمی‌کند. سرمای این تئاترها ممرا ترسانده است. آدم اینجا فقط یك چرخ‌است. قسمتی از یك تشکیلات عظیم... ما می‌خواستیم کار کنیم و بحث کنیم، و حتی برای شکست‌های مالی هم خودمان را مسئول بدانیم... مـا در کارمان خیلی بیشتر از تئاترهـای بزرگ با مردم ارتباط داریم، درآن تئاترها هنرپیشه‌ها می‌آیند، کارشان را انجام میدهند ومی‌روند...اسطورهٔ کارگردانی. مثلا به‌کارگردانی‌های زفیرلی نگاه کنید... (زفیرلـی کار- کارگردان ایتالیائی که فیلم رمئو و



گروه تئاتر مسافر

بودن یا نبودن
مونولوگ از
نمایشنامهٔ
هملت
ر شکسپیر و اتومبیل ولو



نمایندگی اتومبیل‌های سوئدی ولـو در آلمان چندی پیش صفحه‌ای از نمایشنامهٔ هملت شکسپیر را چاپ کـرد و در صفحهٔ مقابل با عکس اتومبیل ولـو نوشته‌بود بودن یا نبودن. این سئوالی است که برای دو میلیون خریدار امسال اتومبیل در آلمان مطرح است.

این آگهـی با اعتراض سفت و سخت کارخانه‌های اتومبیل‌سازی آلمان روبرو شد تا آنجا کـه ولو آگهـی را از مطبوعات خارج کرد. تئاتر اینست به درد همه می‌خورد.



Sein oder
Nichtsein



مایشنامه «ماشین‌جهنمی» اثر ژان‌کوکتو

ژولیت را از او در تهران دیدیم. م) من فقط سؤال می‌کنم: واقعاً اینجا کی بازی می‌کند؟ باید هنرپیشه‌بازی کـند. نـه؟ علت طلبی بعضی از دکوراتورها: آخـر چـرا دکوریـك تئاتر باید صدهزارمارك تمام شود... فکر می‌کنم که باید به‌هنرپیشه‌ها ذوق و شوق داد. باید حالیشان کرد که آنها چرخ ماشین نیستند. آنها برای این نیستند که به‌کارگردان کمك کنند تاکارگردانیش راصاف و صوف کند، یا برای یك دکوراتور حکم مانکن را پیدا کنند... شغل ما امکانات زیادی را برای هنرپیشه بوجود می‌آورد که اطلاعات خودش را بیشتر وکامل‌ترکند، عمیق‌بشود، به‌چیزهائی‌بپردازدکه آدم درشغل‌های دیگر هرگـز با آنها ارتباط پیـدا نمی‌کند. دربارهٔ انسان مطالعه کند، با مسائلی دست‌وپنجه نرم کند که آدم در شرایط عادی با آنها درگیر نیست. من تا حالا دربارهٔ روسپیگری چه می‌دانستم؟ خیلی‌کم. حالا من در چنین خانه‌ای بازی می‌کنم (نقش میسزوارن در نمایشنـامهٔ جـرج برناردشا) پیش از این‌نقش یك‌خواهر روحانی‌را اجرا می‌کردم. به‌اینجهت پرداختم به‌چیزهائی که پیش‌از این اصلاًنمی‌دانستم... من‌درزندگی این شانس را داشتم که هیچوقت نقشی را که دوست ندارم بازی نکنم. اما اگر چنین روزی بیاید آنوقت آنقدر روی نقش کار خواهم کرد تا با آن رابطه‌برقرارکنم. تا اینکه آدم‌شروع کند به‌زندگی کردن. تا اینکه مـن دیگـر با چیز هضم شدهٔ دیگـران روبرو نباشم... آرزوی من یك تئاتر زنده است. تئاتر در ارتباط با مردم. تئاتری که همه در آن کاری انجام بدهند. تئاتر باید ارتباط برقرارکند. تئاترباید روح‌بچگانه داشته باشد... نگاه کنید ببینید بچه‌ها چقدر جدی بازی می‌کنند...»



دورنمات و نمایشنامهٔ جدیدش

نمایشنامهٔ جدید دورنمات «پیروها» را که‌اندری وایدا کارگردان تئاتر و سینمای لهستان در زوریخ روی صحنه خواهد آورد. «پیروها» حکایت یك زیست‌شناس است که مایعی اختراع کرده است که به کمك آن می‌تواند نعش‌ها را حل کند.

مرگ دانتن اثر گئورگ بوشنر در مادرید

مرگ دانتن در تئاترملی مادرید به‌کارگردانی و تنظیم **اسیلیو رومرو** کـه در ضمن سردبیر روزنـامـهٔ **پـوئبلو** نیز هست بـرای نخستین‌بـار روی صحنه آمد... بـه بهانهٔ اینکـه نـمـایـشنـامـه بـرای سلیقهٔ اسپانیائی‌ها خیلی‌طولانی است، صحنه‌های سکسی و ضد مذهبی نمایشنامـه را حـذف کردند. منتقدان اسپانیائی اجرا را به اتفاق ستوده‌اند.

معرفی و نقد کتاب

نشریات

۱ـ دومین شمارهٔ جنگ صدا، که رحمن کریمی، شاعر و نویسندهٔ جنوبی، تمامی شور و شوق و امکانات خود را برای ارائه آن بکار می‌گیرد، در آمد. تکرار این جمله «سرشارتر از پیش» بدست خوانندگان رسید، چنان متداول شده که تنها به یک تعارف تعبیر میشود. اما در زمینهٔ جمع و جور کردن مطالب خوب، تحمل خرج چاپ و زحمت پخش، با توجه به دشواری توجیه کنندگان، ارزش این شمارهٔ بهتر و پربارتر جنگ صدا را آشکار میسازد.

در «صدا» غیر از شاعران و نویسندگان جنوبی و شیرازی چون اوجی، خالقی، کریمی، برمکی، میمندی و... قدیمی‌ترها که ساکن تهرانند یا جاهای دیگر، اما با شوق تمام به نشریه خود می‌رسند، از نویسندگان و شاعران تهرانی ـ یا تهران نشین ـ نیز در این شماره مطلب و شعر فراوان است.

ترجمه‌هائی از آثار خارجی ـ از جمله از «معلم» و دیگران، در این شمارهٔ صدا بچشم می‌خورد. توفیق کریمی و یارانش را آرزومندیم.



۲ـ پیام، نشریهٔ موسسهٔ فرهنگی یونسکو، شمارهٔ تازهٔ خود را بعنوان کلی «هنر کتاب» و سپس عنوان دوم «چین، اکتشافهای جدید، گنجینه‌های باستانی» منتشر کرده. از اختراع کاغذ توسط توسکا چینی‌ها گرفته تا ساختن چاپخانه‌های است. چندین مطلب خواندنی و جالب در این شماره است. مخصوصا اشاره به کشفهای تازه‌ای در زمینه وسیله‌های کتابت پیش از کاغذ، و ارائهٔ تصویرهائی از اشیاء مربوط، خواندنی‌ترین و شیرین‌ترین نوشته‌های این شمارهٔ پیام است.

درای خودفراموشان

مجموعه شعرهای احمد سروش

ناشر: صائب

شاعر ـ که روحش شاد بادا ـ در قسمتی از مقدمهٔ کتاب می‌نویسد: «و اما دربارهٔ شیوهٔ کارم باید معروض دارم که طریقهٔ پیشنهادی جویندهٔ و تلاشندهٔ نجیب یعنی نیما را که یادش بخیر باد، بعنوان نوعی شعر فارسی از میان انواع و اجناس مختلف و متنوع شعر فارسی، طریقه‌ای پسندیده یافته‌ام که روح زمان و مقتضای وقت، لزوم و صحت آن را تاکید می‌کند. با اینهمه بی‌آنکه از ارج و ارزش راهگشائی آن عزیز غافل باشم، نمیتوانم گفت: گولی همه هم براه او نظر نداشته‌ام و درباره‌ای موارد شعرهای این دفتر «وزن مخصوص» خودش را دارند.» اگر با تکیه برهمین چند خط، شعرهای کتاب را بترازوی داوری بگذاریم، ستمی سخت برشاعر خواهد رفت. ـ نکتهٔ برانگیزنده در این پاره از مقدمه است که از هر یک می‌توان بمزیّان شاعر بهره‌جوئی نقدآمیز کرد. اما با به شیوهٔ پاکدلان، من ازاین دستاویزها برای تخطئه و توبیخ شاعر و درویش پاکبازی که دیگر درمیان‌ما نیست، استفاده نمی‌کنم. تنها، به‌حکم منطق انتقاد، واقعیت را، صریح و عادلانه بازمی‌نویسم. سروش، با تاکید براینکه به‌مقتضای زمان، طریقه نیما را در شعر پسندیده، یکجا، با بکاربردن فقط یک کلمه، که من به‌سهل‌انگاری در کنایت تعبیرش می‌کنم که به «درپاشنی سهل‌انگارانه» به‌لطیفه‌گوئی گرائیده است. چراکه اگرشعری، درستی وبرحق‌بودنش را، ضرورت زمانه تائید کرده، دیگر نمی‌تواند «نوعی‌شعر فارسی» باشد. چون ما در شعر «نوع» نداریم. بلکه برای توجیه تفاوتها، صورتهای مختلف شعری، سبکها، و قالبهای شعری، بهترین شیوهٔ تفکیکند. وانگهی، حتی مسالهٔ قالبها نیز در این زمان، دیگر مورد اختلاف ندارند، زیرا، اگر قالب وعروض نیمائی را به‌عنوان قالب و عروض برحق شعر امروز بپذیریم و از قالبهای کهن، که امروزه جز قالب تفنن نیستند، بگذریم، تنها یک صورت دیگر می‌ماند: قالب غیر نیمائی و غیر عروضی کهن، یا به‌اصطلاح «شعر بی‌وزن»، که در این مبحث ما کاری به‌آن نداریم. بنابراین شعر نیما نه‌تنها نوعی از شعر فارسی نیست که انواع‌دیگری را در کنارخود بپذیرد، بلکه از نظر صورت ظاهر هم اصل و اساس کلی شعر معاصر است، و هرصورت دیگری در آن مستتر. نکتهٔ دیگری که ایشان در توجیه تفاوت شعر خودشان با نیما به‌آن اشاره کرده‌اند، باز همین نوعی سهل‌انگاری و بی‌دقتی و لطیفه‌گوئی است: «ارج وارزش راهگشائی» نیما، و ادعای مشخصهٔ «وزن مخصوص» به شعر خودشان ـ در مواردی البته ـ از آن حرفهائی است، که ریسمان هیچ منطقی به‌واقعیت پیوندش نمی‌دهد. چراکه نیما تنها راه‌گشا نبود، سازنده، و متعالی و مقرون به‌کمال بود. از طرف دیگر، من هرچه شعرهای دفتر «درای خود فراموشان» را خواندم، وزن مخصوص ندیدم. گزینش قالبها تا حدودی، شعرهای این دفتر را به‌روال نیما در شکستن قالبها نزدیک میسازد. اما تفاوت عمده و کلی نیز بچشم میخورد، که باید روشنشان کرد: نخست اینکه شباهت ظاهری قالبها ـ در مورد شکستن ـ حاکی ازعدم درک درس نیماست، (مسالهٔ محتوا را به‌بعد وامی‌گذارم) مخصوصا که آمیختن این عدم درک کامل نیت نیما، با احتیاط کاری، یا بهتمن اصطلاح مرسوم، با محافظه‌کاری سخت ادیبانه‌ای‌شدت بیشتر گرفته است. و این‌ریشه‌در داوری تاآگاهانهٔ رایجی دارد که قسمت «نارسائی وزمختی بیان و ـ صاف‌وپوست‌کنده: غیر ادیبانه بودن» ـ شعر نیما می‌داند. در نظر حاضر، انضباط ادبی، در شکستن‌بحر، به‌اجزاء کامل و منطقی، کلمات و عبارات شسته رفته و بدون ذره‌ای خدشه و سکته، رخ نموده است. بیشترین وزنی که در سرودن این دفتر بکار گرفته شده، هموارترین و سکته‌ناپذیرترین وزنهاست، هم قابل امتداد یافتن، تا بی‌نهایت، یعنی بحر طویل شدن. البته شاعر، بعلت آگاهیش برحدود متداول و طول مصراع، مرتکب خلاف و خطائی نشده، اما در هیچجا نیز به‌خاطر محتوا، طول مصراعها کم یا زیاد نشده است. تنها عامل این کوتاه و بلندکردنها، موسیقی کوبضرب و پیوستن و بدلیل همم آمدن راحت‌القیل این بحراست، عامل دیگرهمان عنایت ادیبانه به‌بیان است، نه «ساختمان» کلامی، ولب مطلب، یا راز زبان نیما، و زمختی سردرگم‌کننده بیان او، در شناختن و دست‌یافتن به‌مفهوم و شیوه «ساختمان‌دادن» به‌مصراع از یکسو، و به‌کل شعر از سوی دیگر است. مصراعی‌که بتوان درآن دست برد یا کلمه‌ای ازآن راعوض کرد، بطوریکه در ماهیت و قدرت القائیش تغییری حاصل نشود وویران نگردد، ساختمان ندارد. فضای بین دوسیلاب یا دو کلمه و بعد فضای بین مصراعها، و دست آخر فضای کلی شعر است که هیات و شکل مجسم بشعر و عناصر آن میدهد، و مفهومی که چنین شعری به‌خواننده می‌دهد، حاصل احساس این فضا و لمس‌کردن حجم‌مصراع یا پاراگراف، یا تمام شعر است نه واژه‌ها و ترکیب ادبی آنها و معنی لغوی معادل آنها یا درک ما به‌ازاء آنها در خارج. خواننده باید بتواند درمصراع جا بگیرد، درآن‌راه برود، به‌اجزاء یا به‌دیوارهٔ آن دست بزند، و پشت آن، صدای پای عابران را بشنود. وقتی نیما می‌گوید:

نگران با من استاده سحر
کز مبارک دم اوآورم این‌قوم بجان باخته را بلکه‌خبر
در جگر، خاری لیکن
از ره این سفرم می‌شکند.
دستها میسایم
تا دری بگشایم
بعبث می‌پایم
درو دیوار بهم ریخته‌شان
برسرم می‌شکند
.... تاآخر ...

خواننده، مفهوم شعر را در معنای کلمه‌ها و جمله‌ها نمی‌جوید، می‌بیند، سحر را می‌بیند به‌هیات مردی نگران، با تمام قامت، تا خود را نشان دهد به‌شاعر، تااینکه به‌او «بگوید» تا از دم مبارک او قوم خفته را خبر کند. ومی‌بینیم که فلسفه‌ای، یا حقیقتی برای بازگفتن درمیان نیست. شعر از همان آغاز، تجسم محض است. تجسمی که برحواس خواننده ظاهر میگردد یا برآنها سنگینی می‌کند. آیا می‌توان این شعر را «شاعرانه» و «ادیبانه‌تر» نوشت؟ مثلا اینطور:

برآمد نرم نرمک از پس کوه
سحر با پرتوی نرم و دلاویز
«بگو از من به‌قوم خفتهٔ ده
سحر آمد زخواب ناز برخیز»
سرپیداری اما باکسی نیست
بدرد آمد دلم زین رنج جانکاه
بهر در حلقه کوبیدم و لیکن
نبت بود آن تکاپوها، نبت، آه

نوشتن چنین بیتهائی، برای هرشاعری که اندکی وزن و تشبیه و کلمه داشته باشد و خود نیز به‌اینگونه شاعر بودن قانع گردد، آسانترین کارهاست. چه‌بسیار شاعران ـ بااستعداد و امکانهای خوب و فراوان ـ که فریفته خیال زیباسرائیها شدند و فراموش... این پاره شعر ـ از این دفتر ـ را بخوانید:

دردا که من با خویش می‌گفتم زمانی
کاین زورق بشکستهٔ قلب مرا او
در این شب تاریک و این گرداب هایل

هسته آهسته بساحل می‌رساند
ما دریغا
کو با سبك خیزی و نرمی
برقراری
همچون نسیم عطرآگین بهاری
بل از وزیدن، همچو زنبوری بگذشت
زورق بشکستهٔ قلب مرا نیز
آهسته بشکست.

....

تمامی این خطوط‌ـ‌زیبائی ادیبانه‌کلمه به‌کلمه‌شان درست. اما چه مفهومی را می‌خواهند برسانند و تمامی شعری که این پاره از آن گرفته شده، پاراگراف جداگانه که هریك ساز دیگری می‌زند جای دیگری‌دارند، وبرداشتن حتی‌چندین‌پاراگراف ـ از این شعر، احساس هیچگونه کمبودی در وجود نمی‌آورد، باز گویندهٔ پریشان روزگاری در روزگاری پریشان و پرفریب است، اما با این عبارت و کنایع اضافات، ـ و درست بعلت همین‌ها ری که ازآن حاصل نمی‌شود همان است. هرپاره، مداد است. نرمی و لطافت در چند خط می‌آید تا گیهانی بودن فاجعه با آمدن تعبیر «همچو زنبوری» احساس شود، اما باوجود این انفجار کلامی، «زورق» «آهسته» شکسته می‌شود یعنی بلافاصله بیان شود، و بعد... زورقی که بلدیا طلبه است، چند د به«زورق عشق» بدل می‌گردد...این سهل‌انگاری‌ـ شعر همانقدر فاصله ندارد که زورق با قلب، یاعشق

اما اگر این دفتر را به‌معیار شعر خوب نیما و بلکه با ترازوی نوعی «نئوکلاسیسم» مثلاً بسنجیم کنار دیوان بسیاری شاعران ادیب و واژه‌پرداز ی، و از شعر معانی کلی طلب کنیم لاقلمی غره های مجسم آن، آنوقت شعرهای این دفتر را می‌ رسا، فصیح و بلیغ و بهتر از بسیاری شعرهای روزگار بدانیم؛ مخصوصاً که در تکه‌های فراوانی، به‌بیان زنده و توالی القاء حسی مفهوم شعر نیز یافته و تصویرهائی داده که ملموس و مقرون به اشیاء است. محتوای کلی کتاب، روشنگر نوعی روشنی و صفای درون و علایق عمیق مذهبی است، رها و قطعه‌های فراوانی، آیات و احادیث نیز به‌نظم مالد (همین خود مشخصهٔ شعر ادیبانه است.) ی تمامی شعرها از پیش اندیشیده شده‌اند. اگر هر جذبهٔ ناخودآگاهی و بیان مستقیم و پرحال و عمرانسانی را تحرك بخشیده، در غایت شور و حال بوده است.
در قالب‌های کلاسیك است، کـه مهـارت و قوت شاعر آشکار شده، و عرصهٔ واقعی کار شاعرانه‌اش ی گردیده است، رباعیات، غزلها، و قطعه‌های کامل ی این دفتر، بهترین کار شعری او محسوب میشوند.
ین بیتها از یك غزل:

چون جرس بس در خموشی‌ها به‌خود پیچیده‌ام
گشته‌ام آشفته بانگی در بیابان شما
من به‌تنهائی و غمناکی خود فانوس‌وار
کورسوئی داشتم هرشب به‌ایوان شما

....

از شعرهای دارای وزن نیمائی، من شعر «مرد راه» را از سایر شعرهای این دفتر پسندیدم، بیان شاعر مرد راه، راحت‌تر و پرداخته‌تر از سایر شعرهایش ... پاره‌ای از شعر مزبور را می‌نویسم:

.....

زیر هرسنگی، تکانی، جنبشی است
در دل صحراء تپانی کوششی است
گوئیا وقت است
وقت میعاد است
کز دیار سایه پوشان خیزد از هرگرد راه
دسته دسته، جوخه، جوخه‌مرد راه...

....

م. آتشی

ذِن

[illegible]

«بیمار، بیمارستان، انسان بیمار و ذن درمان است»
(از کتاب «زیست‌ها»)

[illegible]

رومن پولانسکی

۱ـ زندگی‌نامه

«رومن پولانسکی» ـ که اصلا لهستانی است در تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۳۳ در پاریس متولد می‌شود. در سه سالگی والدینش به اتفاق او دوباره به‌لهستان باز می‌گردند. در سال ۱۹۳۹ خانوادهٔ او به‌وسیلهٔ عمال نازی توقیف می‌شوند. مادرش در یکی از بازداشتگاه‌ها جان می‌سپارد، و پدرش پس از آزاد شدن لهستان، پسرش را باز می‌یابد. رومن هنرپیشهٔ تآتر می‌شود، و تا سال ۱۹۵۴ به این کار ادامه می‌دهد. در این سال وارد مدرسهٔ عالی سینما و تآتر لودز می‌شود، و همزمان با این کار، در فیلم بازی می‌کند از جمله در آثاری از «واینده» و «موبخته». مدتی به‌عنوان دستیار «مونک» کار می‌کند، و سپس تعدادی فیلم کوتاه در مدرسهٔ لودز می‌سازد. در سال ۱۹۶۰ به فرانسه می‌آید و فیلم «چاقه و لاغره» را کارگردانی می‌کند. در مقام داستان‌نویس فیلم نیز موفقیت‌هایی به‌دست می‌آورد، و بالاخره در سال ۱۹۶۴ جایزهٔ بزرگ طنز سیاه را به‌خاطر مجموعهٔ آثارش دریافت می‌کند. پس از ساختن نخستین فیلم بلندش موسوم به «چاقو در آب» در لهستان، در سال ۱۹۶۵ موفق می‌شود فیلم «انزجار» را در انگلستان بسازد سپس به آمریکا می‌رود و فیلم‌های موفق بعدی خود را به وجود می‌آورد. در سال ۱۹۶۹، همسرش «شارون تیت»، در هالیوود، به دست چند نفر دیوانهٔ جنسی به قتل می‌رسد.

۲ـ فیلم‌شناسی

فیلم‌های کوتاه:

دوچرخه ـ جنایت(۱۹۵۷) ـ قطع رقص ـ فرشتگان از آسمان سقوط می‌کنند (۱۹۵۸) ـ دو مرد و یک گنجه (۱۹۵۹) ـ چاق‌ولاغر»(۱۹۶۱) ـ پستانداران(۱۹۶۲)ـ رودخانهٔ الماس (فصلی از فیلم «زیباترین کلاهبرداری‌های دنیا» ـ ۱۹۶۳) ـ

فیلم‌های بلند:

چاقودرآب(۱۹۶۲) ـ انزجار(۱۹۶۵)ـ بن‌بست (۱۹۶۶) ـ رقص خون‌آشام‌ها (در تهران: ببوس ولی گازم نگیر!) ـ (۱۹۶۷) ـ بچهٔ رزماری (۱۹۶۸) ـ مکبث (۱۹۷۲).

۳ـ نقد فیلم

مکبث

● فیلم «مکبث» آخرین ساختهٔ «رومن پولانسکی» درسینه کلوپ ایران به‌نمایش درآمد، و این مقاله به همین مناسبت فراهم آمده است.

* برای کلمات آکنده از حرف و قصه و فرض آنیم بزبانی فاخر و پرداخته‌شده، سینما «فرصت» ندارد و یا لااقل امروزدیگر فرصت و طاقت ندارد. این اولین سئوالی است که درباره ساخته‌شدن یک مکبث سینمایی دیگر، و این‌بار توسط رومن‌پولانسکی بذهن خطور می‌کند (دو نمونه بارز دیگر از ولز و کوروساوا در کیسه تاریخ سینما هست و کار کورو ساوا افاده و اعتبار هنر سینما در اقتباس از ادبیات نمایشی است) و البته قبل ازمشاهدهٔ فیلم. گرایش پولانسکی به‌فیلم‌سازی در زمینه‌ای است که قرابت چندانی با زمینه‌های منتخب او در گذشته ندارد. فراموش نکنیم که از هنگام نگارش فیلمنامه «ایا زنها را دوست داریم» تا کارگردانی «بچه رزماری» یا درنظرداشتن فیلمهایی مثل «انزجار» «بن‌بست» و «رقص خون‌آشامها» همیشه امکان یافتن زمینه‌ها، نشانه‌ها و گرایشهای واحدی در فیلمهای او موجود است گواینکه «چاقو در آب» کمی از فضایی که رومن پولانسکی بعدا و برای چندین سال در آن زندگی خلاقه خود را دنبال می‌کند فاصله دارد.

اما این سئوال پس از مشاهده فیلم پاسخی درخود پیدا می‌کند و شعر مولانا نیز که «هرکسی از ظن خود شد یار من» مصداق، رومن پولانسکی در «مکبث» «خون» یافته است «جادو» و «پیشگو» و تقدیری محتوم و دور از «علم» پیدا کرده است. بنابراین معادلات دراماتیک مکبث شکسپیر در حالیکه کاملا بکلام او نیز وفادار باقی می‌ماند باز در اختیار و خدمت تصویرگردن احساس خاص پولانسکی و در بازنمودن تبلور تصویر خیالی او از فضا و زمانی است که در آن‌یک واقعه چون واقعهٔ مکبث می‌تواند شکل‌گرفته باشد.

نگاه کنیم بـه تفارق تصـور و خیال پولانسکی و کوروساوا از عجوزه‌های جادوگر مکبث و فضای جادوگری. بـه قتل جانکاه مکبث در ساختهٔ کوروساوا و قتل کاملا تقدیری مکبث در ساختهٔ پولانسکی نگاه‌کنیم به عاری از طنزبودن نمایش مکبث و شکلهای سینمایی آن و طنز شیطانی پولانسکی در اقتباس خود (تکه موسیقی انتخاب‌شده، تصنیف شده، و وضعیت اجرای آن در اولین فصل معرفی لیدی مکبث با اشاره‌ای به «زن ـ ماره بودن»: نوای اصلی بوسیله ساز ابوا اجرا می‌شود و ابراز کردن ناگهانی پیرمرد دروازه‌بان در آن سحر فاجعه و در سیاهی پیچیدن همهٔ چیزهای دارای ذات سیاه ـ داروی‌خوب‌مثلا و لحن موسیقی در اولین لحظه‌ای که پیشگویی عجوزه‌ها اولین نشانه‌ها را از حقیقت پیشگویی بر مکبث باز می‌نماید: لحن شاد و توأم با شکوه موسیقی همراه با تغییر حالت و هراس مکبث که اینک «امیرکودوره» خوانده می‌شود به ماکابری آکنده از سیاهی و مرگ می‌شود و در پایان این فصل تصویر و صدا در شک، برزخ و سیاهی محض فرو می‌رود).

و از همه چیز مهمتر تداوم بخشیدن به حضور شر و شیطان و انتشار ذریت او ـ که در دوفیلم «رقص خون‌آشامها» و «بچه رزماری»، شدت و وضوح بیشتری بـه‌چشم می‌خورد ـ در مکبث نیز دنبال می‌شود: در فصل نهایی فیلم پس از مرگ مکبث و اعلام سلطنت یکی از پسران دانکن مشاهده می‌کنیم پسر دانکن‌که لنگ است درحال‌مراجعت است و در مکانی کـه در ابتدای فیلم مکبث و یار شفیقش بـا سه عجوزه پیشگو روبرو



...ند از اسب فرو میآید: او بسراغ
...ن می‌رود؟ جادوگران به پیشگوئیشان
...ی‌دهند و ماجرای مکبث بشکل دیگری
...در لباس پسر دانکن ادامه پیدا می‌ـ

...بهرحال همانگونه که در آغاز اشاره
... نمایشهای کلاسیك غربی خامه
...ی شکسپیر در «زبان» نمایشی بسیار
...ترتیبی آنهاست که سینما در اقتباس
... و در وضعیتی که نخواهد در متصر
...یش دخالت‌کند ـ مثل‌مکبث‌پولانسکی‌ـ
...ا شدیداً مقید و محدود می‌کند و
...ه پذیرفتن چنین شیوه‌ای درحالیکه
...فاداری به اصل نمایشنامه محسوب
...از کیفیت سینمایی اثر کاسته است و
...دلیل فیلم‌مکبث با مدت نمایش متجاوز
...اعت نسبت به نمایش، فرصت زیادی
...سینما ندارد. با اینحال بازآفرینی
...زندگی و معماری قرون وسطایی از
...ت فیلم محسوب می‌شود و مکبث نیز
...رقص خون‌آشامها» از این نقطه‌نظر
...ت و البته با گرایش شدید بطرف
... در همهٔ اجزاء (محوطه باز داخل
... سالنهای داخلی، البسه، شیوه غذا
... در میهمانی مکبث میزبان دانکن،

صحنه‌های نزاع) و پرهیز شدید از هالیوودی کردن تاریخ. از این نقطه نظر پولانسکی صاحب همان گرایش و عقیده است کـه «هاروی»، شیر در زمستان «هاروی» نیز از چنین خصوصیاتی برخوردار است. همچنین خشونت غیر منتظره و فطری آنسپا آنچنان‌که رومن‌پولانسکی می‌بیند در یکی دو فصل از این فیلم نیز دیده می‌شود. آنجا که با توجه به اخلاق سطحی و کاذب متظاهر «انسان» و «انسانیت» خلاف انتظار تماشاچی کاراکترها عمل می‌کنند و یا عکس‌العمل نشان می‌دهند که بیشتر «عاری» از «اخلاق» و «انصاف» و این‌گونه مسائل است. در فصل آغاز فیلم که سربازان مکبث از صحنه کارزاری که در آن پیروز شده‌اند برمی‌گردند.. سربازها کفش و کلاه سربازان دشمن را که اجسادشان بجای مانده به غنیمت می‌برند. سربازی در همین کسب و کار، به جسد سرباز دیگری می‌رسد و در حالیکه در صدد است کـفش او را درآورد سربازی که تصور می‌رفت کشته شده باشد حرکتی توام با نالهٔ خفیفی مـی‌کند. عکس‌العمل «راینجا چیست؟ سرباز غنیمت‌گیر بدون لحظه‌ای مکث و تردید گرز خود را بر پشت سرباز افتاده و در حال رنج می‌کوبـد آنهم نه‌یکبار، بلکه بلاانقطاع تا «حیوانی» که افتاده است کاملاً از حرکت بازماند.

اگر گرایش پولانسکی در ساختن مکبث را داوطلبانه بدانیم، که کم و بیش بایـد چنین بوده باشد، می‌رسیم به مسئله وجـود و آن فراتر رفتن از پرداختن به مسئله وجود شر بشکلی که در «خون‌آشامها» و بازتسر و امروزی‌تردر«بچه‌رزماری»طرح‌شد. پولانسکی مکبث را به این دلیل برمی‌گزیند کـه تحول شر را بطور مستقیم در انسان نشان دهد. در اینجا بین «من» و «من‌درمن»، گفتگویی ابدی در جریان است و «من» همیشه گرفتار «من‌ها مـن دراندیشه» باقی می‌ماند و بـه اراده او عمل می‌کند. اینگونه تك‌گفتارهای درونی شخصیتهای فیلم در حالیکه دائماً خود را در مقام مخاطب دارند تماشاچی را وا می‌دارند که هر لحظه به لباس یك «من» همان شخصیت درآید و ندای «من‌درمن» آنرا بـه خودبگیرد و بـا او در بـرزخ داوریش، وسوسه‌اش و تصمیم و عملش شریك شود و بدینگونه آنچه‌که رخ می‌دهد همیشه از دریچه تمایلات درونـی آدمها بـررسی و قضاوت می‌شود و معانی اخلاقی محلی از اعراب پیدا نمی‌کنند. کمااینکه می‌بینیم در واقعه مکبث هیچکس نه بدنبال ظلم و نه بدنبال مهربانی است و بلکـه عنان اختیار بـه دست درون سپرده، تقدیری را سبب می‌شوند که گویی شکل خارجی آن تقدیری‌ظاهراً فیزیکی است، اما در اصل و در ذات خود از ما و از منطق درونی ما و مکبث‌ها و دانکن‌ها سرچشمـه می‌گیرد.

فریدون معزی مقدم



نوشتهٔ فرانسوا تروفو

مترجم: پرویز دوایی

یادداشتهای «فارنهایت»

۲ـ در ادامهٔ یادداشتهای فرانسوا ـ تروفو، اشاره می‌دهیم که این مطلب به‌هنگام ساختن فیلم «فارنهایت ۴۵۱» نوشته شده است، و گذشته از جذابیت، در عین‌حال‌به عنوان نمونهٔ کار یك‌کارگردان به‌هنگام کار، سخت قابل توجه است.

شنبه ۱۵ ژانویه :

استراحت. استودیوهای انگلیس شنبه‌ها کار نمی‌کنند. من با استفاده از این فرصت با هلن در مورد سناریو تجدید نظرهائی بعمل می‌آورم و با سوزان کاردشوار هفتهٔ آینده را تدارك می‌بینم.

سیریل کوزاك قبول کرده که نقش کاپیتان را بازی کند. او هنرپیشه‌ایست که ممکن است‌باعث شگفتی ما شود. حتم دارم خیلی چیزها برای عرضه دارد، یعنی بـه اندازه کافی رعب‌آور هم هست؟

با «اسکار» و «سوزان» برای دیدن «شیطان یك زن است» و قسمت‌هائی از «من، کلادیوس» که برای‌پخش دریك برنامه تلویزیونی سرهم شده به انستیتو فیلم ملی انگلیس رفتیم. شب بسیار خوبی‌بود.

یکشنبه ۱۶ ژانویه :

با «سوزان» به‌استودیوپاین‌ـ وود رفتیم تا از دکورهای هفته بعد بازدید کنیم. مرکز ماموران آتش را خوب ساخته‌اند ولی به‌دکورخانه مونتاگ ایراد دارم.

یك فیلم افسانه علمی باعث می‌شود که همه خلاق شوند، گاهی زیاده از حد خلاق و خیالپرداز. مثلا یکنفر بمن میگوید: برای اینکه نشان بدهیم زندگی ایـن افراد ملال‌انگیز است من‌برایت یك‌دکور با یك لباس ملال‌انگیز ساخته‌ام. خطر این «مین»های نهفته را یـك گرایش خاص خود من افزایش میدهد: میل به کنارگذاشتن مسائل و گفتن اینکه: فعلاً بکار بیاشد، بعداً بهش نگاه می‌کنیم...

هرروز، یك مانـع در هـر دکور، یك مانع در هر صحنه، خلاصه فـنیوالی از موانع!

سه سال پیش اگر قرارمی‌ـ شد ازروی داستان «فارنهایت ۴۵۱» فیلمی ساخته شود فیلمی «افسانه‌ای ـ علمی» از کار درمیامد، فیلمـی که در آینده رخ میداد و در آن ابزار و اختراعات مختلف زیادی‌به

چشم میخورد. حالا که چیزهائی که «کورژ» پاپ‌آرت – و چرا فراموش کنیم؟ – «گودار» را داشته‌ایم، فیلم من فقط تماسی با «افسانه علمی» خواهد داشت، مثل موقعی که «ژول ورن» را در زمان گذشته قرار دادم تا از خطر اینکه «ژیه» راننده اتومبیل مسابقه‌ای، و «ژول» عکاس مدوکسالریس مانکن باشد اجتناب کنم. البته «فارنهایت ۴۵۱» را دیگر بصورت فیلم تاریخی نمی‌شود ساخت ولی من باین جهت کلی گرایش دارم. در فیلم تلفن‌های دوره «گریفیث»، لباسهای سبک «کارول لمبارد – دبی رینولدز» و یک ماشین آتش به سبک ماشین فیلم «آقای دیدز»[2] خواهم گنجاند. سعی می‌کنم فیلم ضد ابزار وادوات غرب باشد. در یک صحنه فیلم «لیندا» یک تیغ ریش تراش تیغه بلند قدیمی به مونتاگ میدهد و ماشین ریش‌تراشی فیلیپس باطری‌دار اورا در سبد کاغذباطله میاندازد. خلاصه، من کمی معکوس عمل می‌کنم، مثل اینکه بخواهم چیزهائی را در قرون وسطی بسازم.

دوشنبه ۱۷ ژانویه:

امروز واقعاً فیلم را شروع کردیم. تدارک اولین دفعه خیلی طول کشید چون میخواستم دکور دوصحنه را با هم بیاورم که از دیدهای خودکار آتشگیر که «سید کین» ساخته استفاده کنم. «مونتاگ» که نور سرخ چراغ خطر بر چهره‌اش می‌تابد به کلاس میرود که درباره «طرز یافتن کتابهای پنهان شده» درس بدهد. بخاطر اشکالی که در کار یک دستگاه شعله‌افکن ایجاد شده بود وقت زیادی را از دست دادیم و من می‌توانستم حس کنم که «اسکاروورنر» تا یک «لحظه» فیلم‌برداری نکنیم از شر اضطراب روز اول فیلمبرداری خلاص نخواهد شد. این است که فوراً صحنه دیگری ترتیب دادیم، صحنه‌ای که در اتاق انتظار کاپیتان می‌گذرد، جائی که دو دانشجوی مامور آتش، کمی دور از مونتاگ نشسته‌اند و به نجوا با هم حرف میزنند.

دستگاه شعله‌افکن تعمیر شد، ما به کلاس درس برگشتیم ولی نصف صحنه را بیشتر نتوانستیم بگیریم چون یکی از دانشجویان کارآموز سهواً ماشه دستگاه را فشرد و تف در صورتش پاشید. ماموران آتش‌نشانی آماده ایستاده‌اند که ما استودیو «پاین‌وود» را به آتش نکشانیم. موقعی که قرار است صحنه سوختن آن زن مسن را با کتاب‌هایش در استودیوی فیلمبرداری کنیم چه خواهد شد؟

۱ـ شما را بیاد «یک زن و یک مرد» نمی‌اندازد؟ (م)

۲ـ «آقای دیدز به شهر میرود» ـ ساخته فرانک کاپرا ـ ۱۹۳۶ (م).

سه‌شنبه ۱۸ ژانویه:

اولین روزی است که بـه خاطرش خوشحالم، صحنه کلاس را تمام کردیم: مونتاگ با کتابهای جوری محل اختفای احتمالی کتابها را نشان داد، کتابی که در یک فلاکس ترموس لوله شده است، و دو کتاب که از درون یک دستگاه «توستر» بیرون می‌پرند.

بعد در راهروی پشت دفتر کاپیتان، یک صحنه بالبداهه برای استفاده از دکور جذاب «سید کین»، مونتاگ از زاویه‌ای کج به شیشه‌های مات دفتر کاپیتان نگاه می‌کند. از پشت شیشه‌ها کاپیتان به صورتی محو پیداست که دارد دو کارآموز را که بدفتر احضار کرده تنبیه می‌کند. «سیریل کوزاک» این «لال‌بازی» را با حرارت تمام برگزار کرد. او یقیناً همکاری شایسته برای «اسکار ورنر» خواهد بود.

بداهه‌سازی البته بر تاثیر کار ما افزود و حالا ما یک روز تمام از برنامه کار عقبیم. قسمتهای چاپ شده دیروز خوب بود، صحنه کلاس خوب از کار درآمد و شعله‌افکن موثر بود. نه اینکه اهمیتی برای رنگ قائل نباشم، نه، ولی زیاد رویش کار نمی‌کنم. رنگ کمال مطلوب چیزی نزدیک به «جانی گیتار» می‌بود، شاهکاری به شیوه رنگ‌آمیزی «تروکالر». بدبختانه ما اینجا این امتیاز را داریم که به شیوه «تکنی‌کالر» کار کنیم که با استودیو یونیورسال قرارداد بسته است.

به فیلمبردارم «نیکلاس روگ» اطمینان کامل دارم، از او خواستم که در این فیلم درست نقطه مقابل کاری را که در «هیچ چیز مگر بهترین» (از کلایو دانر) ارائه داده بود عرضه کند، فیلمی که رنگهای مات و ملایم داشت. از فیلمبرداری تند و پلوهایش در «نقاب مرگ سرخ» اثر «راجر کورمن» خوشم آمد. در فیلم من او به تصویربرداری تیره رنگ و در عین‌حال چشمگیر خواهد پرداخت که در آن رنگ سیاه، جلوه واقعی خود را خواهد داشت. سایر مسئولان دوربین همه فوق‌العاده‌اند و من با «لیک» و همکارش «آلکس» خیلی خوب کنار میایم. «آلکس» بعد از هر برداشت به فرانسه از من می‌پرسد:

—Ça te Plait, Monsieur ? ۱

فیلم چاپلین سرموقع در پلاتوی دیگری شروع شده. چاپلین تمام صحنه‌ها را خودش برای هنرپیشه‌های اول بازی می‌کند و ظاهراً با این کار توی ذوق آنها میزند. چند روز پیش از «جرالدین چاپلین» پرسیدم پدرش هم قبل از شروع فیلمبرداری رعشه می‌گیرد. جواب داد: بحق چیزهای نشنیده!

***

قبل از شروع فیلمبرداری صحنه‌هائی که دور آن میله آتش رخ میدهد گفتم که نسخه ۱۶ میلیمتری از فیلم «آتش‌نشان» چاپلین را نشان دادند. همانطور که انتظار داشتیم اینها ۵۰ سال از ما جلوتر بودند، چون در این فیلم میدیدیم که ماموران بطور معکوس از میله مخصوص بالا میروند. این چیزیست که در کتاب «برادبری» هم وجود دارد. در فیلم البته این میله نقش اولین نشانه هشدار دهنده را بازی می‌کند. چون «مونتاگ» پس از آن که پنهانی اولین کتاب را میخواند دیگر نمی‌تواند از میله بالا برود و ناچار می‌شود از پلکان استفاده کند و باین وسیله شک همکارانش را برمی‌انگیزد.

در نسخهٔ فرانسهٔ گفتگوهای فیلم یک بازی با کلام جالب داشتیم. «کلاریس» برای مونتاگ از مردانی حرف میزند که تصمیم گرفته‌اند هرکدام یک کتاب کامل را حفظ کنند و از این مردان بعنوان Des hommes Livres ۱ نام می‌برد. من از اینکه با ترجمه این لفظ به انگلیسی جنبه دوپهلو و ترجمه‌ناپذیر کلام از بین میرود دلگیر بودم. شاعری جوان بنام «دیوید رادکین» که در تدارک گفتگوهای انگلیسی با «هلن» همکاری دارد مرا فوق‌العاده خوشحال کرد. او عبارت Book People را ابداع کرد که میتواند منقلب Good People باشد.

هواخواهان مرگ خرگوش کوچک در فیلم طاقته بازیه از یک بانوی انگلیسی که خبرش در روزنامه‌های امروز چاپ شده رودست خورده‌اند. این خانم فیلم «اشکها و لبخندها» را ۳۳۰ بار در شش ماهه گذشته دیده است روزهای عادی هفته روزی یکبار، یکشنبه‌ها دوبار، در یک سینمای واحد. دفعه چهلم مدیر سینما از او پرس‌وجو کرد و از آن پس یک بلیت مجانی در اختیارش گذاشت. وی در خانه تمام گفتگوی فیلم را صحنه به صحنه از حفظ نوشته که وقتی فیلم در شهر او گلاسکو از روی پرده برداشته شد، خاطره‌اش را حفظ کند.

خسته و کوفته‌ام. تا فردا.

۱ـ خوشت میاد، مسیو؟

۱ـ مردان کتاب (یا اهل کتاب) که در لفظ میتوانند بدل Des hommes Libres (مردان آزاد) هم محسوب شود (م).



ارابه خدایان

-۲-

فصل دوم

هنگامی که کشتی فضائی ما بر زمین نشست

ژول ورن، پدر افسانه‌های علمی، نویسنده‌ای ثبیت شده است. آثار تخیلی او دیگر افسانه‌علمی نیست و فضانوردان زمان ما زمین را بجای ۸۰ روز در ۸۶ دقیقه دور می‌زنند. اکنون می‌خواهیم توضیح دهیم که در سفر تخیلی با کشتی فضائی چه حوادثی ممکن است رخ دهد. فاصلهٔ تحقق یافتن این سفر تخیلی با زمان ما، از فاصلهٔ سفر تخیلی ۸۰ روزه ژول ورن تا زمان ما که این سفر در ۸۶ دقیقه صورت می‌گیرد، بسیار کوتاهتر خواهد بود. اما بگذارید مدت مورد استفاده برای این سفر تخیلی را چنین کوتاه فرض نکنیم؛ بگذارید فرض کنیم که کشتی فضائی ما برای رسیدن به خورشیدی ناشناخته ۱۵۰ سال در راه باشد.

کشتی فضائی فرضی ما به اندازهٔ کشتی‌های اقیانوس‌پیمای امروزی خواهد بود و بنابراین وزنی در حدود ۱۰۰/۰۰۰ تن خواهد داشت که ۹۹/۸۰۰ تن آن وزن مواد سوختی آن خواهد بود و وزن خود کشتی بیش از ۲۰۰ تن نخواهد بود.

غیر ممکن است؟

قبلا ما این توانائی را داریم که یک کشتی فضائی را در حال گردش به دور سیاره، تکه‌تکه رساند و تکمیل کنیم. اما این بهم پیوستن قطعات کشتی در فضا، در چند دههٔ آینده غیر ضروری خواهد بود، زیرا خواهیم توانست کشتی‌های غول‌پیکر فضائی را در کرهٔ ماه آمادهٔ پرواز کنیم، زیرا پژوهشگران در پی یافتن قوهٔ محرکی برای موشکهای آینده‌اند که حداکثر سرعت را فراهم آورد. موتور موشکهای آینده از احتراق اتمی نیرو خواهد گرفت و سرعتی نزدیک به سرعت نور خواهد داشت. روش جسورانهٔ جدیده ممکن‌ساختن آنچه اکنون با آزمایشهای فیزیکی بر روی‌اجزاء ذره انجام می‌گیرد، ساختن موشک فوتون را میسر خواهد ساخت. سوخت خاص موشکهای فوتون سرعت موشک را به نزدیک سرعت نور می‌رساند و عوامل نسبیت ویژه، تاخیر زمانی بین محل پرتاب و سفینهٔ فضائی را به تمامی مورد نظر قرار می‌دهد. مواد سوختی به پرتو الکترومغناطیس تبدیل می‌شود و با سرعت نور از موتور خارج می‌شود. به طور نظری، موشکی که با سوخت فوتون کار کند می‌تواند به ۹۹ درصد از سرعت نور برسد. با این سرعت، مرزهای منظومهٔ شمسی پس روی ما گشوده خواهد شد.

شاید این نظریه سرگیجه‌آور باشد، اما ما که در آستانهٔ عصر جدیدی قرار گرفته‌ایم باید به یاد بیاوریم که گامهای بلندی که پدران ما در تکنولوژی برداشتند، در آن زمان نیز سرگیجه‌آور بود. این گامها ایجاد راه‌آهن، برق، تلگراف، نخستین اتومبیل و نخستین هواپیما بود. ما خود نیز برای نخستین‌بار موسیقی را در فضا شنیدیم، به تماشای تلویزیون رنگی نشستیم، پرواز کشتی فضائی را دیدیم و خبرها و تصاویر را از ماهواره‌هائی که گرد زمین می‌گردند می‌گیریم. نواده‌های ما به سفر بین سیارات خواهند رفت و در دانشکده‌های فنی دانشگاهها به پژوهش‌های فضائی خواهند پرداخت.

بگذارید بار دیگر به سفر کشتی فضائی فرضی خود، که مقصدش ستاره‌ای ثابت در دور دست است، بپردازیم. بی‌شک تصور اینکه کارکنان چنان کشتی فضائی، وقت طولانی سفر را چگونه در کشتی خود خواهند گذراند، جالب خواهد بود. زیرا فاصله‌ای که می‌پیمایند هراندازه وسیع باشد و زمانی که می‌گذرانند هر اندازه برای زمینیان طولانی باشد، تئوری نسبیت انشتین هنوز نافذ خواهد بود. ممکن است باور نکردنی باشد، اما زمانی که بر کشتی فضائی زیر سرعت نور می‌گذرد، آهسته‌تر از گذشت این زمان در زمین خواهد بود.

اگر این کشتی فضائی با سرعتی معادل ۹۹ درصد سرعت نور پرواز کند، هر ۱۰۰ سال که در زمین می‌گذرد، به سرنشینان کشتی فضائی ۱۴/۱ سال خواهد گذشت.

هنگامی که کشتی فضائی ما در راه ستارهٔ مقصد است، سرنشینان کشتی به مطالعهٔ سیارات خواهند پرداخت، موقعیت خود را ثبت می‌کنند، مشاهداتشان را تجزیه وتحلیل می‌کنند، نیروهای جاذبه را اندازه می‌گیرند و مدارها را محاسبه می‌کنند. در پایان این مطالعات، سیاره‌ای را برای فرود انتخاب می‌کنند که از نظر موقعیت، شبیه‌ترین سیاره به زمین باشد. اگر کشتی فضائی ما فرضاً پس از هشتاد سال نوری که در راه بوده است تمام مواد سوختی خود را مصرف کرده باشد و وزن خالص کشتی را دارا باشد، سرنشینان کشتی ناچارند مخزن سوخت را با مواد قابل احتراقی در سیارهٔ مقصد پر کنند.

بگذارید فرض کنیم که سیارهٔ انتخابی این کشتی، مشابه زمین باشد. پیش از این گفته‌ام که فرض وجود چنین سیاره‌ای غیر ممکن نیست.

همچنین بگذارید جسارتاً فرض کنیم که تمدن‌سیارهٔ مقصد، مشابه تمدن زمین در ۸۰۰۰ سال پیش باشد.

البته، ایستگاه‌های نصب شده در کشتی فضائی، موقعیت سیاره را پیش از فرود سفینه، برای سرنشینان مشخص کرده است. طبعاً فضانوردان با نقطهٔ فرود را نیز محلی انتخاب کرده‌اند که به منابع سوخت اتمی مورد نیازشان نزدیک باشد. دستگاههای نصب شده در کشتی فضائی، به سرعت مشخص می‌کنند که کدام یک از کوهها دارای معادن اورانیوم است.

فرود از روی برنامه انجام می‌گیرد:

فضانوردان ما موجوداتی را می‌بینند که با ابزارهای سنگی کار می‌کنند، با استفاده از نوعی نیزه به شکار و کشتن جانوران می‌پردازند، گله‌های گوسفند و بز در دشتها مشغول چرا هستند و وسایل خانه را ظرفهای سفالی ابتدائی تشکیل می‌دهد. می‌بینید که فضانوردان ما با منظره‌ای‌جالب روبرو هستند!

اما ساکنان بدوی این‌سیاره دربارهٔ هیولائی که در سرزمینشان فرود آمده است، و موجوداتی که از آن خارج شده‌اند، چه فکری می‌کنند؟ فراموش نکنیم که ما هم در ۸۰۰۰ سال پیش موجوداتی نیمه وحشی بودیم. بنابراین تعجب‌آور نیست که موجودات نیمه وحشی که با این رویداد روبرو می‌شوند خودشان را در غارهایشان مخفی کنند و جرأت باز کردن چشم نداشته باشند. آنان تا آن روز خورشید و ماه را می‌پرستیده‌اند. اکنون چیزی اساسی رخ داده است: خدایان از آسمان فرود آمده‌اند!

ساکنان سیاره از پناهگاهی پنهان به‌نظارهٔ فضانوردان ما می‌پردازند. می‌بینند که اینها کلاه‌های عجیبی دارند و بر روی سرشان میله‌هائی‌وجود دارد (کلاه فضائی و آنتن آن). هنگامی که می‌بینند شب مانند روز روشن می‌شود (چراغ‌های نورانی) حیرت می‌کنند. هنگامی که می‌بینند آنها بی هیچ زحمتی به هوا بلند می‌شوند (کمربند موشکی) به وحشت می‌افتند. هنگامی که می‌بینند این «حیوانات» عجیب ناشناخته با سروصدا به‌هوا پرواز می‌کنند (هلیکوپتر و سایر وسایل پرواز) سر به خاک خواهند سود، و بالاخره هنگامی که صدای رعد در کوه می‌پیچد و زمین را می‌لرزاند (انفجارهای آزمایشی) ترسان به غارهای خودپناه خواهند برد. بی‌شک، فضانوردان ما در چشم این مردم بدوی، چون خدایان قدرتمند خواهند بود!

فضانوردان هر روز به کار آزمایشگاهی خود ادامه خواهند داد و پس از مدتی یک هیئت از روحانیون یا اطباء تصمیم می‌گیرند با یکی از این خدایان، که ظاهراً بسوی آنها وی را رئیس سایر خدایان می‌شناسند، تماس برقرار کنند.هدایائی می‌آورند تا مراتب احترام خود را به‌مهمانان نشان دهند. می‌توان پذیرفت که فضانوردان ما به کمک کامپیوتر موفق خواهند شد که زبان‌ساکنان سیاره را به سرعت فرا گیرند و از آنان به‌خاطر مهربانیشان تشکر کنند. اینان همچنین می‌توانند به بدویان، به زبان خود آنها، بگویند که خدائی فرود نیامده است، و فرود آمدگان ارزش ستایش را ندارند. اما سخنان آنها اثر نمی‌بخشد. دوستان بدوی ما حرف آنان را باور نمی‌کنند.

فضانوردان که از ستارگان دیگر آمده‌اند نیروئی فوق‌العاده دارند و قادر به انجام معجزه‌اند. اینها باید خدایان باشند! فضانوردان مانیازی‌اصراری ندارند که کوششی در راه روشن کردن کمکهای مفید خود به خرج دهند. زیرا صحبتهای آنان با ادراک این مردم، که چنین مورد تهاجم قرار گرفته‌اند، فاصله‌ای فراوان دارد.

هر چند که نمی‌توان وقایعی را که پس از



یکی از نقشه‌هائی که در کاخ توپکاپی‌استانبول، در کتابخانهٔ آدمیرال پیری‌ریس، در اوایل قرن هیجدهم پیدا شده است. در این نقشه آمریکای شمالی و جنوبی و آفریقای غربی دیده می‌شود. قطب جنوب، که در قسمت پائین نقشه است،سرزمین‌هائی را که در زیر یخ قرار گرفته و با روش «انعکاس صدا» به وجود آن پی برده‌اند، نشان‌می‌دهد. در طول تاریخ، هرگز این قطعه از زیر یخ بیرون نبوده است.



نقشه‌برداران با توجه به نقشه‌های پیری‌ریس نقشه‌ای تهیه کردند. بعداً معلوم شد که آن نقشه با نقشه‌ای که در اینجا می‌بینید و توسط نیروی هوائی آمریکا با توجه به مرکزیت دادن قاهره تهیه شده، مطابقت دارد.

فرود تا پایان اقامت فضانوردان رخ‌خواهد داد،پیش‌بینی کرد، اما می‌توان برنامهٔ زیر را برای پیاده کردن تنظیم کرد:

بخشی از جمعیت را می‌توان آموزش داد تا در کار پیدا کردن اورانیوم در حفره‌هائی که با انفجار ایجاد کرده‌اند به آنان کمک کنند.

با هوش‌ترین فرد بومی را می‌توان به‌عنوان «حاکم» برای بدویان برگزید. نشانهٔ ظاهری‌قدرت این حاکم نیز می‌تواند رادیوئی باشد که به او واگذار می‌کنند تا هر زمان که میل داشت با «خدایان» تماس بگیرد.

فضانوردان ما خواهند کوشید تا ساده‌ترین شکل‌های تمدن و برخی از اصول اخلاق را به بومیان بیاموزند، تا بدین وسیله گسترش امور اجتماعی را ممکن سازند.تعدادی از زنان برگزیده نیز توسط فضانوردان باردار خواهند شد. بدین ترتیب نسل تازه‌ای به وجود خواهد آمد که یک تحول طبیعی را در بومیان باعث خواهد شد.

ما با توجه به پیشرفت خود می‌توانیم حدس بزنیم که چه مدت طول می‌کشد تا این نسل‌جدید،کارشناس فضائی شود. محققاً، پیش از آنکه فضانوردان باز سفر بازگشت به زمین را بپیندند، آثاری روشن و قابل رؤیت از خود به جای‌خواهند گذاشت که تنها برای اجتماعی قابل درک خواهد بود که از نظر تکنیک و ریاضیات پیشرفته باشد، این اجتماع نیز زمانی بسیار دور به وجود خواهد آمد.

کوشش برای آگاه کردن بومیان ازخطرهائی که در پیش است، موفقیت چندانی نخواهد داشت. حتی اگر فیلمهای وحشت‌آوری از جنگ‌های بین سیارات و انفجارهای اتمی نشانشان‌بدهیم، نمی‌توانیم ساکنان سیاره راقانع کنیم که ازارتکاب حماقت‌های مشابه خودداری کنند زیرا خود نیز پس از گذشتن هزاران سال هنوز نتوانسته‌ایم احساسات بشری را لگام بزنیم که با آتش‌سوزان جنگ بازی نکند.

هنگامی که کشتی فضائی ما بار دیگر در غبار کیهان ناپدید می‌شود، دوستان ما دربارهٔ این معجزه، که «خدایان در اینجا بوده‌اند» صحبت خواهند کرد. آنان این ماجرا را به زبان‌های سادهٔ خود ترجمه خواهند کرد و آن را به افسانه‌ای‌تبدیل خواهند کرد تا برای فرزندان و نواده‌هایشان باقی بماند. آنان نیز هدایا، ابزارها وآنچه که‌فضانوردان به جای گذاشته بودند به محل‌های مقدس حمل خواهند کرد.

اگر دوستان ما در نویسندگی مهارتی پیدا کنند، گزارشی از حوادث غریب، خارق‌العاده و معجزه‌آمیز فرود خدایان خواهند نوشت. آنگاه متن‌های آنان روشن خواهد کرد ــ و تصاویرشان نشان خواهد داد ــ که خدایان با لباس‌های طلائی در کشتی‌های پرنده‌ای که صدای خارق‌العاده‌داشته است به آنجا آمده‌اند. به توصیف ارابه‌هائی که برای رهسپردن بر روی خاک و آب مورد استفادهٔ خدایان بود خواهند پرداخت و خواهند نوشت که خدایان سلاح‌های وحشت‌آوری داشتند که‌نورشدید ساطع می‌کرد و نیز تعریف خواهند کرد که خدایان وعدهٔ بازگشت داده‌اند.

آنان، آنچه را که روزگاری دیده‌اند،بدین صورت بر سینهٔ کوهها خواهند کند: غول‌های بی شکل، کلاه‌خودهای شاخ‌دار بر سر، که جعبه‌هائی را در جلو سینهٔ خود حمل می‌کردند. گوی‌های بزرگی که موجودات توصیف ناشدنی بر روی آن می‌نشستند و به هوا می‌رفتند، لوله‌هائی که ازآنها پرتوهائی چون اشعهٔ خورشید شلیک‌می‌شد،حشرات غول‌آسا و عجیبی داشتند که نوعی وسیلهٔ نقلیه بود.

برای تصویرهای تخیلی ناشی از سفر



عکسی که آپولو ۸ از زمین گرفته شباهت عجیبی به نقشهٔ پیری‌ریس دارد، بویژه تغییر شکل آمریکا در این عکس، که در نقشهٔ پیری‌ریس نیز چنین ترسیم شده، تکان‌دهنده است.

ان ما هیچ مرزی وجود ندارد. بعد از این که سفر «خدایان» به زمین، بر کتیبه‌های جهان باقی گذاشته است مورد مطالعهٔ خواهد گرفت.

وش‌بینی پیشرفت‌های بعدی سیاره‌ای که ود فضانوردان ما بود نیز کاملا آسان‌است. که پنهانی به نظارهٔ فعالیت‌های «خدایان» اند، محل فرود سفینهٔ آنان را سرزمین می‌نامند، به زیارت آن می‌روند، و به خاطر قهرمانانهٔ خدایان، سرودهای مقدس می‌ در آن محل، با توجه به قوانین نجومی، ختن اهرام و معابد می‌پردازند، جمعیت زیاد ، جنگ‌هائی رخ می‌دهد که سبب ویرانی فرود خدایان می‌شود، سپس نسل‌های دیگری د که بار دیگر محل‌های فرود خدایان را می‌کنند، در آنجا به حفاری می‌پردازند و شند تا سر از راز آنان در بیاورند.

این همان مرحله‌ایست که‌ما بدان‌رسیده‌ایم، که پای انسان را به ماه گشاده‌ایم، با از به سفرهای فضائی می‌اندیشیم. از اثری روو ناگهانی یك کشتی اقیانوس‌پیما بر روی بسوی جزایر دریای جنوب داشته است، یم. می‌دانیم که مردی به نام کورتس، ازتمدنی چه تأثیر ویرانگرانه‌ای در آمریکای‌جنوبی است. اکنون، ولو به طور مبهم، می‌توانیم یم که در قرون پیش از تاریخ، یك کشتی به زمین آمده است.

اکنون باید بار دیگر به انبوه سؤال‌هائی درباره اسرار روشن نشدهٔ زمین وجود دارد پنداریم. آیا می‌توان این اسرار را نشانه‌ آثار یك سفر فضائی پیش از تاریخ دانست؟ گشودن این رازها می‌تواند ما را از گذشته‌مان کند و راهنمای ما در پی‌ریزی برنامهٔ آینده‌ باشد؟

فصل سوم

نیای غیر محتمل و ناشناخته

گذشتهٔ تاریخی ما از بهم پیوستن معلومات ستقیم تشکیل شده است. حفریات تاریخی، های کهنه، نقاشی‌های دیوارهٔ غارها، افسانه‌ها یزهای دیگری از این دست، برای ساختن ته مورد استفاده قرار گرفت. از تمام این لی، یك موزائیك زیبا و جالب ساخته شده اما این موزائیك محصول طرح پیش ساخته‌ای ر تفکر بود که بایستی اجزای موزائیك به می‌خورد. برای بهم پیوستن اجزا نیز غالبا از ائی استفاده می‌شد که همه‌جا الصاقه شدن آن چشم می‌زد. یك حادثهٔ تاریخی باید با فلان ه جور در می‌آمد، تنها با همان قاعده و نه‌هیچ ة دیگر. بعد، اگر ماجرا با آن قاعده‌ها جور می‌آمد، حادثهٔ تاریخی را قبول می‌کردند‌و‌ثابت ه می‌پنداشتند. ما حق داریم، و در واقع باید ت به تمام طرح‌های فکری و فرضی مورخین ك کنیم، زیرا اگر بسیاری از عقاید موجود مورد رش قرار گیرند غالباً مردود خواهند بود. راین، گذشتهٔ ما واقعیتی نسبی دارد. اگرچیزهٔ هائی از گذشته به دست داده شود، فرضیه‌های ول پیشین، هر چقدر هم که به آنها عادت کرده یم، باید جای خود را به‌فرضیه‌های جدیدبدهند. ظر می‌آید که آن لحظه رسیده است که ضیهٔ قابل قبول تازه‌ای را معرفی کنیم و آن را مرکز پژوهش‌های مربوط به گذشته قرار یم.

هستی، دربارهٔ عالم کبیر و عالم صغیر، پیشرفت‌های خارق‌العاده در تکنولوژی و پزشکی، درزیست‌شناسی و زمین‌شناسی، آغاز سفرهای فضائی — اینها و بسیاری چیزهای دیگر سبب شده است که تصویر جهان ما در کمتر از پنجاه سال به کلی دگرگون شود.

امروز می‌دانیم که ساختن لباس‌های فضائی مقاوم در برابر سرما و گرمای شدید، امکان‌دارد. امروز می‌دانیم که سفر فضائی دیگر یك نظریهٔ موهوم نیست. همچنانکه با معجزهٔ تلویزیون رنگی آشنائیم، می‌توانیم سرعت نور را نیز اندازه‌بگیریم و نتایج تئوری نسبیت را محاسبه کنیم.

تصویر دنیای ما، که تقریباً در عدم تحرك منجمد شده است، کم‌کم در حال آب شدن است. نظریه‌های تازه نیازمند معیارهای تازه است. برای مثال، در آینده دیگر کار باستان‌شناسی نیازی به کاوش در زیر خاك ندارد، دیگر تنها جمع‌آوری و طبقه‌بندی یافته‌ها کافی نیست، باید از دیگر شاخه‌های دانش نیز استفاده شود تا بتوان‌تصویری مناسب از گذشته کشید.

بنابراین بگذارید با فکری باز و آزاد به دنیای تازهٔ غیر محتمل وارد شویم و حس کنجکاوی خود را به کار گیریم، بگذارید میراثی را که «خدایان» برای ما گذاشته‌اند در تملك گیریم.

در آغاز قرن هیجدهم، نقشه‌های باستانی که متعلق به یك افسر نیروی دریائی ترکیه، به نام امیرال پیری‌ریس، بود در کاخ توپکاپی پیدا شد. دو اطلس موجود در کتابخانهٔ برلین که‌نشان دهندهٔ موقعیت دقیق مدیترانه و نواحی اطراف بحرالمیت است نیز از مجموعهٔ پیری‌ریس است.

تمام این نقشه‌ها را برای آزمایش دراختیار یك متخصص نقشه‌برداری آمریکائی، به نام آرلینگتون مالری، قرار دادند. مالری اعلام کرد که تمام مشخصات جغرافیائی در این نقشه‌ها نشان داده شده، اما در جای خود کشیده نشده است. وی از آقای والترز، نقشه‌بردار دفتر آبنگاری نیروی دریائی آمریکا، کمك خواست. مالری و والترز این‌نقشه را با یك کرهٔ جغرافیائی مقایسه کردند و موفق به کشفی عجیب شدند. نقشه‌ها کاملا درست و دقیق بود — و تنها به مدیترانه وبحرالمیت منحصر نمی‌شد. سواحل آمریکای شمالی وجنوبی و حتی بخشی از قطب جنوب نیز دقیقاً بر روی نقشه‌های پیری‌ریس ترسیم شده بود. این نقشه‌ها نه تنها طرح کلی قاره‌ها، بلکه جزئیات درون آنها را نیز نشان می‌داد: رشته‌های کوه، قله‌ها، جزیره‌ها، رودخانه‌ها و فلات‌ها با دقت تمام ترسیم شده بود.

در ۱۹۵۷، که سال جغرافیا بود، این‌نقشه‌ها به «ژسوئیت‌فادر لاینهام»، که مدیر رصدخانهٔ واختر و نقشه‌بردار نیروی دریائی آمریکاست، ارائه شد. فادرلاینهام نیز پس از یك رشته آزمایش‌های‌دقیق اعلان کرد که نقشه‌ها بی‌نهایت دقیق است — حتی سلسله‌جبالی که همین اواخر کشف شده است درنقشه وجود داشت. بالاتر از همه اینکه، سلسله کوه‌های قطب جنوب، که تا سال ۱۹۵۲ هنوز کشف نشده بود، در این نقشه‌ها رسم شده بود. این‌رشته کوهها صدها سال است که با قشری از یخ‌پوشیده شده و نقشه‌های امروز را با کمك دستگاههای «انعکاس صدا» کشیده‌اند.

آخرین مطالعات پروفسور چارلز هپگود و ریاضی‌دان ریچارد استراکان، اطلاعات تکان‌دهندهٔ بیشتری به ما می‌دهد. مقایسه با عکس‌هائی که توسط ماهواره‌ها از زمین گرفته شده، نشان داد که نقشه‌های پیری‌ریس از روی عکس‌هائی کشیده شده که از ارتفاع زیاد از زمین گرفته شده بوده. این ماجرا چگونه توجیه می‌شود؟

یك کشتی فضائی بر فراز قاهره قرار می‌گیرد و دوربین خود را به طور مستقیم رو به‌پائین میزان می‌کند. هنگامی که فیلم ظاهر می‌شود تصویر نشان‌دهندهٔ این صحنه است: هر چیزی که در شعاع ۵،۰۰۰ میلی قاهره است به روشنی دیده می‌شود، زیرا مستقیماً در زیر عدسی دوربین قرار داشته است. اما هرچه از این شعاع فاصله می‌گیریم، کشورها و قاره‌ها تغییر شکل می‌دهند. چرا چنین است؟

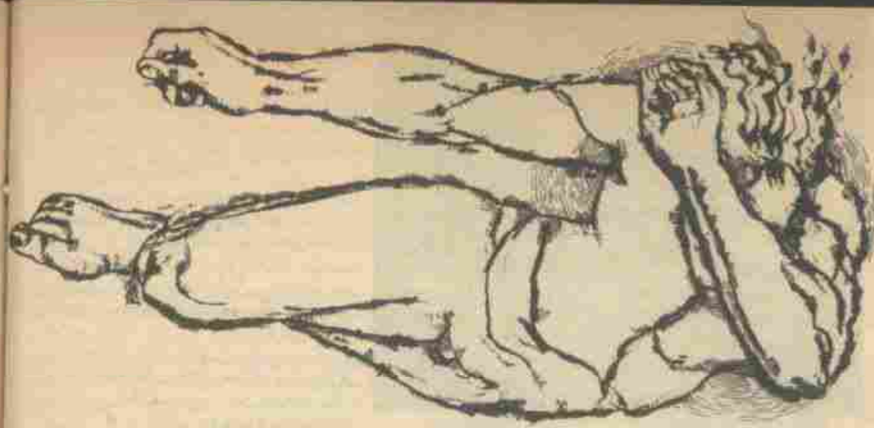
با توجه به شکل کروی زمین، قاره‌های دور از مرکز «پائین می‌روند». برای‌مثال،آمریکای جنوبی شکلی دراز و باریك به خود می‌گیرد، درست نظیر آنچه که در نقشه‌های پیری‌ریس می‌بینیم! و درست نظیر عکس‌هائی که وسیلهٔ‌ماهواره‌های آمریکا گرفته شده است.

در اینجا یکی دو سؤال وجود دارد که به سرعت می‌توان به‌آنها پاسخ‌داد. بی‌هیچ تردیدی اجداد ما این نقشه‌ها را نکشیده‌اند در این نیز شکی نیست که نقشه‌ها را به کمك جدیدترین تکنیك‌ها — از روی عکس‌های فضائی — کشیده‌اند.

چگونه می‌توانیم این ماجرا را توجیه کنیم؟ آیا می‌توانیم از این افسانه خشنود باشیم که خداوند این نقشه‌ها را به یك قدیس داده‌است؟ و آیا می‌توانیم خود را راضی کنیم که به سادگی از توجه به آنها بگذریم و نقشه‌ها را، به این‌سبب که با تصویری که از تاریخ جهان در مغز داریم نمی‌خواند، یا «سحر» «معجزه» بنامیم؟ و یا اینکه باید چوب در لانهٔ زنبور کنیم و توضیح دهیم که این نقشه‌ها را یا یك هواپیمای بلند پرواز و یا یك کشتی فضائی ترسیم کرده‌اند؟

مسلم است که نقشه‌های امیرال ترکی نسخهٔ اصل نیست. اینها کپیه‌های دست چندم‌نقشه‌های اصلی است. حتی اگر بپذیریم که نقشه‌ها متعلق به قرن هیجدهم، که‌زمان‌پیدا شدن آنهاست، باشد، باز هم توضیحی دربارهٔ این حقایق نمی‌توان داد. کسی که این نقشه‌ها را کشیده است باید قادر به پرواز، و نیز قادر به عکاسی، بوده باشد!

شمارهٔ آینده: آیا تمدن اینکا در آمریکای جنوبی یك تمدن زمینی است؟

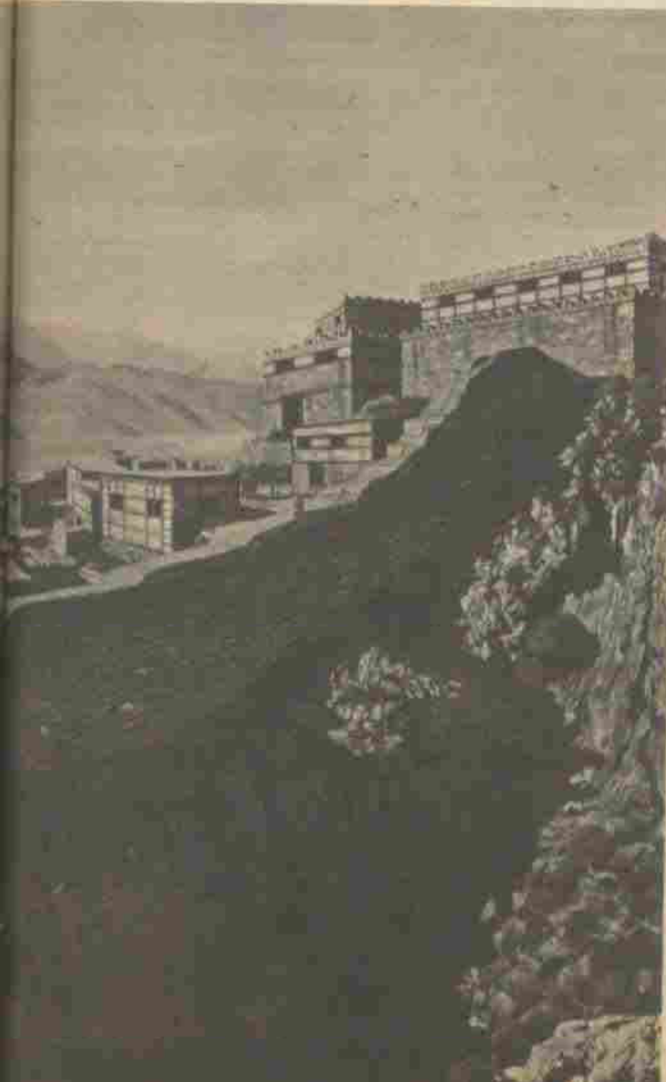


سرگذشت انسان

ترجمهٔ تورج فرازمند

۶۱

در مصر باستان و سومر بناهای سنگی جنبه تقدس داشت و خانه‌های معمولی از خشت و آجر ساخته میشد



در تمام مصر باستان خانه‌های مسکونی از خشت و آجر ساخته میشد و تمام طبقات اجتماعی ناگزیر ازاین قاعده کلی پیروی می‌کرده‌اند. فرعون مقام خدائی داشته وطبعاً بنائی که محل فرمانروائی الهی او بوده بیش از آنچه یک قصر یامحل سکونت زمینی باشد، جنبه‌پرستشگاه وخصوصیت معبد داشته وبهمین دلیل قصرهای پات درسفیس یا قصر آخناتون در تل‌العمرنه از سنگ ساخته شده است. اما در همان زمان، محل سکونت یا خانه شخص فرعون از خشت و آجر بوده است. شایدچنین پنداشته‌اند که اگر انسان در همان محیطی که خدایان زندگی میکنند و محل پرستش خدایان است، یعنی در بناهای سنگی، زندگی کند، گناهی بزرگ مرتکب شده و به ساحت مقدس خدایان اهانت کرده است.

بهرحال دلیل این امر هرچه باشد، نتیجه این شده که خانه‌هایسنگی جنبهٔ تقدس داشت و برای سکونت افراد معمولی هرگز خانه سنگی نمیساختند؛ عجیب اینجاست که عین همین پیش‌داوری و پندار را در سومر مشاهده میکنیم. در بین‌النهرین بسبب کم بودن مواد سنگی تمام بناها از آجر یا خشتبود، اما پی‌های اولین معبد اریش را از سنگ آهک ساخته بودند و بدین منظور سنگ را از نقاط بسیار دور بین ناحیه‌ای که یکصد کیلومتر تا آنجا فاصله داشت، آورده بودند.

در شهر اریدو که یکی از قدیمیترین شهرهای سومری است در دیوارهائی که در اطراف ایوان بزرگ معبد ساخته شده سنگهای ریز که اکنون هم در پی بناها بکار میبرند بکار رفته و ظاهراً این شیوه بنائی مربوط بدوران العبید است: در العبید پی‌ها در معابد همه از سنگ بوده و پلکانی که مربوط به یکی از معابد سلسله اول پادشاهان سومر است نیز ساخته شده است.

در شهر اور، دیوار خارجی بنای معابد همه از سنگ است ولی نه به دلیل اینکه بنا را مستحکم کند زیرا تمام بنا قبلا از خشت وآجر ساخته شده‌بوده و فقط بدلیل مقدس بودن سنگ روی بنا را باسنگ پوشانده بوده‌اند همین امر نشان میدهد که در بین‌النهرین نیز مانند مصر فقط خانه خدایان و معابد و پرستشگاهها را از سنگ میساخته‌اند و برای بدست آوردن این سنگ ، آنچه لازم بود از نقاط بسیار دور حمل میکردند.

آرامگاه‌های سلاطین و پادشاهان در بین‌النهرین مانند معابد مصری از سنگ بوده و کلیه مقابر پادشاهان شهر ـ حکومت اوریا از سنگ خالص بوده و یا سنگ بمقدار زیاد در آنها بکار رفته است در حالیکه در بناهای معمولی که بالاتر ازسطح‌زمین ساخته میشده، هرگز سنگ بکار نمی‌برده‌اند.

منتهی تفاوت مصر و بین‌النهرین در این بوده که در مصر سنگ به مقدار زیاد یافت میشده ولی آنرا فقط در بناهای اهرام و معابد به کار میبرده‌اند و بناهای معمولی را با خشت و آجر میساختند در حالیکه در بین‌النهرین، مخصوصاً در مناطق جنوبی دلتای فرات که سنگ پیدا نمی‌شده، باز هم معابد و خانه‌های خدایان را ازسنگ میساختند وهمچنین مقابر سومری که در سطحی پائین‌تر از سطح زمین ساخته میشده، ازسنگ میساخته‌اند در حالیکه بفکر هیچکس نمیرسیده که بناهای معمولی را از سنگ بسازند. این وجه مشترک در طرز ساختمان بین‌النهرین نشانه آنست که مذهب دو ملت، مذهبی واحد بوده و شباهت، چه در مصر و چه در سومر، مخصوصاً در زمینه ساختمان، مشابه بوده است در سایر ممالکی که‌در آنجا سنگ وجود داشته و در بناها از سنگ‌استفاده میکرده‌اند هرگز چنین تابوهائی وجود نداشت و بکاربردن سنگ فقط در پائین‌ترین بنا توصیه میشده؛ در آناطولی و در شمال سوریه تمام بناهائی که اهمیتی داشته پی سنگی داشته‌است و دیوارها تا ارتفاع چند متر از زمین اغلب از سنگ یا مخلوطی از سنگ و آجر ساخته میشده است. بعدها همین امر جنبه تزئینی پیدا کرد و بجای سنگهای بی‌شکل و با اطرافه‌های نامرتب، سنگ‌های مکعب

... متر و ارتفاع نیم متر در بناها بکار بردند و این خود شکوه و جلال ...
... بناها میداد. بعدها جنبه تزئینی استفاده از سنگ برجسته‌های دیگران ...
... داده شد. بکار بردن مجسمه‌های سنگی در دیوارهای خارجی و داخلی ...
... معمول شد و در قرن سیزدهم هم قبل از میلاد، سبک معماری با سنگ به ...
... خود رسید. این سبک براساس تزئین دیوارهای سنگی قسمت پائین بنا ...
... نبشته‌ها و حکاکی اشکال مختلف و پرداخت مجسمه‌های سنگی بود. در ...
... حالیکه ابتدا همه این هنرنمائی‌ها را روی سنگ‌های معمولی که در بنا ...
... بود انجام میدادند بعدها تمام روی سنگهائی که بنظر زیبا می‌آمد ...
... خطوطی می‌کندند یا می‌نوشتند و آنگاه این سنگ را در دیوار خارجی ...
... می‌گذاشتند. در این هنگام بیشتر روی رنگ و رگه‌های زیبای سنگ و ...
... دقت شد و توجهی به محکمتر بودن سنگ نداشتند زیرا سنگ در این ...
... اصلی ساختمان نبود و جنبه تزئینی داشت. بعدها که هنرمندان آشوری ...
... تقلید کردند دیگر سنگ‌های داخل بنا موجودیت قطعی را پیدا کرده ...
... صورت عوامل تزئینی درآمد که پس از پایان تمام ساختمان آنها را در ...
... دیوارها کار میگذاشتند و یکی از خود دیوار مستقل و بر کنار بود.
بطور کلی بکار بردن سنگ‌های تراشیده و بزرگ در بناهای آناطولی ...
... اختصاص به نمای خارجی بنا داشته و فقط در یکی از دیوارها بکار ...
... رفته است و در بقیه دیوارها، همان قطعه سنگهای بی‌شکل و مختلف‌الاضلاع ...
... بکار می‌بردند و گاه فقط پی بنا را از آجر میساخته‌اند. مثلا در شمال سوریه ...
... مناسب برای ساختن آجر داشته اغلب بناها آجری بود در حالیکه

در جزیره کرت که سنگ به‌مقدار زیادی در آنجا وجود دارد وخاک برای‌ساختن خشت و آجر کمتر است بناها تمام سنگی است در این جا باید گفت که کاخ معروف کنوسوس در جزیره کرت شیوه معماری خاص آسیا را دارد و چون گزند حوادث در امان مانده، ومطالعه وبررسی سبک معماری آسیائی مخصوصاً معماری شمال سوریه و آناطولی را بسیار تسهیل میکنند در خود قاره آسیا یعنی در منطقه جنوب غربی این قاره، بناها آنقدر آسیب دیده‌اند که یک بررسی دقیق امکان‌پذیر نیست در عوض بدون هیچ ترسی از اشتباه این مطلب را میتوان عنوان کرد که اقوام مینوئی و جانشینان آنها یعنی میسنی‌ها شیوه معماری را اقتباس کرده‌اند و آنرا بسرحد کمال رسانیده‌اند. در میان معماران شمالی گنبد واقعی طرفدارانی نداشته و احتمالا طرز ساختمان گنبد، برای آنها معلوم نبوده است. اغلب به‌ستونهائی متوسل شده‌اند که معمولا از چوب ساخته میشده و روی پایه‌های سنگی قرار میگرفته است.

اگر سنگ را کنار بگذاریم و بخواهیم بناهائی که فقط از آجر ساخته شده مورد مطالعه قرار دهیم باید توجه خود را معطوف به‌بین‌النهرین سازیم.

از آنجا که چوب برای ساختمان بسیار نادر بود و سنگ در جنوب دلتای فرات عملا وجود نداشته است، تمام بناها یا از خشت یا از آجر بوده‌است خشتی که در کوره پخته شده و بصورت آجر درآید از همان اوائل دوران مفرغ در سومر مرسوم شد و رواج پیدا کرد. ابتدا آجر را فقط در ابنیه مهم بکار میبردند ومخصوصاً در پی عمارات از آن استفاده میکردند و در نمای خارجی ساختمان‌ها تا ارتفاع یک متر ونیم یا دو متر روکش آجری بکار میبردند. بعدها که ثروت و غنای سومر افزایش پیدا کرد بناهای کوچکتر و بی‌اهمیت نیز از آجر ساخته شد. دراغلب موارد پادشاهان اور بناهائی را که اجداد آنها از خشت خام ساخته بودند ویران میکردند وبجای آن بنای جدیدی، باهمان شیوه از آجر میساختند.

این مسأله بیشتر در مورد پرستشگاهها ومعابد پیش می‌آمد و ازسلسله سوم پادشاهان اور ببعد آهک و ساروج جای گلی که معمولا بین دو طبقه آجر قرار میدادند گرفت استفاده از آجر در بین‌النهرین آنچنان رواج پیدا کرده بود که در مدت سلطنت یکی از پادشاهان لارسا دیوارهای خارجی منازل مسکونی و کلیه‌دیوارهای سطح طبقه دوم بنا از آجر ساخته میشد و در منازل اغنیاء و ثروتمندان دیوارهای داخلی نیز تا ارتفاع یک متری از زمین از آجر بود و قسمتهای بالاتر را از خشت و گل میساختند و در داخل اتاقها روی آنرا گچ میگرفتند. عجیب این است که در دوره تسلط کاسی‌ها بربین‌النهرین، بنای ساختمانهای آجری کاهش می‌یابد و بندرت در ابنیه معمولی آجر بکار میبرده. عقیده دانشمندان براینست که بوته‌های صحرائی که معمولا بعنوان سوخت در کوره‌های آجرپزی بکار میرفته از میان رفته بود و آوردن مواد سوختنی از نقاط دور به‌جنوب بین‌النهرین صرف نمیکرده و بهمین دلیل بسیاری از معابدی که پادشاهان آشور ساختند یا بناهائی که پادشاهان سلسله‌های آخر دربابل بپاکردند همه از خشت خام ساخته شده بوده است.

یکی از خصوصیات آجر این بود که برخلاف سنگ از آن استفاده تزئینی نمیشود کرد.

بعضی از پادشاهان سومر برای آنکه ستونها را بشکل‌ساقه‌نخل‌درآورند یک رویه از آجری که باید در سطح خارجی ستونها بکار رود بصورت پوسته‌نخل درمی‌آوردند و یا از تقاطع آجرها و پیش‌آمدگی یا فرورفتگی آجرها در دیوار استفاده میکردند که‌یک حالت تزئینی به‌آن می‌داد. در قرن چهاردهم پیش ازمیلاد کوری‌گالزو پادشاه قوم کاسی طرح مشهورانه‌ای را بمورد اجرا گذاشته و در سردر یکی از معابد شهر ارش دیوارها را بامجسمه‌های برجسته آجری که هرقطعه از آن قبلا قالب گیری شده بود تزئینی کرد و طبعاً در اینجا یک رویه از آجر خارجی‌حالت محدب زیبائی پیدا می‌کرد. این کار چندان موفقیت‌آمیز نبود و بعدها بیچوجه تکرار نشد و تنها یک مورد در یکی از بناهای شوش که در قرن دوازدهم پیش از میلاد بفرمان شوتروک ـ ناهونته ساخته شده مورد مشابهی می‌بینیم و ظاهراً نوعی انحراف در هنر معماری بوده است.

بطورکلی معماران بین‌النهرین به‌این اکتفا کردند که از موادی که طبیعت و محیط اطرافشان در اختیار ایشان گذارده بود استفاده کنند و از همین مواد حداکثر استفاده‌های ممکن را ببرند. در هرجا که دیوارها ارتفاع زیادی نداشتند با آجر نیم ستونهای برجسته‌ای که بفاصله کمی از هم قرار داشتند در قسمت خارجی بنا بوجود می‌آوردند و میتوان گفت که این شکل تقلیدی از کلبه‌های نئین اولیه بود که دسته‌های بهم‌پیچیدهٔ نی را بصورت‌ستون در فاصله‌های کم در طول هریک از دیوارها بزمین فرو میکردند و بین این ستون‌های نئین را با نی‌های نازک یا شاخ وبرگ‌درختان که گل‌اندود میشد بالا می‌آوردند و به اصطلاح چپر میزدند. تحقیقات باستانشناسی در بین‌النهرین نشان میدهد که از سلسله سوم پادشاهان اور به‌بعد سقف محدب و طاق گنبدی و خود گنبد در بناها وجود داشته ومعماران اشکال مختلفی در این زمینه‌ها ابداع کرده بودند.



دراین تصویر خیالی برج و باروی اکروپولیس نشان داده شده و دیواری که دیده میشود بر اساس کاوشهای باستانشناسی طرح‌شده و ۸ متر عرض و ۲۰ متر ارتفاع دارد. آثار اکروپولیس متعلق به ۴۴ قرن قبل از میلاد مسیح است.

ادامه دارد

از چهار گوشه جهان

● این قصه سر دراز دارد

بعد از پانصد و پنجاه سال، تابلوی «لبخند ژوکوند» همچنان موضوع شایعه‌ها و تعبیر و تفسیرهای ضد و نقیض است. یکی از رایجترین این شایعات، اگر قول بعضی متخصصان را باور کنیم، این است که لئوناردو داوینچی، «ژوکوند»های متعددی کشیده است. به این معنی که بعد از اتمام کار ژوکوند اصلی که درموزهٔ لوور است (حتماً!) دو سه‌تا ژوکوند دیگر هم کشیده که مالکان آنها اظهار می‌دارند (البته با دلیل) اصالت دارد. از طرف دیگر، ده پانزده ژوکوند دیگر هم در دنیا سرشماری‌شده منتها اینها مطابقت چندانی با دو سه‌تای اولی ندارند.

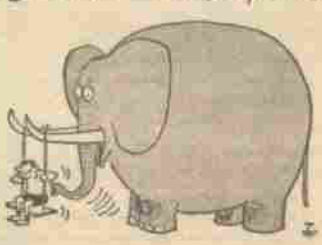
شایعه و تفسیر دوم که همچنان برسر زبانهاست راجع به معنای لبخند اسرارآمیزو معمایی مونالیزاست. بعضی‌ها این لبخند را بساده‌گی، لبخندی ابلهانه می‌دانند. بعضی دیگر آن را منسوب به حالت شروع بیماری آلزین در مونالیزا می‌کنند و دسته سوم نظر داده‌اند که مونالیزا درزمانی که مدل داوینچی واقع شده، حامله بوده و این لبخند خارق‌العاده هم از آن کسی است که می‌خواهد رازی را پنهان بدارد.

اما اخیراً یك پزشك آمریکایی توجیه کاملاً تازه و نوظهوری از این لبخند کرده است. او می‌گوید که اصلاً زنی به نام مونالیزا وجود نداشته و آنچه روی تابلو دیده می‌شود تصویر خود لئوناردو داوینچی است. همچنانکه بعضی ازمورخان هم گفته‌اند داوینچی از آن آدمهای دو جنسی بوده و مونالیزا پرترهٔ خود اوست، یا بهتر، صورتی که داوینچی قلباً علاقمند بوده دارای آن باشد.



● زنده و مردهٔ فیل بسته به اوست

عاج فیل را شنیده‌اید که با ارزشترین عضو اوست، دندان و وسیله دفاعی اوست وضمناً چیزی است گرانبها که فیل را به‌خاطر آن شکار می‌کنند. اما بزرگترین دندان فیل که تاکنون دیده شده و در حقیقت رکورد جهانی است، از آن فیلی است سودانی. وزن این عاج‌ها تقریباً صدو پنجاه کیلو و طول آن ۳/۶ متراست. دندانهای فیل همیشه در حال رشد است و بزرگ شدن آن در هیچ سنی متوقف نمی‌شود و بالاخره اسباب دردسر حیوان می‌گردد زیرا تحمل وزن آن برای حیوان پرسخت است.



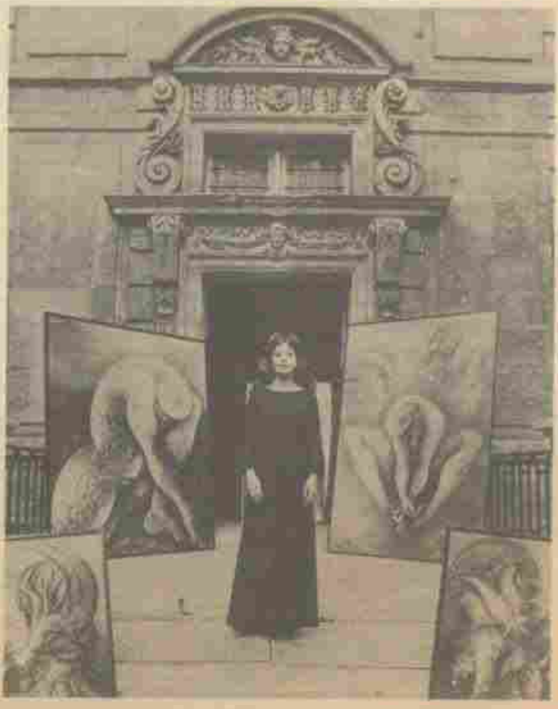
دیده شده‌که بعضی فیلها، دندانهای خود را به درختی تکیه می‌دهند تا عضلات گردنشان استراحت کند. این‌راهم باید دانست که شکل و رنگ عاجها یکسان نیست. بعضی سفید است، وبعضی‌کرم، قهوه‌ای، صورتی و حتی کاملاً سیاه است.

● معمای چراغ یخچال



همه دیده‌ایم که وقتی در یخچال باز می‌شود چراغ آن روشن است. اما آیا مطمئنیم که وقتی در بسته شود چراغش خاموش می‌شود؟ مامطمئنیم، ولی در دنیا افراد زیادی پیدا می‌شوند، بخصوص در غرب صنعتی، که این قضیه را باور نمی‌کنند. شما نمی‌توانید باور کنید که بسیاری از اروپائیان و امریکائیان دست به تجربه‌های حیرت‌انگیزی زده‌اند که ببینند چراغ یخچال بعد از بسته‌شدن خاموش می‌شود یا نه. حتی می‌گویند چندین‌نفر به زحمت خود را داخل یخچالهای بزرگ کرده‌اند که به چشم خویش واقعیت را ببینند!

درهرحال واقعیت این است که ترقی صنعتی در یك نقطه از دنیا دلیل آن نیست‌که همه مردم روحیه صنعتی داشته و با طرز کار وسایل تکنولوژیکی مدرن آشنا باشند. آمار نشان می‌دهد که سال گذشته سه میلیون و صد هزار نفر در آمریکا به علت عدم آشنایی باوسایل مدرن آشپزخانه‌دچارخفگی و مسمومیت و جراحت و غیره شده‌اند و بیشتر اینها، بانوان و بچه‌ها بوده‌اند. باید در جوار پیشرفت فنون، فکری هم برای آموزش طرز کار وسایل زندگی کرد.



● لودمیلا، بالرین نقاش

لودمیلا چرینا برای دنیای هنر و همه هنردوستان نامی‌بسیار بزرگ وآشناست. او، به حق از بزرگترین بالرین‌های معاصر است که در سینما نیز فعالیتهای درخشانی داشته. اما از یک هنر دیگر او کمتر کسی اطلاع دارد. لودمیلا نقاش مدرنیست زبردستی هم هست. تابلوهایش با طرح و رنگ شخصی و اصیل، نرمش و روانی حرکات باله را دارد. دو سال پیش، لودمیلا موفق به اخذ جایزهٔ لئوناردوداوینچی در رشته نقاشی شد.

اخیراً در پاریس نمایشگاهی از نقاشی‌های تازه او با نام «حرکت‌وشور» برپا شده است. آندره‌مالرو درشب افتتاح‌نمایشگاه لودمیلا چرینا حضوریافت ودرباره‌اش اظهار داشت: «همچنان لئونارد و همچون همهٔ نقاشان بسیار بزرگ، لودمیلا چرینا‌طراحی بسیار بزرگ است».

لودمیلا خود می‌گوید: حالت متکمل سه هنر باله، هرپیشگی ونقاشی برایم‌وجود من ضرورت دارد و بدون‌یکی نمی‌توانم به دوتای دیگر بپردازم.



بزرگترین سوراخ دنیا

اگر در کیفت تکه
ی صفحه چهارگوشه،
ماره است کـه تغییـر
سی پیش آمده، بیشتر
ر سرگرمی خوانندگان
کی نوری از مسایل جدی
ر است هرچند که این
مجله اصولاً کیفیتی که
ی غیرجدی دارد. بنابر
قضیه گوناه که باید در
ی‌آمد برای آن است
وانندگان را تعجبی‌نست
از اینکه می‌خواهیم
رتریـن سوراخ دنیا را
کنیم!
این بزرگترین‌سوراخی
ست انسان کنده‌شده،
جنوبی آفریقای جنوبی
است. قطر آن ۴۶۵ متـر و
عمقش بیش از یک کیلومتر
است. دقیقاً ۱۰۹۷متر. این
سوراخ سابقاً معدن الماس
بوده که در سطح زمین و به
صورت عمودی کنده‌شده‌است.
بهره‌برداری از این معدن‌در
سال ۱۹۰۸ به پایان رسید و
چاه بسته شد. اما تا آنزمان
بیسـت وسه میلیون ودویست
و نه‌هزار و هفتصد و نوزده
قیراط الماس از آن استخراج
شده بود. اکنون هم بهره‌
برداری از این چاه ادامه‌دارد
اما به نحوی دیگر، یعنی به
صورت یک جاذبهٔ مهم ومورد
توجه جهانگردان.

قبل از عید، بعد از عید



اتیاد ملی در تمام کشورها، برای مردم توأم با مقداری تست و دلبازی و افراط و زیاده‌روی در خورد و خوراک است. در میان مردم دنیا، اروپائیها، بخصوص انگلیسیها و فرانسویان، بیش از همه زیاده‌روی می‌کنند و نتیجه‌اش، بعداز عید، ازدحام در مطب پزشکیان متخصص معده و کبد و قلب و غیره است. یکی از پزشکان متخصص لندن، مطالعات و تجربه‌هایی در این مورد به عمل آورده و نتیجه کار خود را به این ترتیب بیان کرده است: «انسان امروز در طول سال مقداری بیش از حدلزوم کالری جذب می‌کند به‌طوری که دیگر در ایام تعطیل عید، آنچه می‌نوشد و می‌خورد در حقیقت اضافه برظرفیتبدن اوست، یعنی حکم قطره آبی را دارد که در ظرفی لبالب ریخته شده باشد. بعضیها ظاهراً با وقوف براین معنا، چند روز پیش از عید را به پرهیز و کم‌خوری می‌پردازند که جبران زیاده‌روی چند روز جشنشان را بکند. اما این کار هم اشتباهی بزرگ و ناشی از جهل است. اگر هدف زیاده‌روی باشد، باید درست برعکس عمل کرد. یعنی از چند روز قبل، بدن را بـه خوردن و نوشیدن بیش ازحد عادی عادت داد تا تمرین‌شده باشند.

البته با عرض معذرت آنچه گفته شد، مربوط بـه ممالک و نقاطی است که‌چهار دره سیـری هستـند وگرنـه قضیه در مورد آنجاها که با گرسنگی دست به گریبانند مختصری تفاوت می‌کند.

از خودمان

آنچـه تاکنـون در صفحه چهارگوشه‌خوانده‌اید، اخبار کـم و بیش جالبی از گوشه و کنـار دنیا بوده و احتمالاً چند خبری هم راجع به مسایلی مربوط به ایران، از قول مطبوعات خارجـی نقـل شده است. درحالی که در دور وبر خودمان‌نیز چیزهایی هست که جالب و به نحوی شنیدنـی و عجیب است. به‌طوری که اگـر مطبوعات خارجـی آن را نقل کنند برای خوانندگانشان بسیار جالب توجه خواهد بود. مثلاً:

توجه کرده‌اید کـه شماره‌گذاری اتومبیل در ایران‌شیوه‌بسیارمخصوصی دارد؟ هیـچ رقـم صفـر نـدارد، یک رقمـی، دو رقمی، سه رقمی و چهار رقمی نـدارد، پنج رقـم تکراری هم ندارد. حروف سری‌های آن از حروفـی انتخاب می‌شود که شباهت ظاهری به یکدیگر نداشته باشند. مثلاً حرف «ا» را به صورت تلفظ شدهٔ آن «الف» می‌نویسند تـا بـا رقـم «یک ـ ۱» اشتباه نشود. بعد از حرف «ب»، دیگر پ ـ ت ـ ث نخواهیم داشت. بعد از حرف «ج» دیگر چ ـ ح ـ خ نخواهیم داشت. همینطـور «د» و «ذ» هم وجـود نخواهـد داشت. اگر به حرف س برسیم دیگر ازش استفاده نمی‌شود و همچنین از ط و ظ مشترکاً یا از ع و غ و ک و گ. البته برای وقتی‌که، تاچند سالدیگر، همه شماره‌های پنج رقمی و حـروف غیر متشابـه استفاده شده بـاشد هنوز فکری‌نشده‌است. انشاءالله آن روز به این زودیهـا پیش نخواهد آمد.

...ساله یا مسائل ...کسی در پاریس

ماجرای تاکسی، در
ی بزرگ و زیبا هم
مردم مساله‌ای‌بزرگ
کل را تشکیل می ـ
نخستین مشکل همان
د است. بـرای هـر
هزار نفریک تاکسی
دارد اما در حقیقت
اریس وسایل نقلیه
ی: اتوبوس ومترو،
ازه‌کافی هست. فقط
سردم سوار تـاکسی
یک یعنی برای هـر
نفـر یک تاکسی.
اکسی در روز به‌طور
لدفقط هیجده مقصد
ی مـی‌کند. درآمد
ط‌راننده‌تاکسی‌روزی
ر پنجاه فرانک (۲۲۵
) است اما مخارجش
ز بیمه و بنزیـن و
اجتماعی و استهلاک
اتومبیل وغیره، ۹۵فرانک می‌شود، یعنی‌درآمدخالص او۵۵فرانک(۸۲۵ ریال). البته مسافران طبق رسم به راننده‌ها انعام هم می‌دهنـد. از مسایـل مهـم تاکسیرانی در پـاریس، روابط و اختلافات بیـن راننده و مسافر است. به اینجهت، در شماره اخیر مجله پاری‌ماچ، بعضی از حقوق و وظایف رانندگان ومسافران‌درموارد اختلاف شـرح داده شـده است. منجمله:



ـ راننده حق ندارد به علت کوتاهی مقصد از پذیـرفتن مسافـر امتناع کند.

ـ اگر تاکسی تـا سیصدمتری محـل عزیمت خراب‌شود مسافر می‌تواند هیچ پولی نپردازد.

ـ مسافری‌که‌نخواهد موسیقی بشنود می‌تواند راننده را وادارپه‌خاموش کردن رادیوی خود بکند.

ـ راننده مـی‌تواند از پذیرفتن مسافر در جای جلو دست خـود امتناع بورزد. (به دلایـل تأمین جسمانی)

ـ رانـنـده مـوظف است در حمل اثاثیه بـه مسافر خود کمک کند.

ـ راننده و مسافر به درخواست یکدیگر باید ازکشیدن سیگار خودداری کنند اما راننده باید این موضوع را در تاکسی خود نوشته باشد.

ـ باز یا بسته‌بودن پنجره‌ها به میل مسافـر است.

ـ راننده می‌تواند از پذیرفتن سگ مسافـر خودداری کند.

ـ تعرفه مخصوص شب از ساعت یازده آغاز می‌شود، بدون توجـه بـه فصل.

ـ تعیین مسیر بـا مسافر است.

ـ اگـر مسافـری پول خود را فراموش‌کرده باشد تشخیص صحت حرف او با پلیس است و اگر سوء نیتش محرز شود به شش روز تا سه‌ماه حبس و ۶۰ تا ۳۶۰۰ فرانـک جریمه محکوم می‌شود.

ـ انعـام اجبـاری نیست اما راننده نمی ـ تواند آن را قبـول نکند. نرخ آن بین ۱۰ تـا ۲۰ درصد کرایه است.

ـ راننده می‌تواند از پذیرفتن افـراد مست خودداری کند.

... و یکی دیگر...

و یـک بزرگتریـن
، بزرگترین دوربین
سی دنیاست کـه در
۱۹۰۰ در شیکاگـو
مشد. وزن آن‌شصت
بود و پانزده نفـر
ی لازم داشت تـا آن
رای گرفتن یک عکس
بیاندازند. صفحات
سی که برای گرفتن
در پشت آن گذاشته
، به ابعاد ۱۳ × ۲۴ سانتیمتر بود و هرکدامشان ۲۴ کیلـو وزن داشتند. شاید تهیه چنین دوربینی با ابعاد عکسی‌چنین‌بزرگ به این خاطر بود کـه در آن موقع فن‌اگراندیسمان بـه تحـول و پیشـرفت کنونی خود نرسیده بود.



لاغر شوید، اما...

مژده، مژده... بشتابید برای لاغرشدنی بسیار مطبوعتر و بی‌دردسرتر و ارزنده‌تر از آنچه فکر می‌کنید. رژیمهای غذایی، گرسنگی خوردنیها، عرق‌ریختنها، از کوه بالارفتنها، قرص ضد اشتها خوردنها و سایر عملیات آکروباسی را کنار بگذارید. آقای پروفسور فریدمن آمریکایی تمام این وسایل را رد می‌کند و آنها را یا مضر و یا غیرکافی و گوناگون تشخیص می‌دهد. در عوض توصیه بسیار جالبی می‌کند: می‌فرماید که برای لاغرشدن فقط عشقبازی بفرمایید زیرا مقدار کالری که به‌این ترتیب می‌سوزد و از بین می‌رود آنقدر زیاد و قابل اهمیت است که درمدتی طولانی، مقدار کاملاًمحسوسی از وزن را کاهش می‌دهد.

به‌این ترتیب گل بود بـه‌سبزه نیز آراسته شد. وما آنچه شرط بلاغ است باشما گفتیم...



درباره موسیقی

آفرینش موسیقی

-۲-

خلق یک اثر موسیقی و شیوه‌های آهنگ‌سازی

در مطلب گذشته گفتیم که مصنف پس از دست یافتن به تم‌اصلی و اضافه کردن تم‌های فرعی وتکمیل وگسترش آنها، به جستجوی رابطها یا پل‌ها می‌پردازد، تا تم‌های اصلی‌وفرعی‌را به‌یکدیگر پیوند دهد. قطعه‌های رابط با وسواس‌بسیار انتخاب میشوند، تا آنجا که با تم‌ها، برای شنونده عادی کاملا متمایز باشند. با وجود این باید پیوستگی قسمتهای هر قطعه موسیقی چنان باشد که به آسانی نشود محل پیوستگی‌ها را شناخت. همچنانکه در سینما، مهارت کارگردان، فیلمبردار و مونتور (پیوند دهنده)، در مجموع چنان تداوم تصویری را پیش می‌آورد، که تماشاگر، گاه متوجه برش‌ها نخواهد شد.

آهنگسازها از تم اصلی به دو شیوه‌استفاده می‌کنند. آهنگسازهایی مثل «واگنر» با طولانی کردن تم اصلی مفهوم اثر را کامل‌تر می‌کنند. آنها تم اصلی را مدام‌توسعه میدهند. اما آهنگسازهای دیگری هستند که از شیوه تغییر تم‌ها بهره میگیرند.

اگر هر قطعه موسیقی را به سه بخش آغاز، میانه و پایان تقسیم کنیم، هماهنگی این سه بخش در مجموع اثر و پیوستگی آن در داخل اثر، از کارهای پر اهمیت یک مصنف، در آفرینش قطعه موسیقی است.

موسیقی شناسان در هنر موسیقی به چهار عامل اساسی معتقد شده‌اند، رتیم (ضرب)، ملودی (لحن) و هارمونی (هماهنگی) که‌درباره آنها بیشتر سخن گفتیم. عامل دیگری به نام «رنگ‌آمیزی» یا «آرایش» وجود دارد که اصطلاح خارجی آن «تمبر» است. این عوامل هستند که در مجموع، شکل (فرم) موسیقی را به وجود می‌آورند.

موضوع مهمی که درساختمان یک قطعه موسیقی با آن روبروهستیم «خط اصلی» یا «محور اصلی» است. تمام قسمتهای هر قطعه موسیقی، بر مبنای این خط یا محور بوجود می‌آیند و با آن رابطه دارند. این‌خط یا محور مثل نخی است که قسمت‌های گوناگون قطعه موسیقی را، که در واقع مهره‌های اثر هستند، پشت سرهم نگهمیدارد. درقطعه‌های‌بزرگ و متنوع موسیقی، اهمیت «محور اصلی» بسیار است. بطور مثال در یک سنفونی بزرگ مثل سنفونی‌نهم «بتهوون» این محور نقش مهمی را ایفا می‌کند.

«رنگ‌آمیزی» یا «تمبر» از پایه‌های اصلی و از سوی دیگر شکل‌آور موسیقی است. موسیقی‌شناسان آنرا با رنگ در نقاشی مقایسه کرده‌اند. «تمبر» چگونگی صدائیست که یک آلت موسیقی‌خاص بوجود می‌آورد. اگر «تمبر» را در موسیقی با رنگ در نقاشی مقایسه کنیم، تفاوت دو حالت رنگ‌آمیزی در موسیقی، مثل تفاوت دو رنگ‌در نقاشی است. انسان، این تفاوت را بطور غریزی و به آسانی درمی‌یابد. همچنانکه تشخیص رنگ قهوه‌ای از رنگ‌زرد آسان‌است، تشخیص‌صدای بم از صدای زیر و یا صدای دو آلت موسیقی خاص بسیار ساده است.

به یک قطعه موسیقی که با سازهای‌متنوعی اجرا شده‌است‌گوش دهید، بطور مثال به «کارمینابورانا» اثر «کارل ارف»، هنگام شنیدن یک تکه کاغذ بردارید و انواع صداها و سازها را مشخص کنید. ممکن است شما نام صداها و نام سازها را ندانید، اما حتی اگر تنها صداها و سازها را تشخیص‌بدهید، تا اندازه‌ای با «تمبر» آشنایی پیدا کرده‌اید. یک آهنگساز و یک شنونده علاقمند، از «تمبر» در موسیقی، دست کم دو انتظار دارند، نخست تفاوت میان آلت‌های موسیقی و چگونگی صداهای حاصله از آنها و بعد توانایی توصیفی صدای هر ساز.

انتخاب ساز برای مصنف امر چندان مشکلی نیست. همینکه تم اصلی اثر به ذهن او رسید، صدای ساز مناسب وحساب‌شده‌ای نیز برای آن تم به ذهنش می‌آید. با این وجود گاه انتخاب ساز باندازه‌ای اهمیت دارد که تأثیر حسی یا وضعی اثر را مشخص‌می‌کند. در این مورد، یک موسیقی‌شناس امریکایی مثال خوبی از یکی از آثار «دبوسی» زده است. در آغاز قطعهٔ مشهور «بعد از ظهر یک راهبه»، آهنگ را یک‌فلوت تنها اجرا می‌کند. این تم را اگر با ساز دیگری جز فلوت اجرا کنیم، تأثیری مخالف مفهوم اصلی قطعه خواهد داشت.

• • •

«آرون کوپلند» موسیقی‌شناس و موسیقی‌دان بزرگ امریکایی آهنگسازهای معروف دنیا را از لحاظ نحوه کارشان در تصنیف آثار موسیقی به سه یا چهار دسته تقسیم می‌کند.

دسته اول آهنگسازانی‌هستند که آثار خود را تقریبا بی‌مقدمه و بی‌واسطه می‌آفرینند. این نوع هنرمندان را در موسیقی، می‌توانیم با شاعرانی که بداهه‌سرایی می‌کنند مقایسه کنیم. اینان از آهنگسازان دیگر، حساس‌تر و تحت تأثیر بیشتر شرایط پیرامون خویش هستند. «فرانتس شوبرت» را می‌توان از این گروه‌دانست. ذوق‌موسیقی «شوبرت» چنان سیال و سرشار بود، که گاه فرصت نمی‌یافت در آغاز، آنچه را که بذهنش میرسد به روی کاغذ بیاورد. او در مدت چند ماه بطور متوسط هر روز یک آهنگ ساخت. با توجه به آنچه که در مورد تم برای شروع‌آفرینش موسیقی، گفتیم، باید اضافه کرد که این آهنگسازان قطعه‌های کوچکتر را بهتر تصنیف می‌کنند، و گاه تم اصلی بطور کامل در ذهنشان نقش می‌بندد. جلوتر برویم، در مورد «شوبرت» گاه حتی یک قطعه کامل در اندیشه راه می‌یابد، و از همین روست که این گونه آهنگسازها، رغبت چندانی به‌ساختن آثار کامل و جامع موسیقی مثل سنفونی ندارند. «کوپلند» این گروه را «بداهه‌سرا» می‌نامد.

کار آهنگسازهای گروه دوم به عکس است. آنها از یک تم ساده که گاه ناچیز بنظر می‌آید شروع می‌کنند. آنرا گسترش میدهند. به تم‌های فرعی دست می‌یابند. بین تم‌ها رابطه برقرار می‌کنند. و آنگاه شکل کلی اثر را می‌آرایند. در مجموعه آثار این آهنگسازها تمی که کامل نباشد، یافت نمی‌شود. و چنین است که میان تمی که در آغاز به ذهن مصنف آمده و تم اصلی که سرانجام مبنای کار قرار گرفته‌است فاصله زیادی وجود دارد. چرا که مصنف بارها آن را تغییر داده است و اصلاح کرده است. «بتهوون» از مثالهای بارز این گروه است. با مراجعه به یادداشتهای «بتهوون» و با بررسی آثار او می‌توان به رنج مداوم و پیگیری که این آهنگساز بزرگ، در تغییر و تکوین تم‌های آثار خود برده است، پی برد. در آثار بتهوون همیشه یک تم اصلی بعنوان شالوده اساسی کار وجود دارد. «بتهوون» این شیوهٔ آهنگ‌سازی را گسترش داد و آهنگسازهای پس از او، در این زمینه، از او تأثیر فراوان پذیرفتند. موسیقی‌شناسان این گونه آهنگسازی را جامع‌ترین نوع آهنگسازی می‌دانند.

دسته سوم آهنگ سازهایی هستند که برای آفرینش اثر به یک طرح کلی رو می‌آورند. بنابراین مبنای کار آنها، مثل آهنگسازهای دسته دوم تم نیست. شاید در کار آفرینش موسیقی، این آهنگسازها بیشتر از هر چیز، به سنت و عادت توجه دارند. آنها به شیوه‌ای که همه مردم آنرا پذیرفته‌اند، آهنگ می‌سازند. «باخ» ازین گروه آهنگ‌سازهاست. در روزگاری که «باخ» زندگی میکرد، سبک و شیوه معمول در تصنیف موسیقی، به شکوه و شکوفایی خود رسیده بود. او در یک مجموعه که از چهل و هشت‌قطعه برای «کلاوسن» ترکیب شده تم‌های تغییرپذیری را بکار برده است که بیشتر از شکلی کلی و اصلی‌شان آگاه بوده است.

«باخ» موسیقی‌ای را که در پیش‌رو داشت جامع‌تر و کامل‌تر کرد. اما «بتهوون» خود آغازگر و پیشرو بود. او در شکل موسیقی تغییرات بسیاری داد. در مورد «شوبرت» نیز شاید بتوان گفت، بیشتر از او شکل موسیقی آواز بدانگونه که او بوجود آورد، هرگز وجود نداشت.

«آرون کوپلند» از گروه دیگری نیز، سخن می‌گوید. این گروه آهنگسازهایی هستند که شیوه‌ای نو دارند. هر چند با نام‌آنها حتی در سده هفدهم و هیجدهم نیز، روبرو هستیم. «ژه سوالدو» آهنگساز قرن هفده، «برلیوز» آهنگساز قرن نوزده و «دبوسی» آهنگساز قرن معاصر، در این گروه هستند. از لحاظ شیوهٔ کار، شاید بتوان گفت که نحوهٔ کار این گروه، درست مخالف نحوه کار آهنگسازهای گروه سوم است. آنها به سنت و عادت پای‌بند نیستند، و مدام درجستجوی راههای تازه و نو در دنیای موسیقی هستند. کار آنها را در عصرخوشان باید کاری تجربی‌نامید. آنها درعصر خود با تلاشی پیگیر به دنبال‌آفرینش شکل‌های تازه‌ای از موسیقی و به ویژه شیوه‌ای نو در اساس هماهنگی یا هارمونی در موسیقی، بوده‌اند گفتنی است با آنکه در پایان سده هفدهم تعداد آهنگسازهایی که در این گروه جای دارند بسیار بوده است، در سالهای ما در نیمهٔ دوم‌قرن بیستم، آهنگسازهایی ازین دسته، اندک و انگشت‌شمارند.

علی»

تماشای نوجوانان

۱۳ بدبیاری‌های

بدبیاری چه وقتیه



بدبیاری وقتیه که تمام روزهای عیدو
انتظار سیزده‌بدر ساعت شماری کردی
ا روز سیزده هوا بارانیه!



بدبیاری وقتیه که در تمام مدت عید
ز پدر و مادرت قول گرفتی که سیزده‌بدر
رای گردش به اطراف شهر بری، اما
وز سیزده در خانه بساط ورق‌بازی پهن
یشه!



بدبیاری وقتیه که روز سیزده عید
هوا ناگهان بارانی میشه و تمام گردش و
بازی را بهم میزند و ناچار باید به خانه
ر گردی!



بدبیاری وقتیه که شکمتو برای خوردن
کباب نهار سیزده‌بدر صابون زدی ولی
آنقدر تعداد میهمانان زیاده که حتی یک
تکه کباب هم به تو نمیرسه!



بدبیاری وقتیه که تا روز سیزده هم
مشق‌ها و تکالیف تمام نشده و والدین
تصمیم میگیرند که ترا همراه خودشان
به گردش نبرند اما بالاخره با وساطت
فامیلها میروی ولی چه فایده باید گوشه‌ای
بنشینی و مشقهایت را بنویسی!



بدبیاری وقتیه که لباس پلوخوری
عید و تنت می‌کنی تا برای سیزده رو بدر
کنی اما نمیتونی جنب بخوری چون چشمان
غضبناک مادر مواظبه که خودتو کثیف
نکنی!



بدبیاری وقتیه که روزسیزده‌بدر سرما
میخوری و ناچار ترا به گردش نمیبرند و
مجبوری تمام روز را در اتاق کنار مادر
بزرگ بمانی و آن آشی دوست نداشتنی
دست پخت مادربزرگ را نوش جان کنی!



بدبیاری وقتیه که همه فکر می-
کنند تو کوچکتر از اونی که سبزه گره
بزنی و هنگام گره زدن سبزه چشمان
کنجکاو و متعجب پدر نگاهت میکنه!



گوشه‌هائی از تاریخچه وسائل ارتباط جمعی

اولین قتل واقعی در تلویزیون

نقش وسائل ارتباط جمعی در بحران‌های اجتماعی

دکتر ابراهیم رشیدپور

در تاریخ وسائل ارتباط جمعی، قتل جان اف‌کندی، رئیس جمهور جوان امریکا، کشته شدن قاتل احتمالی او اسوالد بدست جک‌روبی در حالیکه میلیونها نفر تماشاچی ناظر آن بودند، و بالاخره نقشی که رادیو، روزنامه‌ها، و از همه بیشتر تلویزیون در این ماجرا برعهده گرفتند، کم‌کم جای بسیار مهمی را به خود اختصاص داده است. با اینکه، بیش از ده سال از این واقعه میگذرد، مضمونا دخالتی که وسائل ارتباط جمعی برای اولین‌بار در تاریخ سیاسی و اجتماعی یک ملت از خود نشان دادند آنچنان، مبهم و غیر منتظره بود که بسیاری از کارشناسان سیاسی، و جامعه‌شناسان را به خود متوجه نمود و هنوز بحث و تحقیق در این باره ادامه دارد.

بی‌تردید، سه روز تمام پس از حادثه‌ای که امریکا را تکان داده بود، سیستم ارتباط جمعی در این مملکت، یکسره و بدون وقفه خود را در اختیار این واقعه و عواقب آن قرار داده، بسختی میکوشید رابطه حسابی بین مسئولین امور و مردم را حفظ کند. «ویلبر شرام» ضمن اشاره به این نکته مینویسد: عکس‌العمل مردم، در مقابل آنچه از رادیو میشنیدند و در تلویزیون میدیدند، بیش از اندازه حاد وخارق‌العاده بود، در آن روزها، بطور متوسط گیرنده‌های تلویزیونی بمدت ۳۱۰۶ ساعت، گزارشهای مربوط به این حادثه را میگرفت و با اطمینان میتوان گفت که در حدود سه چهارم از مردم امریکا، تمام برنامه‌ها، منجمله مراسم تشییع جنازه را از گیرنده‌های خود تماشا کردند. وسعت دخالت تلویزیون در این رویداد آنچنان بود که صاحبنظر وسائل ارتباط‌جمعی، از خود می‌پرسید: **کدام دلایل و واسطه‌های روانی باعث شده است تا ملتی این چنین، بگرد وسیله ارتباط جمعی حلقه زنند؟**

یک بررسی ملی (که تمام مملکت را در بر میگرفت) و در حدود پانزده تحقیق علمی محلی که به مناطق گوناگون مربوط میشد انجام گرفت تا بتواند به این سئوال جواب گوید.

چندی بعد «**بردلی گرینبرگ**» و «**ادوین پارکر**» بسیاری ازاین تحقیقات پرارزش انجام شده را، در مجموعه‌ای تحت عنوان «**قتل کندی و مردم‌امریکا: ارتباط اجتماعی در بحران**» گرد آوردند و این کتابی بود که بیش از اندازه، مورد استقبال قرار گرفت. شرام مقدمه‌ای براین مجموعه نوشته است که نه تنها نتایج تحقیقات انجام شده را خلاصه میکند، بلکه به بسیاری از سئوالات دیگری‌که اذهان را درمورد **نقش وسائل ارتباط جمعی در بحران‌های اجتماعی** به خود مشغول میدارد جواب میگوید. بررسی مقاله شرام در حقیقت آشنائی با مجموعه منحصر بفردی است که نشان میدهد وسائل ارتباط جمعی چطور در تار و پود اجتماعات پیشرفته امروزی جای مطمئنی را به خود اختصاص داده‌اند و بهنگام بحران‌های اجتماعی ازعهده چه وظائفی برمیآیند.

ارتباط در بحران

ارتباط را میتوان عبارت از چیزی دانست که مردم انجام میدهند. زندگی هر اجتماعی بستگی به آن دارد. محققین اجتماعی وقتی در صدد شناخت یک جریان ارتباطی برمیآیند، در حقیقت میخواهند مردم و اجتماعی را که از این ارتباط تغذیه میکنند بشناسند. بهمین دلیل شرام خود معتقد است که عنوان مقدمه او بجای «**ارتباط در بحران**» میتواند «**مردم در بحران**» باشد. آنچه او مینویسد و تحقیقاتی که دانشمندان انجام‌داده‌اند همگی درباره مردمی است‌که روزهائی از زندگی خود را در سال ۱۹۶۳ دریک بحران بزرگ گذرانده‌اند واین بحران ارتباط آنها با محیط و دیگران را بشدت تحت‌الشعاع خود قرار داده‌بود.

از آنجا که ارتباط یکی از عمومی‌ترین و متداول‌ترین رفتارهای انسانی است و از آنجا که بهنگام بحران‌ها، مسئولین اطلاعات، بطور شدید و عمیقی با مسائل درگیری پیدا میکنند مؤسسات اجتماعی وموارد‌کاربرد ارتباط را میتوان به نحو بارز و روشنی مورد مطالعه قرار داد. بنابر این، شناخت ارتباط به خودی خود هدف نیست، آشنائی با جریان‌ارتباطی بمنزله پنجره‌ای است که محقق بسوی انسان و اجتماعی که این انسان درآن زندگی میکند باز مینماید. از همین طریق درک تشکیلات ارتباطی نیز میسر و ممکن میگردد.

بحران

بارها از جنبه‌های غیرعادی واقعه بیست و دوم نوامبر ۱۹۶۳ و حوادث روزهای بعد از این سخن‌بمیان آمده است. با اینهمه، هنوز جا دارد با بررسی دقیق‌تر حوادث، به این جنبه‌های غیرعادی نظر کنیم و آنها را بشناسیم. راستی چرا حادثه قتل جان اف‌کندی را تا این حد غیر منتظره و یک حادثه استثنائی میدانیم؟ آیا فقط از این جهت که رئیس جمهوری به قتل رسیده بود. بی‌تردید کندی اولین رئیس جمهوری نبود که در تاریخ امریکا به قتل میرسید. بسیاری از کسانی که هنوز زنده‌هستند خاطره سوءقصد به «**مک‌کینلی**» را در سال ۱۹۰۱ حفظ کرده‌اند. بیست سال قبل از آن، به «**گارفیلد**» سوءقصد شده بود و بی‌تردید خاطره مرگ آبراهام لینکلن نیز از یاد مردم نرفته است.

در ضمن از میان رفتن کندی اولین حادثه دردناکی نبود که ملت امریکا تحت تاثیر آن خود را تا این حد غم زده و عزادار میدید. خاطره مرگ فرانکلین دلنا روزولت، درسال ۱۹۴۵ در ذهن بسیاری از مردم امریکا که بیش از بیست و پنج سال دارند هنوز زنده است و بطوریکه از مطالعه روزنامه‌های آن زمان و پاره‌ای از تحقیقات انجام شده، برمیآید شدت عکس‌العمل مردم پس ازمرگ روزولت دست کمی از آنچه هنگام قتل کندی از خود نشان دادند نداشت.

بنابراین جنبه‌های غیرمنتظره و استثنائی حادثه را باید در موقعیت‌هائی که آن را احاطه کرده بودجستجو نمود.

در وهله اول، مقتول رئیس جمهور جوان و بیش از اندازه پر انرژی و خوش‌قیافه‌ای بود که مردم ازطریق وسائل ارتباط جمعی با او و افراد خانواده جوانش آشنائی‌صمیمانه و نزدیکی بهم زده بودند. مردم،کندی را در قالب یک رهبر پذیرفته بودند و با توجه به سن و جوانی، بهیچوجه انتظار نداشتند او را از دست بدهند. در مورد روزولت قضیه برعکس بود. روزولت سالیان دراز برآنها حکومت کرده بود و اکثرا او را به چشم پدری مینگریستند که انتظار از دست دادن او برایشان نامنتظره و غیرممکن‌نبود.

یکهفته پس از قتل کندی، در بررسی عمومی ملی که انجام گرفت از بیش از ۱۳۰۰ نفر خواسته شد شرح بدهند بهنگام شنیدن خبر واقعه، بیاد کدامیک از تجارب زندگی خود افتاده بودند. **اکثریت آنها گفتند هیچ واقعه و حادثه دیگری را در تمام مدت عمر خود بیاد نمیاورند که در آن احساسی مشابه به آنها دست داده باشد.** تنها تعدادی از آنها از واقعه «**پل‌هاربر**» و مرگ «**فرانکلین روزولت**» نام بردند.

حادثه‌ای که در شهر دالاس روی داد با واقعه «**پل‌هاربر**» و «**مرگ روزولت**» بیش‌از اندازه تفاوت داشت و تنها در بررسی این اختلاف است‌که میتوان به‌نقش تلویزیون پی‌برد. در هرسه مورد، مردم بطور ناگهانی غرور و امنیت ملی خود را از دست رفته احساس میکردند. در هرسه مورد، آنچه انجام گرفته بود بطور غیرمنتظره میتوانست تعادل روانی را از میان ببرد، اما در حالیکه در واقعه پل‌هاربر مردم بخوبی میتوانستند کسان دیگری را مسبب این بدبختی و فاجعه بدانند و خشم و نفرت و ناراحتی خود را متوجه آنها کنند در رویداد دالاس هیچکس بدرستی نمیدانست این گله را از چه‌کسی میتواند بکند. درحقیقت مسبب پریشانی کیست.

پس‌از حمله پل‌هاربر، هرکس به ارتشی و چه شخصی، میتوانست محل و موقعیت خود را در مقابل واقعه تعیین کند. مهاجمین خارجی شناخته شده بودند وبراحتی هدف خشم ونفرت

ار میگرفتند، امـا **اسوالد** یـا
ن که نام آنها بعنوان مسببین
رده میشد، هدفهای وسیعی در
لامی بشمار نمیرفتند و درنتیجه
ره را سردرگم و از جهت روانی
حالت بلاتکلیفی میدیدند. **در**
مبر ۱۹۶۳، مردم برای اینکه
خشم و اندوه خـود را ابراز
کانالهای فوری شناخته شده و
در اختیار نداشتند. تنهاکاری
م میتوانستند بکنند این بود که
دعاً بپردازند، از احساس خود
ران سخن گویند، **و تماشاچی**
ن باشند.
ر این ایام، **تلویزیون بصورت**
یله ارتباطی که تقریبا همه مردم
سترسی داشتند قدرت درمـانی
ه بود وتحقیقات انجام شده به
نان دادکه مردم درست بهنگامی
ا نمیدانستند چه حادثه‌ای روی
ت، آنها چه باید بکنند و بعدا
ی خواهد آمد رو بسوی تلویزیون
ند و از این جعبه چهارگـوش
واستند.
بر فوت روزولت، چون خبـر
رزیدنت کنـدی، در حـالیکـه
م و غم عمومی را موجب شد
پراکنده‌ای را برسر زبانهـا
، در سال ۱۹۴۵ همزمان بـا
رئیس جمهوری سخت شایع شده
ه دوشخصیت بسیـار مشهور و
یعنی «لاگوردیا» و «جك‌بنی»
رفانی را وداع گفته‌اند. در سال
این شایعه دهان‌بدهان میگشت
بسون جانسون معاون ریاست
ری دچار حمله قلبی شده و جان
رمك را نیـز بوضـع فجیعـی
ند. اما همانطورکه قبلانیز اشاره
رگ روزولت برخـلاف کنـدی
یه یك واقعه غیرمترقبه بحساب
، مردم بخوبی میدانستند کـه
جمهوری آنان وزن خود را از
داده، بیش‌از انـدازه خستـه و
است وموهایش نیز بخاکستری
ه. جان اف‌کندی برعکس نـزد
صورت سمبول جوانی، نشاط و
شهرت پیداکرده بود. مردم وقتی
ینده او بایکدیگر سخن‌میگفتند،
ستند بمانند رئیس جمهور سالم
وانی که پس‌از اتمـام دو دوره
، تازه بسنین پنجاه سالگی پـا
رد چه خواهد کرد و چه راهی را
ش خواهدگرفت، درحقیقت برای
س این سئوال مطرح نبود که آیا
ت جمهوری زنده خواهد ماند یا
از میان‌بردن مـردی‌کـه سمبول
بشمار میرفت میتوانست بیش‌از
ه تکان‌دهنده باشد بخصوص که
ت و شرارت در این میان نقش
ی را برعهـده داشت. در مرگ
لت این عامل دخالتی نداشت.
و واقعـه‌ای این‌چنین بزرگ و
ن‌دهنـده، در دورانی‌که تلویزیون
ورترین ایام خـود را میگذراند،
ی افتاد. برای اولین‌بار در تاریخ
کا، جزئیات مربوط به ازدستدادن
ملت، بوسیله تلویزیون دراختیار
د وکـلان قـرار میگرفت. مرگ





هاردینگ یکی دیگر از رئیس جمهور-های امریکا درسال ۱۹۲۳، درست در ابتدای ورود رادیو بصحنه اجتماعی این مملکت اتفاق افتاد، و اطلاعات و حمل ونقل بقدری کند انجام میگرفت که حادثه تاثیر فراوانی از خود برجای نگذاشت. وقتـی روزولت درگـذشت، رادیو از هرجهت یك وسیله ارتباطی توسعه‌یافته بشمار میرفت اما مردم در این دوران آنچنان گرفتار اوضاع و احوال زمان جنگ بودند که پخش اخبار مربـوط بمرگ رئیس جمهـوری از رادیو، آنطورکه انتظار میرفت آنهارا بخود مشغول نداشت.

اما وقتی در سال ۱۹۶۳ درشهر دالاس بجـان اف‌کندی سوءقصد شد بیش‌از ۹۰ درصد از مردم امـریکـا صاحب‌گیرنده تلویزیونی بودند وهنوز نیم‌ساعت از شلیك گلوله‌ها نمیگذشت و هنوز مرگ رسمـی رئیس جمهور اعلام نشده بود که نیمـی از مردم و صاحبان تلویزیونها از واقعه باخبر بودند، دراین دوران، تلویزیون‌آنچنان در زندگی مردم جای واقعی خـود را بازکرده بودکه وقتی **اسوالد** بدست **جك‌روبی** کشته شد میلیونها نفـر تماشاچی، عین حـادثـه را از نزدیك دیدند و صـدای گلوله‌های واقعی را برای اولین‌بار در اتاقهای نشیمن خود شنیدند.

بنابراین اولین نکته مهمی‌که در مورد حادثه قتل‌کندی و دخالت‌تلویزیون در آن جلب‌نظر میکند مساله فوریت و نفوذ است که قبل‌از آن در هیچیك از وقایع تاریخی بچشم نمیخورد. بهاین مطلب بسیار مهم حتما باید اشاره‌کرد که در طول چهار روز ادامه این حادثه، تقریبا هیچ خبر دیگری از طریق‌وسائل ارتباط‌جمعی در امریکا بدست کسی نمیرسید و رادیو، روزنامه‌وتلویزیون تمام نیرو و توجه خود را معطوف‌آنچه در دالاس رخ داده بود میکردند.

در این چهـار روز اوقاتی را میتوان سراغ کرد که برای اولین‌بار اکثریت مردم یك مملکت بایك نیـاز درونی مشترك، فقـط بیك حـادثـه مینگریستند و فقط بیك ماجرا گوش میدادند. آنچه درباره این رویداد از جمعی مهم و باارزش بشمار میرفت یا در حین وقوع، دراختیار مردم قرار میگرفت یا بتمام‌کسانی‌که‌میتوانستند، ببینند، بشنوند، و بخوانند این فرصت داده میشد پس‌از مدت بسیارکمی آن را مرور نمایند. هرگز سابقه نداشت مردمی این چنین انبوه و «اجتماعی» با واقعه مشترکی احساس نزدیکی کنند و در یك لحظه معین، خود را دراختیار آن قرار بدهند. **مردم امریکـا بمدت چهار روز بکمك تلویزیون‌هائی‌که در خانه‌های خود داشتند و پنجره آنها به دنیای خارج بود تبدیل بوجدان‌یگانه اجتماع خویش شده بودند.**

وقایعی کـه در این چهار روز اتفاق افتاد، از یك جهت دیگر نیـز میتواند استثنائی‌باشد. برای‌اولین‌بار، دانشمندان علوم اجتماعی آماده بودند تاآنچه را در زمینه افکار عمومی شکل میگیرد بفوریت مـورد مطالعه قـرار بدهنـد. شاید بتوان‌گفت در دوران آبراهام‌لینکلن اصولا چیزی بنام علوم اجتماعی وجود خارجی نداشت و آنچه «سندبرگ» و دیگران نوشته‌اند فقـط میتواند مؤید فرصت از دست‌رفته‌باشد. براستی هیچکس نتوانست دینامیك واقعه قتل آبراهام‌لینکلن را بخصوص ازجهت تاثیربرافکار عمومی بازشناسد و بازگو نماید. بعداز مرگ روزولت نیز مطالعات پراکنده‌ای از جهت تاثیر واقعـه در مردم انجـام گرفت، امـا دانشمندانی‌که این تحقیقات را انجام دادند خودمعترف بودند‌که بدست‌آوردن آمار و ارقام کافی کاری بسیار سخت و غیرممکن بود. اما در سال ۱۹۶۳، اصولا علمای اجتماعی از جهت اینکه بتوانند رویدادی را بهنگام وقوع مورد مطالعه و ارزشیابی قرار بدهند، در موقعیت بهتری قرار داشتند. آنها قبلا بحرانهای متعددی را بررسی کرده و خوب میدانستند چطور بهنگام آغاز یك حادثه، میتوان بقلب آن زد، مراکـز علمی و تحقیقاتی، نمونه‌های انتخاب شده‌ای از افرادی راکه بتوان باآنها مصاحبه کـرد آماده داشتند و تهیـه پرسشنامه‌های فوری بخوبی از آنهـا ساخته بود.

دانشمندان بمجرد اینکه ازشوك اولیه حادثه بیرون آمدند، متوجه شدند آنچه در دالاس روی داده فصل جدیدی در تاریخ ملت امریکا خواهد گشود و ارزش و تاثیـر آن بقدری وسیـع و همه‌جانبه است کـه میتواند موضـوع دهها تحقیق علمی قرار بگیرد. آنهـا بلافاصله درصدد جمـع‌آوری اطلاعات لازم برآمدند و کار خود را از زمانی آغاز کردند که حادثه از هرجهت تازه و نو بود، بااین کار آنها میخواستند یك واقعه بسیار مهم تاریخی را خوب و از هرجهت بشناسند و بدرك آنچـه زیربنای رابطه مردم با وسائل ارتباط جمعی است نائل آیند.

هنوز یکهفته از ماجرای غم‌انگیز بیست‌ودوم نوامبـر نگذشته بود کـه تحقیقات عدیده‌ای طرح‌ریزی و بمرحله اجرا گذاشته شد. بررسی تمام آنچـه بصـورت مطالعات علمـی انجام‌گرفت نشان میدهد کـه حادثه قتل‌کندی، از جهت تاثیر در افکار عمـومی بیش‌از آنچه بواقعه «پل‌هاربر» نزدیك باشد بحادثه مرگ روزولت شباهت دارد. منتها آثاری از شرارت و خشونت در آن بچشم میخوردکه قبلا سابقه‌نداشت و نقش تلویزیون در پوشش واقعه را نیز بهیچوجه نمیتوان نادیده‌گرفت.

تلویزیون بیش‌از سایـر وسائل ارتباط‌جمعی‌بمردم امریکا این‌احساس را بخشیده بود که‌کندی، رئیس جمهور جـوان خـود را بخـوبی و از نزدیك میشناسند. برای مردم امریکا آنچه در دالاس صورت‌گرفته بود علامت تاثـر عمیق از دستدادن مردی بشمارمیرفت که **بقدرت امـواج تلویزیونی او را صمیمانه میشناختند و دوست میداشتند** اما درعین‌حال نمیتوانستند آنچه را در مرگ عزیزان و نزدیکان خود میکنند در مورد او نیز انجام بدهند. بنابراین میتوان گفت تلویزیون برای **اولین‌بار توانسته بـود در زندگـی احساسی و عاطفی بینندگان فراوان خود تاثیری این‌چنین دوپهلو داشته باشد.**

«ادامه دارد»

تفنن و دانستنی‌های دنیای شطرنج

ترجمه و تنظیم
مطالب از:
جهانگیری افشاری

ماکسی‌مینی و می‌نی ماکسی

ماکسی مینی Maximini و می‌نی ماکسی Minimaxi دو اصطلاح است که در طرح مسائل شطرنج بکار برده میشود ... مسئله ماکسی‌مینی حداکثر مهره سفید و حداقل مهره سیاه‌را دارد و مسئله می‌نی ماکسی برعکس آن حداکثر مهره‌سیاه وحداقل مهره سفید را دارد. ما برای آشنائی شما دوستان‌عزیز که باحتمال قریب به یقین تاکنون بچنین نمونه‌هائی در نشریات‌فارسی برنخورده‌اید دو مسئله فوق‌العاده‌جالب را در این‌شماره چاپ می‌کنیم باین‌امید که‌هم ساعتی از اوقات فراغت شمارا پر کنیم و هم اندکی بر میزان اطلاعات شما دراین مورد بیافزائیم.

۱ـ ماکسی مینی

حداکثر مهره سفید و حداقل مهره سیاه

سفید بازی‌را شروع و درچهار حرکت مات می‌کند.

سفید	سیاه
1- Tb7−h7	1- R−e1
2- Fe4−a8	2- R−f1
3- D−b7	3- R−g1
4- −Db7−h1+ مات	
1-	1- R−c1
2- Fc3−h8	2- R−b1
3 D−g7	3- R−a2
4- Dg7−b2+ مات	

حتماً بقدرت تفکر و وسعت اندیشه بازیکن سفیدتوجه کرده‌اید. یک‌بار دیگر بازمائید و بررسی کنید تا لذت بیشتری‌ببرید.

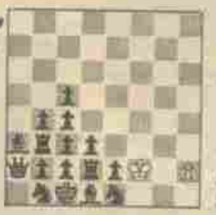
۱


۲ـ می‌نی ماکسی

حداکثر مهره سیاه و حداقل مهره سفید

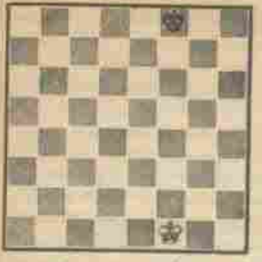
سفید بازی‌را شروع و درشانزده حرکت مات می‌کند.

سفید	سیاه
1- R×C	1- D−a1
2- P−h3	2- D−a2
3 F−h4	3- D−a1

۲


این بازی تاحرکت هفتم بهمین صورت ادامه پیدا می‌کند تا اینکه درحرکت هفتم پیاده‌سفید بخانه h8 میرسد و به اسب تبدیل میشود (البته این‌تبدیل پیاده به‌اسب بنا بخواست بازیکن سفید است که در عین‌حال ژرف‌نگری اورا در محاسبه مهره‌های سیاه میرساند): 7: P−h8=C) وسیاه مجبوراست درتمام این‌مدت وزیر خودرا در خانه a1 بخانه a2 و بالعکس‌گردش بدهد. چاره دیگری ندارد. از حرکت هشتم تا یازدهم سفید بااسب‌خود درخانه‌های f7، d8 و e6 می‌نشیند ودرحرکت یازدهم پیاده c5 را میگیرد ... سیاه همانطور با وزیر خود سرگرم است. در حرکت دوازدهم وسیزدهم سفید اسب‌خودرا بترتیب درخانه‌های e4 و d6 می‌نشاند ودرحرکت چهاردهم پیاده c4را می‌گیرد. در حرکت پانزدهم اسب به خانه a5 میرود و درحرکت‌شانزدهم رخ b8 را میگیرد وسیاه مات‌می‌شود. مسئله جالبی‌بود سیاه با وجود داشتن حداکثر قوا به وسیله دومهره سفید مات‌شد.

شاه سفید و شاه سیاه



از دیدن این شکل حتماً دچار تعجب شده‌اید؛ ولی هیچ تعجبی ندارد. ما برای ازدیادسطح اطلاع شما دوستان عزیز بحثی مطرح‌کرده‌ایم‌که‌بطور‌حتم‌ساعتهای متمادی شمارا مشغول خواهد کرد و در اندیشه فرو خواهد برد... آیا می‌توانیدتعیین‌کنید بعدازچند حرکت دوشاه سفید وسیاه در خانه های g1 و g8 روبروی یک دیگر قرارخواهندگرفت؟ در کل حرکات یک‌بازی از ابتدا تا انتها این پوزیسیون باید با حد اقل دفعات حرکت مهره ها بدست بیاید. این یک آزمایش قوی فکری است. کوشش‌کنید حتما به‌نتیجه خواهید رسید. برای شروع کار بایستی صفحه شطرنج را روبروی خود بگذارید و مهره‌های سفید و سیاه را مانند یک بازی معمولی روی آن بچینید و به تناوب مهره‌ها را بحرکت دربیاورید... آغاز حرکت باسفید است. اگر نتوانستید؛ به پاسخ ما که درهمین شماره چاپ شده‌رجوع بفرمائید ولی حتی‌الامکان سعی کنید خودتان جواب را پیدا کنید.

پاسخ معمای شاه سفید و شاه سیاه

برای رسیدن به‌چنان پوزیسیونی که شاه‌سفید وشاه‌سیاه در خانه‌های g1 و g8 روبروی هم قرار بگیرند حداقل بایستی هفده حرکت انجام بگیرد که ما اینک آن حرکات‌را برای شما تشریح میکنیم:

سفید	سیاه
1- Pe2−e4	1- Pd7−d5
2- Pe4×Pd5	2. Dd8×Pd5
3- Dd1−h5	3- Dd5×Pa2
4- Dh5×Ph7	4- Da2×Cb1
5- Dh7×Pg7	5 Th8×Ph2
6- Ta1×Pa7	6- Th2×Pg2
7- Ta7×Pb7	7- Tg2×Cg1
8- Tb7×Pc7	8- Db1×Pb2
9- Tc7×Fc8+ کیش	9. R−d7
10- Tc8×Cb8	10- Ta8×Tb8
11- Fc1×Db2	11- Tb8×Fb2
12- Th1×Tg1	12- Tb2×Pc2
13- Dg7×Pf7	13- Tc2×Pd2
14- Dg7×Pe7+ کیش	14 R×De7
15- Tg1×Cg8	15- Td2×Pf2
16- Tg8×Ff8	16- Tf2×Ff1
17- Re1×Tf1	17- Re7×Tf8

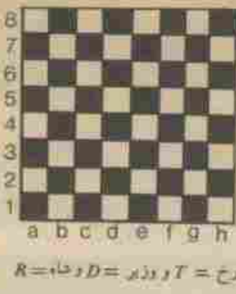
البته این معما را شاید دو نفر هم بتوانند حل کنند بدین ترتیب که هرکدام از طرفین بازی که زودتر به وضع مورد نظر رسیدند برنده محسوب میشوند.

اسب‌ها و فیل‌ها چگونه حرکت می‌کنند؟

درشماره نوروزمعمای جالبی برای شما طرح کردیم که در آن دو اسب ودوفیل سفید بادواسب ودوفیل سیاه می‌بایستی تغییر جا بدهند بدون اینکه درطول انجام حرکات هیچ‌یک ازمهره‌های سفید و سیاه به یکدیگر حمله کنندویامورد حمله قرار بگیرند، اینک برای آندسته از دوستانی که موفق نشدند این حرکات‌را انجام بدهند پاسخ آنرا دراین شماره چاپ می‌کنیم. بطوریکه ملاحظه میشود برای حل این‌معما اسبها به‌تنهائی ده حرکت انجام میدهند و فیل هارا نیز باید شش‌بار حرکت بدهیم؛ ولی با استفاده از یک‌حیله جنگی که واستاره باشد می‌توانیم از انجام یک حرکت اضافی خودداری کنیم... همانطور که درحین بازی توجه کرده‌اید اسبها این پرسش‌را بوجود میآورند وفیلها با پنج‌حرکت جابجا میشوند. برای‌هر حرکت یک‌دقیقه وقت درنظرگرفته شده‌که جمعاً وقت لازم پانزده دقیقه میشود. اگر تغییرمکان سوارها در شانزده حرکت‌هم انجام شودایرادی ندارد.



1- Cb1−c3	1- Cb8−d7
2- Ca3−a2	2- Cd7−c5
3- Ca2−b4	3- Cg8−e7
4- Cg1−f3	4- Ce7−f5
5- Fc1−a3	5- Ff8−h6
6- Cf3−h0	6- Cc5−e4
7- Cb4−c6	7- Fh6−d2
8- Ch2−g4	8- Ce4−c3
9- Ff1−h3	9- Fc8−a6
10- Fa3−f8	10- Cf5−g8
11- Cg4−f6	11- Fd2−c1
12- Fh3−d7	12- Fa6−f1
13- Fd7−c8	13- cg3−e2
14- Cc6−b8	14- Cc3−b1
15- Cf6−g8	15- Ce2−g1



چگونه بهتر شطرنج بازی کنیم

...م اختصاری مهره های شطرنج

...یاده = P و فیل = F و اسب = C و رخ = T و وزیر = D و شاه = R

...ردا این فلد — ترجمه : موژان

...یف کردن موقعیت قلعه

-۳۱- بخش پنجم

بطوریکه در بخش دوم این کتاب ...ا در معرض خطر قرار دادن) اشاره ... یکی از اشتباهات وحشتناکی که ...و آموختگان بازی شطرنج مرتکب ...ند این است که شاه را در خانه اصلی ... یا اگر مورد حمله قرار بگیرد در ...ز خانه‌های مجاور خانه اصلی بدون ...حافظتی برای حمایت از او ...ند تنها رها می‌کنند... این کار ...عاده خطرناک است و چه بسا که ...شوم و ناخوش آیندی بار بیاورد... ... بازی شطرنج در هر حال این است ... بازیکن از شاه خود دفاع کند و دشمن ...رد تاخت و تاز قرار دهد؛ بنابراین ...ن راهی که ممکن است شاه را از ...دور نگهداشت بردن او به قلعه است ...ین ترتیب سرپناه مطمئنی برای او ... میشود. قلعه، سنگر مستحکمی است ... یک از دو شاه سفید و سیاه می‌توانند ... احساس امنیت کنند... توجه داشته ... که صرف رفتن به قلعه (گرچه بمراتب ...ز این است که در وسط صحنه ...دان باشیم) کافی نیست که به خود ...ن کامل بدهیم که دیگر از شر حمله و ...لات دشمن مصون مانده‌ایم و حیات ...هر جهت تأمین شده. اگر حریف شما ... صحیح به گسترش مهره‌های خود ...ته باشد و نیروی کوبنده‌ای علیه شما ... کرده باشد و شما از این حیث تصور ... باشید؛ تردید نکنید که نیروی ضربتی ...راتب قوی‌تر از نیروی تدافعی شما ...د بود. این یک واقعیت است و ...ت را باید پذیرفت. گسترش خوب، ...م خوب هم بدنبال دارد... گاهی ...ت اتفاق می‌افتد که برای درهم شکستن ... پایداری و دفاعی دشمن، حریف ...ی‌هائی می‌دهد و بدین وسیله سدهائی ... ممکن است در پیش پای خود داشته ... ویران می‌کند...

در این بخش از کتاب هدف کلی ...ر این است که ضعیف کردن موقعیت قلعه را برای شما توضیح بدهیم. البته وارد جزئیات نخواهیم شد و بیشتر تکیه بحرکت پیاده‌هائی می‌کنیم که جابجا شدن آنها اگر سنجیده باشد ضایعات جبران‌ناپذیری برجود میآورد... بطوریکه میدانید در قلعه جناح شاه سفید سه پیاده f2 و g2 و h2 رل مهمی بازی می‌کنند و در قلعه جناح شاه سیاه پیاده‌های f7 و g7 و h6 نقش اساسی دارند. مادام که این پیاده‌ها در خانه‌های اصلی خود جای دارند می‌گوئیم که وضع قلعه مستحکم است و فتح آن بآسانی میسر نیست ولی هنگامیکه یکی از این سه پیاده پیشروی کند، بایستی اعتراف کنیم که دفاع از چنین قلعه‌ای دیگر کار آسانی نیست و مشکلات بیشماری در کمین است... فرض کنید که پیاده اسب شاه سفید، یعنی پیاده g2، یک خانه جلو برود ودر خانه g3 بنشیند... خوب. میگویند اینکار که عیبی ندارد! ولی من می‌گویم که عیب دارد و خیلی هم عیب دارد. می‌پرسید عیبش چیست؟ توضیح میدهم. قبل از اینکه پیاده g2 حرکت کند و در خانه g3 جای بگیرد، دو خانه h3 و f3 در پناه او بودند و دشمن نمی‌توانست به سهولت به این خانه‌ها و یا به مهره‌هائی که در این دو خانه بودند حمله کند و احیاناً آنها را از پای در بیاورد ولی اکنون که این حرکت انجام شده چنانچه سفید در فکر باشد که از این دو خانه بوسیله مهره‌های دیگر حفاظت کند، قطعاً مشکلاتی برایش بوجود خواهد آمد که رهائی از آنها چندان آسان نخواهد بود.... بدتر از همه این که حریف دندان تیز می‌کند تا این دو خانه را بهر صورتی که شده، با توجه بامکانات بازی، تصاحب کند و برای خود پایگاهی تهاجمی در قلب سپاهیان دشمن بوجود بیاورد.

فرض کنید وزیر و اسب و یا وزیر و فیل طرف مقابل، این دو خانه را اشغال کرده‌اند. آیا می‌توانید مجسم کنید وضع قلعه شاه سفید به چه صورت در آمده؟ حصارها فرو ریخته و هر آن گلوله توپی نیز از طرف دشمن شلیک می‌شود و باقی‌مانده دیوارها هم فرو می‌ریزد... فکر می‌کنم این توضیحات شما را از عیبی که حرکت پیاده g2 به خانه g3 بوجود می‌آورد باندازه کافی آگاه کرده باشد. به همین نحو حرکت پیاده‌های h2 و f2 به خانه‌های h3 و f3 نیز مخاطره‌آمیز است. در رفتن پیاده رخ شاه سفید، یعنی پیاده h2، به خانه h3 چه بسا که رقیب با تمهیداتی که بعمل میآورد یکی از مهره‌های خود را قربانی می‌کند و بدین ترتیب موقعیت قلعه حریف را متزلزل کرده راه را برای هجوم بزرگ خود که منجر به نابودی دشمن خواهد شد فراهم می‌کند. پیش روی پیاده f3 نیز مشکلاتی از این قبیل بوجود می‌آورد و با هموار شدن راه و نبودن مانع در خانه f2 به فیل سیاه این امکان را میدهد که چنانچه صلاح بداند حمله را آغاز کند...

مسئله دیگری که لازم است در این مورد روی آن تکیه شود این است که پیشروی هر یک از این سه مهره به طرف مهاجم این فرصت را میدهد که با وارد کردن پیاده‌های خود بمیدان و مبادله آنها با طرف دیگر بازی، خطوط ارتباطی مورد نظر خود را مفتوح و خالی از موانع نگهدارد... بعنوان مثال بعد از اینکه سیاه پیاده اسب شاه، یعنی پیاده g7 را یک خانه جلو بیاورد و در g6 مستقر کند، سفید ممکن است که پیاده h2 را بخانه h4 ببرد و در حرکت دیگر آنرا در خانه h5 جای دهد. در این موقع مبادله‌ای انجام خواهد شد که نتیجتاً ستون رخ آماده پذیرش حمله می‌شود...

همین طور اگر بعد از رفتن پیاده سفید h2 به خانه h3، سیاه اراده کند، پیاده اسب را به خانه g5 میبرد و در حرکت بعد آنرا در خانه g4 می‌نشاند که مجبوراً در اثر مبادله‌ای که انجام خواهد گرفت خط حمله گشوده خواهد شد... هنگامیکه چنین خط حمله‌ای گشایش یافت و موقعیت قلعه متزلزل شد بایستی آماده بود که دیر یا زود هجوم به هر یک از دو شاه آغاز شود. این کار اجتناب‌ناپذیر است و خواه و ناخواه هر یک از دو طرف بازی که مرتکب سهل‌انگاری شود بالاجبار بایستی در انتظار دریافت ضربات حریف هوشیار خود دقیقه شماری کند. بنابراین مادام که پیاده‌های جناح شاه سفید و جناح شاه سیاه در سنگرهای اصلی خود موضع گرفته‌اند بطور طبیعی سدی در برابر حملات بوجود میآورند و راه را به روی سپاهیان دشمن می‌بندند و چون یک پیاده بحرکت آید می‌توان گفت که باحتمال قریب به یقین روزنه‌ای در دیوار قلعه به وجود می‌آید که آهسته‌آهسته و یا بر عکس در یک حمله برق‌آسا (این دیگر بستگی کامل به قدرت و ضعف طرفین بازی دارد) تمام ستونها فرو می‌ریزد و آنچه نباید بشود میشود... لذا حرکت پیاده‌های جناح شاه نه تنها موجب ضعف موقعیت قلعه میشود، بلکه خطرناک هم هست. از تکان دادن این مهره‌ها حتی‌الامکان خودداری کنید... گاهی اوقات مجبور میشوید آنها را حرکت بدهید. در چنین شرایطی که پیش میآید چاره دیگری نیست باید آنها را حرکت داد ولی هرگز بی‌جهت مبادرت باین کار نکنید که خطر را بجان خریده‌اید.

مسئله شطرنج شماره ۸۰

تهیه و تنظیم : جهانگیر افشاری



سفید ۷ مهره : *Cg3 — Pe5 — Fg5 — Dh5 — Ra6 — Cc6 — Fb7.*

سیاه ۱۳ مهره : *Pc3 — Fh3 — Pc4 — Pe4 — Pf5 — Pb6 — Re6 — Pa7 — Pc7 — Ph7 — Cc8 — Td8 — Te8.*

سفید بازی را شروع و در چهار حرکت سیاه را مات میکند

حل مسئله شطرنج شماره ۷۹

سیاه در چهار حرکت مات میشود

سیاه	سفید
1– *Db7 — b1*	1– *Fd8 — h4!*
2– *Db1 — g1*	2– *Te3 — c3!*
3– *Pe4 × Tf3*	3– *Tc3 — f3+* کیش
	4– *Pe3 — e4++* مات
1– *Db7 — d5*	اگر: 1– ......
2– *R — f4*	2– *Pg3 — g4+* کیش
3– *Pe4 × Tf3*	3– *Tb3 — f3+* کیش
	4– *Pc2 — e3++* مات

این هفته
در تهران



شب جنایتکاران

دانشگاه تهران

تالار دانشکده هنرهای زیبا

● کنسرت ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران برهبری جان - کاروی سولیست والتر دستالژ (ویلن) دوشنبه ۲۰ ـ سه‌شنبه ۲۱ ـ فروردین ساعت ۲۰.

تآتر شهر

(چهارراه پهلوی، پارک پهلوی تلفن ۶۱۸۱۶)

● ناگهان وهذا حبیب‌الله، مات فی حب‌الله، هذا قتیل‌الله، مات بسیف‌الله، نوشته‌ی عباس نعلبندیان. طراح و کارگردان آربی اوانسیان. بازیگران: مهوش افشارپناه، سیاوش تهمورث، فهیمه راستکار، نسرین رهبری، رضا رویگری، صدرالدین زاهد، رضا ژیان، محمدباقر غفاری، پرویز مفید، شکوه نجم‌آبادی، فریدون یوسفی.
روزهای شنبه ۱۱ ـ پنجشنبه ۱۶ ـ جمعه ۱۷ فروردین ساعت ۲۰.

کارگاه نمایش

(چهار راه یوسف‌آباد ـ اول خیابان شاه کوچه کلانتری شماره ۲۷۱)
(تآتر کوچک، تلفن ۶۴۶۸۸)

● صغرا دلاک / باباشیرعلی نویسنده و کارگردان اسماعیل خلج. بازیگران: جمیله تدلیلی، فریبرز سمندرپور، علیرضا مجلل، رضا ژیان، شهناز صاحبی، محمد شریفی. روز یکشنبه ۱۲ فروردین ساعت ۲۰/۳۰.

● مناجات / دو جلاد نوشته‌ی فرناندو آرابال برگرداننده و کارگردان ایرج انور طراح فریدون آو بازیگران: رضا قاسمی، شهناز صاحبی، لرتا، هوشنگ توکلی، محمدرضا خردمند، اکبر رحمتی، علیرضا مجلل، محمد نوازی، روزهای پنجشنبه ۱۶ ـ جمعه ۱۷ فروردین ساعت ۲۰/۳۰.

● شب جنایتکاران نوشته‌ی خوزه تریانا برگردان عدنان غریفی طراح آربی اوانسیان کارگردان هوشنگ آزادی‌ور بازیگران: مهوش افشارپناه، هوشنگ توزیع، فریدون یوسفی. روزهای شنبه ۱۸ ـ یکشنبه ۱۹ ـ دوشنبه ۲۰ ـ سه‌شنبه ۲۱ فروردین ساعت ۲۰/۳۰.

گالری سولیوان

(خیابان فخر رازی مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۳۶)

● دومین نمایشگاه آثار نقاشان معاصر ایران: ف ـ آرش، مهین تابان، کاها، ایرج تنکابنی، قاسم حاجی‌زاده، کاظم رضوانیان، امین‌الله رضایی، رحیم روحانی، کریم روحانی، بهزاد گلپایگانی، واسپور، تهمینه میرمیرانی، حسین محجوبی، رضا مافی، علیرضا منوری، محمد پولادی، هلن راغب، آرشالوس آقایان.
ساعت بازدید همه روزه (بجز روزهای تعطیل) ۱۷ تا ۲۰

گالری صبا

(خیابان شاهرضا ـ صبای جنوبی)

● نمایشگاه نقاشی محمود زنگنه، همه روزه از ساعت ۸ تا ۲۱

خانه شماره ۹۳

(شاهرضا خیابان ابوریحان ـ چهارراه لیر)

● نمایشگاه آثار نقاشی حسین محجوبی.
ساعت بازدید همه روزه از ۱۷ تا ۲۰/۳۰

گالری لیتو

(خیابان آبان شماره ۳)

● نمایشگاه طرحهای قد آرش.

● نمایشگاه مجسمه‌های آهنی توکل اسمعیل.
ساعت بازدید ۱۰ تا ۱۲/۳۰ ـ ۱۷ تا ۱۹

خانه آفتاب

(خیابان روزولت مقابل دانشسرای عالی شماره ۱/۱۵۴)

● نمایشگاه نقاشی دانیل کوزوین
ساعت بازدید همه روزه، از ساعت ۹ تا ۱۲ و ۱۶ تا ۲۰.

گالری سیحون

(عباس‌آباد خیابان وزرا خیابان چهارم شماره ۳۷)

● نمایشگاه دسته جمعی: جمال بخش پور، محمد احصایی، رضا مافی، حسن حاتمی آذر، علی‌اکبر صفائیان، اسماعیل مرضایی، بهرام عالیوندی، عباس حجت پناه.
ساعت بازدید همه روزه از ۹ تا ۲۱.

انجمن فرهنگی ایران و شوروی

(خیابان وصال شیرازی شماره ۱۸۹)

● نمایش فیلم در راه برلن (گفتار بزبان فارسی)
شنبه ۱۱ ـ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

● نمایش فیلم پرنس مری (زیرنویس فارسی)
شنبه ۱۸ ـ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

● نمایش فیلم مواظب اتومبیل کنید باشید (بزبان روسی)
دوشنبه ۲۰ ـ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

● نمایش فیلم درباره تسخیر فضا (گفتار بزبان فارسی)
سه‌شنبه ۲۱ ـ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

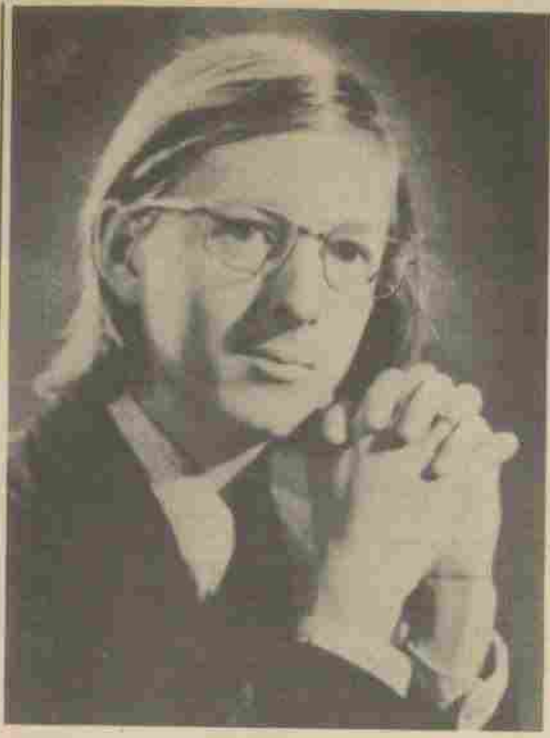
انجمن فرهنگی ایران و امریکا

...اد خیابان وزرا)
...های دنیا و ملا نصرالدین
...ان) رهبر گروه: لسلی‌هولز
...فروردین ساعت ۲۰/۳۰.
...ئاتر کاروان از گروهی از بازیگران
...با استعداد باملیت‌های مختلف
...ده است. این عده به سرپرستی
...ز بهورهم جمع شده‌اند، هولز
...رك بدنیا آمده و با تئاتر بزرگ
... او ایالات متحده آمریکا را
...ر ۱۹۷۲ برای جستجو درباره
...از تئاتر بعنوان یك هنر و وسیله
... در کشورهای مختلف دنیا ترك

...ه موزیك کودکان به سرپرستی
...قره‌چه‌داغی باهمکاری کانون
...فکری کودکان و نوجوانان.
... ۱۵ فروردین ساعت ۱۸/۳۰.

...ك و پیانو توسط پل‌ها
...ین (بدیهه‌سازی و بحث)
... فروردین ساعت ۱۸/۳۰.

...شگاه نقاشی رافائل مهدوی
...ه ۲۲ فروردین ساعت ۱۷ تا ۲۰.



پل‌ها اینساین متولد ۱۹۵۱، نیوبرگ، نیویورك خود می‌گوید: «نخستین نشانه‌های علاقمندی به‌موسیقی وقتی که ده سال داشتم در من ظاهر شد، از آن زمان نواختن ملودی‌های ابتدایی ساده ومشهور را در روی «ارگ» در خانه‌مان شروع کردم. چیزی نگذشت که به فراگرفتن ارگ معمولی نزد پرل تیمبوس در لوس آنجلس پرداختم، درسال ۱۹۶۳ به‌هوستون و تگزاس سفر کردم و بعد نواختن ارگ کلاسیك را نزد روبرت بنت آغاز کردم و یکسال بعد هم پیانو را از دادوارد اکنون، آموختم. بعد از سفری به بلوبل وپنسیلوانیا به‌تحصیل نزد استاد برجسته‌ای چون «اوزندرون» پرداختم. او در من عشق به‌پیانو را کشف کرد. دوسالی را که در بانکوك (تایلند) صرف تعلیم نزد «دایان‌برون» کردم باعث پیشرفت تکنیك درکارم شد. پس از همه اینها یکسال در تهران به‌نواختن و فرا گرفتن ارگ در کلیسای «کامیونیتی» مشغول شدم. در بازگشت به‌امریکا دوسال در کالج وست مینستر در «پرینستون» دوباره نزد اوزن رود به فراگیری پرداختم. موقعیتهایی چون آوازخواندن در مرکز لینکلن و تعداد زیادی از کلیساهای آن ناحیه‌بدست آوردم. سال پیش را بـه تعلیم و مطالعه آزاد در تهران گذراندم. با وجود اینکه قطعات از دوران مختلف نظیر پیش‌از باروك، دوران باروك، دوره کلاسیك، دوره رمانتیك و روشهای معاصر است، بیشتر تاکیدها بر دوران باروك خواهد بود.»



...ز، رافائل مهدوی

کاخ مرکزی جوانان

(جاده قدیم شمیران بالاتر از سه راه ضرابخانه تلفن ۷۷۰۷۷۷–۶۶۶۷۲۱)

● **کنسرت جاز ایرانی** با شرکت هنرمندان «کمیته جاز» وابسته به گروه موسیقی کاخ مرکزی جوانان (تالار اجتماعات)
شنبه ۱۸ فروردین ساعت ۱۹.

● (اتاق موزیك) پخش صفحه‌ای از **«ری چالز»**
شنبه ۱۸ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

● **نمایش فیلم سینمایی** به انضمام یك حلقه فیلم کوتاه بنام **«باد بادك»**
یکشنبه ۱۹ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

● (اتاق موزیك) پخش صفحه **«جیپسی»**
یکشنبه ۱۹ ـ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

● نمایش دو حلقه **فیلم هنری ۱ـ مرد موسیقی**: برنامه‌ای از **«هیلی ویلان»** مردی که بیشتر از هر شخص دیگر برروی موسیقی کانادا تأثیرداشته است. او زندگی خـود را وقف فعالیتهای هنری موسیقی در کانادا نمود. ۲ـ **گلود**: دیداری غیررسمی از پایتخت کانادائی **«گلن گلود»** در دنیای آرام وبسلای او در آنتاریـو. نبوغ وی در موسیقی بایان ساده‌ای که دارد و نیز اجرای باخ با پیانوی ۶۰ ساله‌اش بخوبی مشهود می‌گردد. (تالار اجتماعات)
دوشنبه ۲۰ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

● (اتاق موزیك) **فیلم موزیکال**
دوشنبه ۲۰ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

● **کنسرت** با شرکت **«رسایی»** هنرمند رادیو تلویزیون
سه‌شنبه ۲۱ فروردین ساعت ۱۹.

● (اتاق موزیك) کنسرتو پیانو اثر **«شومان»**
سه‌شنبه ۲۱ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

● نمایش **فیلم سینمایی** (بزبان انگلیسی) (تالار اجتماعات)
چهارشنبه ۲۲ فروردین ساعت ۱۸/۳۰

● (اتاق موزیك) پخش صفحه فیلم **«دکتر ژیواگو»**
چهارشنبه ۲۲ فروردین ساعت ۱۸/۳۰.

کانون ایران و آلمان

...ن پهلوی)
...ایش فیلم فارسی **«پستچی»**
...ردان: **داریوش مهرجویی**
...ان: عزت‌الله انتظامی ـ علی نصیریان ـ
...ضا احمدی ـ ژاله سام ـ موزیك هرمز
...ـ تهیه کننده استودیو میناقه ـ دارای
...ت زیر: **مدال طلایی مجموعه**
...**للملی کلیسای پروتستان**، برلین
...۱ ـ **جایزه بین‌المللی منتقدین**
...**فستیوال** ونزدام ۱۹۷۱.
...۱ فروردین ساعت ۲۰/۳۰

انستیتو گوته

(عباس‌آباد ـ خیابان وزرا ـ خیابان هفتم)

● نمایش فیلم **«زندگی اینطور است»** (سفیدوسیاه وقسمتی صامت محصول ۱۹۲۹) فیلمی تاریخی از سالهائیکه فیلمهای صامت تبدیل به‌فیلمهای صدادار شدند (بدون مکالمه) نمایانگر حقیقی زندگی یك خانواده کارگر در شهر پراگ.
چهارشنبه ۱۵ فروردین ساعت ۲۰/۳۰

● **نمایشگاه نقاشی رنگ و روغن ـ گرافیك رنگی ـ آب رنگ ـ عکس،** ورنرگرف واورسولاهیرش (مولهایم‌روهر)
ازشنبه ۱۸ فروردین ازساعت ۱۶ تا ۱۹.

● **سخنرانی** همراه بااسلاید توسط **ورنرگرف ـ مولهایم** درباره‌خاطرات **«باوهاوس»**
یکشنبه ۱۹ فروردین ساعت ۲۰/۳۰.

● **سخنرانی همراه بااسلاید** درباره «یزد» توسط **«ماریانه بیشتی»**
دوشنبه ۲۰ فروردین ساعت ۲۰/۳۰

● **برنامه کودکان** ـ قصه برای کـودکان توسط خانم ویلد
چهارشنبه ۲۲ فروردین ساعت ۱۶.

تالار رودکی

(خیابان ارفع)

● رسیتال آواز **نسرین حکمت**
شنبه ۱۸ فروردین ساعت ۲۰.

● **موسیقی محلی**
یکشنبه ۱۹ فروردین ساعت ۲۰

● **موسیقی اصیل ایرانی**
دوشنبه ۲۰ فروردین ساعت ۲۰

● **اپرای پردیس و پریسا** (نخستین اپرا در تالار رودکی) بزبان فارسی
سه‌شنبه ۲۱ فروردین ساعت ۲۰.
چهارشنبه ۲۲ فروردین ساعت ۱۷/۳۰

رقم بسیار اندک بنظر میرسد، ولی اگر آنرا مبنای محاسبه قرار دهیم این نتیجه بدست می‌آید که تعداد کارگران این کشورها در سال ۱۹۷۰ نزدیک به ۷۶ میلیون نفر بوده‌اند. در صورتیکه محاسبه را در مورد افرادی که بین ۱۵ و ۶۴ سن میراند تعمیم دهیم، تعداد بیکاران برقم ۱۳۲ میلیون نفر خواهد رسید. لازم بتوضیح نیست که این محاسبات، کم‌کاری یعنی بلائی را که گریبانگیر همهٔ کشورهای رشدنیافته میباشد، در بر نمیگیرد.

اما این مشکل در سالهای میان ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دوچند چندان خواهد شد زیرا طی اینمدت قریب ۲۳۶ میلیون نفر به‌جمعیت فعال این کشورها افزوده خواهد شد. بعبارت دیگر درآنهنگام باید لااقل برای ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت فعال، و در صورتیکه افراد سنین ۱۵ تا ۶۴ سال را بگیریم، برای ۵۰۰میلیون نفر کاربوجودآورد. بنابراین مهمترین‌وفوری‌ترین مساله‌اینست که‌برای‌این‌جمعیت‌فعال‌جدید، کار ایجاد کرد و ضمنا بیکاری و کم‌کاری کنونی را نیز از میان برد. هیچکس نمیتواند منکر این شود که حل کردن این مشکل، کار آسانی نیست زیرا از طرفی تکنولوژی مرتبا تغییر خواهد یافت و بالنتیجه تعداد مشاغل با سرعتی کمتر از تولید، افزوده خواهد شد؛ از جانب دیگر ضریب سالانهٔ فزایندگی تولید ناخالص ملی برای جذب این تعداد کافی نخواهد بود. بنابراین باید تولید ناخالص ملی سالانه با ضریبی لااقل ۷ یا ۸ درصد فزایندگی داشته باشد تا مساله اشتغال این جمعیت حل گردد.

ولی آیا کشورهای در حال رشد خواهند توانست تولید ناخالص ملی خود را بااین ضریب بیفزایند؟ سازمان بین‌المللی کار دراین‌باره خوش‌بین‌است. این سازمان اخیراً برنامه‌ای درمورداشتغال در سراسر جهان انتشار داده است که نخستین هدف آن «کمک کردن به‌کشورهای در حال رشداست تا بتوانند این وظیفهٔ خطیر و فوری را انجام دهند». در این برنامه اظهار امیدواری شده که باوجود کوشش‌هائی که از طرف بعضی از سازمانهای بین‌المللی بعمل می‌آید دیری نخواهد کشید که ممالک در حال رشد به آرزوی دیرین خود خواهند رسید و در مدتی نسبتاً کوتاه، بمیزان نیازمندیهای خویش، کار و شغل جدید ایجاد خواهند نمود.

مدت زمانی که برای تحقق بخشیدن این هدفها ضروری میباشد، بطورمستقیم به‌اراده و صلاحیت و کاردانی طبقهٔ حاکم کشورهای در حال رشد بستگی دارد، به‌اینکه اینان بخواهند و بدانند و بتوانند برنامهٔ درازمدتی تنظیم نمایند. همچنین به‌انجام رسانیدن‌این هدفها، بدرجهٔ روشن‌بینی اداره کنندگان و مردم کشورهای رشدیافته وبمیزان کمکی که بکشورهای درحال رشد خواهند نمودبستگی دارد. ولی بهرتقدیر یك نکته مسلم است و آن اینکه مردم این کشورها، در صورتیکه حکومتهایشان از حالت رخوت و فلج کنونی بیرون نیایند، ساکت نخواهند نشست و خود در اینمورد اقدام خواهند کرد.

۳ـ جوانی، عامل اساسی رشد

جوانان کشورهای رشد نیافته میتوانند در تحول عمیق بنیانهای موجود و نهادهای اقتصادی، اجتماعی واداری ممالك خود نقش بسیار مؤثر داشته باشند. در این ممالك، جوانان، باید هم عاملین ایجاد رشد و هم بهره‌مندشوندگان از رشد باشند و بیهوده قربانی آن نشوند. «بسیار مهم است که جوانان به‌این مساله توجه یابند و در حیات ملی و همکاری بین‌المللی شرکت مؤثر داشته باشند.» این دستورالعمل سازمان ملل متحداست، برطبق این دستورالعمل باید جوانان را در یافتن راه‌حل‌ها شرکت داد. ابتکار در جوانان کشورهای در حال رشد تاثیر اساسی خواهد داشت. جوانان این کشورها به‌نقش و مسئولیت‌های خود آگاهی یافته‌اند و تعداد آنان چه از لحاظ ملی و چه از لحاظ بین‌المللی بقدریست که بتوانند چهرهٔ دنیا را تغییر دهند.

● تعداد جوانان درسال ۱۹۸۰ به‌یك میلیارد نفر خواهد رسید

برای آنکه بتوان به‌نقش جوانان همهٔ کشورها وبخصوص کشورهای در حال رشد، پی برد

فصل هشتم

پیشرفت دنیای سوم

اما اگر سن فعالیت و کار را بین ۱۵ و ۶۴ سال بدانیم، شمار جمعیت فعال در سال ۱۹۷۰ به ۲ میلیارد نفر، در سال ۱۹۸۰ به ۲٫۵ میلیارد نفر در سال ۲۰۰۰ به ۳٫۵ میلیارد نفر خواهد رسید.

۸۳ درصد جمعیت فعال دردنیای سوم بسر میبرند

اگر جمعیت فعال کشورهای رشد یافته و رشد نیافته را ـ صرفنظر از رژیم سیاسی‌شان ـ با یکدیگر مقایسه کنیم تحول جمعیت در این دو گروه، در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و ۲۰۰۰ بترتیب زیر خواهد بود:

	۱۹۷۰	۱۹۸۰ (به میلیون نفر)	۲۰۰۰
۱ـ دنیا:			
الف=جمعیت کل	۳۵۹۳	۴۳۴۴	۶۱۱۲
ب=شمار کسانیکه در سنین فعالیت وکار هستند	۲۰۹۳	۲۵۴۶	۳۵۶۵
۲ـ کشورهای رشد یافته:			
الف=جمعیت کل	۱۰۸۴	۱۲۰۰	۱۴۴۱
ب=شمار کسانیکه در سنین فعالیت وکار هستند	۴۵۷	۵۰۴	۶۰۵
۳ـ کشورهای رشد نیافته:			
الف=جمعیت کل	۲۵۰۹	۳۱۴۴	۴۶۷۱
ب=شمار کسانیکه در سنین فعالیت وکار هستند	۱۶۳۶	۲۰۴۲	۲۹۶۰

از این مقایسه می‌توان نتیجه گرفت که شمار جمعیت آماده بکار کشورهای در حال رشد (جمعیتی که بین ۱۵ و ۶۴ سال دارند) در سال ۱۹۷۰، ۱٫۶ میلیارد نفر و در سال ۲۰۰۰ بالغ بر ۲٫۹ میلیارد نفر میباشند. این امر بدانمعنی است که در پایان این قرن از هرصد نفر مردم جهان که در سنین‌فعالیت‌هستند، ۸۳ نفر در کشورهای رشدنیافته و فقط ۱۷ نفر در ممالک رشد یافته خواهندزیست. اگر این روند را تا سال ۲۰۲۵ ادامه دهیم، جمعیت دنیا باز هم دو برابر خواهد شد و بنابراین نسبت افرادی که‌درسنین میان ۱۵ و ۶۴ در کشورهای رشدیافته کنونی زندگی خواهند کرد باز کاهش خواهد یافت.

دریافتن اهمیت کمیت و ظرفیت این نیروی انسانی و آثار آن در توسعه و تعادل نیروها بمقیاس بین‌المللی، چندان دشوار نیست. البته استفاده از این نیروی عظیم بستگی باین دارد که دولتهای مختلف در زمینهٔ بهره‌برداری از منابع ثروت بشری تا چه اندازه از خود لیاقت و کاردانی نشان دهند و چگونه برای این‌گروه کار و شغل بوجود آورند و تا چه میزان در راه بالا بردن سطح بازدهی کار با تعمیم فرهنگ و توسعهٔ دانش و تخصص حرفه‌ای کوشش کنند.

بیکاری و کم کاری وسیع

با اینوصف باید توجه داشت که در حال کنونی، بیکاری و کم‌کاری یکی از خصائص بارز و عام کشورهای در حال رشدست. در این کشورها آگاهی یافتن از تعداد صحیح بیکاران بسیار دشوار است؛ معهذا بطورکلی میتوان این فرض را قبول کرد (چنانکه دفتر بین‌المللی کار نیز این فرض را پذیرفته است) که بطور متوسط، ۷٫۵ درصد جمعیت فعال این ممالک گرفتار بیکاری هستند. البته این

۱ـ نقش پیشرفتهای علمی و تکنولوژیکی

در کشورهای صنعتی، بعضی کسان را عقیده بر اینست که باید کمکهائی را که برشد کشورهای تنگدست و عقب‌افتاده میشود قطع کرد تا سرعت پیشرفت اقتصادی این کشورها کاهش پذیرد و اهمیت روزافزون آنها در صحنهٔ سیاست بین‌المللی کمتر شود. این کسان برای اثبات نظر و عقیده خود چند نمونه و شاهد دربارهٔ اتلاف کمکها می‌آورند و اشتباهاتی را هم که ممالک رشد نیافته در زمینه سیاست توسعه می‌کرده‌اند در تأیید نظریات خود یادآور میشوند و به این ترتیب دربارهٔ فائدهٔ اصل کمک و معاضدت اقتصادی شک می‌کنند. این رویه در امریکا، از هنگامیکه جمهوریخواهان انتخابات ریاست جمهوری را برده‌اند، بیشتر بچشم میخورد زیرا در طرف دوسالی که از حکومت آنان می‌گذرد کمکهای خارجی را بنصف تقلیل داده‌اند. بدین‌ترتیب پیش‌بینی نیویورک‌تایمز تحقق می‌پذیرد چون این روزنامه در هنگامیکه جمهوریخواهان پیروزی یافتند در مقاله‌ای نوشت که «کمک به کشورهای تنگدست که نمودار سیاست روشن‌بین امریکا بود، بزودی بشکل مشتی استخوان اسکلت درخواهد آمد تا دفن آن آسانتر شود»[1].

نیازی به اثبات ندارد که هر سیاستی که کمک به کشورهای تنگدست و رشد نیافته را با دیدهٔ نامساعد بنگرد، اشتباه و حق‌کاری خطرناک کرده است. اشتباه، از آن رو که کشورهای دنیای سوم مصممانند با اراده‌ای خلل‌ناپذیر به بزرگترین و اساسی‌ترین هدف خود، یعنی توسعه جوامعشان دست یابند، و کشورهای غنی چه کمکهای خود را کاهش دهند و کم کنند و یا حتی حذف کنند، آنها به این مقصود دست خواهند یافت. و خطرناک از آنرو که اگر کشورهای غنی بخواهند رشد کشورهای فقیر را بتعویق اندازند در حقیقت سرمایه‌هائی را که از طرف کشورهای صنعتی در این مناطق از جهان بکار افتاده‌اند، بمخاطره خواهند افکند و بعلاوه آتش جدال بسیار سختی را میان کشورهای فقیر و غنی خواهند افروخت.

توسعهٔ اقتصادی کشورهای دنیای سوم امری است خلل‌ناپذیر و [illegible] نیست که ممالکی که اکنون تنگدست بشمار میروند در مدتی بسیار کوتاهتر از آنچه برای توسعه کشورهای غربی و رسیدن بوضع کنونی لازم بوده، توسعه خواهند یافت.

وجود سه عامل مؤید این نظر است:

الف=پیشرفتهای عظیم علمی و تکنولوژیك؛

ب=امکانات و ظرفیت عظیم نیروی انسانی کشورهای تنگدست کنونی؛

ج=عمومیت یافتن آموزش و پرورش و نقش دینامیك و پرتحرك جوانان.

اکنون بطور خلاصه اهمیت هریك از این عوامل را بررسی کنیم:

تکنولوژی یعنی کاربندی صحیح علوم و دانشها برای سازمان دادن و اداره کردن منابع ملی بمطلوب‌ترین وجه است؛ به همین سبب تکنولوژی همواره برای انسان اساسی‌ترین وسیلهٔ رشد و توسعهٔ اقتصادی بوده است. وضع اقتصادی انسان در مدت سه هزار سال تحولی بس کند و اندك داشت ولی اختراع ماشین بخار همه چیز را دگرگون کرد. در نتیجه از آنهنگام تا سال ۱۹۰۰، بهره‌وری کار دوبرابر شد. سپس، در مدت نیم قرن، با استفاده از نیروی برق و

۱ـ نیویورك تایمز ـ شمارهٔ ۵ ژانویه ۱۹۶۹.

یافته‌اند پهلو به پهلو پیش رود. همین موفقیت نشان و دلیلی است بر اینکه اگر مردم کشوری ـ ولو کشوری در حال رشد ـ از منابع ملی خود درست بهره‌برداری کنند و کوششهای خود را هم‌آهنگ کنند، میتوانند لااقل در بعضی زمینه‌ها پا بپای کشورهای صنعتی گام بردارند و بسرعت به آنها برسند. از زمان انفجار نخستین بمب اتمی تا هنگام پرتاب نخستین سفینه بفضا، در امریکا سیزده سال، در شوروی ۸ سال و در چین مدتی کمتر از ۶ سال طول کشید.

بنابراین اشتباه است اگر کشوری پندارد که میتواند دانشها و معلومات علمی را برای مدت طولانی در انحصار خویش نگهدارد. علم سرحد و مرز نمی‌شناسد و مخصوص به مملکت و نژاد و ایدئولوژی خاصی هم نیست. گوردون دین Gordon Dean رئیس کمیسیون انرژی اتمی امریکا در سال ۱۹۵۴ دربارهٔ انرژی اتمی سخنان با ارزشی گفته است. او میگوید: «رازی را که بعضی از انسانها کشف کرده‌اند انسانهای دیگر نیز میتوانند کشف کنند. برای دست یافتن به این راز، هوشیاری، دانش، تجربه، مهارت و وسائل و منابع مادی لازم است و هیچ کشوری را در جهان نمیتوان یافت که این عوامل را فقط در انحصار خود داشته باشد.» تجربهٔ چین نیز درستی این گفته را ثابت میکند. چین تلاش میکند تا با سرعت و کارآئی هرچه بیشتر به همهٔ نتایج انقلاب تکنولوژیك دست یابد.

● پیشرفت‌های علمی روزبروز شگفت‌انگیزتر میشوند

کشورهای در حال رشد نه‌تنها در پی آنند که به همهٔ پیشرفتهای تکنولوژیك کنونی دست یابند بلکه همچنین میکوشند تا از پیشرفتهائی هم که تا آخر این قرن بوجود خواهند آمد، آگاه شوند. دانشمندان و مهندسان امریکائی معتقدند که در پانزده سال آینده بشریت موفق خواهد شد که با استفاده از پیشرفتهای تکنولوژیك بسیاری از دشواریهائی را که اکنون در برابر خود دارد آسان کند. این دانشمندان موفق شده‌اند که «تقویمی از پیشرفتهای آینده» تنظیم کنند. این تقویم، پیشرفتهائی را که در هر سال مثلاً در زمینهٔ توسعهٔ صنعتی و بهره‌برداری از انرژی اتمی، بهره‌برداری از منابع اقیانوسها، پیشرفتهای الکترونیکی وماشینهای ناطق، غلبه بر سرطان و سایر بیماریها، تصفیه هوا بوجود خواهد آمد، نشان میدهد. بعنوان مثال در این تقویم پیش‌بینی شده است که شیرین کردن آبهای شور ـ که از لحاظ آبیاری نقاط کم آب و کشت شده بسیار اهمیت خواهد داشت ـ تا سال ۱۹۶۵ عملی خواهد شد؛ بنظر این محققان کنترل انرژی ترمونوکلئر در سالهای میان ۱۹۸۵ و ۱۹۹۵ تحقق خواهد یافت و صنایع الکترونیك ظرف ۱۵ سال آینده چنان پیشرفتی خواهند کرد که پیشرفتهای بیست‌سال اخیر در برابر آن ناچیز جلوه خواهد نمود.

۲ـ تعداد کارگران در سال ۲۰۰۰ به ۳٫۵ میلیارد نفر خواهد رسید

اگر قبول داشته باشیم که درآمد ملی هر کشور به سطح اشتغال آن بستگی دارد، اینرا نیز باید بدانیم که دورنمای ممالك در حال رشد کنونی بسیار امیدوارکننده و مساعدست، منتها بشرطی که در این ممالك، اشتغال جنبهٔ مولد نیز داشته باشد. پیشرفت علمی و تکنولوژیك مستلزم آنست که کوششهای انسانی افزونتر شود؛ زیرا نوآوریهای تکنولوژیك ابزارهای تولید، موجب خواهد شد که بهره‌وری افزایش فراوان یابد. به همین علت نیز میتوان گفت که دورنمای آیندهٔ دنیای سوم، بسیار درخشان است.

جمعیت دنیا در سال ۱۹۷۰، بالغ بر ۳٫۶ میلیارد نفر بود که شمار جمعیت فعال آن به ۱٫۵ میلیارد نفر میرسید و از این تعداد، نزدیك به ۱ میلیارد در کشورهای در حال رشد میزیستند. طبق پیش‌بینیهائی که بعمل آمده، در سال ۱۹۸۰ جمعیت فعال کشورهای در حال رشد به ۱٫۳۵ میلیارد بالغ خواهد شد.

نفت بهره‌وری باز دوبرابر شد. و باز در مدت بیست سال میان ۱۹۵۰ و ۱۹۷۰ بهره‌وری در بعضی کشورها دو برابر و سه برابر شد. انقلاب علمی و تکنولوژیک کنونی در فزایندگی اقتصادی همهٔ کشورها اثری روزافزون دارد.

توسعهٔ علمی

امروز علم بمثابه وسیله و ابزار نیرومندی برای بثمر رساندن و تحقق یافتن پیشرفت است. توسعهٔ شناختهای بشری و پیشرفت آموزش و پرورش، در فزایندگی اقتصادی نقش بسیار اساسی و مهم دارند. بموجب محاسباتی که دنیسون E. Denison اقتصاددان معروف بعمل آورده است، ۴۲ درصد از افزایش درآمد ملی واقعی فردی در اتازونی بین سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۶۷ در نتیجهٔ آموزش و تحصیلات و ۳۶ درصد، مربوط به پیشرفت و افزایش دانشهای فنی بوده است[1].

به همین دلیل همهٔ کشورهای رشد یافته منابع هنگفتی به تحقیقات علمی و مربوط به توسعه و بکار بستن نتایج حاصله از آنها تخصیص میدهد. تحقیق و توسعه، مفاهیمی است که با یکدیگر روابط متقابل دارند و پیشرفت شناختها و دانشها بعنوان شرط ضروری و اساسی فزایندگی اقتصادی بشمار می‌آید[2].

اینک، نقش پیشرفت علمی و تکنولوژیک در کشورهای رشد یافته بیشتر از کشورهای در حال رشدست. دلیل این امر آنست که در ممالکی که در مرحلهٔ پیشرفت و توسعهٔ افقی و عرضی قرار دارند و نیروی کار را بمقیاس وسیع بکار میبرند، سهم پیشرفت تکنیکی محدودست در حالیکه در کشورهائی که در مرحلهٔ «توسعهٔ عمودی» هستند، پیشرفت تکنیکی نقش بسیار مهم و مستقلی دارد. از بررسی کمیسیون اقتصادی اروپا میتوان نتیجه گرفت که سهم پیشرفت فنی در فزایندگی تولید ناخالص ملی در سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۹، در ۸ کشور اروپای غربی از ۵۱ تا ۷۵ درصد بوده‌است.

بطور کلی در همهٔ ممالک توسعه نیافته و بخصوص در کشورهای رشد نیافتهٔ آسیا و افریقا که میزان رشد بسیار اندکی دارند، سهم پیشرفت تکنیکی ناچیزست. اما با گذشت زمان، انقلاب علمی و تکنولوژیک در کشورهای در حال رشد اثر و نقش مهمتر و بیشتر و مفیدتری خواهد داشت. این کشورها، پس از ساختن زیربنای اقتصاد خود، با کارگران متخصص که روزبروز بر تعدادشان افزوده خواهد شد، آماده خواهند بود تا از پیشرفت تکنولوژیک که در کشورهای رشد یافته تحقق پذیرفته است، بحداکثر استفاده کنند.

تقسیم جهان، پیشرفت تکنولوژیکی را تسریع خواهد نمود

دو عامل موجب میشوند که رشد کشورهای نوپا تسریع شود. نخستین عامل اینست که اکنون نوآوریهای فنی، با مقایسه با گذشته، در مدت کوتاهتری جنبهٔ عملی می‌یابند. و دومین عامل آنست که کشورهائی که تازه گام در راه رشد میآنهند ابزارها و وسائل نوتری را که در صحنهٔ بین‌المللی قابلیت بیشتری دارند بکار میبرند.

---

[1] ا. دنیسون، از کتاب «منابع فزایندگی اقتصادی آمریکا» چاپ نیویورک سال ۱۹۶۲.
[2] در بارهٔ نقش علم و تکنیک در پیشرفت و توسعهٔ اقتصادی بررسی‌های متعددی بوسیلهٔ سازمان ملل متحد و دستگاههای وابسته به آن منتشر شده است. مهمترین این بررسی‌ها عبارتند از:
- سیاستها و وسائل خاص ترغیب پیشرفت تکنیکی - نیویورک، سال ۱۹۶۸.
- علم و تکنولوژی به خاطر توسعه - نیویورک - سال ۱۹۷۰.
- توسعه به کمک علم - یونسکو - پاریس ۱۹۶۹.
- علم - فزایندگی اقتصادی و سیاست دولت OCDE - پاریس - سال ۱۹۶۳.

در گذشته ـ و بخصوص پس از پدید آمدن انحصارها ـ کشفیات علمی و تکنیکی، پس از مدت زمانی نسبتاً طولانی بکار میرفتند زیرا هدف این بود که بکار بردن آنها به وسائل موجود لطمه نزند و سرمایه گذاریهائی را که در اجراء انجام گرفته ضایع نکند. بهمین علت بین کشف تلفن و استفادهٔ علمی و بازرگانی از آن ۶۵ سال (از ۱۸۳۰ تا ۱۸۷۶)، برای استفادهٔ از رادیو ۳۶ سال (۱۸۶۷ تا ۱۹۰۳) برای بکار بردن رادار ۱۵ سال (از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۰) و برای بهره‌برداری علمی از تلویزیون ۱۴ سال (۱۹۲۲ تا ۱۹۳۴) فاصله افتاد.

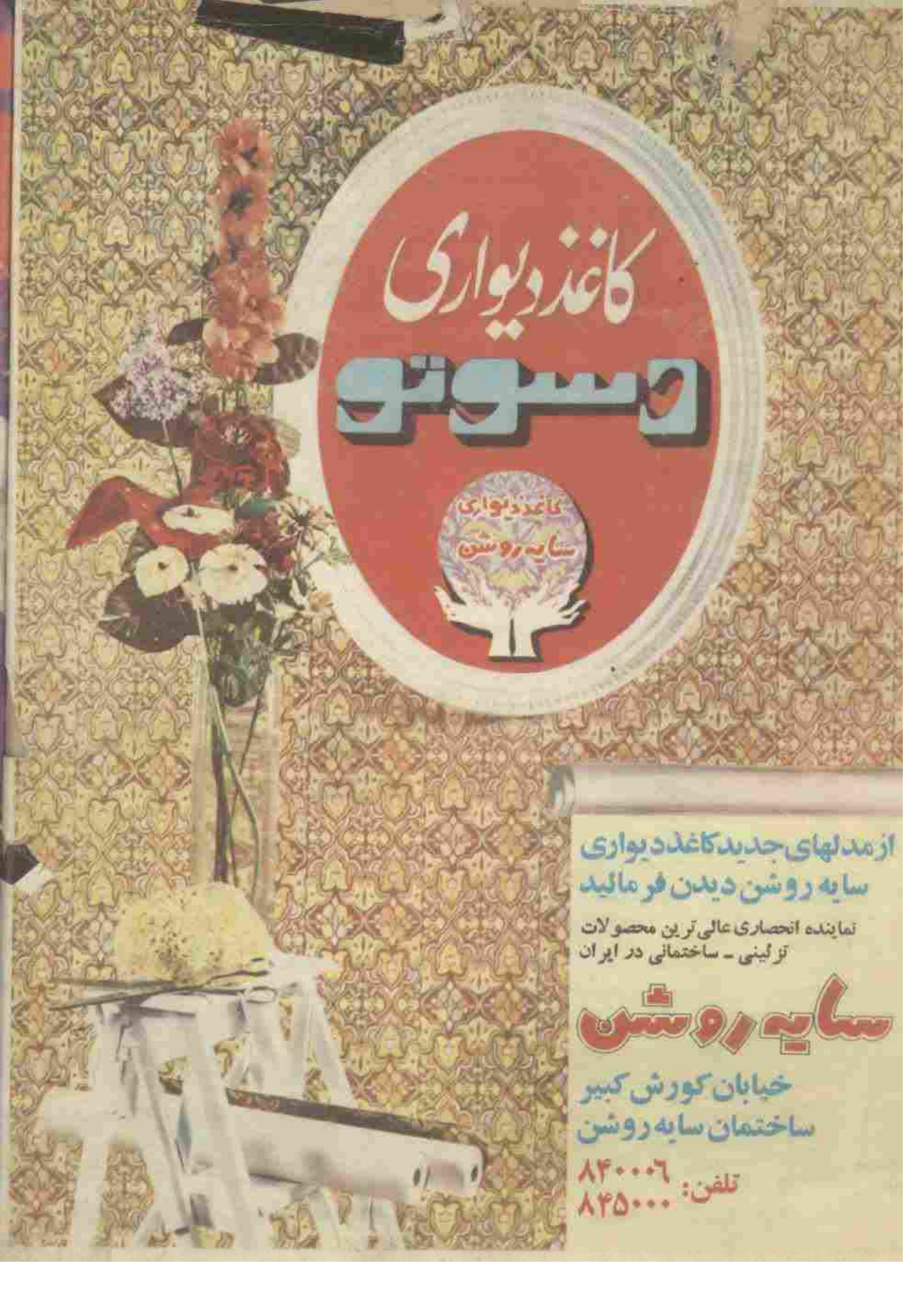
پس از نخستین جنگ جهانی و بخصوص بعد از جنگ جهانی دوم دورانی که در آن جهان بدو بلوک متقابل تقسیم شد نوآوریهای فنی با سرعتی بیشتر و در مدتی کوتاهتر از گذشته مورد استفادهٔ علمی و صنعتی قرار میگیرند. اگر دنیا بدو بلوک تقسیم نشده بود، هنوز انرژی اتمی و ماشینهای ناظم مورد استفاده قرار نگرفته بودند هنوز در زندگی صنعتی تا به این اندازه بکار نمیرفتند.

امریکا از ترس اینکه مبادا منبع انرژی جدیدی جای منابع انرژی قدیمی سرشاری را که داراست بگیرد در زمینه بکار بردن انرژی هسته‌ای در صنایع و برای مصارف عادی، چندان فعالیتی از خود نشان نمیدهد. در مقاله‌ای که در ماه سپتامبر ۱۹۵۳ در روزنامهٔ لوموند نوشتم این نکته را یادآور شده‌ام که «اگر کشور دیگری، مانند اتحاد جماهیر شوروی، انرژی هسته‌ای را در صنایع بکار برد، امریکا نیز ناچار همین راه را دنبال خواهد کرد». همچنین در مقالهٔ دیگری در همین روزنامه به این واقعیت اشاره کرده‌ام که: «بشریت ـ پس از مشاهدهٔ سابقهٔ هراس‌انگیز بمب اتمی و بمب هیدروژنی ـ با کمال بیصبری منتظر روزی است که به او نوید دهند که ما میتوانیم از «بمب مولده» استفاده کنیم به عبارت دیگر منتظر روزی است که این نیروی عظیم از بند مصارف نظامی آزاد شود و در راه رونق آبادی و توسعه همهٔ جهان بکار آید».

طولی نکشید که این «بمب مولده» بکار برده شد. شش‌ماه پس از تاریخ انتشار این مقاله، یعنی در ۲۷ ژوئن ۱۹۵۴، اتحاد جماهیر شوروی اعلام کرد که نخستین نیروگاه اتمی را با قدرت تولیدی ۵۰۰۰ کیلووات مورد بهره‌برداری قرار داده است. طی همانسال نیز، دولت امریکا، برنامهٔ وسیعی را برای تولید برق اتمی به اجرا گذارد و اکنون در این زمینه جلوتر از سایر کشورهای جهان است. بنابراین جای آن دارد که باز بگوئیم که بشریت امیدوار است که هرچه زودتر خبر مهار کردن انرژی ترمونوکلئر و بکاربردن آن در راه راحت و رفاه بشر بشنود ما در کتاب دیگر خود بنام «آیا اتم موجب اتحاد جهان خواهد شد؟» نوشته بودیم که این نیروی جدید، نقشهٔ جغرافیائی جهان را تغییر خواهد داد. روزی که ما به کنترل انرژی ترمونوکلئر (انرژی که اکنون فقط در ساختن بمب هیدروژنی بکار رفته است) توفیق یابیم، در واقع به منبعی دست یافته‌ایم که تمام ناشدنی و رایگان خواهد بود و در اختیار همهٔ مردم جهان و کشورهای در حال رشد قرار خواهد گرفت. با دست یافتن به این منبع، دانشها و اطلاعات ما دربارهٔ اتم بسیار کهنه جلوه خواهد کرد؛ و در دوران جدیدی که آغاز خواهد شد، این دانشها، دوران پیش از تاریخ آن عصر خواهد بود. این منبع برانتها و پایان‌ناپذیر انرژی، به انسانها کمک خواهد کرد تا یخچالهای قطبی را آب کنند و کویرها را آبیاری کنند.

تجربهٔ چین

یکبار دیگر بگوئیم که از این پس هیچ عاملی نمیتواند مانع بکار بردن پیشرفتهای علمی و فنی شود. اما از این واقعیت گذشته، ورود چین به باشگاه کشورهائی که بکارهای فضائی میپردازند، باعث خواهد شد که رقابتها در این مورد تشدید شود. چین کشوری است عظیم و وسیع که هنوز منابع و ثروتهای طبیعی‌اش کاملاً مورد بهره‌برداری قرار نگرفته‌اند. معهذا، این کشور توانسته است که همهٔ مراحل را بسرعت بپیماید و با سایر ممالکی که به نیروی اتم دست


کاغذ دیواری
دسوتو
کاغذ دیواری
سایه روشن
از مدلهای جدید کاغذ دیواری
سایه روشن دیدن فرمائید
نماینده انحصاری عالی ترین محصولات
تزئینی ـ ساختمانی در ایران
سایه روشن
خیابان کورش کبیر
ساختمان سایه روشن
تلفن: ۸۴۰۰۰۶
۸۴۵۰۰۰